

سخن سردبیر

از موج اول انقلاب اسلامی تا انقلاب سوم

«دهه بصیرت در چشم‌انداز حماسه ۹دی و قیام ۱۹دی»

◆ تداوم یک انقلاب

می‌گویند انقلاب مانند هر رویداد دیگر، راهی می‌گشاید اما چیزی را حل نمی‌کند. انقلاب نقطه آغاز یک حرکت تاریخی است نه نقطه پایان یک تاریخ. انقلاب نقطه آغاز راهی است که ماجراهای آن مشخص است ولی نتایج آن مشخص نیست. می‌گویند انقلاب‌ها باید شرایط و امکانات و سؤال‌های جدیدی فراهم آورند. آنچه روند بعد از رویدادها را امکان‌پذیر می‌سازد نظام سؤال‌هاست نه امکانات پاسخ‌ها. در نهایت می‌گویند در نظر گرفتن انقلاب به‌مثابه راه حل مشکلات و پاسخ به مسائل، چیزی جز توهم نیست.

امکان ارزیابی علمی آنچه می‌گویند وظیفه این نوشته نیست اما در این مسئله به یقین رسیده‌ایم که فهم ماهیت انقلاب اسلامی - که ملت ایران بر اساس آن، رژیم کهنه و پوسیده پادشاهی را از صحنه خارج کرد - بر مبنای تئوری‌های جنبش‌های اجتماعی که تحت سیطره فلسفه سیاسی غرب هستند آب در هاون کوبیدن است؛ مهم‌ترین دلیل آن هم این است که در مبنای فلسفه سیاسی غرب «اتوپیا»ها و «ایدئولوژی»ها که جنبش‌های اجتماعی بر آن سوار می‌شوند و دست به تغییر می‌زنند همزاد با جنبش‌ها و حتی عموماً بعد از فروپاشی نظم کهنه متولد می‌شوند؛ در حالی که محال است اسلام در درون جامعه‌ای که در آن نفوذ فکری، فرهنگی و سیاسی عمیق نداشته باشد دست به انقلاب اجتماعی بزند.

چنین انقلاب‌هایی زابیده توهمات فلسفه سیاسی غرب و نوعی ایدئولوژی استعماری است که در دویست سال اخیر تحت عنوان جنبش‌های مارکسیستی، لیبرالیستی، سوسیالیستی، کمونیستی، فاشیستی، آنارشویستی و غیره بخشی از جهان عقب‌نگه‌داشته شده و پیشرفته را فرا گرفته و امروز هم تحت عنوان جنبش‌های اصلاح‌طلبی، جنبش‌های مخملی، جنبش‌های رنگین، جنبش‌های اصفلابی (رفولوشن)^۱ و امثال اینها در کشورهایی که به نوعی زیر سیطره عمومی نظام سرمایه‌داری و استکباری قرار نمی‌گیرند، به اجرا در می‌آید.

مکتب که در جوامع اسلامی مبنای جنبش‌های اجتماعی قرار می‌گیرد همزاد جنبش نیست که با آن فقط صورت نظام قدیمی و کهنه دچار تغییر شود و مناسبات گذشته همچنان پایدار بماند؛ هدف جنبش‌های اصیل اسلامی، که در آنها اسلام فقط ایدئولوژی مبارزه نیست بلکه معرفت و روشی از نگاه به عالم و آدم و زندگی کریمانه در زیست فردی و اجتماعی می‌باشد، آن است که تغییر در کل ساختار اجتماعی و از بین بردن مناسبات نظم کهنه و جایگزینی نظم جدید را

۱. مقصود جنبش‌های ترکیبی انقلابی-اصلاحی است که تحت عنوان تئوری‌های «چانه‌زنی در بالا و فشار از پایین» در دو دهه گذشته توسط جریان‌های چپ و به‌ظاهر اصلاح‌طلب در ایران به آزمون گذاشته شد و از ملت ایران شکست سختی خورد.

تعقیب کند. به همین اعتبار، انقلاب اسلامی در ایران علیه همه قدرت‌های تثبیت‌شده جامعه شاهنشاهی و سنت‌های جاهلی این جامعه و شیوه‌های زندگی آن بود.

انقلاب به مثابه دگرگونی در همه ساختارها و شیوه زندگی و نگاه به عالم و آدم در تفکرات اسلامی، راه حل قاطعی برای حل مشکلات و پاسخ به آرمان‌های مطرح‌شده و دقیقاً برنامه‌ریزی شده است؛ به همین اعتبار بود که امام عظیم‌الشان امت در نامه معروف سالگرد کشتار خونین مکه و قبول قطعنامه ۵۹۸ به ملت ایران سفارش می‌کند که بغض و کینه انقلابی را در سینه نگه دارید و با خشم و غضب بر دشمنان بنگرید چون شراره کینه انقلابی تان جهانخواران چپ و راست را به وحشت انداخته است. امام معتقد بود که:

جنگ امروز ما جنگ با عراق و اسرائیل نیست؛ جنگ ما، جنگ با عربستان و شیوخ خلیج فارس نیست؛ جنگ ما، جنگ با مصر و اردن و مراکش نیست؛ جنگ ما، جنگ با ابرقدرت‌های شرق و غرب نیست؛ جنگ ما، جنگ مکتب ماست علیه تمامی ظلم و جور؛ جنگ ما جنگ اسلام است علیه تمامی نابرابری‌های دنیای سرمایه‌داری و کمونیزم؛ جنگ ما جنگ پابرهنگی علیه خوشگذرانی‌های مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است. این جنگ سلاح نمی‌شناسد؛ این جنگ محصور در مرز و بوم نیست؛ این جنگ خانه و کاشانه و شکست و تلخی، کمبود و فقر و گرسنگی نمی‌داند. این جنگ، جنگ اعتقاد است؛ جنگ ارزش‌های اعتقادی-انقلابی علیه دنیای کثیف زور و پول و خوشگذرانی است. جنگ ما، جنگ قداست، عزت و شرف و استقامت علیه نامردمی‌هاست... و مسلمین جهان هم که می‌دانند جنگ بین استکبار و اسلام است.^۱

در اندیشه امام، مکتب و انقلاب، تنها ابزاری برای جابه‌جایی سیاسی قدرت نبودند که پس از این جابه‌جایی از صحنه خارج شوند و قدرت را به گروه‌های جدید بسپارند بلکه برخلاف فلسفه‌های سیاسی غرب و باورهای غربگرایان، امکان پاسخ کامل و برنامه‌ریزی‌شده‌ای بود برای شرایطی که در آن شرایط، انقلاب اتفاق افتاد. هر توفقی در هر مقطعی از انقلاب، برای

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۶۹-۶۸.

سنجش فضای جدید با آرمان‌های انقلابی و انطباق با آن بود نه توقفی برای عبور یا عدول از انقلاب و درست به همین اعتبار است که جابه‌جایی دولت موقت، اشغال لانه جاسوسی شیطان بزرگ امریکا، عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر، مبارزه با گروهک‌های مزدور و منافق چپ و راست، ارتداد جبهه ملی و انحراف عقیدتی و سیاسی نهضت آزادی و جریان‌های همسو، حذف نخست‌وزیری از ساختار سیاسی ایران، تجدیدنظر در قانون اساسی، تبیین نظریه ولایت مطلقه فقیه، عزل منتظری از قائم‌مقامی رهبری و سایر موانعی که در مکتب و انقلاب توقف ایجاد می‌کردند و سودای عبور یا عدول از انقلاب اسلامی را داشتند، اتفاق افتاد.

دقیقاً به همین اعتبار است که امروز حماسه ۹۹ دی یک انقلاب سوم در درون انقلاب اسلامی و حرکتی در تداوم مکتب و انقلاب علیه کسانی بود که به هسته انقلاب اسلامی نفوذ کرده بودند و به دنبال پوچ کردن مغز انقلاب از درون انقلاب و عبور و عدول از آرمان‌های امام بودند. تردید در رکن انقلابی بودن، مردمی بودن و مکتبی بودن انقلاب اسلامی از طریق فعال کردن شکاف‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و شکاف‌های نسلی، تردید در رکن رهبری از طریق تشکیک در اصل ولایت فقیه و کارآمدی نظام ولایت فقیه و از همه مهم‌تر، تردید در کارآمدی اسلام از طریق فعال کردن شکاف‌های مذهبی و تحمیل قرائت‌های سکولاریستی، لیبرالیستی، سوسیالیستی، سنتی، تجدیدنظرطلبانه، پسامدرن و حتی پسامدرنی از اسلام و بازگشت به اندیشه‌های گذشته و... پروژه‌هایی بودند که در دو دهه گذشته توسط حلقه‌های مشکوک و مذبذبی چون حلقه کیان، حلقه بیان، حلقه دوم خرداد، حلقه مشارکت، حلقه مجاهدین انقلاب (منافقین جدید)، حلقه نوحجتیه‌های مدرن، حلقه نوبهایی‌ها و از همه جدیدتر حلقه نهضت جهانی مسلمانان میانه به رهبری جبهه توحید و تعاون در ایران- که در فتنه ۸۸ رهبری فتنه را سازماندهی می‌کرد- به اجرا گذاشته شدند.

فهم عمق این فتنه‌ها در دل نظام انقلاب اسلامی به ما کمک می‌کند تا ارزش و اهمیت حماسه ۹۹ دی ۱۳۸۸ در تثبیت آرمان‌های انقلاب اسلامی و تصفیه منافقین جدید از درون هسته انقلاب را به درستی تحلیل کنیم. تقارن این واقعه با سالروز قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ و شباهت عجیب عوامل

پیدایی آن قیام با عوامل پیدایی حماسه ۹دی و بصیرت جانانه ملت ایران در شناسایی عوامل اصلی این دو رخداد نشان می‌دهد که زمینه کردن دستاوردهای این دو رخداد برای تداوم آرمان‌های انقلاب اسلامی و بصیرت داشتن و انقلابی ماندن چقدر حیاتی است. به درستی اگر این دهه (یعنی فاصله ۹دی ۱۳۸۸ و ۹دی ۱۳۵۶) را دهه بصیرت ملت ایران بنامیم، فرآیند تاریخ سه دهه انقلاب اسلامی و تمام رخدادهایی که به معارضة با انقلاب اسلامی و ملت ایران آمد و تنها با بصیرت حل و فصل شد را به هم پیوند خواهیم زد.

◆ دهه بصیرت: از حماسه ۹دی تا قیام ۹دی

یکشنبه اول آبان ۱۳۵۶ آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی فرزند رهبر نهضت اسلامی ملت ایران به طرز مشکوکی دار فانی را در عراق وداع گفت. خبر، بسیار کوتاه ولی در عین حال بهت آور و باورنکردنی بود. متعاقب این واقعه خشمی نفرت‌انگیز نسبت به رژیم شاه همراه با غمی جانکاه سراسر ایران را فرا گرفت. خبر به سرعت در ایران منتشر شد و در ماتم رحلت فرزند برومند امام حوزه‌ها تعطیل و بازارهای ایران بسته شدند. کابوس شاه از واقعه مرگ مشکوک حاج آقا مصطفی که عموماً معتقد بودند به دست ساواک به شهادت رسیده است، تا چهلمین روز ادامه داشت.

حجم مطالبی که در این چهل روز علیه نظام شاهنشاهی و شخص شاه و فساد رژیم پهلوی منتشر شد برای خود رژیم باورکردنی نبود. انقلابیون مکتب امام خمینی تهدید، شهادت و حذف فرزندان انقلاب را به فرصت بزرگی برای حمله علنی علیه نظام سلطنت در ایران تبدیل کرده بودند. ساواک در یکی از گزارش‌های خود در این خصوص می‌نویسد:

اخیراً تعداد زیادی از نوارهای سخنرانی و عاظ که به مناسبت مرگ مصطفی خمینی در ایران صورت گرفته و ضبط گردیده به نجف اشرف ارسال و در اختیار روحانیون منحرف از جمله خمینی قرار گرفته است.

نظریه شنبه: در یکی از نوارها که گوش داده شد مشاهده گردید سخنران مربوطه که در

شهر قم و در حضور جمع کثیری (گویا حدود پنج هزار نفر) سخنرانی می‌کرده درست پنجاه بار نام ائمه اطهار را بر زبان آورده بدون اینکه بعد از نام امام، جمله علیه‌السلام را که هر واعظ مذهبی مقید به گفتن آن است بگوید و این نمونه واعظی است که در مکتب خمینی بزرگ و تربیت شده و صرفاً مسائل و وقایع مذهبی را از جنبه انقلابی و تحریک مردم می‌نگرند...^۱

گزارش مزبور و ده‌ها گزارش مانند آن نشان می‌دهد که برپایی مجالس و مراسم متعدد برای مرحوم حاج آقا مصطفی چه تأثیری در بیداری مردم و شناخت بیشتر آنها نسبت به امام خمینی و کسب روحیه انقلابی داشته است. مراسم چهلم ایشان در مسجد اعظم قم با حضور ده‌ها هزار نفر از مردم و با سخنرانی مرحوم ربانی املشی و در نهایت با قرائت قطعنامه ۱۳ ماده‌ای برگزار شد؛ این سخنرانی که در آن نکات خوبی از ظلم‌های رژیم پهلوی به ملت ایران و وابستگی این رژیم به اسرائیل داشت، نمایش تازه‌ای از شروع یک حرکت بزرگ اجتماعی به رهبری امام خمینی بود. شاید همین همایش بزرگ و همایش‌های شبیه به آن بود که شاه را در توهم قداست‌زدایی از امام در روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ و درج مقاله معروف «استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق در روزنامه *اطلاعات* گرفتار کرد؛ مقاله‌ای که نماد اوج بلاهت شاه و کارگزاران حکومتی وی و بلندای بصیرت مردم ایران در شناخت دشمنان دین و مملکت شد. متعاقب درج این مقاله و هن‌آلود در روزنامه *اطلاعات* و توهین ناجوانمردانه به ساحت مرجعیت امام خمینی آن هم در ایام عزای حسینی موجی از قیام، شهر قم و سایر شهرهای ایران را فرا گرفت. در روز ۱۹ دی ۱۳۵۶ مردم قم یکپارچه به خیابان‌ها ریختند و رژیم شاه را با یزید همسان کردند. بصیرت ملت ایران در ۱۹ دی اگرچه با گلوله‌ها، هلله‌ها و پایکوبی مأموران شاه پاسخ داده شد اما قیام آن روز نقطه عزیمت بصیرت مردمی در انقلاب اسلامی شد.

۱. امید اسلام شهید حاج سیدمصطفی خمینی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۸،

اکنون بعد از گذشت سه دهه از این قیام، مجدداً در همان ماه و با همان روش و در همان عزای حسینی، تاریخ تکرار شد؛ غربگرایان، منافقان، سلطنت‌طلبان، اذناب امریکا و انگلیس و اسراییل و همه دشمنان مارک‌دار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی به رهبری خاتمی، موسوی و کروبی مانند شبه‌روشنفکران وابسته به نظام مشروطه سلطنتی که تصور می‌کردند تهاجم به امام خمینی تهاجم به اتوریته مذهب و نیروهای مذهبی در ایران و تحقیر آنهاست، در ایام عاشورای حسینی در یک فضای هشت‌ماهه از فتنه و شورش به توهم اینکه می‌توانند اتوریته جمهوری اسلامی، ولایت‌فقیه و اسلامیت نظام را با تهاجم به عزاداران حسینی و برپایی رقص و پایکوبی و هلله و اسائه ادب به مرجعیت و ولایت مورد تردید قرار دهند، با همان بصیرتی مواجه شدند که رژیم سلطنتی شد.

برای ملت ایران شناخت بسترها، جریان‌ها و شرایطی که قیام ۱۹ دی سال ۵۶ و حماسه ۹ دی سال ۸۸ را فراهم ساخت بسیار اهمیت دارد. باید پیوندهای تاریخی این دو رخداد بزرگ را به‌عنوان نقطه عزیمت آغاز دور جدیدی از تحولات سیاسی-اجتماعی ایران تحلیل کرد؛ زیرا همان‌طوری که قیام ۱۹ دی ۵۶ جرقه خرمن‌سوز انقلاب اسلامی در تاروپود خشک، شکننده و فرسوده نظام پادشاهی در ایران شد، حماسه ۹ دی ۸۸ نیز خرمن خشک و فرسوده فتنه منافقین جدید را به آتش کشید و خاکستر کرد. اگرچه در این دو رخداد، مردم و بصیرت مردمی عناصر تعیین‌کننده بودند اما نباید فراموش کنیم که پشت هر فتنه‌ای که برای مقابله با اعتقادات و آرمان‌های اسلامی و انقلابی ملت ایران در دوران معاصر ساماندهی شد جریان‌ات مشابه با انگیزه‌هایی مشابه بوده و هستند؛ جریان‌هایی که در هر دوره از تاریخ ملت ایران با عناوین فریبنده جدید و چهره‌های تازه‌ای وارد صحنه می‌شوند ولی همه آنها در یک نقطه به اشتراک رسیده‌اند و آن سرکوب آزادی‌های ملت ایران، حذف مذهب از صحنه اجتماعی و معامله با بیگانگان در فروش استقلال کشور می‌باشد.

ما در این یادداشت تلاش می‌کنیم همسانی این جریانات را از گذشته تاکنون به‌اجمال نشان

دهیم.

♦ **از دیکتاتوری تجدد تا دیکتاتوری اصلاحات** (بازخوانی اریستوکراسی مدرن در ایران)
 این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که در غرب همیشه حقیقت و سیاست رابطه‌ای ناسازگار داشته‌اند؛ در نتیجه همه آنهایی که در ایران در حوزه تحولات فکری، فرهنگی و اجتماعی دل در گرو آرمان‌های غربی داده‌اند به‌نوعی گرفتار ناسازگاری حقیقت و سیاست هستند. نیکولو ماکیاوولی پدر فلسفه سیاسی جدید غرب که غربگرایان ایران نیز سرسپرده او در حوزه سیاست هستند، می‌گوید:

ناچار باید تصدیق کرد که طریق عمل بیش از دو راه نیست: یکی مطابق قوانین؛ دیگری زور. طریق اولی مخصوص انسان است؛ دومی مخصوص حیوان. اما چون طریق اولی تقریباً غیر مؤثر است پس ناچار از روی احتیاج باید به طریق دومی متوسل شد.^۱

تعریف سیاست به‌مثابه علم قدرت، ناظر به این دیدگاه است. بنابراین آنهایی که با پشتوانه‌های فلسفه غرب وارد حوزه سیاست می‌شوند همیشه خود را در تضاد با حقیقت می‌بینند و انکار حقیقت و مقابله با حقیقت را بخشی از وظایف سیاست و رقابت‌های سیاسی برای کسب قدرت، حفظ قدرت و بسط قدرت می‌دانند. درست از همین زاویه است که نویسندگان مقاله «استعمار سرخ و سیاه» و فراهم‌کنندگان قیام ۱۹ دی ۵۶ با فتنه افروزان ۸۸ و فراهم‌کنندگان زمینه‌های حماسه ۹ دی ۸۸ با هم پیوند برقرار می‌کنند. هر دو جریان در حوزه سیاست ناظر به کسب و حفظ قدرت بوده و از درک حقیقت باورها و اعتقادات مردم ناتوان بودند.

ظهور اشکال جدید جریان‌های سیاسی و فکری در سه دهه گذشته در ایران مبین فهم جدیدی از صف‌آرایی نیروهای منازعه‌گر ضدانقلاب علیه انقلاب ایران نیست. با اندک‌تأملی می‌توان فهمید که ضدانقلاب وابسته به استبداد نظام شاهنشاهی از همان نظریه‌ها و

۱. نیکولو ماکیاوولی، شهریار، ترجمه محمود محمود، تهران، اقبال، بی‌تا، ص ۹۴.

ویژگی‌هایی ارتزاق می‌کرد که ضدانقلاب وابسته به استکبار امریکا و انگلیس در عصر انقلاب اسلامی ارتزاق می‌کند. بر همین باور، روش‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های این دو گونه از ضدانقلاب چندان تفاوتی با هم ندارند.

همسانی فتنه ۸۸ و حماسه ۹۹ با فتنه ۵۶ و قیام ۱۹ دی از همین زاویه محل بررسی‌های جامعه‌شناختی است؛ به عبارت دیگر فهم پیوند مبانی این دو رخداد از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد جریان‌های ستیزه‌جو و حقیقت‌گریز ضدانقلاب در دوران معاصر در یک فرآیند خاص، صلاحیت‌های فکری و سیاسی خود را از دست داده‌اند و انقلاب ملت ایران تأثیری در روش‌ها و استراتژی‌های آنها به شکل بنیادی نداشته است. از همین زاویه درک سخنان امام امت که فرمودند: «ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی برنمی‌دارند... سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند»^۱ قابل فهم است.

تعصب ساختاری و حقیقت‌ستیزی افراطی در مطالعات مربوط به جنبش‌های اجتماعی علی‌الخصوص انقلاب اسلامی، در آثار و نوشته‌های این جریان بسیار آشکار است. ویژگی‌های عمده گروه‌گرایی و حزب‌بازی در نظریه‌های علوم سیاسی و اجتماعی این است که انحصارطلب و در عین حال تمامیت‌خواه هستند. منطق‌ناپذیری سرسپردگان به افکار و اندیشه‌های غربی و شرقی قصه‌ای به بلندای تاریخ دویست‌ساله دوران معاصر دارد.

گونه‌شناسی تصاویر مربوط به انجمن حجّیه و بهائیت و همچنین جبهه ملی و جریان‌های همسو (نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز و...) با احزاب دوم‌خردادی (کارگزاران، مشارکت، اعتماد ملی، مردم‌سالاری، سازمان مجاهدین انقلاب و...) نه به‌عنوان یک حزب

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

سیاسی - عقیدتی خاص بلکه به‌عنوان طیفی که درکی خاص از مذهب در حوزه اجتماع دارد، بسیار دقیق و تعیین‌کننده است. در مورد این جریان‌ها که از جنبه نگاه به شکل‌های سیاسی تفاوتی با جریان‌های وابسته به نظام مشروطه سلطنتی ندارند، تبیین تمایز بین تلقی از جنبش به‌عنوان یک محفل با تلقی از جنبش به‌عنوان یک انجمن و تلقی از جنبش به‌عنوان یک ایده مهم است.

همه می‌دانیم که جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های مشخص آن شبیه الگوهای یک واحد صنعتی است که یک سازمان را تشکیل می‌دهند. برخی از افراد عضو جنبش هستند و برخی نیستند. جنبش اهداف از پیش تعیین‌شده، برنامه‌ریزی‌شده، استراتژی و تاکتیک دارد؛ همان‌طور که یک واحد صنعتی در یک سازمان چنین ویژگی‌هایی دارد اما این ویژگی‌ها را اصلاً در خصوص جریان‌های ضدانقلاب در ایران از دوران پهلوی تا عصر جمهوری اسلامی نمی‌بینیم. یکی از دلایلی که به تمام حرکت‌های پراکنده وابسته به این جریان‌ها یا جنبش‌ها، حرکت‌های کاذب اجتماعی گفته می‌شود به این اعتبار است که به‌رغم نمای ظاهری این جنبش‌ها، در درون هیچ‌یک از آنها نمادی از عناصر یک جنبش وجود ندارد بلکه در پشت این نمای ظاهری آنارشیسم، فتنه‌افروزی و شورش‌های کور و ویرانگر قرار دارد. بدی این جنبش‌ها برای جامعه‌ای مثل جامعه ایران این است که هم عناصر انتقادی را در جامعه کم‌وبیش غیرعقلانی می‌سازند و در نتیجه انتقاد را گرفتار کنترل می‌کنند و هم شور و هیجان عمومی را به سود برهم‌ریزی نظم موجود مصادره می‌کنند؛ به‌عبارت دیگر، جنبش‌های کاذب اجتماعی که در قالب مفهوم جدید جنبش‌های مخملی یا جنبش‌های رنگین عمل می‌کنند، به‌معنای دقیق کلمه نمایشی است که مظاهر خود را نشان می‌دهد اما قدرت جنبش در دست آنارشیست‌هایی است که هیچ نظم عقلانی برای فتنه‌افروزی‌های خود ندارند. ارکان و عناصر این اقدامات آنارشیستی در قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه و ۱۸ تیر، ترور درون‌تشکیلاتی سعید حجاریان در فضای سیطره سیاسی و امنیتی حکومت اصلاح‌طلبان در دوره خاتمی و تداوم همین روش در فتنه ۸۸ باز هم از ناحیه همین جریان‌های هم‌سنخ قابل مشاهده است.

مطالعات جامعه‌شناختی جریان‌های ستیزه‌گر از آسیب‌شناسی‌های بنیادی انقلاب اسلامی است که باید از زیر نفوذ ایدئولوژیک فلسفه سیاسی غرب خارج شود تا معناپذیر و قابل تعریف گردد. مهم‌ترین مسئله برای ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی این است که فرآیند شکل‌گیری و نحوه اقدام این جریان‌ها را از طریق تحلیل ساختار فکری و عملکرد آنها بررسی کند و از قرار گرفتن در چنبره ایدئولوژی‌های پندارگرا پرهیز نماید.

جنبش‌های کاذب اجتماعی در ایران اغلب با وارد کردن خواسته‌های اجتماعی در حریم خصوصی و خانوادگی وارد فضای شخصی می‌شوند و امنیتی شدن روابط خود را به درون حریم شخصی می‌کشانند و از این طریق وحدت و یکپارچگی خانواده را که نمودی از انسجام جامعه است، از هم می‌پاشند.

همان‌طور که در دوم‌خرداد و در فتنه ۸۸ مشاهده کردیم این جنبش‌ها رابطه میان فرد و جمع را مبهم می‌کنند و به جای آنکه حرکت اجتماعی را از میان گروه‌های شناسنامه‌دار و قانونی و عقلانی هدایت کنند به صورت فردی وارد حوزه اجتماعی می‌شوند و تعاریف شخصی خود را ملاک معرفی جنبش می‌دانند. با این اقدام، تمام فعالیت‌های درون جنبش به صورت آمیزه‌ای مرکب از هویت‌های گسسته خواهد بود که در سطح جمعی و فردی می‌خواهد خود را اثبات کند و انگیزه‌ای جز این اثبات و تخریب هر آنچه مخالف این اثبات باشد ندارد.

آنچه گفته شد مبانی جامعه‌شناختی جنبش‌های کاذب اجتماعی است که افرادی نظیر جین شارپ، بروس جنکینز، رابرت هلوی، لورا اسکور و... در مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی‌خسونت آمریکا و مؤسسه‌های چون انستیتو آلبرت انشتین، بنیاد سوروس، مؤسسه کنواس در صربستان و مؤسسه اقدامات و استراتژی‌های خسونت‌پرهیز صربستان، علیه کشورهای که مبانی فلسفه سیاسی غرب را به چالش کشیده‌اند و منافع آمریکا و نظام‌های لیبرال-دموکرات را در کشور خود و جهان به رسمیت نمی‌شناسند، سازماندهی می‌شود.

تمامی استراتژی‌هایی که در فتنه ۸۸ به رهبری خاتمی، موسوی و کروبی تحت عنوان مقابله با دولت کودتا سازماندهی شد تلفیقی از استراتژی‌های کتاب *ضدکودتا* اثر جین شارپ و

بروس جنکینز، جامعه مدنی، مبارزه مدنی اثر جین شارپ و رابرت هلوی، کتاب راه‌های مسالمت‌آمیز تغییرات اجتماعی اثر اداره برنامه‌های بین‌المللی وزارت خارجه امریکا، کتاب راهنمای بی‌خشونت مؤثر (برنامه‌های درسی از مؤسسه کنواس در صربستان)، کتاب از دیکتاتوری به دموکراسی اثر جین شارپ، کتاب مبارزه بی‌خشونت اثر مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی‌خشونت، کتاب مبارزه خشونت‌پرهیز؛ پنجاه نکته اساسی اثر مرکز اقدامات و استراتژی‌های خشونت‌پرهیز صربستان و... می‌باشد.

◆ فتنه ۸۸ و مبارزه جیو - جیستوی سیاسی اصلاح‌طلبان علیه انقلاب

اسلامی

جیو - جیستو اصطلاحی است در ورزش جودو به معنی برهم زدن تعادل حریف با استفاده از نقاط قوت او؛ به عبارت دیگر تمامی نقاط قوت حریف با برهم زدن تعادل او، تبدیل به نقاط ضعف می‌شوند و از این طریق می‌توان بر حریف پیروز شد. سیاست مبارزه جیو- جیستو یا جیو- جیستوی سیاسی فرآیندی خاص است که طی آن جنبش‌های کاذب اجتماعی تمام نقاط قوت حریف را با شگردهای خاصی تبدیل به نقاط ضعف می‌سازند و از آن برای تضعیف حاکمیت و تقویت نیروهای خود استفاده می‌کنند؛ به عنوان نمونه حضور حداکثری مردم در صحنه انتخابات یکی از نقاط قوت جمهوری اسلامی است که در سه دهه گذشته بسیاری از دشمنان انقلاب اسلامی و نظام‌هایی را که به‌ظاهر داعیه دموکراسی دارند به تعجب واداشته است. تشویق نظام سیاسی ایران برای حضور حداکثری مردم در همه انتخابات از جنبه مبانی فلسفه سیاسی غرب، اقدامی خلاف عقل سیاسی در مدل‌های دموکراسی است؛ زیرا حضور حداکثری به‌مثابه افزایش تقاضاها از سیستم سیاسی است و کمتر نظامی خود را در معرض چنین تقاضاهایی قرار می‌دهد. بر همین اساس بیشتر نظام‌های سیاسی حتی نظام‌های مدعی دموکراسی دوست ندارند در فضاهای انتخاباتی چنین شرایطی را برای خود فراهم سازند.

از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز یکی از نقاط قوت و شاخص جمهوری اسلامی همین حضور حداکثری مردم در انتخابات و به صحنه آوردن آنها به روش‌های خاص و قانونی است. بر اساس مبانی جنبش‌های کاذب اجتماعی و روش مبارزه جیو-جیستوی سیاسی که در کتاب *جامعه مدنی، مبارزه مدنی* اثر جین شارپ و رابرت هلوی تجویز شده است این روش می‌تواند این نقطه قوت را به نقطه ضعف تبدیل نماید. نیروهای مخالف می‌توانند مفهوم پایه‌ای این شیوه را در قالب مبارزه با رژیم، از طریق ایجاد شرایط نامتقارن و ناسازگار مورد استفاده قرار دهند و شوک سیاسی بزرگی مانند شیوه جیو-جیستو به آنها وارد سازند و در نهایت تعادل حریف را از نظر سیاسی بر هم زنند. این شیوه مانند بیماری لوپوس نقطه قوت و دفاعی سیستم را به خودش منعکس می‌کند و از این طریق قدرت سیستم را تضعیف می‌نماید.

جین شارپ در این کتاب می‌گوید این روش موجب ازدیاد تنفر از حاکمان در سه گروه می‌شود: ۱. درون خود حاکمیت ۲. افرادی از جامعه که این اعتراضات بر آنها تأثیر دارد و اهداف مبارزه برای آنها مهم است و ۳. اشخاص و گروه‌هایی که به صورت غیرمستقیم درگیر هستند... این انزجار می‌تواند به شکاف در حاکمیت منجر شود؛ همچنین باعث افزایش نیروهای مبارز و تقویت انگیزه‌های آنها شود و نیروهای سوم را به نفع نیروهای مبارز و علیه حاکمان به میدان آورد.^۱

اصلاح‌طلبان و نیروهای چپ درون نظام از دهه دوم انقلاب اسلامی، جیو-جیستوی سیاسی خود را برای تبدیل نقاط قوت جمهوری اسلامی به نقاط ضعف آغاز کردند تا نشان دهند که مجاری عرفی مشارکت و مردم‌سالاری دینی در جمهوری اسلامی دچار بحران مقبولیت شده است. ویژگی‌های مشترک این دو دهه، استفاده از تاکتیک چانه‌زنی در بالا و

فشار از پایین برای باج‌خواهی از نظام جمهوری اسلامی بود. به‌طور طبیعی اگر برای این باج‌خواهی پاسخی مثبت از ناحیه سیستم سیاسی دریافت نمی‌شد از تاکتیک بسیج رادیکال هواداران در ایجاد ناآرامی و مقاومت و به زانو در آوردن نظام بهره‌برداری می‌شد.

اگرچه شعار جنبش‌های کاذب اجتماعی در دهه دوم و سوم انقلاب اسلامی استفاده از الگوهای جدید بسیج سیاسی مبتنی بر عدم خشونت و نافرمانی مدنی بود اما فتنه قتل‌های زنجیره‌ای و فتنه ۱۸ تیر در ساختار رسمی دولت خاتمی و از همه مهم‌تر فتنه ۸۸ نشان داد که این تاکتیک، شعاری بیش نبوده است و با رفتارهای رهبران و سردمداران این فتنه‌ها سازگاری ندارد.

فتنه افروزان یعنی ضدانقلابیون جدید ایران تصور می‌کردند در پایان دهه سوم عمر خود دیگر نشانی از یک ایران انقلابی نخواهند دید اما با حماسه ۹ دی ۸۸ جامعه ایران کاملاً انقلابی به‌نظر می‌رسید و بحث درباره اصلاح‌ناپذیری انقلاب اسلامی و استحاله نشدن آرمان‌های امام‌خمینی در قرائت‌های انحرافی و فریبنده چپ و راست به‌صورت کابوسی مستمر و پایان‌ناپذیر برای ضدانقلاب درآمده است.

اکنون بدبینی در تمامی جریان‌های چپ و راستی که در طول سه دهه برای مبارزه با ملت ایران و استحاله آرمان‌های انقلاب اسلامی تجهیز شده بودند، نهادینه شده است. ضدانقلاب درون انقلاب اسلامی از دو دهه گذشته برای انقلاب اسلامی آینده‌ای جز زوال تدریجی پیش‌بینی نمی‌کرد و برای آن از آغاز دهه ۱۳۷۰ تا پایان دوره به‌ظاهر اصلاحات، برنامه‌ریزی دقیقی انجام داده و گروه‌های سیاسی جدیدی را در دل ساختار جمهوری اسلامی سازماندهی کرده بود؛ اما با انتخابات نهمین دوره ریاست‌جمهوری این حال‌وهوا به‌سرعت دگرگون شد.

جریان‌هایی که تا این اواخر حتی به امکان بازگشت به آرمان‌های امام‌خمینی اعتقادی نداشتند و در زیر شعار اصلاحات به مردم ایران می‌گفتند: ادامه مشروعیت انقلابی امام و بهره‌گیری از منابع مشروعیت سنتی با تکیه بر روحانیت و مذهب، ناکارآمد و ناتوان است و

در پروژه اصلاحات محلی از اعراب ندارد،^۱ ناگهان با حرارت و با هیجانات منافقانه‌ای به مرثیه‌سرایی درباره امام و خط امام و حتی فراموش شدن بیت امام پرداختند. کارشناسان غربی و غربگراهایی که تا دیروز از پایان خط امام و انقلاب و ولایت فقیه در ایران می‌گفتند، دچار احساسات انقلابی‌گری و امام‌سرایی شدند و مطبوعات غربی و رسانه‌های زنجیره‌ای چپ و راست با اشتیاق بی‌سابقه‌ای دست به نگارش مقالاتی درباره از دست رفتن انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام‌خمینی زدند؛ گویی هیچ‌کدام از مشکلات کشور به دوره سازندگی و اصلاحات در دولت آقای هاشمی و خاتمی مربوط نیست؛ به‌ویژه با وجودی که دستگاه بوروکراتیک و دیوانسالاری ویرانگر دولت سازندگی و اصلاحات و وضعیت پیچیده و نابسامان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور انکار نمی‌شد اما هیچ منطقی نمی‌توانست این حال و هوای ناکامی و بدبینی جریان اصلاحات را که در طی سه دهه حاکمیت بر ساختار دولت موسوی، هاشمی و خاتمی سیطره خود را بر کشور گسترده بود و کشور را به سمت بحران‌های ساختگی جنبش‌های کاذب اجتماعی سوق می‌داد، به خوش‌بینی برای یک رقابت سالم در درون نظام جمهوری اسلامی تبدیل نماید.

هر چند پویش واقعی تحولات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی این سه دهه یک ضرورت و در عین حال پیچیده و تعارض‌آمیز است اما ایران دوره دولت نهم با همه نارسایی‌هایش هرگز مانند سه دوره قبلی، آن‌گونه که اصلاح‌طلبان چپ‌گرای دوره موسوی، هاشمی و خاتمی القا می‌کنند، تک‌بعدی نبوده و نیست. گروه‌های سیاسی و اجتماعی جدیدی که در درون و بیرون دستگاه دولت در این دوره شکل گرفته‌اند و بر تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و نهادسازی‌ها اثر می‌گذارند برای نیروهای نسل دوم و نسل سوم انقلاب موقعیتی ممتاز فراهم

۱. اظهارات سعید حجاریان در سال ۱۳۷۷ در مقاله «تلاقی جمهوریت و مشروطیت»؛ برای مطالعه این دیدگاه و دیدگاه‌های مشابه رک: انتخاب نو؛ تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از واقعه دوم خرداد، به کوشش عبدالعلی رضایی و عباس عبدی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۶۷-۶۵.

کرده‌اند که چنین موقعیتی هیچ‌گاه در دولت‌های قبلی فراهم نشد.

این موضوع صرفاً مسئله برخورد چپ و راست یا اصولگرا و اصلاح‌طلب در حاکمیت و تضاد آرمان‌ها، عقاید یا سیاست‌های آنها نیست. هر یک از جریان‌های چپ و راست در سه دهه گذشته از بافت معینی از دستگاه دولت حمایت می‌کردند و متأسفانه حافظ منافع آنها بودند. بی‌ایمانی توده‌های وسیع مردم به برنامه‌های سازندگی هاشمی و اصلاحات خاتمی به دلیل پایبند نبودن آنها به آرمان‌های امام‌خیمینی و انقلاب اسلامی و اصل ولایت‌فقیه بود؛ این مسئله در دوره دولت خاتمی به نقطه جوش خود رسید. هنگام به قدرت رسیدن خاتمی، جناح اصلاح‌طلب که از هژمونی باورهای مردم به روحانیت به قدرت رسیده بود عملاً از جایگاه مذهبی و عقیدتی قابل اعتنا و اعتمادی برخوردار نبود. مردم به هر دلیلی به خاتمی به‌عنوان فردی از روحانیت که وفادار به آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام‌خیمینی خواهد ماند، رأی دادند و انتظار داشتند در دولت وی از انقلاب در دوره سازندگی اعاده حیثیت شود. کارگزاران افراطی دولت خاتمی اصولاً با شعار اعاده حیثیت انقلاب، به تخریب آقای هاشمی پرداختند و شرایط را به گونه‌ای فراهم کردند که وی مجبور شد برای حفظ حیثیت انقلابی خود از نمایندگی مجلس ششم استعفا دهد. اما دولت اصلاحات و اصلاح‌طلبان بی‌ریشه و تازه به دوران رسیده با تضعیف موقعیت اسلام در جمهوری و نقش امام و روحانیت در حکومت اسلامی، به بهانه تضعیف موقعیت یک جناح و تقویت موقعیت اصلاحات، سرآسیمه به تحولاتی رادیکال دست زدند و عجیب‌تر اینکه خود کارگزاران رسمی دولت نقش اپوزیسیون را در مبارزه با آرمان‌های انقلاب اسلامی به‌عهده گرفتند.

طراحی قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه و ترور مشکوک سعید حجاریان در درون ساختار رسمی دولت خاتمی به فاصله کوتاه، بیش از همه، ترور سه رکن امنیت جمهوری اسلامی برای مقابله‌های بعدی با انقلاب اسلامی بود و از غیر مسئول بودن دولت در قبال حفظ حیثیت نظام جمهوری اسلامی و غلبه بی‌حد و حصر سازمان سرکوب و کنترل‌های حزبی بر ارکان امنیت کشور پرده برداشت.

هر کس که درک اندکی از سیاست داشت می‌توانست تشخیص دهد که بخشی از اعضای بی‌ریشه و بی‌اعتقاد دولت خاتمی کمر به نابودی انقلاب از طریق نفوذ در هسته انقلاب بسته‌اند و قرار است یوم‌الله کاذبی را به نام دوم‌خرداد جایگزین یوم‌الله ۲۲ بهمن ۵۷ نمایند تا از این طریق اسلامیت نظام در زیر پای جمهوریت قربانی شود و جمهوری در ایران با از دست دادن پشتوانه مردمی اسلامیت، غریب و بی‌پناه به یک دیکتاتور مدرن جدید شبیه رضاخان سپرده شود تا تراژدی نهضت مشروطیت و نهضت ملی شدن نفت در انقلاب اسلامی تکرار گردد.

هنوز دوماه از دوم‌خرداد ۱۳۷۶ نگذشته بود که سعید حجاریان نظریه‌پرداز جنبش‌های کاذب اجتماعی در دو دهه گذشته، در گفت‌وگویی اعلام کرد که «دوم‌خرداد را با تعاریف رایج، یوم‌الله می‌دانم؛ یوم‌اللهی که روز اکمال جمهوریت و اتمام مشروطیت بوده است»؛ او و همفکرانش که هیچ‌گاه اعتقادی به امام‌خمینی و ولایت‌فقیه نداشتند و این نظریه را طرح روایت جدیدی از راه مشروطیت و قرائتی استبدادی از اسلام می‌دانستند به ناگهان با دوم‌خرداد، خود را با اختیارات بی‌حد و حصری در ساختار قدرت روبه‌رو دیدند.

انگیزه غیرقابل‌کنترل تداوم اصلاحات سیاسی و فرهنگی (نه اقتصادی) با بهره‌گیری از پس‌مانده‌های دولت‌سازندگی در حزب کارگزاران برای محو اسلامیت نظام و در رأس آن ولایت‌فقیه، به‌منظور تقویت و تثبیت جریان‌های وابسته به اصلاحات و برکناری و بی‌اعتبار کردن یاران قدیم پدرخوانده! و از همه مهم‌تر تهاجم تاکتیکی ولی بدون محاسبه به هاشمی، آغاز دولت اصلاحات خاتمی را با بی‌آبرویی قتل‌های زنجیره‌ای و فاجعه کوی دانشگاه روبه‌رو کرد. انگشت اتهام با خلق ادبیات تهاجمی عجیب و غریبی تحت عنوان دولت پنهان، تاریکخانه اشباح، عالیجناب سرخپوش و... نثار پدرخوانده چپ یعنی رئیس دولت سازندگی آقای هاشمی رفسنجانی شد. افرادی چون اکبر گنجی، حمیدرضا جلالی‌پور، عباس عبدی،

علیرضا علوی تبار، سعید حجاریان، مصطفی تاجزاده، عمادالدین باقی و... با دستگیری نسل تازه‌ای از روزنامه‌نگاران جوان و جاه‌طلب چون محمد قوچانی، مسعود لعلی، بابک داد، محمدعلی زکریایی، حجت رزاقی، سهراب رزاقی و... مأموریت ریختن آتش تهیه تهاجم جدید بر سر انقلاب اسلامی را برای تثبیت موقعیت‌های به‌دست‌آمده به‌عهده گرفتند.

از زمانی که به نظر می‌رسید مواضع یاران کهنه و قدیمی اصلاحات یکی پس از دیگری سقوط کرده و جاده عالیجناب سرخپوش حتی به دست فرزندان وی مثل فائزه هاشمی به خوبی کوبیده شده است، ناگهان توان اصلاح‌طلبی خروشچف اصلاحات یعنی جناب خاتمی تحلیل رفت و افرادی که از تصدق سر وی و سیاست‌های هاشمی‌زدایی دولت وی موقعیتی به‌دست آورده بودند منافع خود را در عبور از خاتمی دیدند. مجموعه جدیدی از ادبیات عبور از خاتمی در فضای سیاسی ایران تولید شد تا رخدادهای عجیب‌وغریبی که دولت اصلاحات ظرف دو، سه سال، ایجاد کرده بود به فراموشی سپرده شود و اذهان توده‌ها به سمت فتنه‌های جدیدی متمرکز گردد.

تنها ویژگی دولت اصلاحات در دوره خاتمی توان رهبری برای سازشی هر چند ناپایدار میان جناح‌های مختلف ناهمگون و متضاد جریان‌های چپ در دولت و در عین حال از دست دادن فرصت‌های سیاسی و اقتصادی کشور به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی بود.

تنها در سیاست خارجی مطالعه کتاب *دیپلماسی هسته‌ای*؛ ۶۷۸ روز مدیریت بحران نوشته معاونت پژوهش‌های روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، بیانگر وضعیتی است که دولت اصلاحات برای امنیت ملی ایران در عرصه بین‌المللی ایجاد کرد. در فصل دوم این کتاب از بحران «شوک سپتامبر» و نمایی از وضعیت ایران در مقطع بروز بحران سخن به‌میان می‌آید:

شوک سپتامبر در حالی بر پیکر کشور وارد شد که ایران دارای وضعیتی خاص در داخل و برون مرزها بود. شرایط بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در آن مقطع و تبعات گسترده داخلی بحران تا آن اندازه غیرمنتظره بود که تهران دریافت با منازعه‌ای

تمام‌عیار و مرتبط با امنیت ملی کشور مواجه است. ارزیابی‌های رسمی در تابستان

۱۳۸۲ بی‌شک تصاعد ناگهانی بحران در شهریورماه را پیش‌بینی نمی‌کرد...^۱

گزارش دکتر حسن روحانی به رئیس‌جمهور خاتمی درباره آخرین تحولات پرونده هسته‌ای در آخرین روزهای کاری دولت هشتم بیانگر این واقعیت است که اگر درایت، هدایت و دخالت رهبر معظم انقلاب در قضیه شوک سپتامبر ۱۳۸۲ و بحران هسته‌ای نبود خدا می‌داند ماجراجویان دولت اصلاحات در این مسئله چه بلایی بر سر امنیت ملی کشور می‌آوردند.^۲

دور دوم دولت آقای خاتمی برای الگوی اصلاحات، سرنوشت‌ساز بود. تضادهای و اشتباهاتی که در دولت موسوی و هاشمی و دور اول دولت خاتمی پنهان شده بود به تدریج ظاهر شدند. آهنگ رشد اقتصادی کشور به نحو چشمگیری کند شد و تضادهای ایدئولوژیک دولت و عدم اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی اوضاع را ناامیدکننده ساخت. روابط با غرب به‌رغم هزینه‌های سنگین روی مسئله گفت‌وگوی تمدن‌ها پیوسته به وخامت گرایید و هیچ‌کدام از امتیازاتی که به غرب داده شد مانع از آن نگردید که دولت خاتمی در سال ۱۳۸۲ با شوک سپتامبر روبه‌رو نشود.

دولت در آستانه تغییرات ساختاری قرار داشت. مسئولیت مستقیم شکست‌های سیاسی و اقتصادی متحان چپ بر عهده خاتمی و پشتیبانان او گذاشته شد. رویدادهای دیگر در غرب و داخل ایران نارسایی کامل تفکر سیاسی و فرهنگی اصلاحات را به اثبات رسانید و زمزمه‌های جدیدی پیرامون اصلاحات در برابر اصلاحات شکل گرفت.^۳ در زمزمه اصلاحات بر اصلاحات، خمیرمایه ضدانقلابی جریان اصلاحات و دلیل اصلی ناکامی و ناکارآمدی دولت شرکت سهامی خاتمی برملا گردید. تاج‌زاده یکی از سرحلقه‌های اصلی فتنه‌افروزی‌های دو

۱. دیپلماسی هسته‌ای؛ ۶۷۸ روز مدیریت بحران، معاونت پژوهش‌های روابط بین‌الملل، تهران، مرکز تحقیقات

استراتژیک، ۱۳۸۵، ص ۶۱.

۲. رک: همان، ص ۳۲۹-۳۱۷.

۳. رک: گفت‌وگوی انتقادی؛ اصلاحات در برابر اصلاحات، سعید حجاریان و دیگران، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.

دهه اخیر در تئوری اصلاحات بر اصلاحات می‌گوید: «پایه اصلاحات، وفاداری به نظام و قانون اساسی است؛ اما لزوماً اعتقاد به آن نیست...»^۱

دولت خاتمی صرف‌نظر از مشکلات فکری و ساختاری، گرفتار دو معضل بزرگ بود: یکی اینکه می‌خواست با بدنه‌ای از کارگزاران بی‌اعتقاد به جمهوری اسلامی، دست به اصلاحات قانونی در ساختار نظام بزند؛ دوم اینکه جریان اصلاحات به‌گونه‌ای غیرعقلانی و کودکانه انتظار داشت که جهان خارج از ذهن آنها بدون تغییر و دست‌نخورده به انتظار اقدامات نامشخص آنها بنشیند و احتمال تغییر کیفی نیز وجود نداشته باشد.

اصلاحات و اصلاح‌طلبان در ایران گرفتار این توهم بودند که اگر قدرت را در ایران به‌دست بگیرند این امر تحولی بازگشت‌ناپذیر است. یکی از بزرگ‌ترین دلایلی که چپ‌های به‌ظاهر اصلاح‌طلب را با رهبری خاتمی، موسوی و کروبی به مواضع ضدانقلابی سوق داد و آنها را کنار منافقین، بهائیت، سلطنت‌طلب‌ها، امریکا، انگلیس، اسراییل و سایر ضدانقلاب‌های قسم‌خورده نشانده این بود که به هیچ‌عنوان آمادگی کامل برای پذیرش ناکامی در جذب آرای مردم را در انتخابات نهم و دهم نداشتند.

تلاش برای حفظ قدرت که آن را محصول دو دوره دولت اصلاحات تلقی می‌کردند و استفاده از سخیف‌ترین اتهامات برای بدنام کردن جمهوری اسلامی بیانگر انسداد کامل عقل چپ‌گرایی و اصلاح‌طلبی چپ‌گرایانه در ایران است.

در اواخر دولت خاتمی این فکر در میان اکثر قشرهای جامعه شکل گرفت که هر گونه تغییر و اصلاحات در ایران با دور شدن از آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام‌خمینی محکوم به نابودی و شکست است. نسل جدید که در سالیان حاکمیت نظام جمهوری اسلامی پرورش یافته، با همه انتقاداتی که به روش‌های دولتی دارد و خواستار نوین‌سازی ناهمگون شیوه‌های زندگی و خروج دولت از مقام ایدئولوژیست به مقام استراتژیست است، با تمام وجود خواستار این

دگرگونی‌ها با تکیه بر آرمان‌های انقلاب اسلامی و حفظ نظام جمهوری اسلامی است.

◆ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حماسه ۹۹دی نشان داد عمر نقل‌وانتقالات قدرت از طریق دامن زدن به جنبش‌های کاذب اجتماعی به سر رسیده است. حماسه ۹۹دی نشان داد که هنوز ظرفیت‌های مردمی جمهوری اسلامی برای توسعه ایران عزیز و خلق حماسه‌های ماندگار چقدر کارآمد و راهگشاست. حماسه ۹۹دی خط پایانی بود بر بطلان یک جامعه ایستا که دشمنان ملت ایران نزدیک به دو دهه به دنبال آن بودند و پیوسته در گوش ما از پایان انقلاب و انقلابیون سخن می‌گفتند.

اکنون بر ملت ایران روشن است که چرا امام عظیم‌الشأن امت شرط مکتبی بودن و انقلابی بودن را رمز تداوم انقلاب اسلامی می‌دانستند. حماسه ۹۹دی نماد دیگری از تجلی روح انقلابی خمینی در کالبد ملت مقاوم ایران بود و ایستایی و سستی و باج دادن به دشمنان را از جامعه زدود.

حماسه ۹۹دی خط بطلانی بود بر تمامی جنبش‌های کاذب اجتماعی در دو دهه گذشته و در رأس آن فتنه سبز که آمده بودند با نفوذ در هسته انقلاب اسلامی از درون انقلاب را گرفتار آفت استحاله سازند. دلیل شکست فتنه ۸۸ نه سرکوب بلکه فقدان عقل سیاسی در فتنه‌افروزان و تبلور بصیرت در ملت ایران بود.

فتنه ۸۸ و حماسه ۹۹دی به‌منزله پایان نارضایتی در کشور و شکل‌گیری اعتراضات جدید در قالب جنبش‌های کاذب اجتماعی نیست. ویژگی‌های مشخص دوره سازندگی و دوره اصلاحات از سال ۱۳۶۹ تا سال ۱۳۸۴ عبارت‌اند از تقویت گرایش‌های انحصارطلبانه و رانت‌خوار در دستگاه دولت از یک‌سو و پیدایش اپوزیسیون به‌ظاهر اسلامی و ملی از سوی دیگر در ساختارهای دولتی. باید بدانیم که وجود چپ و راست رسمی و غیررسمی در ساختار دولت‌ها و ایدئولوژیک شدن آنها همیشه خطر بازگشت جریان‌های انحرافی را که از رانت قدرت، ثروت

و فرصت برخوردارند، جدی نشان می‌دهد.

برنامه‌های اصلاح‌طلبانه به دور از جهت‌گیری‌های حزبی یا انحصارطلبی‌های سیاسی و یا ایدئولوژی‌سازی‌های کاذب که عموماً فاقد سمت‌گیری‌های مفید اجتماعی و سیاسی هستند، به خودی خود جنبه‌های مثبت خاصی ندارند. نگاه اصلاح‌طلبانه به حوزه قدرت و سیاست که عموماً یک نگاه اسلامی به درک ضرورت عینی تغییرات مثبت در حوزه اجتماعی است، از دگردیسی و استحاله قدرت در دست جریان‌های قدرت‌طلب جلوگیری می‌کند.

با حماسه ۹ دی ملت ایران در هر سطحی از هرم اجتماعی حس می‌کند که پایان یک دوره تاریخی و آغاز دوره جدیدی فرا رسیده است. در این دوره جدید، نوسازی و سازندگی ایران اسلامی بدون تکیه بر یک طرح بومی و عبور از سیاست‌های از پیش تعیین‌شده چپ و راست یک واقعیت و حقیقت انکارناپذیر جلوه می‌کند. حماسه ۹ دی نشان داد که ملت ایران خیلی زودتر از اینها باید خط بطلان بر سیاست‌های دوقطبی چپ و راست در حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ می‌کشید؛ از سال ۱۳۸۴ ایران انتظار چنین رویکردی را داشت.

وقتی چپ و راست در فتنه ۸۸ به مرز خودزنی سیاسی و فرهنگی رسید و با حماسه ۹ دی به بایگانی تاریخ سپرده شد، دوستداران انقلاب اسلامی نتوانستند خوشحالی خود را پنهان کنند. نباید تصور کنیم که آزاد شدن سیاست ایران از سیطره چپ و راست به تنهایی امکان‌رهایی از قیدوبندهای گروه‌گرایی و حزب‌بازی و سرعت بخشیدن به تغییرات اقتصادی و سیاسی را فراهم خواهد کرد.

از نظر روانی، دولت در بوته آزمایش تحولات قرار دارد و زندگی نیز در جنب‌وجوش است و سیاست همچنان به‌منزله حرفه‌خوایان در پی حذف دیانت و جاسازی مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های جدید خواهد کوشید و در پس همه اینها ناراضیانی که هنوز جسارت دل‌کندن از سیاست‌های چپ و راست را ندارند به دور بولتن‌های زیرزمینی اصلاحات و اصولگرایی و سمینارهای نسبت اسلام و دموکراسی و حقوق بشر و گفتمان جهانی اسلام و مسلمانان میانه گرد هم خواهند آمد و گروه‌های شبه‌فاشیستی، شبه‌آنارشیستی و شبه‌ناسیونالیستی و

شبه‌اسلامی جدیدی بر پا خواهند کرد.

اکنون اشکال جدید این گروه‌ها در سازمان رسمی دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی مشاهده می‌شوند؛ تمام آنها داغ عبادت بر پیشانی دارند و از مبارزه با سکولاریسم سخن می‌گویند و فلسفه‌های تکوین هویت ملی می‌بافند و در شرایط تازه‌ای، منافقین جدید را در قالب گروه‌های شبه‌علمی سازماندهی می‌کنند.

جنبش‌های کاذب اجتماعی جدید در جست‌وجوی پایگاه‌ها و محفل‌های تازه‌ای در جامعه هستند. درخواست‌های این جنبش‌ها به‌طور کامل با شعارهای روز انطباق دارد و می‌تواند تعداد فزاینده‌ای از مردم را، که به هر دلیلی از آهنگ تغییرات به‌ویژه در حوزه اقتصادی ناراضی هستند، به خود جذب کند. مکتب‌ها و تئوری‌های جدیدی برای جنبش‌های محفلی در حال تکوین است. نوحجیه‌های مدرن، نوبه‌ایی‌ها، مکتب‌های قومیت‌گرا، رشد عجیب و غریب فلسفه‌های مضاف (حتی برای کودکان) در محیط‌های دانشگاهی و حوزوی و تبدیل آنها به جنبش‌های محفلی نمونه‌های ناچیزی از شکل‌گیری ضدانقلاب جدید در ساختار جمهوری اسلامی می‌باشد.

به نظر می‌رسد باید صریح‌ترین و جامع‌ترین بیانیه فکری و سیاسی در این حوزه را درخصوص قرائت‌های قوم‌گرایانه از اسلام و انقلاب در مقابل تفسیرهای اسلام‌گرایانه از انقلاب اسلامی دید. این‌گونه تفسیرها از نظر شمول تاریخی و گستردگی موضوعات، جالب توجه هستند؛ زیرا مطالبی که تاکنون از زبان جریان‌های سکولار و ضدین و یا دشمنان اسلام شنیده شده است اکنون از زبان کارگزاران درون سیستم سیاسی جمهوری اسلامی شنیده می‌شود!

هر چند این مطالب به‌طور سطحی و با هدف قرار دادن مردم به‌خصوص نسل جوان مطرح می‌شود اما باید توجه کرد که طرح قرائت قوم‌گرایانه از اسلام و انقلاب، این توهم را در جهان اسلام دامن خواهد زد که انقلاب اسلامی برآمده از یک قرائت قومی و لاجرم در جهت منافع قومی خاص است نه منافع جهان اسلام؛ بعید نیست چپ‌های جدید، بعد از شکست فتنه ۸۸ در

حماسه ۹دی آتش‌بیار معرکه این تئوری شوندا!

اتحاد برای خیانت و جنایت

«بررسی هماهنگی و همکاری بنی صدر و رجوی و فرار هر دو از کشور»

اصغر حیدری*

◆ اشاره

در این مقاله برآنیم تا فصل مهمی از تاریخ انقلاب اسلامی یعنی سیر هماهنگی و همکاری ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهور ایران را با مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین بررسی کنیم و زوایای خیانت و جنایت این دو علیه انقلاب اسلامی و مردم غیور و مسلمان ایران و نیز چگونگی شکست و گریختن آنان را از چنگ عدالت تشریح نماییم. بی شک راهنمایی آگاهان و اساتید بزرگوار غنای بیشتر مطلب را فراهم خواهد آورد.

* کارشناس ارشد ایران شناسی

◆ آشنایی با ابوالحسن بنی صدر

ابوالحسن بنی صدر در ۲ فروردین ۱۳۱۲ در باغچه از توابع همدان به دنیا آمد. پدرش آیت الله سید نصرالله بنی صدر، از روحانیان بانفوذ همدان بود. او در دانشگاه تهران، در رشته های اقتصاد و حقوق اسلامی تحصیل کرد و چهار سال در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی فعالیت نمود. بنی صدر رهبری گروه کوچکی از دانشجویان مخالف رژیم شاه را به عهده داشت و دوبار به علت فعالیت های سیاسی دستگیر و روانه زندان شد. پس از مجروح شدن در قیامی ناموفق علیه حکومت در خرداد ۱۳۴۲، کشور را ترک کرد و عازم فرانسه شد. بنی صدر و همچنین حسن حبیبی (معاون اول اسبق برخی از رؤسای جمهور ایران) که از شاگردان احسان نراقی - نظریه پرداز، محقق و یکی از مؤسسان بنیاد فرهنگی فرح دیبا - بودند به همت نراقی برای ادامه تحصیل به اروپا رفتند. بنی صدر در دانشگاه سوربن پاریس دکترای خویش را گرفت و به تدریس در دانشگاه پرداخت. در سال ۱۳۵۷ و اندکی پیش از پیروزی انقلاب، با ورود امام خمینی به پاریس، بنی صدر به جمع همراهان ایشان پیوست.

پس از فرار شاه از ایران، دکتر ابوالحسن بنی صدر در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ همراه با جمع زیادی با «پرواز انقلاب» وارد ایران شد و هر چند در ترکیب اولیه شورای انقلاب حضور نداشت، اما با تشکیل دولت موقت و انتقال چند عضو شورا به دولت و ارتش، به همراه آقایان حبیبی، سبحانی، شیبانی و قطب زاده به عنوان عضو شورای انقلاب انتخاب گردید. مناظره با نیروهای چپ مارکسیست نظیر بابک زهرایی و حضور پررنگ در اجتماعات و سخنرانی ها و به ویژه دفاع از ایده اقتصاد اسلامی تحت عنوان «اقتصاد توحیدی» و نیز انتشار روزنامه *انقلاب اسلامی* به صاحب امتیازی و مدیرمسئولی ابوالحسن بنی صدر در ۳۰ خرداد ۱۳۵۸ این چهره ناشناخته نزد مردم را به یکی از فعالان شناخته شده انقلاب تبدیل کرد. هر چند سخنانی که او در مجلس خبرگان درباره ولایت فقیه بر زبان آورد، زنگ خطر را برای مردان هوشیار انقلاب به صدا درآورده بود.



با تسخیر سفارت امریکا در آبان ۱۳۵۸ و استعفای دولت موقت، شورای انقلاب از سوی امام خمینی مأمور اداره کشور شد و بنی‌صدر نیز به سرپرستی وزارت امور خارجه رسید. این در حالی بود که وی از مخالفان آشکار تسخیر جاسوسخانه امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام به حساب می‌آمد^۱ و پس از مدت کوتاهی با توجه به ناهمخوانی فضای عمومی کشور با خواست او، هوشمندان از سرپرستی وزارت امور خارجه به وزارت اقتصاد رفت تا

۱. مخالفت بنی‌صدر با اقدام انقلابی دانشجویان پیرو خط امام، او را بر آن داشت که در دوره ریاست‌جمهوری‌اش به کمک صادق قطب‌زاده وزیر خارجه وقت در هماهنگی با امریکایی‌ها طرح محرمانه‌ای را با هدف رهایی گروگان‌های امریکایی بدون اجازه امام و مجلس دنبال کند که البته موفق نشد. برای توضیح بیشتر رک: اصغر حیدری، «تسخیر لانه جاسوسی امریکا و سفر کمیسیون تحقیق سازمان ملل به ایران»، فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، سال پنجم، ش ۱۸، زمستان ۱۳۸۷، ص ۳۸۸-۳۴۷.

خود را برای فتح کرسی ارشد اجرایی کشور آماده کند.

◆ اولین رئیس‌جمهور ایران

در اولین انتخابات ریاست‌جمهوری ایران بیش از ۱۰۰ نامزد ثبت‌نام کردند که از میان آنها ۸ نفر به اسامی حسن آیت، ابوالحسن بنی‌صدر، حسن حبیبی، داریوش فروهر، صادق قطب‌زاده، کاظم سامی، صادق طباطبایی و احمد مدنی واجد شرایط شرکت در انتخابات شناخته شدند. بنی‌صدر با شعارهایی که با عملکرد او پس از ریاست‌جمهوری وی تناقض آشکار داشت، بیشتر رأی مردم را از آن خود کرد. انتخابات ریاست‌جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸ برگزار شد و بنی‌صدر با ۱۰۷۰۹۳۳۰ رأی از مجموع ۱۴۱۴۶۶۲۲ رأی به عنوان اولین رئیس‌جمهور ایران برگزیده شد. امام‌خمینی در ایام تبلیغات و برگزاری ریاست‌جمهوری به دلیل ناراحتی قلبی در بیمارستان قلب تهران بستری بودند و همین امر شانس بنی‌صدر را افزایش داد. وی در خاطراتش که فایل صوتی و تصویری آن نیز موجود است راجع به مخالفت امام با ریاست‌جمهوری‌اش می‌گوید:

در قم با آقای خمینی راجع به نامزدی‌ام در انتخابات ریاست‌جمهوری صحبت کردم. ایشان گفت شما به سه دلیل نمی‌شود رئیس‌جمهور شوی؛ یکی اینکه مخالف ولایت‌فقیه هستی، دوم اینکه مخالف مالکیت خصوصی هستی و سوم اینکه مخالف این هستی که روحانیت در دولت باشد و اگر شما بیایی روی کار، این آخوندها را می‌خواهی دست و پایشان را جمع کنی و از ادارات بیرون کنی... حالا شانسی که ما آوردیم این بود که این آقا رفت به بیمارستان. نمی‌دانم اگر به بیمارستان نمی‌رفت [با شرکت من در انتخابات] مخالفت می‌کرد یا نمی‌کرد.^۱

۱. حمید احمدی (به کوشش)، *خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر*، برلین، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران،

◆ نزدیکی و اتحاد مسعود رجوی با بنی‌صدر

زمانی که مسعود رجوی و سازمان مجاهدین تحت رهبری‌اش در نتیجه شکست در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و عدم راهیابی به آن، کنار گذاشته شدن او از نامزدی ریاست جمهوری (به فرمان امام خمینی) به دلیل عدم شرکت در همه‌پرسی قانون اساسی و نپذیرفتن آن و نیز شکست در انتخابات مجلس شورای اسلامی از رسیدن به مقام‌ها و مراکز حکومتی و تصمیم‌گیری بازماندند، بهترین گزینه جهت تأثیرگذاری بر سیاست‌های کلان کشور و پیشبرد اهداف و آرمان‌های ناحق خویش را نزدیکی و اتحاد با رئیس‌جمهور بنی‌صدر یافتند. بنی‌صدر که علاوه بر ریاست جمهوری از سوی حضرت امام با توجه به بیماری، مسئولیت بسیار مهم فرماندهی کل قوا را نیز عهده‌دار بود، با اصل انقلاب، رهبری، نهادهای انقلابی چون سپاه پاسداران و دادگاه‌های انقلاب مشکل اساسی داشت و خود را فراتر از قانون و اندیشه‌اش را به‌طور ابلهانه‌ای اندیشه قرن می‌دانست و همین امور او را به منافقین نزدیک ساخت! وی در ظاهر برای محافظت از خود اقدام به تشکیل گارد ریاست جمهوری کرد اما اهدافی فراتر از محافظت شخصی داشت.^۱ با توجه به نزدیکی‌های وی با سازمان نفاق، به یقین مجاهدین خلق در تشکیل و اداره گارد ریاست جمهوری نقش اصلی و مهم داشتند.

نزدیکی مسعود رجوی به بنی‌صدر به حد بالایی رسید؛ چنان‌که در گزارش‌هایی از دفتر رئیس‌جمهور چنین آمده بود:

دو روز در میان، مسعود رجوی و موسی خیابانی با بنی‌صدر جلسه دارند و هر کاری

که انجام می‌گیرد توسط اینها هدایت می‌شود.^۱

در سال ۱۳۶۶ انبار اسناد سازمان مجاهدین شناسایی و تصرف شد. در میان اسناد، دفتری به خط رجوی مربوط به قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ (شروع فاز نظامی سازمان علیه جمهوری اسلامی) بود که در آن ضمن تحلیل اوضاع چنین نوشته شده بود: «اگر [سازمان] با بنی‌صدر یکی شود، قطعی است که می‌تواند رژیم را جارو کند».^۲

پس هدف نهایی رجوی از نزدیکی و اتحاد با بنی‌صدر از بین بردن جمهوری اسلامی، ایجاد حکومت «مجاهدتاریا» براساس فرم «پرولتاریا»، حکومت خشن و استبدادی به نام و ظاهر کارگری- همان‌گونه که لنین و استالین ایجاد کردند- و رسیدن به بالاترین مقام چنان حکومتی بود. به یقین بنی‌صدر در صورت عملی شدن خواب مالیخولیایی رجوی، مهره سستی بیش نبود که یا جذب می‌شد یا هضم!

در یکی از ملاقات‌هایی که اعضای شورای عالی سپاه پاسداران با بنی‌صدر- در زمانی که او فرمانده کل قوا بود- داشتند یکی از اعضای شورا از بنی‌صدر پرسید:

چرا هر وقت ما می‌خواهیم با شما ملاقات کنیم باید روزها منتظر بمانیم ولی آقای

مسعود رجوی هر وقت اراده کند می‌تواند با شما ملاقات کند؟

بنی‌صدر پاسخ داد:

من باید این گروه‌ها را داشته باشم زیرا وقتی که ما از دولت آلمان علت شرکتشان در تحریم اقتصادی نسبت به ایران را پرسیدیم به ما گفتند ما با مطالعه بولتن‌های پزشکی امام به این نتیجه رسیده‌ایم که امام بیش از سه ماه دیگر زنده نیست! بنابراین امام سه ماه دیگر فوت می‌کند و روحانیت دسته‌دسته می‌شوند. تنها این گروه‌ها هستند که به

۱. احمد قدیریان، *خاطرات قدیریان*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۸. وی از مسئولان بلندپایه دادستانی تهران بود.

۲. *سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام*، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۲، ص ۵۶۸. تعبیر «جارو کردن رژیم» در نامه محرمانه رجوی به بنی‌صدر نیز دیده می‌شود که متن آن در ادامه درج شده است.

علت داشتن تشکیلات در ایران باقی می‌ماند و قدرت را در دست می‌گیرند. من باید این گروه‌ها را داشته باشم.^۱



در نتیجه نزدیکی و اتحاد رجوی با بنی‌صدر، سازمان مجاهدین با دستور محرمانه بنی‌صدر سلاح و مهمات زیادی دریافت داشتند و این سلاح‌ها علاوه بر سلاح‌هایی بود که آنان در روزهای پیروزی انقلاب از مراکز نظامی و انتظامی رژیم پهلوی غارت کرده بودند. شورش نظامی و خونین این سازمان تروریستی در سال ۱۳۶۰ با استفاده از این سلاح‌ها صورت گرفت و به شهادت بسیاری از مسئولان نظام و مردم مسلمان منجر گردید. پس به یقین بنی‌صدر در جنایت‌های سازمان مجاهدین شریک است. تحویل سلاح و مهمات به مجاهدین و سایر گروه‌های ضدانقلاب به دستور بنی‌صدر از نظر مسئولان نظام و به‌ویژه امام‌خمينی مخفی نماند؛ چنان‌که ایشان در جلسه‌ای با عصبانیت به بنی‌صدر فرمودند:

از جرایم شما این است که با این گروه‌های ضداسلام و ضدانقلاب رابطه دارید و شما این گروه‌ها را مسلح کرده‌اید، شما در حکومت اسلامی با اسلحه کی چه کسی را حفظ

۱. منافقین خلق، رو در روی خلق، تهران، دفتر سیاسی سپاه پاسداران، ۱۳۶۰، ص ۱۴.

می‌کنید؟^۱

◆ نامه اول محرمانه رجوی به بنی‌صدر

در زمینه ارتباط‌های محرمانه رجوی و بنی‌صدر و هماهنگی و همسویی آنها برای هدفی مشترک، خوشبختانه در تصرف خانه‌های تیمی سازمان منافقین برخی از نامه‌های محرمانه رجوی به بنی‌صدر به‌دست آمده است. در نامه اول به تاریخ ۱۳۵۹/۱/۳ رجوی ضمن درخواست دیدارهای مکرر با بنی‌صدر و تعیین رابط سیاسی به او خط می‌دهد که به مناسبت ۱۲ فروردین روز جمهوری اسلامی اعلام راهپیمایی نماید و در ادامه نامه منافع این امر را برای رئیس‌جمهور برمی‌شمارد. متن نامه اول به این شرح است:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

آقای دکتر بنی‌صدر رئیس‌جمهوری ۱۳۵۹/۱/۳ [۱۳]

پس از سلام، اولاً چنانچه گرفتاری‌هایتان اجازه نمی‌دهد که حضوراً مصدعتان گردم با توجه به ضرورت فوق‌العاده ارتباط مستمر با رئیس‌جمهوری در اوضاع حساس کنونی کشور می‌خواستم تقاضا کنم یک رابط سیاسی کاملاً مورد اعتماد که ضمناً بتواند نیابتاً افکار و نظریات خود شما را در مراجعات ما منعکس سازد و همچنین قادر باشد که مسائل ما را دقیقاً به استحضارتان برساند برایمان تعیین نمایید تا ان‌شاءالله قادر باشیم بدون فوت وقت و از دست رفتن فرصت‌های مربوط، مشاورت لازم را به‌عمل بیاوریم. نیازی به تذکر نیست که اگر مزاحمتی نباشد و مطبوعات نیز مانع نشوند و تبلیغات نکنند بسیار بسیار مرجح می‌دانم که مستقیماً با خودتان در ارتباط باشیم. ثانیاً پیشنهاد می‌کنم شخصاً در حداکثر سرعت ممکن چنانچه صلاح بدانید روز ۱۲ فروردین را خودتان به مناسبت سالروز رفراندوم جمهوری اسلامی اعلام راهپیمایی بفرمایید. این امر کمک خواهد نمود تا:

۱. غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، همان، ص ۷۰۹. راوی آقای هاشمی‌رفسنجانی است که در جلسه حضور داشت.

الف. دست سوءاستفاده چپ‌ها از بهره‌برداری گروهی از این روز قطع شود.

ب. این روز اسباب تفرقه و فتنه مضاعف نشود.

ج. وحدت بیش از پیش همه اقشار و گروه‌های ملت که به نظام جمهوری رأی داده‌اند تأمین شود.

د. وسیله تقویت رئیس‌جمهور که خود از پشتیبانی کل نظام جمهوری اسلامی سرچشمه گرفته فراهم شود.

ه. کسی نتواند از یک مسئله عمومی و ملی و سراسری به نفع منافع اخص انتخاباتی خود بهره‌برداری کند و مردم ببینند که پس از امام این رئیس‌جمهوری است که کل نظام و قانون اساسی در او متبلور می‌شود. بدیهی است که عنوان کردن شعارهای مناسبی که درخور رئیس‌جمهوری و شأن قانونی و سیاسی او است می‌تواند به دنبال نشست تلویزیونی شما با چریک‌های فدایی (خلق) فضای مسالمت و نظم و همزیستی دموکراتیک همه نیروها و اقشار را تداعی کند، به‌ویژه اگر صلاح بدانید که راهپیمایی سراسری مزبور، وحدت و تفاهم ملی نامگذاری شده و با همین مضمون پیامی از شخص خودتان را نیز همراه داشته باشد.

خواهشمندم اگر پیشنهاد فوق مورد موافقتان نیست بفرمایید زودتر به ما اطلاع دهند که فکر خودمان را بکنیم چراکه به نظر من بهترین شق برای عموم نیروها شرکت در راهپیمایی به دعوت شماست.

مسعود رجوی^۱

◆ نامه دوم محرمانه رجوی به بنی‌صدر

در نامه محرمانه دوم، رجوی ضمن تشویق بنی‌صدر به ایستادگی و عدم استعفا و اشاره به ملاقات‌های قبلی با وی، از رئیس‌جمهور می‌خواهد طرفداران خود را در یک راهپیمایی به سمت جماران و محل سکونت امام‌خمينی با هدف قدرت‌نمایی و درخواست تغییرات اساسی به

۱. منافقین خلق؛ رودر روی خلق، همان، سند شماره ۱ پیوست.

نفع بنی‌صدر بسیج نماید. متن نامه چنین است:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

آقای دکتر بنی‌صدر رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا
 ۱۳۶۰/۲/۳۱
 پس از سلام، مقدمتاً تبریکات خود را به خاطر ارایه تز «فراندوم»^۱ به اطلاع می‌رسانم. شما به این وسیله ثابت کردید که در مقابل انحصارطلبان و عملکرد ضدانقلابی، ضدمردمی و ضدمکتبی آنان چنان‌که بارها گفته‌اید قصد مقاومت دارید. قبل از این، از شما چه پنهان در سطوح گسترده‌ای این سؤال ایجاد شده بود که آیا دکتر بنی‌صدر به‌راستی خواهد ایستاد؟! سؤالاتی از این قبیل مخصوصاً بعد از ۱۴ اسفند و «طناب‌پیچ» کردن شما (منظور سلب حق سخنرانی به منزله تنها کانال توده‌ای تماس رئیس‌جمهور با مردم) به شدت ذهن‌ها را می‌آزارد، بخصوص که طرف دیگر همچنان از امتیاز انحصاری تمام وسایل ارتباط جمعی استفاده می‌کرد و برگزاری سخنرانی‌هایی نظیر شما نیز مطلقاً در توانش نبود. بنابراین آنچه بعد از ۱۴ اسفند به شما رسید تنها تمامی بار «جنگ» بود و بس! آن هم با همه اشکال‌تراشی‌ها و غرض‌ورزی‌های حضرات. تا اینکه آن قدر جری شدند که آنچه را به نظر خودشان «تیر خلاص» بود یعنی علم کردن قضیه «فرمان همایونی» و حذف رئیس بانک مرکزی را...^۲ رها کردند، که به خدا سوگند این یکی صرف‌نظر از همه مسائل سیاسی دیگر یک «فاجعه ملی» است. چراکه معلوم است و خودتان نیز بهتر می‌دانید که چه بر سر مرکز پولی و مالی کشور خواهند آورد. چگونه به تاراج خواهند برد و چگونه بی‌حساب و کتاب (مثل بنیاد مستکبرین) به باد خواهند داد. اقتصاد و پول و مالیه کشور و حتی جواهرات سلطنتی را و آنگاه

۱. اشاره به تبلیغات مکرر بنی‌صدر جهت انجام فراندوم (همه‌پرسی): چنانچه در صفحه اول روزنامه انقلاب اسلامی (روزنامه‌ای که بنی‌صدر منتشر می‌ساخت) مورخ ۱۳۶۰/۲/۳۰ آمده بود: «برای خروج از این بن‌بست کنونی، سالم‌ترین راه بدون بحران این است که همه موافقت کنند به مردم مراجعه کنیم و با رأی عمومی آنچه باید بشود، بشود.»

۲. تمام نقطه‌چین‌ها مربوط به متن نامه است.

سرپوش گذاشتن بر قراردادهای ننگین استعمار و... کسی هم نیست که بتواند یک شاهی از آقایان حساب بکشد.

به این ترتیب آقای دکتر، شما تا این تاریخ از قضا دقیقاً «آلنده» [رئیس‌جمهور مردمی شیلی که با کودتای ژنرال پینوشه ساقط و کشته شد] ایران هستید و نه پینوشه! منتها آلنده هنوز سفیدی که با خون، سرخ رنگ شده است.

مطلب چنان‌که در یکی از نخستین دیدارها نیز به عرض رساندم این است که هیچ‌کدام از حضرات را یارای حذف رسمی شما نیست، چراکه خود به طور مضاعف متضرر خواهند شد.

با عرض معذرت گاهی وقتها این‌طور به نظرم می‌رسد که شما به قدر کافی به موضع و توانایی‌های قانونی، سیاسی و اجتماعی خود بها نمی‌دهید که گویی نسبت به آنها اشراف مکفی ندارید... حال آنکه طرف دیگر به خوبی می‌داند که شما چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ اجتماعی در وضعیتی هستید که اگر بخواهید و اگر بایستید می‌توانید فی‌الواقع «جارو»یش کنید. شاید وقت کافی برای فکر ندارید، شاید هم مسائلی هست که ما خبر نداریم.

اما من یقین دارم که در هر صورت که شما در موقعیت مناسب فی‌المثل با دعوت به اعتصاب هم که شده بسیاری کارها را قادرید بکنید، شاید هم جنگ ذهن شما را بیش از حد مشغول کرده، همین [یک کلمه ناخوانا. احتمالاً «جنگی»] که طرف دیگر آن را عامداً و عالماً قصد دارد به سرسره سقوط شما تبدیل کند.

تکرار (می‌کنم، حذف شما و حذف رئیس‌جمهوری با این پشتوانه عمومی، حذف فرمانده کل قوا در کشور در حال جنگ، حذف عالی‌ترین مجری قانون و مرجع مراجعه قانونی گسترده‌ترین سازمان انقلابی کشور (لابد نامه برنامه اخیر ما را خوانده‌اید)... مفهومی جز استقبال از زوال و سقوط نهایی انحصارطلبان ندارد. احتمالاً خودشان هم می‌دانند که اگر حکومتشان، چه در داخله و چه به طور بین‌المللی، تتمه آبرویی داشته باشد، اساساً منوط به شخص شماست و الا همه دنیا می‌داند بدون شما حکومت چند هفته هم

دوام ندارد. به همین دلیل به نظر من «طرف دیگر» سیاستی را که گویا سیاست کارگاه نمدمالی است در قبال شما انتخاب نموده، یعنی حفظ ظاهر و صورت وجودی شما بدون اختیاراتتان. یعنی حذف زره‌زره اختیارات به طور تدریجی، در عین حفظ تشریفاتی خودتان به مثابه سرپوش تضادها و مانع حرکت و موضعگیری خشن توده‌های مردم به احترام موضع قانونی شما...

علی‌ای حال، بی‌مناسبت نیست که ذیلاً در جریان نقطه‌نظرهای ما نسبت به مسائل روز نیز قرار بگیرید:

۱. انتظار عموم مردم این است که رئیس‌جمهوری همچنان در مقام خود محکم و پابرجا قرار داشته و سخنانش به هیچ‌وجه بوی عقب‌نشینی و ضعف و احیاناً استعفا نداشته باشد.

۲. آیا زمان آن نرسیده است که پس از استعفاهایی که گفته می‌شود مکرراً آقای اشراقی تقدیم کرده است، از دوستان قابل اعتماد نظیر آقای دکتر سلامتیان در هیئت سه نفره جانشین ایشان شود؟ بدیهی است که به اینصورت سخنگوی هیئت نیز بایستی عوض شود لیکن بهتر از این:

۳. اعلام حالت «بن‌بست» و ارایه پیشنهاد فراندوم (حالا که انتخابات مجلس را حضرات عملی می‌دانند) فوق‌العاده جالب و شایسته حمایت آشکار و علنی عموم نیروها و مردم است؛ به عبارت دیگر دامنه کار هیئت سه نفره را به هیئت ۳۶ میلیون نفره و یا تأمین اختیارات قانونی ریاست‌جمهوری و خلاصه ابراز نارضایتی عمومی و دست آخر نیز اصلاح نظام و یا ایجاد تغییرات بنیادی به عنوان مکمل نظام باشد...

۴. در مصاحبه‌های آقای رئیس‌جمهور تاکنون دست پایین گرفته شده، لیکن در شرایطی که دیگر حق سخنرانی سلب شده، انتظار طبیعی و معقول این است که همه گفتنی‌ها گفته شود، تنها به این طریق می‌توان توطئه‌های خبرنگاران و سؤالات فرمایشی را خنثی نمود.

۵. از گوشه و کنار شنیده‌ایم که در پاسخ به نامه مجاهدین رئیس‌جمهور گفته‌اند که

امنیت و روال قانونی خود و خانواده و دفترشان را نیز به خاطر حذف اختیاراتشان نمی‌توانند تضمین کنند و به همین دلیل سفارش به مقاومت کرده و می‌کنند و خود نیز به دنبال فرصتی هستند تا در نزد مقام رهبری تأمینات و اختیارات قانونی‌شان را تضمین بخواهند، و... همچنین شنیده‌ایم که این مطالب در قسمت بعدی مصاحبه مندرج در [روزنامه] انقلاب اسلامی خواهد آمد که اگر این‌طور باشد فی‌الواقع حق مطلب ادا شده و آن‌گاه قضاوت نهایی به عهده مردم است که رئیس‌جمهورشان را تضمین خواهند نمود یا خیر؟ این را هم فی‌المثل به‌سادگی می‌توان با اعلام سه‌روز سه‌روزه سیاسی آزمود...

البته راه ارجح‌تر و بهتر راه‌پیمایی آرام و مطلقاً بدون تظاهر تا جماران پس از کسب اجازه از مقام رهبری است که طبعاً میلیون‌ها نفر را با خود خواهد داشت، مخصوصاً اگر حضرت آیت‌الله هرگونه تظاهر و شعارهای حزب‌اللهی و روح‌اللهی و امثال ذلک را قدغن فرمایند و رئیس‌جمهوری از عموم مردمی که خواستار تغییرات اساسی هستند دعوت کنند. بدیهی است که حتی نفس طرح این پیشنهاد، انحصارطلبان را تا حدودی بر جای خود خواهد نشاناند. شکل اجرای آن نیز مثلاً می‌تواند به این طریق باشد که رئیس‌جمهوری ضمن اعلامیه چندماده‌ای موارد نقض قانون و اختیارات خود را خاطر نشان نموده و با توجه دادن به نارضایتی‌های عمومی در ذیل آن تقاضای تظلم مردم از حضرت آیت‌الله و رفتن برای عرض حال به جماران را عنوان کنند.

آقای دکتر، بلاشک خودتان می‌دانید که وقتی توده مردم به حمایت از شما قدم به میدان گذارند هیچ نیرویی را یارای ایستادگی و حذفتان نیست و نمی‌تواند باشد. کما اینکه وقتی حضرات می‌خواهند مسائل را از بالا و در خفا (بدون حضور عنصر مردمی) حل شود [نمایند] خود به خود شما را خلع سلاح کرده‌اند.

۶. خوب است پیشاپیش، رئیس‌جمهوری این حقیقت عریان را بار دیگر به تمام مردم ایران یادآوری نماید که هدف از تمام حرف‌ها و توطئه‌های جاری بر علیه افراد دفتر یا بستگان ایشان، خراب کردن شخص رئیس‌جمهور است. حاصل اینکه روش صادقانه این

است که اگر کسی قصد دارد رئیس‌جمهور را تصفیه کند خوب است برود نزد مقام رهبری و حکم بگیرد و یک‌مرتبه کار را تمام کند...

با تشکر مسعود رجوی^۱

◆ عزل بنی‌صدر و حمایت مجاهدین از او

اندیشه‌ها و فعالیت‌های بنی‌صدر در تقابل با آرمان‌های والای انقلاب اسلامی و رهبر فرزانه آن قرار داشت و وی هشدارها و نصیحت‌های امام‌خمينی درخصوص دوری جستن از گروه‌های ضدانقلاب به‌ویژه مجاهدین خلق را نپذیرفت. همچنین تاکتیک‌های تحمیلی و خام او در مقام فرماندهی کل قوا برای مقابله با حمله‌های ارتش عراق در خاک ایران، فرصت‌های گرانبهائی را از نظامیان گرفت و خسارت‌های زیادی به‌بار آورد. او که ابلهانه خود را پدیده و اندیشه‌اش را اندیشه قرن می‌دانست و هیچ‌کس را مافوق خود نمی‌پذیرفت، با تز «زمین در برابر زمان» باعث اشغال بخش‌های زیادی از خاک کشور توسط ارتش عراق گردید. از طرفی نیز با دستور عدم تحویل سلاح و مهمات به سپاه پاسداران، تلاش‌های این نیروی مخلص را در دفاع از شهرها و مناطق جنگی بی‌نتیجه ساخت.

با توجه به این وقایع و مسائل و مشکلات دیگری که بنی‌صدر در عرصه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای کشور ایجاد کرد،^۲ حضرت امام‌خمينی با صدور دستخطی به تاریخ ۱۳۶۰/۳/۲۰ وی را از فرماندهی کل قوا عزل فرمود. متن فرمان امام چنین بود:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. آقای بنی‌صدر از فرماندهی کل نیروهای

۱. سند شماره ۲ پیوست.

۲. رک: غائله چهاردهم/سنگند ۱۳۵۹، همان.

مسلح برکنار شدند.

روح‌الله الموسوی‌الخمینی.^۱

بنی‌صدر که در کرمانشاه به سر می‌برد با شنیدن خبر عزل خود از فرماندهی کل قوا در هراس از نتیجه کارهای خلافش و پیامدهای عزل، مخفی شد. سازمان نفاق که رشته‌ها و نقشه‌هایش را در حمایت از بنی‌صدر و اتحاد با او پنبه‌شده می‌دید به حمایت از وی برخاست و در ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ ضمن اطلاعیه‌ای اعلام داشت:

مجاهدین خلق ایران با اخطار قاطع انقلابی نسبت به هرگونه سوءنیت به جان رئیس‌جمهور، از تمامی خلق قهرمان ایران، روشنگری، هوشیاری، آمادگی و حضور دایمی در صحنه‌ها و مقاومت پیگیر را طلب نموده و در این شرایط حمایت از شخص رئیس‌جمهور و حفاظت از جان او را یک وظیفه میرم انقلابی در سراسر کشور تلقی می‌کند.^۲

در ۱۸ خرداد ۱۳۶۰ نیز مجاهدین خلق با صدور اطلاعیه‌ای توقیف روزنامه *انقلاب اسلامی* که توسط بنی‌صدر منتشر می‌شد و تنش و خشونت علیه انقلاب، رهبری و نهادهای انقلابی را ترویج می‌کرد، محکوم کرد و خواستار حمایت مردم از رئیس‌جمهور شد.^۳ در ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ سازمان نفاق بار دیگر با دستپاچگی خواستار حمایت مردم از بنی‌صدر شد. در اعلامیه سازمان چنین آمده بود:

جان رئیس‌جمهور در خطر جدی است. مردم تهران! آماده نجات جان دکتر بنی‌صدر باشید... مردم قهرمان تهران! جان رئیس‌جمهور علی‌القاعده در خطر جدی است و فرد فرد شما از جانب تمامی مردم ایران در دفاع از آزادی‌ها و مقاومت در برابر دیکتاتوری و

۱. مطبوعات، ۱۳۶۰/۳/۲۱.

۲. غائله چهاردهم/سفند ۱۳۵۹، همان، ص ۶۸۶.

۳. مجاهد، ش ۱۲۴، پنج‌شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۶۰، ص ۱. سند شماره ۳ پیوست.

اختناق سیاه وظیفه دارید تا برای نجات جان دکتر بنی‌صدر هر لحظه هوشیار و آماده باشید.^۱

به دنبال عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، مجلس شورای اسلامی طرح عدم کفایت سیاسی وی را به مذاکره گذاشت. سازمان نفاق که به اتفاق نظر نمایندگان مجلس در تصویب عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر مطمئن بود، کوشید تا با تهدید، نمایندگان را از این اقدام انقلابی و شجاعانه باز دارد. در اعلامیه سازمان به تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ چنین آمده بود:

آقایان محترم نمایندگان مجلس... سازمان مجاهدین خلق ایران بدین وسیله به تمامی نمایندگان که در مجلس حضور می‌یابند نسبت به کلیه عواقب گسترده عزل رئیس‌جمهور دکتر بنی‌صدر در فضای هیستریک^۲ [هیجانی و احساسی] ارتجاعی حاکم زنه‌ار می‌دهد... به فرد فرد نمایندگان حاضر تذکر می‌دهیم که خود را شایسته لعن و نفرین ابدی ملت ایران و حسابرسی‌های دنیوی و اخروی مربوطه نساخته و مرعوب صحنه‌های ساختگی چماق‌داری ایام اخیر در برابر مجلس نشوند. در غیر این صورت بدیهی است که فرد فرد آقایان در برابر تمام عواقب گسترده سیاسی و اجتماعی عزل رئیس‌جمهور دکتر بنی‌صدر مسئولیت خطیری بر عهده خواهند داشت.^۳

◆ جلسه تاریخی ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی

جلسه مجلس شورای اسلامی برای رسیدگی به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در روز ۳۰ و

۱. همان، ش ۱۲۶، پنج‌شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۶۰، ص ۱. سند شماره ۴ پیوست.

۲. هیستریک: هیجان شدید. شخصیت هیستریک یا نمایشی، یکی از انواع تیپ‌های شخصیت می‌باشد. ویژگی‌های افراد دارای شخصیت هیستریک عبارت‌اند از: وابسته بودن به دیگران، تشنه توجه و محبت بودن، رفتارهای نمایشی، اغراق در بیان مسائل، هیجان‌زدگی، احساسات ناپایدار، خودمحوری، ترس از تنهایی، اعتماد به نفس پایین، تلقین و تحریک‌پذیر بودن.

۳. همان، ش ۱۲۷، دوم تیر ۱۳۶۰، ص ۸.

۳۱ خرداد ۱۳۶۰ تشکیل گردید. آقای هاشمی رفسنجانی ریاست وقت مجلس شورای اسلامی در ابتدای شروع جلسه ۳۰ خرداد ضمن سخنانی گفت:

من به عنوان رئیس مجلس ضمن اینکه این عمل جراحی را یک ضرورت تشخیص می‌دهم، متأسفم که وقت گرانبهای مجلس شورای اسلامی صرف بحث درباره موضوعی می‌شود که بهتر بود شخص مورد بحث ما (بنی‌صدر) برای حل مشکلات با ما همصدا و همکار و همراه باشد، اما به هر حال انقلاب، این‌گونه چیزها را دارد و از نظر شخصی هم متأثرم و مدتی تلاش کردیم. دوستان ما اطلاع دارند که ما مخالف با ریاست (جمهوری) ایشان بودیم. اما وقتی شد که تلاشمان را از این طرف آغاز کردیم که هماهنگی و همکاری به وجود بیاید... امام امت هم در آخرین بیانات سازنده‌شان مهلت دادند و خواستند که مخالفان جمهوری توبه کنند و به دامن ملت و اسلام و انقلاب برگردند. متأسفانه نشد و ما را به این عمل جراحی مهم که ان‌شاءالله که سرنوشت‌ساز باشد وادار کرد.^۱

سپس اظهارنظرهای نمایندگان موافق و مخالف با عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر آغاز گردید.^۲

◆ سخنان مهم و تاریخی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مورد بنی‌صدر

در این میان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که از نمایندگان مخالف بنی‌صدر بودند در مورد دلایل عدم کفایت سیاسی وی سخنرانی مفصل و مستندی ایراد کردند که این سخنرانی مفصل‌ترین

۱. روزنامه رسمی کشور، ش ۱۰۶۲۱، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، جلسه ۱۶۷، ۱۳۶۶/۲/۳۰.

۲. برای مطالعه متن نظریات موافق و مخالف نمایندگان راجع به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رک: روزنامه رسمی کشور، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۶۲۱ و ۱۰۶۲۷. خوشبختانه تمام متن جلسات مجلس شورای ملی و اسلامی در سایت اینترنتی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (www.ical.ir) قرار داده شده است.

سخنرانی در مخالفت با بنی صدر طی دو جلسه مجلس در روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد بود و دلایل ارائه شده از طرف ایشان در تصمیم‌گیری نمایندگان نقش مهمی داشت. معظم‌له در این سخنرانی، موضوع مهم نزدیکی و هماهنگی بنی صدر با مجاهدین و عواقب و تشنجات ناشی از آن را نیز مورد تحلیل قرار دادند. بخشی از سخنان مهم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جلسه تاریخی ۳۱ خرداد مجلس چنین است:

...من با این توجه در محضر خدا و در حضور شما و همه کسانی که این سخن را خواهند شنید اعلام می‌کنم که این جانب آقای بنی صدر رئیس‌جمهور را دارای کفایت سیاسی برای اشغال پست خطیر ریاست‌جمهوری نمی‌دانم... کفایت سیاسی یعنی اینکه شخص برای اداره مسئولیتی که به عهده او واگذار شده کافی و صالح باشد. اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی صفات لازم برای ریاست‌جمهوری را از جمله امانت و تقوا، اعتقاد به مبانی جمهوری اسلامی ایران، مدیر و مدبر بودن می‌داند. هر کدام از صفات بالا که در شخصی نباشد وی برای احراز این مقام فاقد کفایت و صلاحیت است... عشق به جمهوری اسلامی ما را وادار به حراست از نهاد ریاست‌جمهوری و حمایت از اولین رئیس‌جمهوری می‌کرد. همین احساس موجب آن شد که با اینکه ما آقای بنی صدر را از اول صالح برای احراز این مقام نمی‌دانستیم پس از آنکه انتخاب شد از او دفاع کردیم... اکنون به اصل مسئله می‌رسیم و من دلایل خودم را در موارد زیر خلاصه می‌کنم:

۱. رئیس‌جمهور صلاحیت و کفایت خود را باید در احترام به نهادهای قانونی ثابت کند چراکه مشروعیت او مبتنی بر حرمت قانون اساسی است که آن نهادها بخشی از تحقق خارجی آن را تشکیل می‌دهند. آقای بنی صدر بارها به نهادهای قانونی بی‌حرمتی روا داشته و به این طریق پایه مشروعیت خود را سست کرده است. نمونه امضا نکردن لوایح مصوبه مجلس، اهانت به شورای نگهبان و شورای عالی قضایی، متهم کردن مجلس شورای اسلامی، اهانت دایمی و مستمر به کابینه و شخص رئیس دولت (آقای

رجایی).^۱ مخالفت آشکار و پنهان با سپاه پاسداران و جهاد سازندگی و دیگر نهادهای انقلابی و قانونی.

۲. رئیس‌جمهور بالاترین مقامی است که حفظ حرمت نظام جمهوری از او انتظار می‌رود. تحقیر جمهوری تحقیر رئیس‌جمهوری است. آقای بنی‌صدر در یک جمله کوتاه جمهوری اسلامی و نهاد ریاست‌جمهوری را تحقیر می‌کند: «این جمهوری، جمهوری‌ای نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم».

۳. آقای بنی‌صدر در مقابله با کسانی که وی آنها را دشمن خود فرض می‌کرد از هیچ اقدامی ابا نکرد و حتی از اینکه رویه‌های تخریب‌ش اساس جمهوری اسلامی و استقلال کشور را خدشه‌دار کند پروایی نورزید. یکی از نقشه‌های نزدیکان و مشاوران وی این بوده است که پس از روی کار آمدن دولتی که مجلس به آن متمایل است اما آقای بنی‌صدر او را نمی‌پسندد، با کارشکنی‌ها و مخالف‌خوانی‌ها جلوی موفقیت او را بگیرند تا بی‌آبرو و ساکت شود و با یک جدال سیاسی کارها را خود قبضه کنند.

۴. آقای بنی‌صدر در مقام ریاست‌جمهوری، روش حقیقت‌گرایی به‌جای سیاست‌گرایی را نقض کرد و سیاست‌بازی را جانشین حقیقت‌گرایی کرد. پیش از ریاست‌جمهوری، گروهک مجاهدین را به‌نحوی محکوم کرد. پس از ریاست‌جمهوری که به سازماندهی آنان احساس نیاز می‌کرد آنها را به خود نزدیک ساخت؛ کارت حمل‌سلاح برای آنان صادر کرد و از عناصر و سازماندهی آنان برای اداره اجتماعی که تشکیل آن را برای مقاصد خود لازم می‌شمرد بهره گرفت. تا همین اواخر به‌ظاهر خود را به امام متصل وانمود می‌کرد، امام را پدر و مراد خود می‌نامید و نام امام، آری فقط نام امام را گرامی می‌داشت. اما در عمل همه جوانب حیطة ولایت‌فقیه را مورد تعرض قرار می‌داد. امام از سپاه با آن لحن تجلیل کرد، او سپاه را مکرر و به‌صراحت می‌کوبید. امام تصرف لانه

۱. جهت مطالعه بخشی از مخالفت‌های بنی‌صدر با شهید رجایی و کابینه او رک: چگونگی انتخاب اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی و مکاتبات رجایی با بنی‌صدر، تهران، دفتر تحقیقات و انتشارات روابط عمومی نخست‌وزیری، شهریور ۱۳۶۰.

جاسوسی را انقلاب دوم می‌نامید و او بارها آن را رد می‌کرد.

۵. یکی از اصول اخلاقی اسلام و مصداق بارز تقوا و امانت که جزء صلاحیت‌ها و شرایط رئیس‌جمهور در قانون اساسی به‌شمار آمده صداقت و راستگویی است. آقای بنی‌صدر اساس کار خود را بر عدم صداقت در اظهار و در عمل نهاد؛ مثال برجسته و واضح مسئله، گارد ریاست‌جمهوری است. به‌دنبال اعتراض‌هایی که در پی عملکرد روز ۱۴ اسفند نسبت به گارد ایشان در سطح جامعه مشاهده شد، ایشان بارها وجود گارد ریاست‌جمهوری را منکر شد و در کارنامه خود صریحاً نوشت «مرا گاردی نیست». در اختیار اینجانب پرونده قطوری درباره گارد ریاست‌جمهوری هست و حتی از مریمان کره‌ای برای آموزش آن کمک گرفته شده است. این نامه‌ای است که آقای بنی‌صدر در تاریخ ۵۹/۳/۲۵ نوشته‌اند: «سرکار سرهنگ دو سیروس پرسنداج، به موجب این فرمان از تاریخ ۵۹/۳/۱۱ به سمت مسئول گارد حفاظت ریاست‌جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌گردید. ضروری است هر چه سریع‌تر نسبت به سازماندهی و آموزش و... اقدام کنید و از بروز هر گونه بی‌نظمی در کلیه مراسم جلوگیری به‌عمل آورید. رئیس‌جمهور، سیدابوالحسن بنی‌صدر...» به دنبال شایعه اقامت ایشان در یک کاخ بارها نوشت و گفت که من هیچ خانه‌ای از خود ندارم و در هیچ کاخی هم سکونت نمی‌کنم. اینجانب خود و همه اعضای شورای انقلاب سابق و یقیناً بسیاری از مسئولان دولتی و دوستان و مشاوران و محافظان، شک نداریم و ندارند که ایشان تا آخرین روز اقامت خود در تهران، در کاخ یکی از اعضای خانواده سلطنتی رژیم گذشته در مجاورت کاخ نخست‌وزیری که محل کار ایشان بود زندگی می‌کرد با همان تزئینات و همان تشریفات و آن تابلوها و سایر چیزها که دست‌نخورده باقی مانده بود. در ایام اقامت در دزفول نیز در کاخ سلطنتی که در پایگاه هوایی دزفول است اقامت داشت. اینجانب در هر دو محل بارها ایشان را زیارت کرده و به آن شهادت می‌دهم. این وضع تقوا و امانت و صداقت ایشان است و آیا با این وجود کسی می‌تواند مدعی کفایت و صلاحیت لازم در ایشان باشد؟

۶. بی‌شک چهره منور و شخصیت والای معنوی و روحانی و هوشمندی و قاطعیت

امام خمینی سنگین‌ترین وزنه انقلاب و جمهوری ما است. حضور مردم در صحنه وزنه عظیم دیگری است که دشمن را مأیوس می‌کند و نظام جمهوری اسلامی صحنه اقدام و مجاهدت امام و امت است. هم اکنون آیا کوشش عمدی یا سهوی در بی‌قدر کردن این عظمت‌ها به چه تعبیر می‌شود؟ خیانت یا عدم کفایت؟... در مصاحبه با مجله لوموتن، خبرنگار می‌پرسد: «آیا امام خمینی از این وضع نگران نیست؟» بنی‌صدر پاسخ می‌دهد: «چرا مسلماً، من به او نامه نوشته‌ام و در این باره با او صحبت کرده‌ام. امام با واقعیت تماس مستقیم ندارد، شاید هم عقیده دارد اگر از تمام این مسائل سخن گفته شود مردم ناامید خواهند شد».

در مصاحبه وی با *می‌دیل ایست* به تاریخ ۶۰/۱/۸ هم درباره محصور بودن اطلاعاتی امام مطالبی است. در تعبیر ایشان امام یک فرد ساده‌ای است که در آنجا نشسته و به او خبر می‌دهند و طبق آن خبرها ایشان مدام نظر می‌دهد. در بخش دیگری از همین مصاحبه درباره نظام جمهوری اسلامی آقای بنی‌صدر می‌گوید: «قبلاً یعنی در دوران شاه لااقل دورنمایی از تمدن بزرگ وجود داشت. امروز حتی این هم وجود ندارد». در بخش دیگری از همین مصاحبه درباره حضور مردم در صحنه می‌گوید: «لطیفه‌ای در ایران جاری است که [آیت‌الله] طالقانی از بهشت تلگرامی برای امام خمینی می‌فرستند که من در بهشت با شاه ملاقات کرده‌ام اما از شهیدان انقلاب خبری نبود. به نظر من (بنی‌صدر) این وحشتناک ولی گویا و پرمفهوم است». من از ملت ایران می‌پرسم آیا در میان شما چنین لطیفه‌ای است که مضمون آن بی‌ایمانی به خون شهدای انقلاب و در مقابل ایمان به شاه یعنی قاتل این شهدا است؟ آیا این لطیفه را ذهن بی‌اعتقاد آقای بنی‌صدر به انقلاب و خون‌های شهدای انقلاب نساخته و نپرداخته است؟

۷. رئیس‌جمهور باید حیثیت جمهوری را در خارج از کشور حفظ کند. تخلف از این کار اگر خیانت نباشد قطعاً بی‌کفایتی سیاسی و اخلاقی و خیلی بی‌کفایتی‌های دیگر است. در طول ۹ ماه گذشته یعنی از اوایل تشکیل دولت جدید و حتی پیش از آن، بزرگ‌ترین بلندگوی تبلیغاتی علیه رژیم جمهوری اسلامی، آقای بنی‌صدر بود و شگفتا که

گفته‌هایش با اصرار در مطبوعات خارج نیز درج و منتشر می‌گردید. دولت رجایی را مصیبتی بالاتر از جنگ دانستن، دولت اسلامی را یک دولت بی‌قانون معرفی کردن، آزادی را در ایران به کلی پایمال شده وانمود کردن، شایعه شکنجه را علی‌رغم گزارش صلیب سرخ و نیز کمیسیون تحقیق در سطح عالم گسترده و خلاصه رژیم کنونی را از رژیم شاه هم بدتر معرفی کردن جزء شاه‌بیت‌های اظهارات آقای بنی‌صدر است.

۸. کمترین حد کفایت سیاسی آن است که محدوده مشاوران نزدیک و همکاران و یاران رئیس‌جمهور از عناصر بدسابقه و بدنام و لاقلم مشکوک و مورد سوءظن پاک باشد...
 ۹. افشای اسرار اقتصادی کشور نیز یکی دیگر از دلایل عدم کفایت آقای بنی‌صدر است. اظهار میزان نیاز ایران به صدور نفت و میزان موجودی ارزی کشور و اظهار فلج اقتصادی از آن جمله است. وی... دولت رجایی و در حقیقت کشور جمهوری اسلامی را در جهان بی‌اعتبار کرده است و ضربه مهلکی بر اعتبار اقتصادی ایران در جهان وارد آورد.

۱۰. در ۳۰ شهریور ۵۹ حمله بزرگ متجاوزان عراقی به کشور ما آغاز شد. ۱۳ روز قبل از آن آقای بنی‌صدر در یک سخنرانی با مشتعل کردن آتش اختلافات داخلی و با طرح مسائلی منشأ یک سلسله خصومت‌های داخلی میان مردم و پیدایش جو اختلاف و کدورت شد. آیا بنی‌صدر در آن هنگام از حدوث قریب‌الوقوع جنگ مطلع بود یا خیر؟ به هر تقدیر یکی از دو شق، بی‌هوشی و بی‌تقوایی یعنی به هر حال بی‌کفایتی بر آن منطبق است. به گمان زیاد بنی‌صدر انتظار چنین حمله‌ای را داشت. خود ایشان در یک جا تصریح می‌کند که «من خبر داشتم». ولی قاعدتاً او چنان کسی است که مناقشات و درگیری‌های سیاسی برای او بر هر چیزی مقدم است حتی در حال جنگ. سه روز قبل از سقوط بخش غربی خرمشهر من خدمت امام رسیدم؛ ایشان در پیام کوتاهی که به وسیله من برای آقای بنی‌صدر و همه سران نظامی دادند چند نکته را فرمودند از جمله: «در کار آبادان و خونین‌شهر از سوی مسئولان احساس تعلل می‌کنم. اگر نمی‌توانید به من بگویید تا خود در این باره تصمیم بگیرم، من باید به اسلام و به این ملت پاسخ

بدهم». آدمم به آقای بنی‌صدر تلگراف کردم. آقای بنی‌صدر در جواب، تلگراف خیلی تندی به من زدند و از سؤالات و اظهاراتی که بنده کرده بودم ایشان به شدت رنجیده و ناراحت و طلبکار که چرا شما چنین تلگرافی را زده‌اید؟ من در پاسخ تلگراف ایشان یک نامه مفصل نوشته‌ام که آن بخش مورد نظر من اینجا است.

۱۱. [بخشی از نامه من به آقای بنی‌صدر چنین بود: «در مورد خرمشهر و آبادان نظر من این بود و هست که باید این دو شهر را با دو گردان پیاده مکانیزه یا یک گردان پیاده و یکی زرهی در دو سوی این شهر یعنی یکی در محور خرمشهر- شلمچه و دیگر در تقاطع خطوط ماهشهر- آبادان و اهواز- آبادان حفاظت کنیم. تانک‌ها در سنگر قرار بگیرند و از آسیب ضدتانک دشمن محفوظ بمانند و از پیشروی دشمن جلوگیری کنند و برای نیروهای ضدتانک ما این فرصت را فراهم کنند که به دشمن آسیب وارد آورند، شما در تلگراف از من پرسیده‌اید که اگر از نیروی دیگری اطلاع دارم چرا به شما اطلاع نداده‌ام، مایه تعجب است نیرویی که من از آن خبر دارم نیروی ارتش است که شما فرمانده آن هستید، بلکه نیروهای پیاده و زرهی مستقر در دزفول است که شما به قول خودتان هر روز دو بار از آن بازدید می‌کنید».

این بخشی بود که برای آقای بنی‌صدر نوشتم و ایشان در کارنامه‌ای که همان روزها نوشته بود و به خاطر مصالحی در روزنامه *انقلاب اسلامی* چاپ نشد (آن نسخه چاپ‌نشده یعنی آن کارنامه ایشان در اختیار من است) از این حادثه خرمشهر و تکیه ما روی این مسئله چنین یاد می‌کند:

«از آبادان تلفن می‌شد که خرمشهر سقوط کرده است... دکتر شیبانی گوشی را [در آبادان] گرفت که [برای فرستادن نیرو] جیغ‌وداد کند. چند تشر به او زدم و گفتم نیروها مگر در کف دست من است که به سوی تو پرتاب کنم (توجه بفرمایید) آن روز که باید عقل به خرج می‌دادید ندادید. حقیقت را از مردم پنهان کردید و به فرصت‌طلب‌ها میدان دادید و آنها هم تیشه را برداشتند و به ریشه‌ها زدند».

منظور ایشان مسئله کشف کودتا [ی نوژه] و گرفتن عناصر کودتاچی [و اعدام جمعی از

کودتاگران نظامی] است که از نظر ایشان مسئول [دلیل] سقوط خرمشهر یا ۸۰ کیلومتر آمدن دشمن در خاک ما، آن مسئله است... آقا نشسته و برای ملت ایران که باید همه نیروهایشان و ذهنشان و حواسشان متوجه خرمشهر باشد که دارد سقوط می‌کند، این مطالب را می‌نویسد. خرمشهر را ایشان گذاشته است که آقای رجایی که حالا نخست‌وزیری را گرفته برود و به فریاد خرمشهر برسد فرمانده کل قوا هم ایشان است! ۱۲... کفایت سیاسی رئیس‌جمهور در درک صحیح پایه‌های رهبری و حرکت در جهت رهنمودهای آن تجلی می‌کند و آقای بنی‌صدر نه تنها در این جهت حرکت نکرد بلکه عملاً در مقابل رهبری ایستاد و رهنمودهای امام امت مبنی بر خط آرامش و جلوگیری از تشنج‌آفرینی را آشکارا زیر پا نهاد.

۱۳. نفی قدرت مطلقه از ویژگی‌های انقلاب ما بود. در قانون اساسی ما تقسیم قدرت میان نهادهای مختلف قانونی شکل گرفته است. آقای بنی‌صدر درست به عکس همواره جويا و تلاشگر قدرت مطلقه بود. طبیعی بود که در برابر او مقاومت شود و او این مقاومت را کارشکنی می‌نمود... ایشان برخلاف صریح قانون اساسی که قوا را از یکدیگر منفک و مستقل می‌شمارد و برخلاف اصول مردم‌گرایی معتقد بود که باید مجلس هماهنگ با رئیس‌جمهور باشد این توهین آشکار به مجلس و نمایندگان مردم بود که بارها از طرف ایشان تکرار می‌شد. دستگاه قضایی را که حاضر نبود آلت دست ایشان شود و کسانی را که ایشان مایل‌اند به مناصب عالی قضایی بگمارد، بارها متهم به فساد و عدم رعایت قانون و شرع می‌کرد و اعضای شورای عالی قضایی را که همه منتخب امام و از برجستگان روحانیت بودند، به قدرت‌طلبی و فسادگرایی متهم می‌ساخت.

۱۴. عجیب‌ترین پدیده‌ای که در رابطه با عدم کفایت ایشان قابل بررسی است اخلال و شورشگری ایشان است. بارها ایشان مردم، کارگران و نظامیان را به مقاومت در برابر نظام موجود دعوت کرده است؛ تا آنجا که خبرنگار خارجی که با وی مصاحبه می‌کند او را رئیس مخالفان دولت می‌نامد. این اخلالگری که تا آخرین نظر و سخن آقای بنی‌صدر در مقام ریاست‌جمهوری نیز منعکس است لزوماً به معنای جذب گروه‌های اخلالگر نیز

هست و فقط به معنای تحریک عناصر ساده کوچه و بازار نیست. اکنون ما شاهد آشوب‌های خیابانی در تهران هستیم که بی‌شک آقای بنی‌صدر از مسئولیت آن مبرا نیست.

۱۵. خصلت‌های شخص ایشان نیز هر کدام در سلب صلاحیت‌های لازم برای یک رئیس‌جمهوری دولت اسلامی دارای نقش است. غرور وی که خود را اندیشه بزرگ قرن و کتاب خود را بزرگ‌ترین اثر تاریخ اسلام می‌شناسد. ترفند او که به ارتش وانمود می‌کند که اگر من کنار بروم همه شما از بین خواهید رفت و بدین وسیله سعی می‌کند خود را در چشم عناصر نظامی فرشته نجات معرفی کند، شاید بتواند بدین وسیله از ارتش به صورت یک ابزار استفاده کند در حالی که ارتش پس از حمایت امام و اعلام برادری مردم هرگز محتاج چنین واسطه‌ای میان خود و انقلاب نبود. مقام‌پرستی او، خودبزرگ‌بینی او که معتقد است پس از امام کسی از او مناسب‌تر برای رهبری نیست... موضوع مهم و اساسی دیگر مسئله پاکسازی [ادارات] است که ایشان خودش یک فردی را به عنوان مسئول پاکسازی [ادارات] امضا و معرفی کرد و حکم شورای انقلاب به او داد و او تمام پاکسازی‌های کشور را انجام داده است و او همین آقای فضل‌نژاد است. تمام کارهایی که در مورد پاکسازی [ادارات] در سطح کشور انجام گرفته به جز در وزارت آموزش و پرورش که به ایشان مربوط نبود، مربوط به اینها است. اینها کمیته‌های پاکسازی در سطح کشور به وجود آوردند و در مقام پاسخ به اعتراض‌های مردم، همیشه سعی کردند که چهره خودشان را بپوشانند و وانمود کردند که پاکسازی از سوی روحانیون انجام گرفته است... والسلام علیکم ورحمت‌الله.^۱

در حالی که گاه جلسه مجلس در روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد به تشنج کشیده می‌شد عاقبت با ۱۷۷ رأی مثبت و یک رأی منفی از حاضران ۱۹۰ نفره مجلس، عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر تصویب شد و موضوع برای اجرای بند ۱۰ اصل ۱۱۰ قانون اساسی یعنی عزل رئیس‌جمهور

۱. روزنامه رسمی کشور، ش ۱۰۶۲۷، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، جلسه ۱۶۸، ۱۳۶۶/۲/۳۱.

بهانه اعتراض به «یورش ارتجاع به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشم‌چی» به جمهوری اسلامی اعلام جنگ مسلحانه نمود. اما علت اصلی این اقدام جنون‌آمیز سازمان، حمایت از بنی‌صدر و ترسانیدن مقام‌های کشور و نمایندگان مجلس از برکناری وی بوده است. حقیقت این است که سازمان با وجود بنی‌صدر در مقام ریاست جمهوری می‌توانست به حیات خود ادامه دهد و به آینده امیدوار باشد. اعلامیه مذکور که در واقع اعلام جنگ سازمان نفاق به جمهوری اسلامی بود توسط شخص مسعود رجوی نوشته شده بود^۱ و بی‌دلیل نیست که وی در آن با شدت به دستگیری اعضای دفتر ریاست جمهوری اعتراض کرده است؛ امری که از هدف پنهانی رجوی در صدور اعلام جنگ علیه جمهوری اسلامی پرده برمی‌دارد. متن اعلامیه رجوی چنین است:

...مردم قهرمان ایران، مردم مبارز تهران

مزدوران ارتجاع سه‌شنبه‌شب ۲۶ خردادماه جاری با حمایت دسته‌های متعدد اوباش مسلح و چماق‌دار به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشم‌چی یورش برده و پس از ضرب‌وشتم ساکنان آن بخشی از اموال و کتب موجود در خانه را به غارت بردند. همچنین در همین ایام شاهد دستگیری‌های غیرقانونی اعضای دفتر ریاست جمهوری هستیم که بعضاً حتی خبر و اسامی افراد دستگیرشده نیز اعلام نمی‌شود. کما اینکه نقشه‌های وسیعی برای دستگیری کلیه شخصیت‌های ترقی‌خواه و ضدانحصارطلب کشور نیز در دست آمادگی است.

سازمان مجاهدین خلق ایران ضمن اعتراض به اقدامات ضدانقلابی و خلاف شرع و قانون، بدین‌وسیله از خلق قهرمان ایران کسب اجازه می‌کند تا از این پس به یاری خدا در قبال حفظ جان اعضای خود به‌ویژه اعضای مرکزی سازمان قاطع‌ترین مقاومت انقلابی را از هر طریق معمول دارد. از این پس مسئولیت هر آنچه که حین مقاومت انقلابی واقع شود تنها و تنها بر ذمه مرتجعین انحصارطلب و اوباش چماق‌دار آنها

است که قصد آن کرده‌اند تا نقشه به پایان‌نرسیده شاه خائن و ساواک منفور او را در قلع‌و‌قلع مجاهدین به پایان رسانند. از این حیث ما برآنیم نامبردگان هر که باشند و در هر لباسی دقیقاً شایسته سخت‌ترین کیفر و مجازات انقلابی خواهند بود...

مجاهدین خلق ایران ۲۸ خرداد ۱۶۰

سازمان نفاق در حمایتی آشکار از بنی‌صدر، تنها به شعار و صدور اعلامیه تهدیدآمیز بسنده نکرد و در روز ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تمام توان و نیروهای نظامی و هواداران خود را به خیابان‌ها آورد و جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی را آغاز کرد. بسیاری از مردم مسلمان توسط اعضای مسلح سازمان مجروح شدند و جمعی به شهادت رسیدند؛ ساختمان‌ها و اتوبوس‌های شرکت واحد را آتش زدند^۲ و سازمان هر چه در توان داشت به‌کار گرفت تا با شورش نظامی و با استفاده از اسلحه‌های اهدایی بنی‌صدر مانع تصویب عدم کفایت سیاسی او توسط مجلس در همان روز ۳۰ خرداد گردد، اما به نتیجه مطلوب نرسید.

◆ توضیح و تحلیل رئیس مجلس از شورش

آقای هاشمی‌رفسنجانی رئیس وقت مجلس که به طور کامل در جریان شورش ۳۰ خرداد سازمان نفاق قرار داشت، در جلسه ۳۱ خرداد مجلس، ابعاد شورش و همکاری و هماهنگی منافقین با بنی‌صدر را چنین تشریح کرد:

آقایان خبر آشوب دیروز عصر را که با پرچمداری منافقین خلق و پیکار و اقلیت فدایی و به اسم رئیس‌جمهور در حال عزل انجام شد اطلاع دارند. آنچه که واقع شد در آستانه جریان بحث عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور خود بهترین گواه عینی عدم کفایت

۱. مجاهد، ش ۱۲۷، ص ۴.

۲. جهت توضیح بیشتر راجع به جنایت‌های سازمان مجاهدین در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و بعد رک: سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، همان، ص ۵۸۶-۵۷۱؛ کارنامه سیاه، دادستانی انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۲، جلد ۵-۱؛ جزییات شکنجه سه پاسدار شهید، دادستانی انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.

رئیس‌جمهور است. چون نقطه مهمی که من یادم است و مکرر از لبان مقدس امام شنیدم، این بود که امام متأثر بود از اینکه رئیس‌جمهور با این گروهک‌های محارب آشوب‌طلب و برانداز روابط ارگانیک برقرار کرده و مکرر امام به من گفتند که من به ایشان پیغام دادم که موضع خودش را در مقابل اینها معین کند و او جواب نداده و یک روز در حضور من، جمع ما و آقای بازرگان و آقای بنی‌صدر، امام با اوقات تلخی به آقای بنی‌صدر گفتند که از جرایم شما این است که شما با این گروهک‌های ضداسلام و ضدانقلاب رابطه دارید. ایشان گفت نه من چه رابطه‌ای دارم. امام گفتند شما اینها را مسلح کردید. امام لرزید و این جمله را گفت. بعد بنی‌صدر جواب داد که خوب من اسلحه دادم که خودشان را حفظ کنند، جانشان در خطر بود امام گفتند به درک که جانشان در خطر باشد، به جهنم که در خطر باشد، شما می‌خواهید چه کسی را حفظ کنید در حکومت اسلامی با اسلحه کی؟ و با این صراحت در حضور آقای بازرگان و من و دوستان دیگر، امام این‌جوری با ایشان برخورد کرد. ولی ایشان تغییر موضع نداد. اگر یادتان باشد روزهای قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری آقای بنی‌صدر گفت به نظر من تنها کسی که (غیر از خودشان) در میان مردم رأی دارد، آقای مسعود رجوی است. این جمله، جمله ساده‌ای نبود. این دلالت بر یک قرارداد استراتژیکی بین اینها می‌کرد و امروز ما داریم نتیجه‌اش را در خیابان‌های تهران و خیابان‌های شهرستان‌ها می‌بینیم.

دیروز من از لحظاتی که درگیری شروع شد تا اواخر وقت، تا قریباً نیمه‌شب در جریان برخوردهای تهران بودم و مستقیماً اخبار را گاهی با صدای خودشان می‌شنیدم. از مراکز تصمیم‌گیری منافقین و پیکاری‌ها به افرادی که در خیابان‌ها دستور داده می‌شد: اتوبوس‌ها را به آتش بکشید، باجه‌های تلفن را خرد کنید، از هر جا شد ولو از داخل بیمارستان‌ها جنازه‌ای به دست بیاورید و روی دست بگیرید و به میان مردم ببرید و مثل دوران انقلاب مردم را با رنگ خون آشنا کنید و هیجانی کنید...^۱

♦ ترور مقامها و مسئولان کشور

سازمان منافقین با عزل بنی‌صدر از ریاست‌جمهوری حامی اصلی خود را از دست داد و لذا درصدد انتقام از مسئولان فعال در امر عزل وی و نیز از بین بردن مقام‌های مؤثر در پایداری و حفظ نظام جمهوری اسلامی برآمد. تصمیم به ترور مسئولان ارشد نظام در هماهنگی مسعود رجوی با بنی‌صدر گرفته شد. حسین نواب‌صفوی از نزدیک‌ترین مشاوران و کارگزاران دفتر بنی‌صدر و سودابه سدیفی مشاور قسمت بانوان و روابط عمومی در دفتر رئیس‌جمهوری طی بازجویی‌های خود اعتراف کرده‌اند که بنی‌صدر بعد از عزل و اختفا، در پیامی به رجوی چنین گفت: «باید شروع به زدن سران آنها [مقام‌های ارشد نظام] نمود، چاره دیگری نیست».^۱

ابتدا حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در تصویب طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس نقش اساسی داشتند در ششم تیرماه (شش روز بعد از تصویب طرح) و آیت‌الله بهشتی همراه یارانشان در هفتم تیرماه هدف ترور سازمان قرار گرفتند. سپس ائمه جمعه مراکز استان‌ها مورد هجوم واقع شدند و در نتیجه انفجار بمب‌های بسیار قوی، بدن دو تن از آن روحانیان وارسته (شهید آیت‌الله دستغیب امام‌جمعه شیراز و شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی امام‌جمعه کرمانشاه) متلاشی و تکه‌تکه شد. آیت‌الله مدنی امام‌جمعه تبریز و آیت‌الله صدوقی امام‌جمعه یزد نیز در نتیجه انفجار انتحاری با نارنجک شهد شهادت نوشیدند.^۲

♦ سنگدلی و نمک به حرامی مجاهدین

مسعود رجوی و سازمانش علاوه بر اینکه اشخاص بسیار سنگدل و جنایتکاری هستند، افرادی در نهایت نمک به حرام و قدرناشناس نیز می‌باشند. آنان آزادی خود از زندان‌های ابد

۱. غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، همان، ص ۷۳۰ و ۷۳۵. اسناد شماره ۵ و ۶ پیوست.

۲. از سوی سپاه پاسداران در بزرگداشت هر کدام از ائمه جمعه شهید، کتابی منتشر شد.

رژیم پهلوی و نیوسیدن در آنها را مدیون و مرهون انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری حضرت امام خمینی بودند و به آن هم اعتراف کرده بودند. اما همین انقلاب و ملت مسلمان مورد هجوم خشن و خونین آنان قرار گرفت و چند هزار نفر از بهترین فرزندان ملت توسط آنها به شهادت رسیدند. همچنین به جان امام سوء قصد کردند که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

برخی از مقام‌ها و روحانیانی که سازمان مجاهدین آنها را مورد هجوم و ترور قرار دادند، در دوران ستمشاهی که آنان در به در دنبال پناهگاه و مخفیگاه بودند یا در زندان‌ها می‌پوسیدند، همواره از آنها که در ظاهر نام مسلمانی داشتند و با رژیم جنایتکار پهلوی مبارزه می‌کردند حمایت مادی و معنوی به عمل می‌آوردند و به همین دلیل در کمیته مشترک ساواک زندانی و شکنجه می‌شدند. بی‌شک این روحانیان با توجه به اینکه رهبر مبارز و انقلابی‌شان حضرت امام خمینی امر به کمک و یاری رساندن به مبارزان مسلمان زندانی و خانواده‌های آنان فرموده و اجازه شرعی صادر کرده بودند به وظیفه خود عمل می‌کردند. تقریباً همه این کمک‌ها و حمایت‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که سازمان در دام مارکسیسم نیفتاده و از اسلام نبریده بود.

در آبان‌ماه ۱۳۵۰ از محضر امام خمینی سؤال گردید: «آیا می‌توان از وجوه شرعی برای کمک به مخارج خانواده زندانیان سیاسی استفاده کرد یا خیر؟» حضرت امام در پاسخ مرقوم فرمودند:

اشخاصی که به حسب وظیفه شرعی الهیه و برای حفظ اسلام و احکام مقدسه آن و صیانت کشورهای اسلامی از سلطه اجانب خذلهم الله تعالی قیام به امر به معروف و نهی از منکر با شرایط مقرر آن نموده‌اند و برای آنها در این انجام وظیفه گرفتاری از قبیل حبس یا قتل پیش آمده است و خانواده آنها محتاج به کمک و سرپرستی هستند، مؤمنین از هر طبقه موظف‌اند که با کمال حفظ احترام آنها به کمک و پشتیبانی آنها قیام کنند و حاضر نشوند به خانواده برادران غیرتمند خود سخت بگذرد و مجازند تا ثلث از

سهم مبارک امام علیه‌السلام را در این مورد صرف کنند.^۱

باید توجه داشت که فتوای امام‌خمينی عام بوده و بدون اشاره به نام و عنوان گروهی خاص، همه مبارزان مسلمان و قيام‌کننده برای حفظ اسلام و احکام مقدس آنان و خانواده‌هایشان را شامل می‌شد. مجاهدین خلق نیز هنوز مارکسیست نشده بودند؛ لذا ساواک اصل منظور امام را کمک و یاری به سازمان مجاهدین ارزیابی می‌کرد. چنان‌که در سندی محرمانه تحت عنوان «اقدامات و فعالیت‌های خلاف مصالح مملکتی روح‌الله خمینی» چنین آمده است:

۲۴... نامبرده برای گسترش فعالیت‌های گروه تروریست مجاهدین خلق ایران در سال ۲۵۳۰ [۱۳۵۰] روحانیان و طرفدارانش را در ایران به حمایت از گروه مذکور دعوت و در اطلاعیه‌ای اعلام نموده می‌توان از وجوه شرعی به خانواده‌های زندانیان ضدامنیتی کمک نمود.

۲۵. گروه تروریست به اصطلاح مجاهدین خلق قسمت اعظم هزینه‌های مالی خود را از طریق طرفداران روح‌الله خمینی و روحانیان افراطی طرفدار وی تأمین می‌کرده است.^۲ در سال ۱۳۵۳ ساواک در سند محرمانه‌ای راجع به یکی از روحانیانی که در سال ۱۳۶۰ توسط سازمان ترور شد، چنین ذکر کرده بود:

نامبرده فوق همواره در سخنرانی‌های خود به نحو کاملاً زیرکانه و تلویحاً از عناصر گروه به اصطلاح مجاهدین خلق تعریف و تمجید و از اقدامات آنان حمایت می‌نماید و علی‌هذا با فرارسیدن ماه مبارک رمضان ضروری است به وسیله کلیه امکانات موجود از اعمال و رفتار یادشده فوق مراقبت نمایند تا با به دست آوردن دلایل و مدارک محکمه‌پسند نسبت به تعقیب قانونی مشارالیه و خاتمه دادن به اعمال خلافش اقدامات

۱. سند شماره ۷ پیوست.

۲. مبارزات امام خمینی به روایت اسناد (دوران تبعید در نجف)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، سند ش ۱۲۶، ص ۳۶۵.

مقتضی معمول گردد.^۱

در سند دیگری راجع به یکی از روحانیانی که بعد از پیروزی انقلاب مورد بغض و کینه و هجوم مجاهدین قرار گرفت، چنین می‌خوانیم:

...اظهار داشته که شخص با مشخصات فوق مبلغی بالغ بر چهل میلیون تومان جمع‌آوری و به گروه به اصطلاح مجاهدین خلق کمک کرده است.

نظر رهبر عملیات: خبر به احتمال قوی صحت دارد. با توجه به اینکه اظهار این مطلب توسط... به‌طور کاملاً خصوصی بوده لذا در جریان تحقیقات لزوم بذل توجه به این مسئله [منظور شناخته نشدن منبع و جاسوس نفوذی] نهایت ضرورت را دارد.

نظریه: مراتب جهت اطلاع و تحقیق و هرگونه اقدام مقتضی پیرامون خبر فوق و مطلع نمودن این اداره از نتیجه اقدامات اعلام گردید.

ملاحظات: مراتب به عرض مقام مدیریت کل رسید. پی‌نوشت فرمودند: به اداره یکم و کمیته منعکس تا بیشتر تحقیق نمایند.^۲

در مورد میزان مبلغ هنگفت ذکرشده همان‌گونه که دیده می‌شود مقام‌های بلندپایه ساواک به گزارش مذکور و تأیید رهبر عملیات بسنده نکرده و دستور تحقیق بیشتر را داده‌اند. از طرف دیگر، مأموران ساواک همواره می‌کوشیدند قدرت و عملیات مخالفان رژیم را چند برابر بیشتر و خطرناک‌تر جلوه دهند تا با کشف آنها قدرت و هوشیاری‌شان در اذهان عمومی و نزد مقام‌های حکومتی، برتر و بالاتر از آنچه بود جلوه‌گر شود و در نتیجه از نوازش و توجه مالی بیشتری برخوردار گردند.

◆ نظر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مورد سازمان مجاهدین

همان‌گونه که تذکر داده شد، بسیاری از روحانیان طرفدار و پیرو حضرت امام خمینی بعد

۱. اسناد شماره ۸ و ۹ پیوست.

۲. سند شماره ۱۰ پیوست.

از اعلام مارکسیست شدن سازمان مجاهدین از طرفداری و حمایت از این سازمان دست کشیدند و حتی مارکسیست شدن و عملیات‌های ترور آنان را محکوم ساختند؛ از جمله حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای که در اواخر دی‌ماه ۱۳۵۳ دستگیر شدند و در زندان کمیته مشترک ساواک هفت ماه فشار و شکنجه را تحمل نمودند، طی بازجویی‌های خود در پاسخ به سؤال: «نظر خود را در مورد گروه مجاهدین و فداییان خلق و ترورها و تخریب‌های آنان بنویسید» چنین نوشتند:

این افراد که خود را وابسته به اسلام معرفی می‌کنند در اصول فکری خود از اسلام الهام نگرفته‌اند زیرا مارکسیست بودن خود را اعلام کرده‌اند. مارکسیسم به هیچ‌وجه با اسلام قابل تطبیق نیست. بنابراین آنچه آنان نام حکومت اسلامی به آن می‌دهند با آنچه ما نامش را حکومت اسلامی می‌دانیم بدون شک از زمین تا آسمان متفاوت است. من از طرفی مارکسیسم را غلط و غیرمنطقی می‌دانم و از طرفی ترور و اعمال خرابکارانه را موجب عقب افتادن سیر اسلامی و مذهبی جامعه‌مان دانسته و در اسلام از ترور نشانی نمی‌یابم. همه‌جا و همیشه گفته‌ام که اسلام با ترور مخالف است. بنابراین همواره قضاوت اینجانب درباره این گروه‌ها قضاوت مخالف بوده است. از نظر اینجانب گروهی که اسلام را با یک مسلک الحادی آمیخته و به نام آن فعالیت‌های خرابکارانه انجام می‌دهند، مرتکب دو گناه می‌گردند: یکی تحریف اسلام و دیگری ایجاد سد و مانعی در راه پیشرفت و نفوذ فکری اسلام. ترویج فکری و علمی اسلام فقط در یک محیط امن و آرام که در آن افکار آماده برای فهمیدن و اندیشیدن و پذیرفتن باشد قابل اجرا است و ایجاد اغتشاش و ناامنی و هیجان اجتماعی که همه از لوازم قهری و قطعی اعمال خرابکارانه است، امکان وجود چنین محیطی را از میان می‌برد. بنابراین وجود چنین گروه و صدور چنین اعمالی از این نظر نیز برای آرا و نظریات اسلامی زیانبار است.^۱

۱. آرشیو اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده آیت‌الله خامنه‌ای، شماره بازیابی ۵۷۴، سند ش ۶۰ و ش بازیابی ۵۷۵ سند ش ۳۵. نگارش کتاب زندگانی و مبارزات مقام معظم رهبری بر اساس اسناد چند سال قبل توسط نگارنده در مرکز اسناد انقلاب اسلامی به پایان رسیده و اکنون در اختیار مرکز اسناد می‌باشد.

در این زمینه باید توجه داشت که حکومت مورد درخواست سازمان مجاهدین و سایر سازمان‌های غیراسلامی^۱ با آنچه مبارزان مسلمان و روحانیان پیرو امام خمینی درصدد جایگزینی آن به جای رژیم نامشروع و وابسته پهلوی بودند کوچک‌ترین همخوانی‌ای با هم نداشتند و براساس فرموده مقام معظم رهبری در شکنجه‌گاه ساواک، فرق این دو از زمین تا آسمان بود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به این سؤال ساواک که: «منظورتان از حکومت اسلامی چیست؟» نوشته‌اند:

اسلام با رشوه‌خواری و تبعیض مخالف است. با همه کارهای مضر که به زیان جسم و روح و فکر انسان‌ها است مخالف است. حکومت اسلامی هر آن حکومتی است که در ایجاد یک محیط سالم و بدون گناه کوشش کند. اگر در جامعه‌ای اعمال دینی ممنوع شده و در مقابل، کارهای خلاف دین به‌طور مجاز انجام گرفت البته این برخلاف نظر اسلام است. ولی اگر حداقل، مردم در انجام وظایف دینی آزاد باشند و از طرف دستگاه دولت سعی و کوشش در ترویج دین و مقررات اسلامی به‌عمل آمد، آن حکومت اسلامی است. البته این نیز دارای درجات و مراتبی است و ممکن است حکومتی اسلامی باشد ولی نه صددرصد. در این صورت باید اولیای امر کوشش کنند که هر چه بیشتر خود و مردم را با اسلام نزدیک و منطبق کنند. حکومت اسلامی هر آن حکومتی است که بتواند خواسته‌های اسلام را در جامعه اجرا نماید. وظیفه حاکم آن است که مقررات الهی را در جامعه اجرا نماید؛ یعنی در حقیقت به مردم فرصت دهد که مسلمان زندگی کنند نه آنکه آنها را بدین کار مجبور سازد. باید اجرای مقرراتی را که باید جامعه را اداره نماید از اسلام بگیرد. اگر در جامعه مقررات مدنی و حقوق اساسی از اسلام گرفته شود و در اجرای آن کوشش و سعی بلیغ به‌عمل آید، آن جامعه به سبک اسلامی اداره شده است.

۱. باید توجه داشت که سازمان مجاهدین خلق و دیگر سازمان‌ها و گروه‌هایی که در دورانی با ماسک اسلامی در صحنه سیاسی فعالیت می‌کردند، هیچگاه طرخی برای حکومت آینده، پس از واژگونی شاه نداشتند و حکومت آلترناتیو تعریف نکرده بودند و اصولاً حکومت اسلامی برای آنان مطرح نبود.

حاکم اسلامی آن کسی است که بتواند این شأن و وظیفه را انجام دهد. در زمان غیبت امام عصر(ع) چنین شخصی از طرف امام و فقیه، مجاز در حکومت و سلطنت است. حکومت اسلامی به طور کامل پس از عهد رسول خدا(ص) فقط در دوران حکومت علی(ع) پیاده شد و از آن پس در دوران ظهور حضرت ولی عصر(ع) [پیاده] خواهد شد. آنچه امروز بدان حکومت اسلامی می‌توان گفت هر آن حکومتی است که هر چه بیشتر به آن الگوی کامل نزدیک باشد. آنکه مذهب تشیع را نیز پیروی و ترویج کند به اسلام واقعی نزدیکتر است... برای هر چه بیشتر نزدیک کردن حکومت مشروطه سلطنتی ایران که قوانین جزایی آن از اسلام گرفته نشده به اسلام، متولیان امر حکومت وظیفه دارند با استفاده از متخصصین حقوقی و مذهبی هر چه بیشتر قوانین کشور را با اسلام منطبق کنند و مراقب عملکرد مجریان باشند. هنوز خیلی کارهای دیگر هست که باید انجام گیرد؛ یعنی حکم اسلام در زمینه‌های مختلف مانند جلوگیری از فساد جنسی، جلوگیری از تظاهر به بی‌دینی، تسهیلات هر چه بیشتر در کار حوزه‌های علمیه و مانند آن باید اجرا گردد.^۱

نظری به کتاب حکومت اسلامی حضرت امام خمینی نیز که در دوران تبعید ایشان به نجف اشرف نگاشته شده به خوبی نمایانگر آن است که حکومت اسلامی مورد درخواست ایشان هیچ همخوانی و شباهتی با آنچه سازمان‌های مارکسیستی نظیر مجاهدین، فداییان، حزب توده، دموکرات کردستان و... به دنبال تحقق آن بودند نداشت. از سوی دیگر حضرت امام خمینی با صدور اعلامیه‌ای در شهر نجف هرگونه همکاری با گروه‌های کمونیست و مارکسیست و منحرف از مذهب تشیع را رد کردند و انزجار خویش را از آنان اعلام داشتند و

۱. آرشیو اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده آیت‌الله خامنه‌ای، ش بازبایی ۵۷۴، سند ش ۳۶ و ۵۸. در شکنجه‌گاه مخوف کمیته مشترک (که اکنون به موزه عبرت تبدیل شده است) چنین مطالبی را نوشتن و وارد محدوده قرمز رژیم پهلوی شدن، نشان از ایمان راسخ به هدفی متعالی و پختگی کامل سیاسی و عقیدتی و نترسیدن از غیر از خدا دارد. نعمت ولایت علوی بر ما مستدام باد!

طرفداران خود را به دوری از چنین سازمان‌هایی امر فرمودند. در بخشی از این اعلامیه آمده بود:

...من صریحاً اعلام می‌کنم که از این دستجات خائن چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت علیهم‌الصلوات والسلام به هر اسمی و رسمی باشند متنفر و بیزارم و آنان را خائن به اسلام و مذهب می‌دانم... کسانی که به روحانیان منتسب هستند و از اسلام و مذهب دفاع می‌کنند از این دستجات مفسده‌جو تبری کنند...^۱

◆ خاطره‌ای از غنی بلوریان

نمک به حرامی و قدرناشناسی منافقین خلق توسط برخی اعضای دیگر سازمان‌های ضدانقلاب نیز گزارش گردیده است. غنی بلوریان عضو بلندپایه رهبری حزب دموکرات کردستان که حدود ۲۰ سال زندان رژیم پهلوی را تحمل کرد و در زندان وکیل‌آباد شیراز با زندانیان سازمان مجاهدین همبند بود، در خاطراتش از سال ۱۳۵۷ و تأثیر رشد انقلاب اسلامی بر وضع زندانیان سازمان و نیز کمک مالی و جنسی آیت‌الله دستغیب به آنان می‌نویسد:

...اگر بحث [امام] خمینی به‌عنوان انتقاد هم مطرح می‌شد، چشمان مجاهدین [از خشم] از حدقه بیرون می‌زد و شروع به تهدید می‌کردند. در زندان به قدری برای مجاهدین از طرف [امام] خمینی پول و وسایل فرستاده می‌شد [؟] که آنها روی پول قدم می‌زدند. هیچ هوادار مجاهدی در زندان نبود که صد تا دویست هزار تومان در جیب نداشته باشد. به قدری لباس و وسایل داشتند که زندانیان عادی به آسایش رسیده بودند. مجاهدین هیچ‌وقت لباس‌های زیر و حوله‌های خود را نمی‌شستند. دو روز از آنها استفاده

می‌کردند و سپس درآورده در داخل گونی می‌گذاشتند و هر ماه برای زندانیان عادی می‌فرستادند و همه این لباس‌ها و وسایل و پول‌ها به وسیله آیت‌الله دستغیب از شیراز برای مجاهدین ارسال می‌شد؛ در حالی که نامبرده اولین نفری بود که در سال ۱۳۵۸ به دست مجاهدین در شیراز کشته شد.^۱

با وجود این، بمبی که توسط سازمان مجاهدین در مسیر آیت‌الله دستغیب به مکان برگزاری نماز جمعه شیراز منفجر شد به قدری قوی بود که خودرو متلاشی شد و بدن آیت‌الله دستغیب و چند تن از محافظانش تکه‌تکه شدند و بخشی از بدن‌ها به اطراف پرتاب گردید. تصاویر به‌جامانده از شهدا به قدر کافی گویاست.^۲ آیت‌الله دستغیب در هنگام شهادت ۶۸ سال داشت.

◆ تلاش برای ترور امام خمینی(ره)

دامنه ترورهای منافقین به جماران نیز کشیده شد و سازمان توسط عامل نفوذی‌اش به نام کشمیری کوشید حضرت امام خمینی را به شهادت برساند که با عنایت پروردگار بزرگ و هوشیاری مرحوم حاج احمد خمینی اقدام هولناک آنان نقش بر آب گردید. آن مرحوم در خاطراتش گفته است:

...زمانی که حزب جمهوری اسلامی منفجر شده بود کشمیری که با منافقان کار می‌کرد بنا بود یک چمدان مواد منفجره را بیاورد و در کنار حضرت امام بگذارد؛ در زمانی که ریاست‌جمهوری [شهید رجایی]، رئیس مجلس [هاشمی‌رفسنجانی] و نخست‌وزیر [شهید باهنر] و وزرا خدمت امام می‌آمدند. کشمیری دبیر شورای امنیت بود... آمدند گفتند کشمیری با یک ساک [آمده] است که در آن ساک وسایل و چیزهایی که بناست یادداشت کند و گفت‌وگوهای ریاست‌جمهوری و نخست‌وزیر و کابینه با امام را باید بنویسد... ما

۱. غنی بلوریان، ناله کوک (برگ سبز)؛ خاطرات غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران، رسا، ۱۳۸۴،

ص ۲۳۴-۲۳۳. آیت‌الله دستغیب در ۲۰ آذر ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

۲. رک: یادواره شهید محراب آیت‌الله دستغیب و یاران وفادارش، تهران، سپاه پاسداران، دی ۱۳۶۰، بخش تصاویر.

قرار گذاشته بودیم که هیچ‌کس را در هر مقامی که باشد اجازه ندهیم که با وسیله‌ای که دستش هست [به نزد امام] بیاید... گفتم نه چنین اجازه‌ای را نمی‌دهیم. کشمیری از ترس اینکه چمدان را در سهراب بیت بگذارد و خودش بیاید خدمت امام و در آنجا بچه‌های حفاظت بیت به آن ساک مشکوک شوند و مسئله روشن شود، به عنوان اعتراض همراه کیفش برگشت. همان کیف در نخست‌وزیری جلوی مرحوم رجایی و باهنر گذاشته شد و آنجا را منفجر کرد و این دو شهید بزرگوار را از دست ما گرفتند.^۱

در این میان نیروهای اطلاعاتی و انتظامی جمهوری اسلامی به مقابله با موج ترور و انفجار سازمان نفاق برخاستند و با حمایت اطلاعات مردمی و تقدیم شهدای بسیار توانستند فتنه خونین منافقین را مهار و جمع نمایند.^۲

۱. دلیل آفتاب، خاطرات یادگار امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۳، ص ۱۶۲-۱۶۰.
۲. فرقه ضاله رجوی در عملیات‌های ترور و بمب‌گذاری و نیز تهاجم به کشور با سلاح‌ها و تانک‌های عراقی در سال ۱۳۶۷ بسیاری از مسئولان کشور و مردم مسلمان ایران و رزمندگان اسلام را به شهادت رسانیده است. تعداد این شهدا ۱۲۰۰۰ نفر هستند که ۷۳ درصد آنها از مردم عادی بوده‌اند. (برنامه مستند سیمای جمهوری اسلامی در مورد منافقین، جمعه ۱۳۸۹/۳/۲۱، ساعت ۱۴/۳۰). اما اعضای انجمن عدالت (خانواده‌های قربانیان ترور شده به دست منافقین) مدارک بیش از ۱۶۰۰۰ قربانی ترورهای منافقین که بیش از ۸۰ درصدشان غیرنظامی بوده‌اند را در مهرماه ۱۳۸۷ در دیدار با نمایندگان پارلمان اروپا به آنان تحویل دادند.

www.iran-interlink.org

البته فرقه ضاله رجوی در مقابل، تلفات سنگینی نیز تحمل کرده است. جمع زیادی از سران و مسئولان ارشد سازمان در مقابله مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی کشته شدند. گرچه در این مورد هیچ‌گونه آمار رسمی منتشر نشده اما سازمان نفاق در خارج از کشور ضمن انتشار برخی کتاب‌ها اسامی دروغین هزاران نفر را به عنوان کشته‌شدگان سازمان در درگیری‌ها و یا اعدام‌ها اعلام داشته است که به هیچ‌وجه قابل قبول و استناد نیستند. برخی از نویسندگان خارجی و بعضی از جدانشدگان از روند پویای انقلاب اسلامی نیز آمارهایی پیرامون تعداد کشته‌شدگان سازمان نفاق ارایه کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه نیکی ریچارد کدی به نقل از آبراهامیان می‌نویسد: «از خرداد ۱۳۶۰ تا مرداد ۱۳۶۷، تعداد ۷۹۸۳ نفر در ایران اعدام شدند که ۶۴۷۲ نفر از آنها مجاهد، ۳۵۰ نفر فدایی، ۲۵۵ نفر پیکاری و ۱۰۱ نفر از حزب دموکرات کردستان بودند.» این نویسنده اندکی بعد نیز می‌افزاید: «در سال ۱۳۶۷ آخرین سال جنگ، سازمان عفو بین‌الملل برآورد کرد که ۲۵۰۰ نفر در ایران اعدام شدند؛ نیکی

♦ فرار رجوی و بنی‌صدر از کشور

بنی‌صدر بعد از رفتن پنهانی به تهران، ابتدا در منزل ناصر تکمیل‌همایون عضو حزب ملت ایران (از دوستان قدیمی بنی‌صدر در ایران و فرانسه) پنهان گردید. پس از چند انتقال و تغییر مکان سرانجام از طریق حسین نواب‌صفوی مشاور نزدیک بنی‌صدر که رابط سازمان با بنی‌صدر نیز بود به مخفیگاهی رفت که سازمان تدارک دیده بود.^۱

با روشن شدن عدم موفقیت فتنه خونین منافقین و اشراف اطلاعاتی نیروهای انقلاب بر آنان، بنی‌صدر و رجوی درصدد فرار از کشور برآمدند. بنی‌صدر در خاطراتش از آمدن مسعود رجوی به مخفیگاهش و گفت‌وگو درباره خروج از کشور یاد کرده است. او در تلاش برای ارایه چهره‌ای دموکرات‌منش از خود، ادعا کرده که خروج قبل از انتخابات دومین دوره ریاست‌جمهوری را نپذیرفت. البته در موارد بسیاری بنی‌صدر در خاطراتش دروغ گفته و حقایق زیادی را پنهان داشته است که بازگویی آنها در این نوشتار میسر نیست. به هر حال وی در خاطراتش می‌گوید:

وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم و گفت می‌خواهیم قبل از برگزاری انتخابات رئیس‌جمهوری - که ۴۰ روز بعد انجام

ریچارد کدی، نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، ص ۱۵۱-۱۴۱. آقای حسینعلی منتظری نیز در خاطراتش ضمن ارایه و توضیح نامه حضرت امام‌خمينی در مورد برخورد قاطع با منافقینی که بسیاری از مردم ایران را کشتند و با جاسوسی و حمله به کشور با کمک عراق و سلاح‌های عراقی پرداخته بودند، تعداد اعدام‌شدگان سازمان منافقین در زندان‌های کشور را با اظهار تردید در ارقام، ۲۸۰۰ یا ۳۸۰۰ نفر دانسته است. *خاطرات آیت‌الله منتظری*، ج ۱، ص ۶۴۰-۶۲۰. البته گفته‌ها یا اطلاعات آقای منتظری فقط از شنیده‌هایش بوده و هیچ خبر و گزارش مستند و رسمی در اختیار او نبوده است و وی در خاطراتش نیز مدعی داشتن گزارش مستند و رسمی در مورد تعداد اعدامی‌های سازمان مجاهدین نیست.

۱. برای مطالعه چگونگی اختفای بنی‌صدر و رفتن عباس داوری از اعضای بلندپایه سازمان نزد بنی‌صدر با هدف مخفی ساختن او توسط سازمان رک: *غانه چهاردهم اسفند ۱۳۵۹*، همان، ص ۷۴۲-۷۱۹.

می‌شد. خارج شویم. من گفتم نه، اول باید ببینیم مردم ایران در این انتخابات ریاست جمهوری چگونه عمل می‌کنند؟ اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها و رأی دادند معنایش این است که این کودتا را تأیید کرده‌اند. بنابراین من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفیگاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که مردم ایران! شما این کودتا را تأیید کردید، من گفته بودم رأی، رأی مردم است؛ حال که انتخاب شما این‌طور شده من هم انتخاب شما را می‌پذیرم. رجوی گفت: اکثرهم لایعقلون، قرآن میگه اکثر مردم عقل ندارند.^۱

وی در بخش دیگری از خاطراتش نیز به چگونگی خروج از ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: در خانه لقای دو نفر از مجاهدین به اسامی عضدانلو برادر خانم مریم عضدانلو [زن رجوی و رئیس‌جمهور ادعایی!] و عباس داوری به پیش من آمدند... بعد رجوی آمد... آنان خروج از ایران را با کسانی که در نیروی هوایی داشتند ترتیب دادند. کارت شناسایی یکی از همافران را به من دادند، سلمانی و غیره آمد و مرا مشابه به آن قیافه‌ای درآوردند که در عکس آن کارت بود.^۲ چون شب به فرودگاه می‌رفتیم دقت را کم می‌کرد و متوجه نشدند. در فرودگاه مهرآباد سوار یک هواپیمای سوخت‌رسانی شدیم. سرهنگ معزی^۳ و خدمه‌های هواپیما آمدند. از مسیر تبریز که گذشتیم خبر دادند از پشت هواپیمای جنگی می‌آید. اخطار می‌کرد که برگردید و الا با موشک می‌زنیم. رجوی آن لحظه گفت بزمن چی می‌شه؟ گفتم خاکستر می‌رویم پایین! سرهنگ معزی در جواب اخطار می‌گفت من تقصیر ندارم، اسلحه را گذاشته‌اند پشت سرم و می‌گویند برو، شما با خودشون حرف بزنید. از آن طرف می‌گفتند اینجا نخست‌وزیری است، اگر برگردید دستور دادیم بزنند. اما آن قدر حرف زدند تا اینکه از

۱. خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، همان، ص ۱۴۰.

۲. بنی‌صدر دروغ می‌گوید؛ او را به صورت زنی گریم کردند، سبیلش را تراشیدند و لباس زنانه به او پوشاندند و آرایش زنانه کردند!

۳. معزی خلبنانی بود که شاه و فرح را از ایران برده بود و منافقانه با همان هواپیما بازگشته بود.

مرز گذشتیم^۱

سازمان منافقین عملیات فرار رجوی و بنی‌صدر را با عنوان «فرار بزرگ» نامگذاری کرد. رادیو مجاهد در اخبار ساعت ۲۰/۵۰ مورخ ۱۳۶۶/۵/۶ راجع به چگونگی این فرار توضیحاتی داد که خلاصه آن چنین است:

با برنامه‌ریزی وسیع، واحدهای سازمان به فرماندهی فرمانده فتح‌الله به پایگاه شکاری یکم تهران نفوذ کردند و توسط یکی از خلبانان بسیار ورزیده یک بوئینگ تانکر را ریوند و پرواز کردند. ساعت ۷/۴۵ دقیقه بعد از ظهر ششم مرداد وارد هواپیما شدند و ساعت ۹/۵۰ دقیقه از باند حرکت کردند. در نزدیکی‌های زاگرس به برج کنترل اطلاع دادند که موتورهای هواپیما آتش گرفته و می‌خواهیم فرود بیاییم. سپس تماس خودشان را قطع کردند تا نشان دهند ارتباط قطع شده و به کوه برخوردند. برج مراقبت هم مکرر اخطار می‌داد که دارید به سوی کوه می‌روید، برگردید! هواپیما به راه خود ادامه داد تا نشان دهد که سقوط کرده و به کوه خورده‌اند. در بالای شهر ساری، خلبان متوجه شد که او را صدا می‌زنند و فهمید که هواپیما را پیدا کرده‌اند. از تهران هم اعلام شده بود که هواپیما به کوه نخورده بلکه فرار کرده است. دو جنگنده اف ۱۴ با سرعت به طرف بوئینگ که نزدیک شهر تبریز رسیده بود رفتند و وقتی رسیدند اخطار کردند که برگردد والا شلیک می‌کنند. از طرفی رادار تبریز نیز اعلام کرد در صورت نزدیک شدن به تبریز با موشک خواهیم زد.

رجایی که آن وقت نخست‌وزیر بود از فرودگاه تهران اعلام کرد که از طرف ولایت‌فقیه به شما تأمین داده می‌شود برگردید. اما هواپیما به طرف مرز شوروی رهسپار شد. دو جنگنده شوروی راه را بر آنان بستند. بوئینگ به طرف مرز ترکیه رفت. خلبان توانست خلبانان دو اف ۱۴ را گول بزند. او به آنها گفت دو همافر هواپیما را ربوده‌اند و من مجبورم به دستوراتشان عمل کنم. یکی از همافرها گفت که از طرف نخست‌وزیر به ما

تأمین داده شده پس شما به طرف دیگر هواپیما بروید تا همافر دوم نیز شما را ببیند و متوجه شود که شما نمی‌خواهید ما را بزنید و ما برگردیم. به این صورت مدتی دیگر هم وقت‌کشی کردند و در همین زمان وارد مرز ترکیه شدند و توانستند از چنگ دو جنگنده اف ۱۴ رهایی یابند. بوئینگ از طریق دریای مدیترانه به طرف پاریس رفت و روز ۷ مرداد ۱۳۶۰ در فرودگاه پاریس به زمین نشست.^۱

گفته‌های سرهنگ معزی در فرودگاه پاریس برخی از دروغ‌های رادیو مجاهد را آشکار می‌سازد:

روز گذشته برنامه پرواز با بوئینگ سوختگیری ۷۰۷ با پنج خدمه را در اختیار داشتیم و این برنامه یک مأموریت آموزشی عادی بر فراز ایران بود. حدود ساعت ۲۰/۳۰ دقیقه سه‌شنبه شب طبق برنامه پرواز هواپیما سوختگیری کامل گردید و در همان موقع آقای بنی‌صدر با یک وانت از راه رسید و طبق برنامه پیش‌بینی‌شده، با بوئینگ ساعت ۲۲/۳۰ دقیقه از فرودگاه نظامی تهران پرواز کردیم و راهی یونان شدیم. ساعت ۴/۳۰ دقیقه صبح در فرودگاه نظامی اورلی فرانسه به زمین نشستیم.^۲

◆ شورای ملی مقاومت و عاقبت آن

رجوی و بنی‌صدر با رسیدن به فرانسه از چنگ عدالت گریختند و براساس آرزوهای مالیخولیایی و دست‌نیافتنی، شورای ملی مقاومت را تشکیل دادند. قصد آنان گردآوری و وحدت نیروها و سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی در قالب شورای ملی مقاومت و سلطه خود بر فعالیت‌های آن بود. اما حقیقت این است که شورای مذکور میان‌تهی و پوک بود و ستون اصلی آن را آوارگان منافق، بنی‌صدر خائن و دکتر قاسملو رئیس تجزیه‌طلبان کردستان تشکیل می‌دادند و این سه چنان وانمود می‌کردند که سازمان‌ها و گروه‌های زیادی

۱. ثبت اخبار رادیو مجاهد توسط نگارنده، ۱۳۶۶/۵/۶.

۲. مطبوعات، ۱۳۶۰/۴/۷.

از مخالفان جمهوری اسلامی در شورا عضویت دارند.

رجوی که همسرش اشرف ربیعی همراه موسی خیابانی و جمعی دیگر از کادرهای اصلی سازمان در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ طی درگیری نظامی با نیروهای اطلاعاتی-انتظامی ایران در تهران کشته شده بود، در پاریس با دختر بنی صدر ازدواج کرد. در این دوران بنی صدر و رجوی هر کدام می‌کوشید دیگری و شورای ملی مقاومت را به زیر سلطه خود بکشد و رهبری نیروهای اپوزیسیون را به دست آورد.^۱ اما تلاش رجوی و اطرافیانش شدیدتر و حریصانه‌تر بود. او تلاش می‌کرد هر فرد سیاسی مخالف با جمهوری اسلامی را که از کشور می‌گریخت جذب کند و به زیر نفوذ درآورد؛ از جمله این اشخاص دکتر کریم سنجابی رئیس جبهه ملی بود.

بعد از موضعگیری مخالف جبهه ملی در برابر حکم قصاص و اعلام راهپیمایی علیه آن، حضرت امام خمینی جبهه ملی را مورد عتاب شدید قرار داد و آن را به‌خاطر ضدیت با حکم قرآنی قصاص مرتد اعلام فرمود. به دنبال آن رهبران جبهه ملی و از جمله دکتر کریم سنجابی که برای مدت دو ماه وزیر خارجه دولت موقت مهندس بازرگان بود، مخفی شدند. وی بعد از ۱۴ ماه زندگی پنهانی، همراه جمع دیگری از راه کردستان ایران و مرز ترکیه از کشور گریخت و نزدیک بود هنگام عبور از مناطق کردنشین ترکیه جان خود را از دست بدهد.^۲ به هر حال وی از طریق ترکیه ابتدا به پاریس و سپس به امریکا رفت. رجوی در پاریس چند تن از اعضای اصلی سازمان را همراه یک نامه مفصل شش‌صفحه‌ای که در آن از مقام و مبارزات دکتر سنجابی تجلیل و تکریم بسیاری کرده و او را به عرش اعلا برده بود، نزد وی فرستاد. رجوی در این نامه با جمله‌های احساسی دکتر سنجابی را به پیوستن به شورای ملی

۱. برای توضیح بیشتر راجع به شورای ملی مقاومت رک: سازمان مجاهدین خلق؛ *پیدایی تا فرجام*، همان، ج ۳؛ برای قضاوت تاریخ، انجمن ایران اینترلینک، ۱۳۸۳.

۲. کریم سنجابی، *امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی*، لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸، ص ۴۱۰-۳۹۲.

مقاومت فراخواند:

...اگر بذرهایی را که از زمان مصدق کبیر به بعد کاشته‌اید سوخته و هدر شده ندانسته و در مجاهدین متبلور می‌بینید و خلاصه اگر ما را فرزندان سیاسی و تاریخی خود می‌دانید... من از شما به عنوان یک پدر درخواست می‌کنم شرط ابوت و حق پدری را به‌جا آورید... می‌خواهم در سینه تاریخ از قول شما به آشکارترین بیان ثبت شود که مجاهدین را فرزندان سیاسی و تاریخی خود می‌دانید...^۱

اما دکتر سنجابی با اینکه در خاطراتش بی‌انصافی‌ها و بی‌ادبی‌های ناروای زیادی نسبت به جمهوری اسلامی روا داشته است، با رجوی و فرقه ضاله‌اش عاقلانه‌تر از بنی‌صدر و قاسملو برخورد کرد و دعوت عضویت شورای ملی مقاومت را نپذیرفت. وی در خاطراتش پیرامون این موضوع می‌نویسد:

...در آخرین روزهایی که نظام پوسیده استبدادی در حال فرو ریختن بود و دیگر نیازی به غارت و چپاول و آتش زدن و ویران کردن ابنیه و مؤسسات وجود نداشت، گروه‌های در هم و بر هم و غیرمنظم بی‌رهبری صحیح به سربازخانه‌ها هجوم آوردند و صدها هزار سلاح از هر قبیل را غارت کردند و سازمان‌های چریکی مسلح و رقیب با یکدیگر و احیاناً یاغی نسبت به دولت، انقلاب تشکیل دادند. آنها که تصور می‌کنند همان مبارزات مسلحانه باعث سقوط رژیم گردید در اشتباه مطلق هستند. آن نظام را قهر دیرپا و آشتی‌ناپذیر ملت و راهپیمایی‌های میلیونی و اعتصابات پایداری همگانی از پا درآورد. سازمانی که به نیروی چریکی و جنگی خود متکی است، به هنگام پیروزی ملت به حکم ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای حفظ قدرت و سیطره خویش روش سرکوب و اختناق و انحصارطلبی در پیش خواهد گرفت و مواعید دموکراسی را از یاد خواهد برد. ثانیاً درباره جهان‌بینی و موضعگیری سیاسی بین‌المللی مجاهدین مشکوک بودم. آنها همواره در مطبوعات و انتشاراتشان و در مجموعه فعالیتشان خود را یک‌جانبه

ضدامپریالیسم غربی و ضدامریکایی معرفی کرده‌اند، ولی به شیوه اکثر گروه‌های چپ هیچ‌وقت موضعگیری روشنی در برابر امپریالیسم شرقی نداشته و همواره در مورد آن با نوعی احتیاط آمیخته به جانبداری سخن گفته‌اند... در این زمان با موضع جغرافیایی و سوق‌الجیشی و منابع اقتصادی ممتاز ایران اگر میهن ما در جنبه خفقان‌آور رفقا [شوروی پیشین] گرفتار شود و در پس پرده آهنین آن قرار گیرد، دیگر خلاص از آن به آسانی مقدور نخواهد بود.

مسئله سومی که در برابر مجاهدین نقطه سؤال بزرگی ترسیم می‌کرد، مسئله التقاطی بودن آنها است... بعد از پیروزی انقلاب که تدریجاً مقابله و معارضه مجاهدین علیه... [جمهوری اسلامی] آشکار گردید، آقای خمینی و اعوان و انصار او بدو آنها را به اتهام التقاطی بودن مردود شناختند و بعد هم لقب منافق به آنها دادند. مجاهدین، خویشان را به آیات قرآنی و شعارهای اسلامی آراسته‌اند و به گفته خویش خواهان استقرار اسلام راستین هستند. ولی اسلام راستین کدام است و با اسلام [امام] خمینی چه فرقی دارد؟ حدودش چیست و شاخصش کدام است؟ معلوم نیست... این تردیدها و ملاحظات باعث بود که نتوانم به نکته اصلی مورد توقع آقای رجوی و یاران او یعنی تأیید و تقویت شورای مقاومت ملی جواب مثبت بدهم، به‌ویژه که تدریجاً مستحضر شدم بین بنی‌صدر و دوستانش با رجوی و پیروان او تفاهم وجود ندارد.^۱

عبدالرحمن قاسملو رهبر حزب تجزیه‌طلب دموکرات کردستان نیز که ستون سوم شورای ملی مقاومت را تشکیل می‌داد، بیش از چهار سال نتوانست برتری‌جویی، تکبر، ریاست‌طلبی و افکار ماکیاولیستی مسعود رجوی را تحمل نماید و از آن شورا خارج گردید. وی در گزارش سیاسی به کنگره هفتم حزب دموکرات کردستان که در روزهای ۲۶ تا ۲۹ آذر ۱۳۶۴ تشکیل گردید در مورد پیوستن به شورا و خروج از آن چنین نوشته است:

...روز پنجم آذر ۱۳۶۰ حزب ما طی یک نامه رسمی خطاب به آقای مسعود رجوی

پیوستن به شورای ملی مقاومت را اعلام نمود. پیوستن حزب ما به شورا به خاطر دو هدف اصلی صورت گرفت: نخست آنکه به اعتقاد حزب ما همبستگی نیروهای انقلابی ایران برای سرنگون ساختن رژیم خمینی یک ضرورت تاریخی است. دوم آنکه در برنامه شورا شعار اساسی حزب ما «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» گنجانده شده بود... در دوران چهارساله عضویت حزب دموکرات کردستان در شورا، روابط حزب با شورا و سازمان مجاهدین خلق با فرازونشیب‌های زیادی روبه‌رو گردید. در این مدت رهبری حزب ما با صبر و شکیبایی زیادی همدوش بعضی از اعضای شورا سعی می‌کرد شورا دموکراتیزه گردد، هویت و شخصیت مستقل خود را پیدا کند و برنامه خود را اصلاح و تکمیل نماید... تصویب طرح خودمختاری کردستان طبق پیشنهاد حزب ما و در نتیجه همفکری و همکاری اعضای شورا به‌ویژه سازمان مجاهدین حاصل عضویت در شورا بود.

اما در طول مدت عضویت حزب در شورای ملی مقاومت، برخوردهای غیردموکراتیک و انحصارطلبی‌های سازمان مجاهدین آشکارتر خود را نمایاند. این امر سبب شد که حزب ما این سازمان را بهتر بشناسد و دریابد که دموکراتیزه کردن شورا و قبولاندن واقعیت‌های کردستان و سراسر ایران به سازمان مجاهدین جز در درازمدت ممکن نیست... به دلیل سیاست انحصارطلبانه مجاهدین و رفتار غیردموکراتیک این سازمان و نیز به علت آنکه شورا شخصیت مستقلی نداشت و سازمان مجاهدین می‌کوشید شورا را وسیله دستیابی به هدف‌های سازمانی خود قرار دهد، بعضی از سازمان‌ها و شخصیت‌ها از شورا جدا شدند و از پیوستن سازمان‌ها و شخصیت‌های دیگر به شورا نیز عملاً جلوگیری به عمل آمد... حزب ما بر این باور بوده که مسئله کردستان راه‌حل نظامی ندارد و باید از طریق مذاکره چاره‌سازی شود^۱... اما مذاکره با رژیم جمهوری

۱. البته حزب دموکرات تا جایی که سلاح و نفرت داشت به مقابله نظامی با جمهوری اسلامی پرداخت و بعد از شکست‌های پی‌درپی که مجبور شد به کردستان عراق پناهنده شود فهمید که مسئله کردستان راه حل نظامی ندارد و باید از طریق مذاکره چاره‌سازی شود!

اسلامی امر بیهوده‌ای است. سازمان مجاهدین ادعا می‌کرد که حزب دموکرات حق مذاکره [با جمهوری اسلامی را] ندارد... حزب دموکرات هر زمان که مذاکره را درست و به مصلحت جنبش بداند به‌مثابه شیوه‌ای از مبارزه از آن استفاده خواهد کرد... هنگامی که معلوم شد کوس و کرنای مجاهدین بر سر مذاکره دستاویزی بیش نیست و روشن گردید که سازمان تصمیم گرفته است به همکاری خود با حزب دموکرات در داخل شورا پایان دهد، رهبری حزب دموکرات با انتشار بیانیه‌ای خروج حزب از شورای مقاومت را اعلام نمود.^۱

برتری‌جویی و ریاست‌طلبی مسعود رجوی اعضای شورای ملی مقاومت را به خروج از آن شورا واداشت. در این میان با سفر آشکار و پنهان بلندپایگان رژیم بعثی عراق به پاریس و مذاکره با رجوی، وی که سازمان تروریستی‌اش در لجنزار متعفن به مرگ تدریجی محکوم بود، به بغداد رفت و سازمان نفاق را با خود به عراق برد.

جنون قدرت، رجوی را برآن داشت تا با هدف دستیابی خشن و خونین به حاکمیت، خود و فرقه ضاله‌اش را به صورت بخشی از نیروهای نظامی ارتش عراق در اختیار صدام قرار دهد. به یقین از شرایط یاری رساندن صدام به رجوی تقدیم بخش بزرگی از خاک ایران به عراق در صورت پیروزی منافقین بود که معنایی جز تجزیه ایران نداشت. رجوی و فرقه ضاله‌اش در لجنزار و کثافت حزب بعث می‌لولیدند و جهنم مرصاد (حمله منافقین از غرب کشور در سال ۱۳۶۷) و سقوط صدام نیز آنها را به خود نیاورد و همچنان در افکار ماکیاولیایی و مالیخولیایی خود سیر آفاق و انفس می‌نمایند! بخشی از نیروهای سازمان در برابر حاکمیت شیطانی رجوی از سازمان بریدند و خاطرات و مشاهدات هولناک خود از اردوگاه اشرف^۲ و

۱. اسناد کنگره هفتم حزب دموکرات کردستان ایران، آذر ۱۳۶۴، ص ۴۲-۳۹.

۲. شهر اشرف یا قرارگاه/ پادگان اشرف در ۲۰ کیلومتری شمال شهر عراقی خالص (استان دیاله عراق) و در ۱۰۰ کیلومتری بغداد و ۸۰ کیلومتری مرز ایران در استان کرمانشاه قرار دارد. پادگان اشرف در سال ۱۳۶۵ پس از خروج مسعود رجوی از پاریس و پناهنده شدن به دامن رژیم بعث عراق با

همکاری ارتش عراق در محلی به نام معسکر خالص ایجاد گردید. زمین این پادگان توسط رژیم صدام از مالکی خصوصی مصادره گردیده بود. معسکر خالص پیش از آن پادگان متروکه ارتش عراق بود که با لطف صدام این زمین ۲۴ هزار متر مربعی به رجوی اهدا شد. رجوی به سرعت کادراهی مرکزی خود را از فرانسه به عراق آورد و با پول، سلاح و تدارکات اهدایی رژیم بعثی عراق سازمان تروریستی خود را در پادگان اشرف سازماندهی نمود. اشرف ۱۲ کیلومتر در ۱۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. اسم شهر اشرف به یاد اشرف ربیعی گذاشته شده است. وی و شوهر اولش علی اکبر نبوی نوری عضو سازمان مجاهدین بودند. اشرف ربیعی در تاریخ ۱۳۵۵/۳/۱ در انفجار ساختمانی واقع در قزوین زخمی شد و با آشکار شدن هویتش توسط ساواک زندانی گردید. نبوی نوری در تاریخ ۱۳۵۵/۱۲/۸ طی درگیری با ساواک با خوردن کپسول سیانور خودکشی کرد. بعد از آزادی زندانیان سیاسی با گسترش شعله‌های انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ اشرف ربیعی نیز آزاد گردید و اندکی بعد با مسعود رجوی ازدواج کرد. در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ محل اختفای اشرف ربیعی، موسی خیابانی و تعدادی از نیروهای مسلح سازمان در زعفرانیه تهران توسط نیروهای سپاه پاسداران محاصره شد و در درگیری نظامی، او و خیابانی کشته شدند. پادگان اشرف در حال حاضر محل استقرار سازمان مجاهدین در عراق است. هیئت پارلمانی اروپا بعد از بازدید از پادگان اشرف آن را چنین توصیف می‌کند: «اشرف از یک مجموعه خیابان و ساختمان درست شده است و دربرگیرنده همه نوع امکانات آموزشی، اجتماعی و ورزشی می‌باشد که شامل چهار استخر در اندازه المپیک، یک مرکز خرید، یک باغ وحش، یک پارک، یک دانشگاه، یک زمین فوتبال کامل در اندازه استاندارد، یک موزه تروریسم حاوی جزییات حملات رژیم ایران علیه مجاهدین و پرسنل آن، یک موزه شهدا، یک مسجد و حتی یک قبرستان می‌باشد. اردوگاه اشرف به دلیل اندازه و برای اینکه بتواند مؤثر عمل کند خدماتی مانند فروشگاه، نانوايي، پمپ بنزین و حتی پلیس راهنمایی خود را دارد.» پس از جنگ ۲۰۰۳ نیروهای امریکا و متحدانش علیه رژیم صدام در عراق، مجاهدین با نیروهای امریکایی قراردادی را امضا کردند که براساس آن کلیه سلاح‌های خود را در یک نقطه متمرکز کنند و کلیه نفراتشان را در قرارگاه اشرف که قرارگاه اصلی مجاهدین بود اسکان دهند. در مقابل امریکایی‌ها حفاظت از مجاهدین مستقر در اشرف را تا اواخر اوت ۲۰۰۸ برعهده گرفتند. پس از آن حفاظت از پایگاه اشرف به عهده نیروهای

کردار و پندار غیر انسانی رجوی را منتشر ساختند.^۱

دولت عراق واگذار گردید که این امر عصبانیت ساکنان اشرف را در پی داشت. آنان در مقابل ورود نیروهای عراقی به پایگاه اشرف در تاریخ ۲۸ و ۲۹ ژوئیه ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) مقاومت کردند که منجر به کشته شدن ۱۱ نفر و مجروح شدن ۵۰۰ نفر از ساکنان آن گردید. از مجموع ۲۸۰۰ نفر شمارش شده در سال ۲۰۰۳ فقط ۲۰۰۰ نفر در پادگان باقی مانده‌اند. حدود ۴۰۰ نفر به ایران بازگشتند و با برخورد قابل قبولی مواجه شدند. عده‌ای به اروپا رفتند و بقیه نیز در ترکیه و اردن سرگردان‌اند. (با استفاده از سایت اینترنتی ویکی پدیا). بارها جمعی از والدین و فرزندان مجاهدین مستقر در اشرف در جلوی در پادگان اجتماع و تحصن کردند و خواستار دیدار و رهایی فرزندان و پدر و مادرهایشان از زندان اشرف شده‌اند. فیلم این اجتماعات و سخنان سوزناک آنان بارها از شبکه‌های تلویزیونی ایران و کشورهای متعدد پخش شده است. مجاهدین مستقر در اشرف در فاصله دوری از در پادگان ایستادند و با بی‌تفاوتی عجیب و غیرانسانی، اشک و سوزهای والدین و فرزندان را می‌نگریستند.

۱. برای نمونه به دو کتاب هادی شمس حائری به اسامی *مرداب و بزبست* / *انحراف* مراجعه کنید. خاطرات بسیاری از این جدادگان از فرقه ضاله رجوی را می‌توانید در این سایت اینترنتی بخوانید: www.iran-interlink.org

۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۸
 ۵۹/۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم
 ای آقایان - به شما می‌گویم که این بیان دلیلی بر این است که حضرت امام موسی کاظم (ع) را
 با وجود برآمدن فرق انار - ارتباط مستقیم با رئیس جمهوری در اوضاع محاسن کرده که
 می‌دانم شما هم که یک رابط مستقیم با امام بوده‌اید که شما می‌دانید نیاید اظهار نظر
 خود را در احداث ماسکس ساز و همچنین فایده بسته که مسائل مبارزه فتنه و تکفیر
 برساند. بر اینان تعیین نمایند. تا آنکه دولت صادر باشد بدون فوت وقت و از دست
 رفتن فرصت بر سر دست دولت تا هم با پس می‌آوریم. بندی - هرگز نیست که از رهبری ما
 مطبوعات نیز به شرح و بی‌نیاید گفته، که باید بسیار بر توجیه می‌دانم که مستقیماً و غیره. مبارزه
 فتنه - جنبش‌های فتنه، ستمنا، در راه از حرکت معین. جنبش‌ها صلاح بدست آورد از رهبری
 را خردان فعالیت سازند و از مردم جمهوری اسلامی اطلاع را به تمام مردم رسانند.
 این امر کمک خواهد نمود تا:
 الف - دست سواد استادی می‌خورد و از هم برادر می‌آید از این روز قطع شود
 ب - این روز اسباب تفرقه و فتنه نخواهد بود
 ج - وحدت بین از پیش خود است و در ادامه ملت که به نظام جمهوری اسلامی در ادامه با هم
 د - وسیله تفریق رئیس جمهور که خود را در پیوسته با ملت نظام جمهوری اسلامی می‌بیند و هم
 ه - کسی نتواند از یک سادگی می‌تواند در سایر جنبش‌ها و احزاب فتنه‌ها و از هم برادر
 و - مردم بپسندند که پس از تمام این رئیس‌جمهوریت و شکل نظام قانون اساسی در دستگیر
 به همین است که عنوان کردن شماره شماست که از خود رئیس‌جمهور و نشان قانون و سیاسی دولت و فتنه به حال
 شدت تفریق و تا به وجه فتنه. فشار ساخت و نظم قانون و هم‌ساز و هم‌راست که هم‌ساز و فتنه
 باشد از سادگی است که ما به جای هم‌ساز و هم‌ساز و هم‌ساز و هم‌ساز و هم‌ساز و هم‌ساز و هم‌ساز
 شخص خودتان را در هر صورت داشته باشد
 خود شنیدیم، اگر چنین فرق خود را فتنه است و فتنه خود را به اطلاع بر چند که هر روزمان را بکنیم ما چرا که بکنیم
 بهترین شوق و آرامش خود را از دست ندهد و با ما با دست شایسته



سال دوم - پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۶۰ - تک شماره ۳۰ دیماه

**مجاهدین خلق ایران
ضمن محکوم کردن مجدد
تعطیل روزنامه انقلاب اسلامی
و توطئه حذف آقای رئیس جمهور
حمایت خود را
از ایشان اعلام می کنند**

بناام خدا

بناام خلق قهرمان ایران

هموطنان عزیز مردم آزاد و شریف ایران
توطئه تعطیل روزنامه های غیر حزبی و به ویژه
روزنامه انقلاب اسلامی گام بلند دیگری است در مسیر
حذف رئیس جمهور دکتر بنی صدر که جز خفقان باز هم هر چه
بیشتر و خشنودی دشمنان این میهن و سرکوب و کشتار
داخلی را در پیش ندارد.

مجاهدین خلق ایران در چنین شرایط حساسی یک بار
دیگر ضمن محکوم کردن تمامی این توطئه ها ضرورت حفاظت
و پاسداری عموم اقشار و طبقات خلق را از تمام آزادی ها و
حقوق اساسی ناشی از انقلاب کبیر خلقمان و هم چنین
ضرورت حمایت از رئیس جمهوری را که در معرض چنین
توطئه های واقع شده یادآوری می کنند.

مجاهدین خلق ایران ۱۸ / خرداد / ۶۰



نشریه مجاهدین ایران خلق

هشدار
مجاهدین خلق
در رابطه با تهدید جان
زندانیان انقلابی

شماره ۱۲۶
مجله

به علت سهولت دسترسی تریاک گزینی و نیز به دلیل حاکمیت سانسور و حلقان و استبداد مطلق زهر پردهی دین توسط حیات حاکمهی ارتجاعی ایران ضروری دیدیم که از این پس نشریهی مجاهدین در هر هفته بجای یک شماره، حتی الاکان چند شماره منتشر نمائیم. تا بدین ترتیب منجمد بتوانیم موضوع گریها و افکار غیبهای تمامی نیروهای ترقی خواه و مردمی را به گاهی خلق قهرمان ایران برسانیم.

سال دوم - پنجشنبه ۲۸ خرداد ماه ۱۳۶۰ - شماره ۱۰۱ ارباب

جان رئیس جمهور
در خطر جدی است

مردم تهران!

آماده نجات جان
دکتر بنی صدر باشید

سام خدای
بنام خلق قهرمان ایران

هوستان مبارز!
مردم قهرمان تهران!
مقدمه چینیها و صحنه سازیهای رسوا و منتحسری را که شب گذشته در تلویزیون با شعار "مرگ بر می صدر" ترتیب داده بودند، دیدید. ظاهرآ سینه چاکان ریائی و اسخار کشت "کانون"؟ انقدر در بد شمر رساندن کودتای ارتجاعی - امپریالیستی شتابزدانه که بی محابا اقدام و مرگ رئیس جمهور قانونی را سرلوحهی دستگاهای خبری و ارتجاعی جعلی خود ساخته اند. بنابراین جان رئیس جمهور علی القاعده در خطر جدی است و فرد فرد شما از حاشیه شکاری مردم ایران در دفاع از آزادیها و مقاومت در برابر دیکتاتوری و احشای سپاه وظیفه دارید تا برای نجات جان دکتر بنی صدر شتر لطفه هوشیار و آماده باشید.

مجاهدین خلق ایران
۲۶ خرداد ۶۰

پاسخ رئیس جمهور
به سخنان آیت الله خمینی

در صحنه ۲

«گمان اینجانب اینست که رفتار شما برحق اینجانب عادلانه نیست. اینجانب هیچ نیت بدی نسبت به شما و کشور نداشتم. با کمال صداقت خدمت کردم. وضعیت کشور بحرانی است تا وقتی که بنا بر اجرای قانون نشود، بحرانی تر می شود. این است که هر وقت خون سردی با آژند، اجازت میفرمائید بحث آزادی که قبلاً اجازت نقرمودید، با مسئولان قوای سه گانه انجام گیرد.»

اوج کبری بی شاکه دروغ و سانسور در
راد یو تلویزیون ارتجاع


● چرا پاسخ رئیس جمهور به
آیت الله خمینی در روز ۲۵ خرداد
از راد یو تلویزیون پخش نشد؟

● آیا سردمداران
راهبمایان به اصطلاح چند میلیونی!!
حاضرند پارئیس جمهور مناظره کنند؟

بنام خدا
بنام خلق قهرمان ایران

مجاهد شهید
سعید سرایدار
یکی از قربانیان
کودتای
ضد انقلابی
مرتجعین

نشریه مجاهدین ایران خلق



به ریاست سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
 بخش فیزیکی

شماره
 تاریخ
 پیوست

از اداره کتب و اسناد / ۳۰۶۴ / سازمان اطلاعات اینست گز
 در باره

بازگشت بشماره ۴۱۹۲ / هـ / ۱ - ۵۳ / ۴ / ۸

با توجه به متن گزارش خبر شماره ۶ / ۴۸۱۵ هـ - ۵۳ / ۶ / ۶ واصله از آنسواون
 چنین معلوم میگردد که نام برده فوق همواره در سخنرانیهای خود بنحوی
 کاملاً زیرکانه و تلویحاً از عناصر گروه باصطلاح مجاهدین خلق تعریف و تمجید
 و از اقدامات آنان حمایت مینماید. علیهذا با قرار سید ماه مبارک رمضان
 ضروریست بوسیله کلیه مکاتبات موجود از اعمال و رفتار یاد شده فوق مراقبت
 نمایند تا بابت است آوردن دلایل و مدارک محکمه پسند نسبت به تعقیب قانونی
 مشارالیه و خاتمه دادن باعمال خلافین اقدامات مقتضی معمول گردد. نتیجه
 اقدامات معموله را اعلام دارند.

مدیر کتابخانه کتب و اسناد

رهبر عملیات: روستار
 رئیس بخش: ۳۱۲
 رئیس اداره یکم عملیات و بررسی: ۴۵
 ۵۳ / ۴ / ۸
 ۵۳ / ۴ / ۸
 ۵۳ / ۴ / ۸

به ریاست ساواک استان شماره

تاریخ

از اداره کل سوم ۳۰۱۰۳

سخت‌فیزی

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

پست

.

بازگشت بشماره ۹/۱۱۵۶۱ هـ - ۵۲/۱۲/۱۶

بطوریکه گزارشهای واصله از آنسواک نشان میدهد، یادشده در
 مناخر خود بطور تلویحی و غیر مستقیم از ایدئولوژیهای گروه باصلاح
 مجاهدین خلق ایران جانبداری مینماید، علمیهذا خواهشمند است
 دستور فرمائید تا حصول نتایج اقدامات معموله در مورد نامه شماره
 ۱۰۷۵۷/۵ - ۵۲/۹/۲۰، از تماسهای یادشده بالا با عناصر
 ناراحت آگاهی حاصل نموده و متن سخنرانیهای مشارالیه را بر روی نوار
 ضبط نموده و نتایج حاصله را بموقع اعلام دارند.

مدیرکل اداره سوم - ثابت

علی

رهبر عملیات

سند پیوست شماره ۹

روتوش کتاب هاشمی بدون روتوش (۲)

«سیطره سیاست حب نفس و فقدان خرد و منطق در فهم تاریخ»

دکتر سیدحمید روحانی

در معارف اسلامی آمده است که حب نفس اصلی‌ترین دشمن خرد و منطق است. اگرچه حب نفس و خرد هر دو برای بقای حیات انسان ضروری‌اند و در بعضی‌ها خرد ممکن است بر حب نفس غلبه نماید و نفس را تحت سیطره خود درآورد ولی اغلب، حب نفس است که خرد را زایل کرده و سرنوشت انسان را رقم می‌زند و خدمتکار را خیانتکار می‌سازد و زحمات چندین‌ساله انسان‌ها و جریان‌ها را به باد فنا می‌دهد؛ همان‌طوری‌که عبادات شیطان را به باد فنا داد. ملت ما به‌خوبی به این نکته آگاه است که حداقل در حیات تاریخ معاصر ایران چگونه حب نفس، خرد شخصیت‌های بزرگی را به باد فنا داد و در شرایط خاصی در ازای نوید عوام‌فریبانه کسب قدرت، امنیت، ثروت، شهرت، پرستیژ، حمایت از منسوبان و... موجب از دست رفتن آزادی و عدالت افرادی شد که عمری را در راه مبارزه، تحمل زندان‌ها و رنج تبعید

سپری کردند.

عده‌ای همیشه گرفتار این توهم هستند که تنها درک آنها از امور و رخدادها درست است و بقیه چنین درکی را ندارند. خود، افکار خود، نورچشمان خود، اطرافیان خود و تحلیل‌های خود را برتر از هر چیزی می‌بینند و براساس چنین درکی، تخم نفرت و تفرقه را در جامعه منتشر می‌سازند.

امام امت، در فلسفه سیاسی خود مردم‌سالاری حزبی و گروهی را نپذیرفت زیرا نگران بود که مبدا حب نفس و حب جریان، خرد و تفکر را تحت تأثیر قرار دهد و از این طریق انقلاب اسلامی فدای حب و صیانت جریان‌های سیاسی گردد.

اگر رهبران جامعه‌ای از حب نفس برای حکمرانی خود استفاده کنند، آن هم به طریقی که هر کس خود را میزان حق بداند، آن‌گاه حکومت رعب و وحشت به سرعت به قدرت دایمی و غیر قابل کنترلی تبدیل می‌شود که با منحرف کردن ذهن مردم از تهدیدهای واقعی، به وحدت ملی، هویت، اراده، شخصیت و آزادی آنها آسیب رسانده و با این کار حق انتخاب را از مردم سلب خواهد کرد.

آیا خطراتی که امروز با آن مواجه هستیم کمتر از خطراتی است که در سه دهه گذشته با آن مواجه بودیم؟ آیا ملت ایران و انقلاب اسلامی امروز بیشتر در خطر قرار دارند یا در آن دوره‌هایی که با توطئه‌های گوناگون گروهک‌های مزدور کمونیستی، منافقین، لیبرال‌ها و دیگر مهره‌های وابسته به استکبار جهانی مانند صدام روبه‌رو بودند و در چندین جبهه می‌جنگیدند؟

آیا انقلاب اسلامی دیروز در خطر جدی قرار داشت یا امروز که برخی از چهره‌های به اصطلاح انقلابی راه سهم‌خواهی، قدرت‌گرایی، آقازاده‌پروری، باندبازی و جناح‌بندی را برگزیدند و از میثاق خود با آرمان‌های امام و انقلاب اسلامی گذر کردند و خودمحموری را بر خدامحموری برتری دادند؟!

به نظر می‌رسد که حیرت‌انگیزترین مانع در تداوم انقلاب اسلامی حضور دایمی و شدید

حب نفس، گروه‌گرایی و سهم‌خواهی در گفتمان عمومی مبارزان باسابقه و به‌اصطلاح پیش‌کسوت است؛ علاوه بر این، ابهامی دایمی درباره منشأ این تمایلات وجود دارد که به‌نظر می‌رسد ما را در تشخیص بین تهدیدهای صوری و واقعی با مشکل روبه‌رو می‌کند. اینکه بخشی از نیروهای انقلاب برای توجیه رفتارهای خود اصل مبارزات ملت بزرگ ایران را مورد تردید و انکار قرار دهند بزرگ‌ترین ظلمی است که سیاست حب نفس بر خرد و منطق تحمیل می‌کند.

اکنون به‌وضوح بعضی از مبارزان سابقه‌دار برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود از ناآگاهی نسل جوان از تاریخ معاصر سوءاستفاده کرده و کشور را در مقابل به‌کارگیری سیاست تحریف و استحاله‌های تاریخی در جهت اهداف سیاسی، آسیب‌پذیر می‌کنند.

در بخش اول مقاله «روتوش کتاب هاشمی بدون روتوش» برنامه‌های پشت‌پرده جریان‌های

استحاله‌گرا و گروه‌های واداده و

تسلیم‌طلب را در برقراری ارتباط با

بعضی از شخصیت‌های انقلابی از جمله

آقای هاشمی‌رفسنجانی و گفت‌وگوهای

درازمدت با وی را تا حدودی بررسی

کردیم و گفتیم که یکی از نقشه‌ها و

اندیشه‌های اصلی از این گفت‌وگو،

رسمیت بخشیدن به پاره‌ای از تحریفات،

متشابهات و مشهورات به‌ظاهر تاریخی از

زبان آقای هاشمی بوده است؛ زیرا باند

روشنفکر مآب کشور ما با آزمون دو سده

ناتوانی، ناکارآمدی، جوسازی،

دروغ‌پردازی و تحریف‌گری، به‌درستی

آیا انقلاب اسلامی دیروز در خطر
جدی قرار داشت یا امروز که برخی
از چهره‌های به‌اصطلاح انقلابی راه
سهم‌خواهی، قدرت‌گرایی،
آقازاده‌پروری، باندبازی و جناح‌بندی
را برگزیدند و از میثاق خود با
آرمان‌های امام و انقلاب اسلامی گذر
کردند و خودمحوری را بر
خدامحوری برتری دادند؟!

دریافته‌اند که دیدگاه‌ها و نظریه‌پردازی‌های آنان در میان مردم ایران پیشیزی ارزش ندارد و کسی به آن بها نمی‌دهد و آن را باور نمی‌کند؛ از این‌رو، فکر می‌کردند که اگر بافته‌های خود را به‌نوعی به تأیید یک روحانی معروف و باسابقه مانند آقای هاشمی برسانند، شاید بتوانند به آن اعتبار بخشند و دست‌کم قشری از مردم را به آن نارواگویی‌ها و وارونه‌نویسی‌ها باورمند سازند.

در بخش اول مقاله «روتوش کتاب هاشمی بدون روتوش» انگیزه مصاحبه با بعضی از شخصیت‌هایی که سابقه انقلابی‌گری داشته‌اند تا حدودی برملا گردید و اینکه چرا فردی مثل صادق زیباکلام که نه‌تنها فهمی از تاریخ ایران ندارد بلکه در تحلیل رخداد‌های تاریخی، خود شدیدتر از هر فرد و جریان دیگری گرفتار توهمات توطئه دایی‌جان ناپلئونی بوده و قصد تطهیر خیانتکاران، مزدوران، مستبدان، منافقان و استعمارگران را در این کشور دارد، به چنین مأموریتی فرستاده شده است؟! در شماره قبل تا حدودی به سابقه تحصیلات آکادمیک زیباکلام در حوزه تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در کشور انگلیس اشاره کردیم و مخاطبان ما متوجه وزن و میزان جاهت علمی وی گردیدند. اما آنچه باید در کارنامه نوشته‌های سطحی زیباکلام، غیر از دفاع از فاشیست‌ها، مستبدان، منافقان و سلطنت‌طلب‌ها- بدان توجه کرد حساسیت بی‌اندازه وی نسبت به موضع‌گیری‌هایی است که ملت و دولت ایران نسبت به انگلیس و مزدوران انگلیسی اتخاذ می‌کنند. گویی او مأموریت دارد در مقابل هیچ‌یک از این موضع‌گیری‌ها حتی در سطوح جاسوسی افراد نیز سکوت نکند و به نوعی افکار عمومی را نسبت به واقعیت‌های مربوط به دولت انگلیس به سمت‌وسوی دیگری هدایت کند.

نمونه این موضع‌گیری‌ها را نه‌تنها در کتاب‌های شبه‌تاریخی وی می‌توان دید بلکه در جریان فتنه ۸۸ و دستگیری حسین رسام تحلیلگر ارشد سفارت بریتانیا در تهران نیز حساسیت بی‌اندازه وی نمایان است. پرونده‌ای که در ظاهر هیچ ربطی به زیباکلام ندارد و او متهم مستقیم این پرونده نیست؛ اما برای اینکه اثبات کند حسین رسام و کسانی که در ارتباط با او و دولت انگلیس دستگیر شدند، جاسوس نیستند و دستگیری آنها و اتهام جاسوسی به

آنها ناشی از ذهنیت دایی‌جان ناپلئونی ملت و دولت ایران است، خود را به زمین و آسمان می‌برد و ساده‌لوحانه‌ترین داوری‌ها را در مورد گردآوری اطلاعات جاسوسان انگلیس به هم می‌بافد.

نکته درخور توجه اینکه آقای صادق زیباکلام که مسئولیت این سناریو و گفت‌وگو با آقای هاشمی را بر دوش داشته است، در هر بخشی که بنا داشته پندار نادرستی را به عنوان «واقعیت تاریخی» مطرح کند و از آقای هاشمی به شکل تلویحی و گاهی باصراحت تأیید بگیرد، نخست به ستایش از آقای هاشمی پرداخته و تلاش کرده است از نظر روانی او را تحت تأثیر ستایش‌های فریبنده خود قرار دهد تا در کنار آن تمجید و تعریف، تحریفات خود را مطرح سازد و قباح آن دروغ‌پردازی‌ها و تحریف‌گری‌ها را تحت‌الشعاع ستایش‌ها و مجیزگویی‌های خود نسبت به او ساخته است.

او در بخشی از گفت‌وگوهای خود با آقای هاشمی، آن‌گاه که بر آن بوده است، به تبرئه محمدرضاخان بپردازد و آن مهره بی‌اراده انگلیس و امریکا را، اسلام‌پناه و هواخواه دین و خدا بنمایاند و این دروغ را استواری بخشد که محمدرضا مخالف اسلام نبود و اندیشه اسلام‌ستیزی در سر نداشت و آنچه امام و دیگر بزرگان اسلام، به‌عنوان خطر اسلام‌زدایی از جانب رژیم شاه مطرح کردند «توهم توطئه» بود!! نخست به ستایش از هاشمی پرداخته و چنین زمینه‌چینی کرده است:

... من وارد جزئیات اتفاقات سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۰ که نهایتاً منجر به قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و تبعید مرحوم امام در سال‌های ۱۳۴۳ گردید نمی‌شوم... آنچه که من مایلم بیشتر به آن بپردازم دو نکته است؛ نخست نحوه آشنایی و اساساً رابطه‌تان با امام است. علت پرداختن به این موضوع آن است که من احساس می‌کنم امام هم به شما خیلی علاقه داشتند، هم به شما اعتقاد داشتند و هم اینکه شما را خیلی قبول داشتند. من واقعاً هیچ‌کس دیگری را سراغ ندارم که به اندازه شما مورد اعتماد و طرف توجه امام بوده باشد. پرسش دوم من پیرامون کل قضایای ورود امام به صحنه سیاسی کشور بعد از

فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی است. ببینید آقای هاشمی! من می‌خواهم در اینجا یک زاویه جدید و یا یک نظر دیگر را پیرامون مجموعه قضایای سال ۱۳۴۰ تا واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و نهایتاً تبعید امام در سال ۱۳۴۳ مطرح نمایم. علت اینکه مسئله رابطه ویژه و نزدیکی شما با امام را مطرح کردم به واسطه آن است که شما از معدود کسانی هستید که می‌توانید بگویید که آیا این نظری که من در مورد امام دارم درست است یا نه؟... مجموعه رویکرد و تحلیل ما پیرامون قضایای بعد از فوت آیت‌الله بروجردی است. اما آنچه بنده می‌خواهم عرض کنم یک تحلیل دیگری است؛ اولاً خود اینکه ما بگوییم رژیم شاه یک سلسله برنامه‌های ضداسلامی داشت و حضور آیت‌الله بروجردی مانع از به‌اجرا در آمدن این برنامه‌ها شده بود و رژیم شاه فقط منتظر بود تا مرحوم آیت‌الله بروجردی از میان برود و بلافاصله این برنامه‌ها را به‌اجرا بگذارد، بیش از آنچه که در عالم واقعیت وجود داشته باشد، مولود توهمات و تصورات ذهنی خود ما است. رژیم شاه نه در زمان حیات آیت‌الله بروجردی چنین برنامه‌هایی داشت یا در سر می‌پروراند و نه بعد از فوت آن مرحوم؛ به‌علاوه اساساً چه نیازی برای یک چنین برنامه‌ها و طرح‌هایی وجود داشت؟ شاه با نهایت قدرت حکومت می‌کرد و نه مشکلی با اسلام داشت، نه با قم و نه با روحانیت...^۱

او به دنبال سخنان ستایش‌گونه بالا برای اینکه آقای هاشمی را از تحریف‌گری‌های خود پیرامون اسلام‌پناهی محمدرضا به‌کلی منصرف سازد و به خودستایی بیشتر سرگرم سازد، چنین ادامه می‌دهد:

... به‌نظر می‌رسد امام یک‌جور اعتماد به شما داشتند که مشابه آن را به کمتر کسی نشان داده‌اند. یک نوع اعتماد همراه با اعتقاد به توانایی‌ها و داوریه‌های شما... امام به مرحوم حاج احمدآقا قطعاً خیلی بیشتر از شما علاقه داشتند، یا به مرحوم اشراقی که دامادشان بودند نیز خیلی اعتماد و علاقه داشتند ولی هیچ‌یک از آنها جایگاه شما را نزد

ایشان نداشتند... امام به بسیاری دیگر از شاگردان و یارانشان هم علاقه داشتند و هم اعتماد؛ اما در مورد شما یک چیز یا حالت دیگر هم بود و همان طور که گفتم امام یک نوع اعتقاد خاصی به توانایی‌های کاری و سیاسی و لیاقت‌های شما داشتند. این حالت و احساس را امام به هیچ‌کس دیگری نه هرگز نشان دادند و نه پیدا کردند... مثلاً آن مأموریتی که امام در دوران انقلاب برای رسیدگی به وضع اعتصابات از جمله اعتصاب‌های صنایع نفت به مرحوم مهندس بازرگان محول می‌نمایند، شما را نیز مشمول آن حکم می‌کنند، یا بلافاصله بعد از سقوط رژیم شاه از شما می‌خواهند که به ایستگاه تلویزیون رفته و با مردم صحبت کنید^۱ یا در حساس‌ترین مقطع جنگ شما را

جانشین خودشان به‌عنوان فرمانده کل قوا می‌نمایند، یا در جریان «مکفارلین» و خیلی مثال‌های دیگر که نشان می‌دهد امام فوق‌العاده شما را به لحاظ اجرایی و مدیریتی قبول داشتند... و من هیچ‌کس دیگری را واقعاً سراغ ندارم که تا این حد مورد تأیید و اعتماد امام بوده باشد...^۲

اصولاً این بحث که امام به چه کسانی بیشتر اعتماد و توجه داشت و به چه کسانی کمتر و چه کسانی در نزد امام عزیز و مورد توجه بودند و چه کسانی نبودند، شایسته میراث‌خوارانی است که از حب نفس رنج می‌برند و برآن‌اند از امام، انقلاب و ارزش‌ها و آرمان‌های انقلابی، کاسبی کنند و جایگاهی به‌دست آورند

◆ خودستایی‌ها و خودنمایی‌ها

از آقای هاشمی انتظار می‌رفت در برابر نارواگویی‌ها، تحریف‌گری‌ها و

۱. نه امام از نامبرده چنین مسئولیتی خواست و نه او به ایستگاه تلویزیون رفت و...

۲. همان، ص ۴۶ - ۴۳.

زمینه‌سازی‌های زیباکلام برای تیرئه شاه از توطئه اسلام‌ستیزی، واکنشی قاطع از خود نشان دهد و با دلایلی مستند و منطقی، توطئه شاه و اربابان او را برای از رسمیت انداختن اسلام و حاکم کردن نظامی لائیک در ایران به‌درستی بنمایاند و دست رد بر سینه نامحرم زند، اما متأسفانه ایشان نه تنها این تحریفات آشکار را برنمی‌تابد بلکه تحت تأثیر گفتار وسوسه‌انگیز، ستایش‌آمیز و دلنشین! زیباکلام به وجد می‌آید و نزدیک به پنج صفحه پیرامون اینکه امام نسبت به او «اعتماد و اعتقاد» داشتند! داد سخن می‌دهد. در صورتی که امام همه مبارزان روحانی را با یک چشم نگاه می‌کرد و به هر کدام، به فراخور توانایی و ظرفیت علمی، روحی و جسمی آنان، کار محول می‌کرد. اصولاً این بحث که امام به چه کسانی بیشتر اعتماد و توجه داشت و به چه کسانی کمتر و چه کسانی در نزد امام عزیز و مورد توجه بودند و چه کسانی نبودند، شایسته میراث‌خوارانی است که از حب نفس رنج می‌برند و برآن‌اند از امام، انقلاب و ارزش‌ها و آرمان‌های انقلابی، کاسبی کنند و جایگاهی به‌دست آورند و خود را تافته جدابافته‌ای بنمایانند؛ نیز آن شیادانی که برآن‌اند با تحریک نفس انسان‌ها به‌جای خرد و عقل، فرزندان انقلاب را رویاروی یکدیگر قرار دهند، به جان هم اندازند و از آب گل‌آلود ماهی بگیرند؛ به این شیوه و شگرد شیطانی دست می‌زنند و می‌کوشند که نفس‌های مستعد را با این‌گونه جمله‌ها و فرازهای غروربرانگیز که «امام یک‌جور اعتماد به شما داشتند که مشابه آن را به کمتر کسی نشان داده‌اند!» ریشخند کنند، به خودستایی و خودنمایی وادارند و به آنان بباوراند که حق آنها تزییع شده است! دیگران جای آنان را گرفته‌اند! و آنان را که تنها شخص و شخصیت مورد اعتماد امام بوده‌اند! کنار زده‌اند و بدین‌گونه آتش حقد و فتنه را شعله‌ور سازند و با اختلاف‌افکنی و فتنه‌گری توطئه دیرینه استکبار جهانی را در راه در هم شکستن وحدت ملت و دولت و مسئولان نظام، پیش برند و از این راه انقلاب اسلامی را به گرداب ناهنجاری و تباهی افکنند و استقلال ایران را که در پی چند سده وابستگی به‌دست آمده است، از میان ببرند.

◆ کارنامه معجزه‌آسا!!

درخور توجه است که آقای هاشمی برای اثبات اینکه امام نسبت به او «اعتماد و اعتقاد» داشته دلایلی را مطرح می‌کند که از یکسو این تصور را در خواننده ایجاد می‌کند که او شناخت عمیق و دقیقی از امام ندارد و از سوی دیگر به این تصور دامن می‌زند که او کارهای خود را، هر چند پیش‌پا افتاده، فوق‌العاده بزرگ و برجسته می‌پندارد و به آن می‌بالد. آقای هاشمی از عملکردهای خود به گونه‌ای سخن می‌گوید که انگار جز او کسی را توان انجام آن نبوده است و امام در واقع شیفته آن فعالیت‌های بی‌مانند و معجزه‌آسای او شده است! آیا انصافاً در شأن و شخصیت آقای هاشمی بود که کارنامه‌های خود را که از دید او مایه شیفتگی، علاقه‌مندی و اعتماد و اعتقاد فوق‌العاده امام نسبت به او شده است، چنین برمی‌شمرد:

انتشار مکتب تشیع! ترجمه کتاب *سرگذشت فلسطین!* اینکه «از سال ۱۳۴۰ به بعد من در جریان مبارزه علیه رژیم شاه بودم»! (گویی هیچ‌کسی از سال ۱۳۴۰ به بعد در جریان مبارزه علیه رژیم شاه نبوده): اینکه «امام در تمام این هفده سال من را در خط مقدم می‌دیدند»! (بگذریم که آقای هاشمی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ در صحنه نهضت امام حضور پررنگ و برجسته‌ای نداشتند)^۱: «در طول دوران مبارزه، امام مشاهده می‌کردند که من از روی اعتقاد و بدون هواوهوس به مسائل مبارزه می‌پردازم»! (آیا از دید او، دیگر مبارزان روحانی از روی بی‌اعتقادی و هواوهوس به مسائل مبارزه می‌پرداختند و به همین سبب مورد اعتماد و اعتقاد امام نبودند؟!): اینکه «در جریان کاپیتولاسیون در یک مأموریت سه‌روزه از سوی ایشان به تهران آمدم و اطلاعات و منابع و تحلیل‌های مهمی تهیه کردم»!! (البته بنابر آنچه در خاطرات شهید محلاتی و مهدی عراقی آمده است، آنان نیز این «اطلاعات و منابع و تحلیل‌های مهم» و خارق‌العاده!! را تهیه کرده و به امام

۱. در این مورد در مجال دیگری باید به بررسی نشست.

رسانده بودند؛ اینکه «وقتی که امام به فرانسه رفتند، موج سفرهای علاقه‌مندان به امام از ایران به سوی فرانسه آغاز شد و من... به فرانسه نرفتم!» (البته هیچ‌کدام از مبارزان برجسته مانند مقام معظم رهبری، آیت‌الله ربانی شیرازی، شهید محلاتی، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله مهدوی‌کنی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله خزعلی و... به فرانسه نرفتند؛ از چهره‌های برجسته تنها شهید مطهری و شهید بهشتی برای انجام یک سلسله هماهنگی‌های ضروری با امام، سفری محدود به آن دیار داشتند که بنابر دید آقای هاشمی لابد اعتماد و اعتقاد امام نسبت به آنان سلب شد!!)؛ اینکه «از سال ۱۳۴۰ به بعد من همواره با ایشان بوده‌ام»^۱!

آنچه آقای هاشمی به‌عنوان خدمات خود برشمرد و دلیل جلب نظر ویژه امام نسبت به خود

دانست خدمات ویژه‌ای نبود که دیگران انجام نداده بودند یا توانایی انجام آن را نداشتند.

آقای هاشمی برای اثبات اینکه امام نسبت به او «اعتماد و اعتقاد» داشته دلایلی را مطرح می‌کند که از یک‌سو این تصور را در خواننده ایجاد می‌کند که او شناخت عمیق و دقیقی از امام ندارد و از سوی دیگر به این تصور دامن می‌زند که او کارهای خود را، هر چند پیش‌پا افتاده، فوق‌العاده بزرگ و برجسته می‌پندارد

تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد و نگارنده به‌عنوان شاهد عینی اطلاع دارد از ۱۳ آبان سال ۱۳۴۳ که امام از ایران تبعید شد تا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ که امام به ایران بازگشت، آقای هاشمی تنها یک‌بار در سال ۱۳۵۴ به نجف آمد و دیدار کوتاهی با امام داشت و در دوران زیست امام در نجف، آقای هاشمی حتی با امام مکاتبه زیادی هم نداشت؛ از

۱. همان، ص ۴۷-۴۶.

این‌رو، این ادعا که «از سال ۱۳۴۰ به بعد همواره با امام بوده‌ام» از معماهایی است که تنها آقای هاشمی می‌تواند آن را حل کند!

آقای هاشمی کارنامه سیاسی خود را که به گمان او مایه «اعتقاد و اعتقاد» امام نسبت به او شده برشمرده، لیکن توضیح نداده است که حمایت گسترده و همه‌جانبه او از منافقین نیز موجب مزید اعتماد امام به او بوده! یا مایه سلب اعتماد امام گردیده است؟! شایسته بود آقای هاشمی به جای بازخوانی کارنامه سیاسی خود محتوای نامه امام به آقای هاشمیان (امام‌جمعه محترم رفسنجان) را بازگو می‌کرد تا پایه «اعتقاد و اعتقاد» امام نسبت به او کاملاً نمایان شود؛ امام در این نامه باصراحت آورده است: «... آقای شیخ علی‌اکبر هاشمی ممکن است مطلع نباشند از جریان امور و ممکن است بعضی‌ها ایشان را اغفال نموده‌اند...»^۱ بازخوانی این نامه حداقل این تصور را در خواننده ایجاد


نمی‌کرد که آقای هاشمی تنها خود و اقدامات خود را در نهضت امام‌خمینی می‌بیند. این نکته نیز بایسته یادآوری است که گاهی امر به افراد و اشخاصی که به نحوی با امام در

۱. متن این نامه در دفتر امام‌جمعه رفسنجان در قاب قرار دارد و به احترام آقای هاشمی تاکنون از انتشار آن و حتی از چاپ آن در صحیفه / امام خودداری شده است!

ارتباط بودند، بسان «هر کسی از ظن خود شد یار من - از درون من نجست اسرار من»، مشتبه می‌شد و آنها چنین می‌پنداشتند که مثلاً خیلی مورد اعتماد امام می‌باشند و اعتمادی که امام به آنها دارد، به احدی ندارد و آنچه را به امام بگویند، او دربست می‌پذیرد! این پنداری واهی و نابجا بود که برخی از اطرافیان و همراهان امام به آن دچار شدند لیکن واقعیت این است که یکی از ویژگی‌های برجسته امام این بود که در زندگی خود، به هیچ‌کسی به صورت مطلق اعتماد نمی‌کرد و نیز هیچ‌کسی را به شکل مطلق رد نمی‌کرد، حتی نسبت به فرزند مجتهد و باتقوای خود شهید حاج سیدمصطفی که او را وکیل و وصی خود و وکیل در توکیل قرار داده بود، اعتماد و اعتقاد مطلق نداشت و دیدگاه و نظریات او را هرگز به شکل دربست نمی‌پذیرفت و آنچه را می‌دانست هرگز به صورت کامل با او در میان نمی‌گذاشت.

نگارنده در نجف اشرف در مورد دیدگاه امام نسبت به افراد، خاطراتی دارد که بازگو کردن تمام آنها را شایسته نمی‌داند اما همین‌قدر باید گفت که امام نسبت به برخی از عناصری که

به‌نظر می‌رسید از راه و مرام امام دور می‌باشند و مبارزان روحانی نسبت به آنان ذهنیت منفی داشتند، دید مثبت داشت و حتی به آنان علاقه‌مند بود و چه بسا کسانی که به نظر می‌رسید از ارادتمندان به امام و در مسیر مبارزه‌اند و برخی نیز پنداشته می‌شد اهل معنویت و عرفان‌اند لیکن به‌دست می‌آمد که مورد تأیید امام نیستند. در این میان


یکی از ویژگی‌های برجسته امام این بود که در زندگی خود، به هیچ‌کسی به صورت مطلق اعتماد نمی‌کرد و نیز هیچ‌کسی را به شکل مطلق رد نمی‌کرد

آنچه تردیدناپذیر است این است که امام هیچ‌گاه نسبت به هیچ‌کس دید مطلق نداشت و با افراد آن‌گونه برخورد می‌کرد که بایسته بود. اگر امام نسبت به همراهان و به‌اصطلاح یاران خود اعتماد کامل داشت، بایستی نامه‌ها و سفارش‌های آقایان منتظری، طالقانی، هاشمی‌رفسنجانی

و برخی دیگر از روحانیان در تأیید و تقدیس سازمان منافقین در سال ۱۳۴۹، امام را به پشتیبانی تمام‌عیار، همه‌جانبه و بی‌چون‌وچرا از آن گروه وا می‌داشت لیکن می‌بینیم که امام، از آن نامه‌های آکنده از ستایش و سفارش ویژه نسبت به منافقین تأثیر نگرفت و به شناخت و برداشت خویش عمل کرد. چنان‌که در جریان بنی‌صدر نیز دیدیم که به‌رغم اصرار آقای هاشمی برای عزل او از ریاست‌جمهوری، امام به رأی مردم احترام گذاشت و در برابر پافشاری آقای هاشمی، با صلابت و قاطعیت ایستاد و وظیفه‌شناسی و نفوذناپذیری خود را به نمایش گذاشت. پاسخ منفی امام به خواسته‌ها، دیدگاه‌ها و پیشنهادهای آقای هاشمی تنها به نمونه‌هایی که در بالا آمد، محدود نبود؛ امام در مواردی فراوان به درخواست‌های او و دیگران پاسخ رد داد که در تاریخ انقلاب به آن خواهیم پرداخت.

◆ شاه از دید کژاندیشان مرموز

اما در مورد ادعای آقای زیباکلام مبنی بر اینکه «شاه... نه مشکلی با اسلام داشت، نه با قم و نه با روحانیت»!! بررسی چند نکته بایسته است:

۱. اگر شاه با اسلام و روحانیت مشکل نداشت، چه عاملی او را ناگزیر ساخته بود که ارتباط تنگاتنگ و همه‌جانبه خود با رژیم صهیونیستی را در درازای بیش از یک ربع قرن پنهان و پوشیده دارد و با اینکه با آن رژیم در همه شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و کشاورزی دادوستد داشت، از به رسمیت شناختن کامل آن رژیم و برقراری سفارت خودداری ورزد؟! و این در شرایطی بود که رژیم اردن که هم‌مرز فلسطین اشغالی است، تونس که یک کشور عربی است و ترکیه که یک کشور اسلامی به‌شمار می‌آید رژیم اشغالگر فلسطین را به رسمیت شناخته بودند و به شکل آشکار با آن دادوستد داشتند.

این اسلام ناب محمدی(ص) و مکتب خون‌رنج تشیع و روحانیت وارسته بود که رژیم شاه را به‌رغم خواست درونی و وابستگی شدید به صهیونیسم بین‌المللی و استکبار جهانی ناگزیر می‌ساخت که با رژیم صهیونیستی یک ارتباط «قایم با شک» را دنبال کند و پیوسته با در دسر

و نگرانی روبه‌رو باشد؛ چون دریافته بود که ملت مسلمان ایران که پیرو اسلام راستین است، هیچ‌گونه همکاری با رژیم اشغالگر و جنایت‌پیشه صهیونیستی را تحمل نمی‌کند. بی‌تردید این برخورد دوگانه شاه با رژیم صهیونیستی و اینکه ناگزیر بود به شکل پنهانی با آن رژیم ارتباط داشته باشد، به پرستیژ او در سطح جهانی آسیب می‌رسانید و ضعف و ناتوانی او را در برابر روحانیت و ملت نشان می‌داد. با وجود این، او چاره‌ای نداشت جز اینکه با این مشکل بسازد و در برابر سیاست اسلامی علما و روحانیان، بااحتیاط و به اصطلاح «دست به عصا» حرکت کند.

۲. سیاست دیرینه و استراتژی امریکا و انگلیس و دیگر جهانخواران در مورد رژیم صهیونیستی این بود که کشورهای عربی و اسلامی را بر آن دارند که آن رژیم اشغالگر و نامشروع را به رسمیت بشناسند و با آن ارتباط دیپلماتیک برقرار کنند و بدین‌گونه کشوری به نام «اسرائیل» را در منطقه رسمیت ببخشند و عادی و واقعی بنمایانند و آن‌گاه که می‌دیدند علمای اسلامی به سبب الهام‌پذیری از مکتب تشیع و اسلام راستین، سدی در برابر این توطئه استعماری هستند و به رژیم شاه رخصت نمی‌دهند که همانند دولت ترکیه با رژیم صهیونیستی ارتباط رسمی دیپلماتیک برقرار کند، همه نیروی خود را به‌کار می‌گرفتند که اسلام را در ایران به‌دست شاه از رسمیت بیندازند و روحانیان وارسته و آگاه را سرکوب کنند. بگذریم که جهانخواران از دوره‌های گذشته و از دورانی که آهنگ خاوران کردند با مخالفت‌ها و کارشکنی‌های عالمان اسلامی و ملت‌های مسلمان روبه‌رو بودند و از اسلام و اسلام‌خواهان زخم‌های عمیقی بر پشت داشتند و پیوسته این نقشه را در سر می‌پروراندند که سد پولادین و دژ تسخیرناپذیر اسلام و روحانیت را در هم بشکنند و برای تاخت‌وتاز بر ایران مانع و رادعی بر سر راه خود نداشته باشند و نیز بگذریم از اینکه استکبار جهانی و در رأس آن امریکا مطامع و منافی را در ایران دنبال می‌کرد که با مخالفت سرسختانه روحانیت و ملت مسلمان ایران روبه‌رو بود و آز و نیاز استعماری آنان اقتضا می‌کرد که اسلام را از رسمیت بیندازند و روحانیت را سرکوب کنند و برای این منظور پیوسته شاه را زیر فشار

قرار می‌دادند که اسلام را از شئون کشور کنار بزنند.

۳. اگر شاه با اسلام، روحانیت و قم مشکل نداشت، چه عاملی او را بر آن می‌داشت که برای پیاده کردن برخی از سیاست‌های خود مانند تشکیل مجلس مؤسسان، یا بردن لایحه‌ای به مجلس درباره «تقسیم اراضی» و یا حرکت مشعل از امجدیه به دربار^۱ نماینده‌ای به قم بفرستد و بکوشد که نظر آیت‌الله بروجردی را جلب کند و در مواردی نیز ناگزیر شود به سبب مخالفت آن مرجع بزرگ برنامه‌های خود را متوقف سازد؟! آیا حضور قدرتی در برابر قدرت شاهانه و دخالت‌های آمرانه و مقتدرانه یک عالم دینی برای شاه مشکل‌آفرین نبود و او را بر آن نمی‌داشت که آن حوزه را از بیخ و بن ویران سازد و رخصت ندهد که دیگر مرجع بااقتداری چون آقای بروجردی در آن حوزه سربلند کند؟!

۴. حرکت فداییان اسلام و اعدام انقلابی مهره‌های درباری چون هژیر و رزم‌آرا و قیام آیت‌الله کاشانی در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ قدرت والای روحانیت و توانایی آنان را در بسیج توده‌ها بر ضد رژیم به نمایش گذاشت و زنگ خطر را در گوش شاه طنین‌انداز ساخت. او به‌درستی دریافت که اگر روزی یک عالم انقلابی بر ضد نظام او به پا خیزد، بی‌تردید تاج و تخت او در ورطه نابودی و فروپاشی قرار می‌گیرد؛ از این‌رو پیوسته بر آن بود که پیشدستی کند و با زدن و بستن و سرکوب کردن، حوزه‌های علمی، مقامات روحانی و رهبران اسلامی را به گونه‌ای ناتوان سازد که هیچ‌گاه توان رویارویی با او را نداشته باشند و با یک سلسله برنامه‌ها و تبلیغات زهرآگین و برپایی کاخ جوانان، عشرتکده‌ها، جشن‌های فسادانگیز مانند جشن هنر شیراز و نمایش فیلم‌های مبتذل در سینماها و در برنامه‌های تلویزیونی، ملت ایران، به‌ویژه نسل جوان، را از اسلام و روحانیت و حوزه‌های علمی دور کند و فرهنگ مبتذل غربی را در جامعه گسترش دهد.

۵. مشکلات شاه با اسلام، روحانیت و حوزه قم تنها به موارد مذکور محدود نبود؛ شاه دوست داشت همانند دیگر شاهان و زمامداران دنیا آزادانه در برابر دوربین‌ها، جام شراب سربکشد، با زنان برقصد و به گفته «ملکه مادر»! شاهی کند! و برای شاهی کردن آزادی داشته باشد و دلهره و هراسی او را آزار ندهد. لیکن او در همه دوران سلطنت ناگزیر بود مبالغ کلانی به خبرنگاران خارجی بپردازد تا عکس‌های او را در حال رقص و میگساری سانسور کنند و به سراسر دنیا مخابره نکنند و... او می‌خواست که چنین تصاویری در جراید و مطبوعات ایران انتشار نیابد و به دست ملت ایران و روحانیت نیفتد و او را رسوا نسازد. رفت‌وآمد مقامات رژیم صهیونیستی به ایران و مقامات ایران به فلسطین اشغالی باید پنهانی و دور از دید مردم ایران صورت می‌گرفت؛ عیاشی‌های او و درباریان در کنار دریا، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر باید به شکل پنهانی انجام می‌پذیرفت. ارتباط او با حزب پلید

بهاییت باید با احتیاط و ظاهرسازی همراه می‌بود. این‌گونه زندگی آمیخته با ترس و نگرانی و ناآرامی بی‌تردید برای شاه حکم مرگ تدریجی را داشت و او را بی‌تردید برآن می‌داشت که در نخستین فرصت ریشه اسلام و اسلام‌مداران و دین‌باوران را از بیخ و بن برآرد و خود را از آن قایم‌باشک‌بازی برهاند.

بی‌تردید کسی که از الفبای سیاست سررشته داشته باشد نمی‌تواند انکار کند که شاه و اربابان او به‌شدت از اسلام و روحانیت خشمگین و نگران

اگر امام نسبت به همراهان و به اصطلاح یاران خود اعتماد کامل داشت، بایستی نامه‌ها و سفارش‌های آقایان منتظری، طالقانی، هاشمی‌رفسنجانی و برخی دیگر از روحانیان در تأیید و تقدیس سازمان منافقین در سال ۱۳۴۹، امام را به پشتیبانی تمام‌عیار، همه‌جانبه و بی‌چون‌وچرا از آن گروه وا می‌داشت!

بودند و آن و نیاز نفسانی، شیطانی و استعماری آنان اقتضا می‌کرد که توطئه اسلام‌زدایی را با همه نیرو و توان پی بگیرند تا در نخستین مجالی که به دست آورند اسلام را در ایران از رسمیت بیندازند و روحانیت را از صحنه کنار زنند و به انزوا بکشانند و آیینی صوری، ظاهری، بی‌محتوا و بی‌مایه را که هیچ‌گونه خطری برای کاخ‌نشینان، شادخواران و فزونخواهان در بر نداشته باشد به نام

اسلام در جامعه رواج دهند؛ اسلامی که در خدمت زور و زورمداران قرار بگیرد و خیانت‌ها و جنایت‌های آنان را توجیه کند. اینکه آقای زیباکلام ادعا می‌کند که «شاه نه مشکلی با اسلام داشت، نه با قم و نه با روحانیت!» برای این است که یا اصولاً درک درستی از تاریخ ندارد (چنان‌که در شماره پیش اشاره شد) و از روی جهل و ناآگاهی و پندارهای واهی به این‌گونه نارواگویی‌ها پرداخته

در جریان بنی‌صدر نیز دیدیم که به‌رغم اصرار آقای هاشمی برای عزل او از ریاست جمهوری، امام به رأی مردم احترام گذاشت و در برابر پافشاری آقای هاشمی، با صلابت و قاطعیت ایستاد و وظیفه‌شناسی و نفوذناپذیری خود را به نمایش گذاشت

است یا مأموریت دارد که همانند بسیاری از غرب‌گرایان و روشنفکرآبان معاصر از خاندان پهلوی و حکومت‌های دست‌نشانده استکبار جهانی و ضد‌مردمی گندزدایی کند و از آنجا که می‌داند مردم مظلومی که از خیانت‌ها، جنایت‌ها و تجاوزهای بی‌حدومرز شاه به حقوق ملت، زخم‌های عمیقی بر پشت دارند، هنوز زنده‌اند، تاکنون به خود جرئت نداده است که از او نیز همانند رضاخان آشکارا حمایت کند و چون پنداشته است برنامه اسلام‌ستیزی شاه تاجدار! چندان محسوس و ملموس نبوده است، می‌تواند به انکار آن بپردازد و بدین‌گونه زمینه را برای آینده در راه ستایش از شاه هموار سازد و او را نیز از خدمتگزاران به کشور و ملت بنمایاند.

زیباکلام حتی اگر کمی سواد تاریخی داشت و کمی منابع درجه سوم مربوط به تاریخ ایران

را مطالعه کرده بود چنین ادعایی نمی‌کرد. کتاب *نخبگان و توزیع قدرت در ایران* که گزارش رسمی ارنست. آر. اونی در دفتر تحقیقات سیاسی آژانس اطلاعات مرکزی سیا می‌باشد در سال ۱۹۷۶م/ ۱۳۵۳ش آورده‌است:

اساس مذهبی و فلسفی مخالفت مذهب با رژیم اگر در سطح فلسفه و الهیات باشد ضرری به حکومت نمی‌رسانید لیکن در اوضاع کنونی این مخالفت تئوریک خود را به صورت دلایل بسیار قاطعی نمود می‌بخشد:

الف. شاه در صدد ایجاد یک جامعه کاملاً مادی و نابودی اسلام است؛

ب. امریکا و صهیونیست‌ها نیز که خواهان نابودی اسلام‌اند در این راه وی را همراهی می‌کنند،

ج. علاوه بر این او مورد احاطه بهاییان قرار گرفته که هدف اصلی‌شان نیز نابودی اسلام است و...^۱



جهانخواران از دوره‌های گذشته و از دورانی که آهنگ خاوران کردند با مخالفت‌ها و کارشکنی‌های عالمان اسلامی و ملت‌های مسلمان روبه‌رو بودند و از اسلام و اسلام‌خواهان زخم‌های عمیقی بر پشت داشتند و پیوسته این نقشه را در سر می‌پروراندند که سد پولادین و دژ تسخیرناپذیر اسلام و روحانیت را در هم بشکنند



۱. از ظهور تا سقوط (مجموعه اسناد لانه جاسوسی امریکا)، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۶،

◆ ۱۵ خرداد، گروه‌های سیاسی و توهمات شبه‌تاریخی

از دیگر نقشه‌ها و انگیزه‌هایی که به نظر می‌رسد نامبرده در گفت‌وگو با آقای هاشمی در سر داشته این بوده است که نهضت امام و قیام ۱۵ خرداد ۴۲ را به گونه‌ای به مبارزات پارلمان‌تاریستی گروه‌های سیاسی ایران پیوند بزند و این نهضت را دنباله و ادامه فعالیت‌های آن گروه‌ها بنمایاند.

لازم به یادآوری است که گروه‌های سیاسی مانند «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» در پی آغاز نهضت امام تلاش کردند و انمود کنند که آن نهضت و قیام ریشه در مبارزات آنها دارد و در واقع دنباله فعالیت‌های سیاسی ملیون می‌باشد! که از دانشگاه به سراسر کشور گسترش یافت! و قیام ۱۵ خرداد را به همراه داشت! و امام با تأییدپذیری از فعالیت آنها به صحنه آمد! و به مبارزه برخاست! و... لیکن چند اشکال در این تحلیل وجود دارد که نادرستی و بی‌پایگی آن را می‌نمایاند؛ نخست اینکه نهضت امام و قیام ۱۵ خرداد با هدف

کسی که از الفبای سیاست سررشته داشته باشد نمی‌تواند انکار کند که شاه و اربابان او به شدت از اسلام و روحانیت خشمگین و نگران بودند و آز و نیاز نفسانی، شیطانی و استعماری آنان اقتضا می‌کرد که توطئه اسلام‌زدایی را با همه نیرو و توان پی بگیرند تا در نخستین مجالی که به دست آورند اسلام را در ایران از رسمیت بیندازند و روحانیت را از صحنه کنار زنند

براندازی آغاز و دنبال شد اما در فعالیت‌های این گروه‌ها اندیشه براندازی نه تنها جایی نداشت بلکه وفاداری به شاه و رژیم پادشاهی در رأس برنامه‌های آنها قرار داشت و در مرامنامه

آنها روی آن تأکید شده بود؛^۱ دوم اینکه در نهضت امام مبارزه با استعمارگران غرب و شرق به عنوان یک اصل مطرح بود لیکن از سیاست‌های پذیرفته‌شده گروه‌های سیاسی ایران نرمش و کرنش در برابر امریکا و دنباله‌روی از سیاست آن ابرقدرت بود؛ سوم اینکه نهضت امام با جهان‌بینی اسلامی و در راستای خواسته‌ها و مصالح عموم ملت‌های مسلمان قرار داشت، اما مبارزه گروه‌های سیاسی بر محور اندیشه ناسیونالیستی و ملی‌گرایی دور می‌زد؛ چهارم اینکه مبارزه با صهیونیست‌ها و خیزش در راه آزادی فلسطین از اصول نهضت امام به‌شمار می‌رفت اما در فعالیت‌های این گروه‌ها، مشکل فلسطین و خطر صهیونیست‌ها اصولاً مطرح نبود؛ پنجم اینکه امام در چهارچوب قوانین قرآن حرکت می‌کرد و هر گونه برنامه‌ای که با اصول اسلام ناهمگون بود رد می‌کرد، لیکن گروه‌های سیاسی در برابر مقررات به‌اصطلاح بین‌المللی حتی اگر مغایر با احکام اسلام بود سر تسلیم فرود می‌آوردند و آن را پذیرا بودند، و هستند، ششم آنکه امام بزرگ‌ترین خطر را برای ایران و اسلام فرهنگ غرب و اندیشه‌های لیبرالیستی می‌دانست و با آن به مبارزه برخاسته بود اما گروه‌های سیاسی اصولاً با اندیشه‌های لیبرالیستی فعالیت می‌کردند و لیبرالیست بودند و هستند بنابراین با این تفاوت‌های آشکار، بی‌پایگی و نادرستی این ادعا که نهضت امام ریشه در مبارزه گروه‌های سیاسی و به‌اصطلاح اپوزیسیون دارد، به‌خوبی نمایان می‌شود و این واقعیت را روشن می‌سازد که اصولاً نهضت امام نمی‌توانسته است دنباله و ادامه فعالیت‌های پارلمانتاریستی باشد که گروه‌هایی مانند «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» پرچمدار آن بودند.

آقای زیباکلام برای اینکه بتواند نهضت امام را دنباله فعالیت‌های مسالمت‌آمیز گروه‌های سیاسی بنمایاند و مغایرت نهضت امام با مبارزات پارلمانتاریستی را پوشیده و پنهان سازد، در گفت‌وگو با آقای هاشمی دست و پا می‌زند که این دروغ را استواری ببخشد که امام در آغاز نهضت، هدف براندازی نداشته و حرکت او جز در حد یک اعتراض نبوده است!! او

۱. در این مورد رک: اسناد نهضت آزادی، تهران، نهضت آزادی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۷ و ۲۷.

خطاب به آقای هاشمی آورده است:

...خیلی‌ها امروزه این را می‌گویند؛ یعنی می‌گویند که مبارزات سال‌های ۴۲ - ۱۳۴۰ در حقیقت مرحله اول آغاز انقلاب اسلامی بود، اما واقع مطلب این است که فکر نمی‌کنم که نه به لحاظ تاریخی بشود چنین کاری انجام داد و نه به لحاظ واقعیت‌های موجود؛ یعنی وقتی شما سخنرانی‌های امام را در سال‌های ۴۰ و ۴۱ بررسی می‌کنید، اعلامیه‌های ایشان را بررسی می‌کنید، خواسته‌های ایشان را از دولت یا حکومت شاه بررسی می‌کنید، بیشتر می‌توان گفت دو چیز از آن بیرون می‌آید، یکی همان است که شما می‌گویید که می‌خواهند به رژیم شاه بگویند که نمی‌تواند حوزه را نادیده بگیرد... جنبه دیگر این است که نسبت به برخی از سیاست‌ها و چهره‌های رژیم پهلوی احتمالاً امام یا شما اعتراض داشتید... می‌خواهم بگویم که اعتراض شما هم در آن مقطع چیزی شبیه اعتراض ملیون یعنی جبهه ملی، نهضت آزادی و مابقی اپوزیسیون بود، یعنی انتخابات آزاد می‌خواستید... من این را هیچ‌جا ندیدم که در صحبت‌ها یا سخنان امام گفته شده باشد که ما یک خواسته‌های مشخصی داریم... ما هر قدر تاریخ این مبارزات و جریان‌ات ۱۵ خرداد را بررسی می‌کنیم کمتر با یک خواسته‌های مشخص روبه‌رو می‌شویم، خواسته‌ها همان‌طور که عرض کردم خیلی عام و کلی بود و مشابه خواسته‌های دیگر نیروهای مخالف رژیم^۱ مثل جبهه ملی یا نهضت آزادی. برخی از جملات امام در اعلامیه‌ها یا سخنرانی‌هایشان در آن مقطع مبین این واقعیت است که ایشان به هیچ‌وجه نه خواهان تغییر حکومت بودند و نه خواهان تغییر سلطنت. ایشان به دفعات به شاه می‌گویند که ما می‌خواهیم شما را نصیحت کنیم «و ما دلسوز شما هستیم»^۲ ... می‌خواهم بگویم که مبارزه‌ای که شما در سال ۱۳۴۰ شروع کردید و اوج آن در ۱۵ خرداد ۴۲ اتفاق افتاد یک مبارزه اعتراضی بود، یک مبارزه متشکل، برنامه‌ریزی‌شده و سازمان‌یافته

۱. «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» مخالف رژیم نبودند؛ مخالف برخی از خودسری‌ها و قانون‌شکنی‌های رژیم بودند.

۲. این جمله ساخته ذهن گوینده محترم است؛ امام هیچ‌گاه چنین جمله‌ای نگفته‌اند.

نیود؛ ضمن آنکه اهداف مشخص سیاسی هم نداشت... آیا به راستی... جنابعالی، امام و سایر روحانیونی که بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی وارد عرصه سیاسی و مبارزه با رژیم شاه شدید آیا واقعاً در ذهنتان یک برنامه بلندمدت داشتید؟ آیا واقعاً خواهان برچیدن رژیم سلطنتی و ایجاد یک نظام یا حکومت اسلام در ایران بودید؟ پاسخ من به این پرسش منفی است. من به هیچ روی اعتقاد ندارم که شما و همفکرانتان از جمله خود امام واقعاً در سال ۱۳۴۰ به فکر برچیدن حکومت شاه و نظام سلطنتی بودید... نه ایشان و نه هیچ یک از روحانیون دیگر به هیچ روی نمی گفتند که نظام شاهنشاهی بایستی برچیده شود، شاه برود، سلطنت ملغی شود و یک نظام اسلامی به وجود بیاید. یعنی معتقدم در ذهن شما چنین چیزهایی وجود نداشت... همه حرف من این است که اتفاقاً خود شما هم چنین خواسته‌هایی در سال ۱۳۴۲ - ۱۳۴۰ نداشتید؛ یعنی اساساً چنین افق‌هایی برایتان مطرح نبود...^۱

آقای هاشمی به گونه‌ای این خلاف‌گویی‌های او را تأیید و تصدیق می‌کند، لیکن خودش را استثنا می‌داند!! او در پی سخنان طولانی آقای زیباکلام که در واقع یک سخنرانی در راه درست و انمود کردن یک دروغ تاریخی بود، چنین پاسخ می‌دهد:

اگر در بیانیه‌های رسمی حضرت امام جست‌وجو کنید، در هیچ بیانیه‌ای از علما و امام این نبود، اما در خواسته‌های ما [؟] این مسئله بود. من یک نمونه را می‌گویم...^۲

آقای هاشمی در ادامه به سخنرانی خود در همدان در سال ۱۳۳۷ اشاره می‌کند که بنابر ادعای او در آن «علیه رژیم پهلوی و علیه دربار حرف زده»! و دستگیر شده «...گویا شاه در جریان پرونده بوده...»! و «آن سخنرانی افکار» ایشان بوده است!! لیکن توضیح نمی‌دهد که اگر از نظر فکری و سیاسی در راستای مبارزه با رژیم شاه حرکت می‌کرده و چنین

۱. صادق زیباکلام، همان، ص ۵۳-۵۱.

۲. همان، ص ۵۳.

«اندیشه‌هایی» در سر داشته است چرا و چگونه دیگر چنین سخنرانی‌ای ایراد نکرده است؟! چرا تا روز پیروزی انقلاب اسلامی هیچ‌گاه در سخنرانی او کلمه‌ای برضد شاه و دربار به گوش نرسیده است؟! آقای هاشمی در این گفت‌وگو به گونه‌ای صحبت می‌کند که خود را محور نهضت و مبارزه می‌نمایاند و دیدگاه‌های خود را معیار و میزان اهداف و آرمان امام و دیگر علما در مبارزه می‌داند و نقش خود را در مبارزه تا آن پایه برجسته، اصولی و سرنوشت‌ساز می‌بیند که می‌گوید: «به علاوه سعی می‌کردیم تا امام مواضعشان را ادامه دهند»!! انگار که اگر «سعی» او نبود، نه تنها امام مواضعشان را ادامه نمی‌دادند، بلکه حتماً تسلیم می‌شدند! و نهضت و مبارزه‌ای که آقای هاشمی هدایت آن را برعهده داشت بر زمین می‌ماند!! اما آقای هاشمی فراموش می‌کند که در جلد اول کتاب خود که *دوران مبارزه* نام دارد و توسط فرزند وی محسن هاشمی گردآوری شده، پیرامون خاستگاه امام در مبارزه، معتقد بود که از روز اول انگیزه امام مبارزه با شخص شاه و رژیم او بود؛ هر چند که در این جهت همه با امام هم‌سو نبودند، شخص امام چنین هدف و انگیزه‌ای داشتند و...^۱ آیا آقای هاشمی آنچه را در خاطرات خود گفته مورد تردید قرار می‌دهد و معتقد است منطبق با حقیقت نبوده است؟! آیا آنچه به زیباکلام می‌گوید نشان از حقیقت ندارد؟! از همه بدتر اینکه آقای هاشمی در این مرحله تنها از موضع خود دفاع می‌کند و به نقش خود عنایت می‌ورزد و به نسبت‌های ناروای آقای زیباکلام به امام اهمیت نمی‌دهد. او در ادامه در دفاع از موضع خود می‌گوید:

... اهداف اصلی ما [؟] البته حذف دیکتاتوری، وارد کردن مردم به صحنه و بها دادن به آنها بود. در کنار اینها البته وابستگی رژیم شاه هم همیشه برای ما مسئله بود؛ بنابراین نمی‌شود گفت فکر ایجاد حکومت اسلامی اصلاً در مخیله ما نبود. نمی‌دانم شما کتاب شهید جاوید نوشته آقای صالحی نجف‌آبادی را که آقای منتظری هم تقریظ بر آن

نوشته‌اند خوانده‌اید یا نه؟ یکی از بحث‌های مهم آن این است که امام حسین با فکر تشکیل حکومت قیام کردند و نه برای شهادت و ما هم از این فکر دفاع می‌کردیم...^۱

آقای زیباکلام آن‌گاه که می‌بیند آقای هاشمی سخنانی را می‌خواهد مطرح کند که با تئوری گروه‌های مرموز سیاسی که او آن را در پرسش بالا بازگو کرد، همخوانی ندارد بی‌درنگ به میان حرف‌های آقای هاشمی می‌پرد و می‌گوید:

به عبارت دیگر اگر شاه این تعقل سیاسی را به خرج می‌داد که با امام و حوادث ۱۵ خرداد آن‌گونه برخورد نکند و یک مقدار مسالمت‌آمیز برخورد می‌کرد، رژیم هم کمی

اینکه آقای زیباکلام ادعا می‌کند که «شاه نه مشکلی با اسلام داشت، نه با قم و نه با روحانیت!» برای این است که یا اصولاً درک درستی از تاریخ ندارد (چنان‌که در شماره پیش اشاره شد) و از روی جهل و ناآگاهی و پندارهای واهی به این‌گونه نارواگویی‌ها پرداخته است یا مأموریت دارد که همانند بسیاری از غرب‌گرایان و روشنفکر مآبان معاصر از خاندان پهلوی و حکومت‌های دست‌نشانده استکبار جهانی و ضد‌مردمی گندزدایی کند

حاضر می‌شد که به مراجع احترام بگذارد، شاید خیلی از حوادث و جریانات بعدی اتفاق نمی‌افتاد. به نظر شما اگر چنین عمل می‌شد، آیا مسیر جریانات عوض نمی‌شد؟!

آقای هاشمی از آنجا که خود را محور و معیار می‌بیند و دیدگاه خود را پایه و ریشه نهضت و مبارزه می‌پندارد آن‌گاه که می‌خواهد بگوید اندیشه حکومت اسلامی دور از «مخيله» او نبوده است به کتاب شهید جاوید استناد می‌کند که در سال ۴۸ یا ۴۹ منتشر شد،

۱. صادق زیباکلام، همان، ص ۵۴.

لیکن به کشف اسرار امام که در سال ۱۳۲۲ نوشته شد و طرح حکومت اسلامی در آن با دلایلی قرآنی، روایی و عقلی مورد بررسی قرار گرفت و بحث حکومت اسلامی امام در نجف که در سال ۱۳۴۸ مطرح شد و موج آفرید اشاره نمی‌کند و در پاسخ پرسش بالا نیز می‌بینیم آقای هاشمی به موضوعی استناد می‌کند که به کلی بیرون از بحث و پرسش مطرح شده است. بحث اصلی در برنامه آقای زیباکلام استوار ساختن این ادعای به اصطلاح ملی‌گراها و گروه‌های سیاسی است که امام از روز آغاز نهضت در اندیشه براندازی نبودند! آقای هاشمی بدون توجه به این نقشه مرموزانه و بدون اینکه از آقای زیباکلام بپرسد این جمله «به عبارت دیگر» که در سؤال شما آمد تفسیر کدام سخن من است، می‌گوید:

...یکی از رسمی‌ترین و معتبرترین اسناد، قطعنامه‌ای است که ما در قم پس از آزادی امام و مراجعت ایشان به حوزه در مراسم جشن حوزه در اجتماع عظیم کشوری مدرسه فیضیه در ۲۹ فروردین ۴۳ در حضور امام و مراجع خواندیم (البته متن قطعنامه را آیت‌الله فقید ربانی شیرازی تدوین کردند و مرحوم علی حجتی خواندند). در آن قطعنامه خواسته‌ها مشخص شد: ۱. اجرای کامل احکام و معارف اسلام ۲. اجرای کامل قانون اساسی و نیز متمم آن ۳. طرد عمال و ایادی استعماری از کشور ۴. جلوگیری از فساد حاکم بر حکومت و دربار^۱ خواسته‌ها بالاتر می‌رفت، وقتی که آیت‌الله بروجردی در مرگ برادر شاه تسلیت گفتند ما ناراحت بودیم!!^۲ ما واقعاً از رژیم شاه ناراضی بودیم!!^۳ ما به این شکلی که رژیم داشت، قانع نبودیم. اینکه اگر رژیم به فرض به مراجع و حوزه احترام می‌گذاشت و یک مقدار ظواهر شرع را مراعات می‌کرد، از نظر ما کافی نبود و چیزی را تغییر نمی‌داد، یا اینکه مثلاً همان مقدار که در زمان آیت‌الله بروجردی انجام شد، ما قانع نبودیم، اگر رژیم یک مقدار انتخابات را آزاد می‌کرد و اگر وابستگی‌های خارجی را از این وقاحت درمی‌آورد، این گونه که امریکایی‌ها در همه‌جا پیدا می‌شدند،

اگر یک مقدار این کارها انجام می‌شد، شاید وضع غیر از این می‌شد ولی مبارزه ادامه می‌یافت و مطالبات بالا می‌رفت، مگر اینکه استبداد و استعمار از بین می‌رفت. فکر می‌کنم اگر مقدمه من بر کتاب *سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار* را که در سال ۴۲ نوشته شده بخوانید با بخشی از افکار واقعی ما در آن زمان آشنا می‌شوید...^۱

چنان‌که می‌بینید در این گفتار آقای هاشمی، سخنی از امام، اندیشه‌های امام، آرمان‌ها و اهداف امام و آثار امام در میان نیست. آقای هاشمی برای اینکه نشان دهد در «قوه متخیله» او حکومت اسلامی گذری داشته است به شهید جاوید استناد می‌کند که هیچ ارتباطی به او

نداشته است و برای اینکه هدف‌ها و خواسته‌های نهضت اسلامی امام را به نمایش بگذارد، به قطعنامه فیضیه و مقدمه *سرگذشت فلسطین* تمسک می‌جوید و دید و دأب خود را معیار و میزان اهداف و آرمان‌های نهضت اسلامی می‌نمایاند. اینجاست که روشن می‌شود چرا این نگارنده در پاره‌ای از نوشته‌ها و تحلیل‌های خود برخی از عناصر اطراف امام را «یاران نایار»

◆

نهضت امام با جهان بینی اسلامی و در راستای خواسته‌ها و مصالح عموم ملت‌های مسلمان قرار داشت، اما مبارزه گروه‌های سیاسی بر محور اندیشه ناسیونالیستی و ملی‌گرایی دور می‌زد

می‌داند و بر این باور است که برخی از آخوندها اگر از بیم مردم آگاه و فداکار نبود، نه تنها در برابر امام سر فرود نمی‌آوردند بلکه در بسیاری موارد رویاروی او می‌ایستادند و با او مخالفت می‌کردند؛ چنان‌که امروز نیز با مقام معظم رهبری برخوردی دوگانه و ناپکارانه دارند و اگر روزی مجالی پیدا کنند و از مردم متعهد و وفادار به امام و انقلاب پروا نکنند

۱. صادق زیباکلام، همان، ص ۵۵.

سخت‌ترین و شدیدترین ضربه را بر مقام عظمای ولایت وارد می‌کنند. البته اکثریت بزرگان دینی و عالمان اسلامی و مبارزان روحانی از پیروان راستین رهبری و از باورمندان متعهد به مقام ولایت هستند؛ از این رو، دیدیم که در مجلس خبرگان چگونه فرصت‌طلبان را سر جای خود نشاندهند و دست رد بر سینه نامحرمان زدند و رخصت سوءاستفاده به عناصر ناخالص و بداندیش ندادند.

◆ آقای هاشمی و اندیشه‌های لیبرالیستی

آقای زیباکلام آن‌گاه که هم‌زمانی و هم‌اندیشی آقای هاشمی را با خلاف‌گویی‌ها و پنداربافی‌های خود می‌بیند پا را فراتر نهاده، به تحریفات چنین ادامه می‌دهد:

این مقدار مشخص است که به هیچ‌وجه نه‌تنها بحث گرفتن حکومت نبود بلکه من

می‌خواهم یک مقدار جلوتر بروم و

بگویم که اساساً فکر تغییر حکومت

هم در میان نبود، حداکثر خواست

سیاسی قم، یعنی بخش سیاسی و

رادیکال آن، اجرای قانون اساسی

بود!

آقای هاشمی که در چند صفحه پیش،

«خواست» خود را سرنگونی رژیم شاه

و انمود کرده و مدعی شده بود که در

سخنرانی خود در همدان در سال ۱۳۳۷

«علیه رژیم پهلوی و دربار» حرف زده و

داد سخن داده است، می‌بینیم که در پاسخ

نهضت امام و قیام ۱۵ خرداد با هدف
براندازی آغاز و دنبال شد اما در
فعالیت‌های این گروه‌ها اندیشه
براندازی نه‌تنها جایی نداشت بلکه
وفاداری به شاه و رژیم پادشاهی در
رأس برنامه‌های آنها قرار داشت و در
مرامنامه آنها روی آن تأکید شده
بود

این ادعای آقای زیباکلام که «حداکثر خواست سیاسی قم... اجرای قانون اساسی بود» چنین

می‌گوید:

اگر مشروطه واقعی و قانون اساسی اجرا می‌شد، حتی اگر متمم قانون اساسی که شاه باید حکومت نکند و سلطنت بکند اجرا می‌شد و این اتفاق می‌افتاد و موارد دیگر را هم مراعات می‌کردند، فکر می‌کنم بخشی از خواسته‌ها هم تخفیف می‌یافت و با آمدن مردم در صحنه ... به شیوه دموکراتیک به اهداف می‌رسیدیم و در این صورت نیاز به انقلاب کردن نبود!^۱

او در ادامه تأکید می‌کند که حداکثر خواست روحانیت و شخص او در آن روز «اجرای قانون اساسی بود»:

... قانون اساسی با متمم آن اجرا بشود. ما از اول مسئله متمم را می‌گفتیم، یعنی قانون اساسی را که در مشروطه تصویب شده بود اگر آن موقع می‌پذیرفتند، اختیارات و دخالت شاه خیلی کم می‌شد. یک مجلس ملی به وجود می‌آمد، مراعات احکام اسلامی هم بالاجبار بایستی می‌شد. من فکر می‌کنم اگر آن موقع این مقدار امتیازات می‌دادند شاید این‌گونه نمی‌شد، مگر اینکه کسانی برنامه‌ای ارایه می‌دادند که بیشتر از این خواسته‌ها بود مثلاً حذف خاندان پهلوی.^۲

آقای هاشمی‌رفسنجانی با این موضع لیبرال‌منشانه و تأکید روی اینکه «اگر متمم قانون اساسی که شاه باید حکومت نکند و سلطنت بکند اجرا می‌شد... در این صورت نیاز به انقلاب کردن نبود!» نشان داد که نه خط امام را شناخته و نه هرگز در خط امام بوده است. او اگر یک‌بار به زندگی امام گذر می‌کرد و روی آثار و نوشته‌های امام درنگ می‌نمود، درمی‌یافت که راه و سیره امام با روش و منش لیبرال‌ها که از هواداران پابرجای رژیم شاه و نظام مشروطه سلطنتی بودند ناهمگون است و هیچ‌گاه دیدگاه‌های لیبرالیستی خود را به امام نسبت

۱. همان.

۲. همان.

نمی‌داد.

امام نه تنها در آن روز که نهضت را آغاز کرد (۱۶ مهرماه ۱۳۴۱) در اندیشه واژگونی رژیم شاه و برپایی حکومت اسلامی بود، بلکه در دوران رضاخان نیز این اندیشه را در سرداشت و به این واقعیت رسیده بود که حفظ اسلام از آسیب‌ها و انحراف‌ها بسته به آن است که دودمان پهلوی از اریکه قدرت و سلطنت به زیر کشیده شوند و دست تبهکارانه جهانخواران از حریم اسلام کوتاه گردد.

◆ امام و سیاست براندازی

با نگاهی کوتاه و گذرا به رفتار و کردار امام در دوران طلبگی و تحصیل علوم اسلامی، می‌توان دریافت که آن مرد خدا، ایده و اندیشه‌هایی فراتر از درس و بحث و مطالعه، کرسی استادی، امور حوزوی و برنامه‌های تبلیغاتی و مسائل مرجعیت و مجتهد و مقلد را دنبال می‌کرده است. مثلاً امام در دوران رضاخان به‌رغم جاده‌های خاکی و خراب ایران و راه پر پیچ‌وتاب و خطرناک قم و تهران و با آن

اتوبوس‌های زهوار دررفته که راه قم - تهران را در بیش از ۶ تا ۷ ساعت طی می‌کردند، از قم به سمت تهران حرکت می‌کرد و یک‌راست به مجلس شورای ملی می‌رفت و در جایگاه تماشاچی و خبرنگارها می‌نشست و از نزدیک مذاکرات، تصمیم‌گیری‌ها و چگونگی رأی دادن و تصویب قوانین را نظاره می‌کرد و گفت‌وگوهای ریزدرشت نمایندگان را

امام بزرگ‌ترین خطر را برای ایران و اسلام فرهنگ غرب و اندیشه‌های لیبرالیستی می‌دانست و با آن به مبارزه برخاسته بود اما گروه‌های سیاسی اصولاً با اندیشه‌های لیبرالیستی فعالیت می‌کردند

از نزدیک گوش می‌داد. ما جز امام، روحانی دیگری سراغ نداریم که با چنین همت و پشتکاری

به مرکز قانون‌گذاری کشور گذر کرده و مذاکرات را از نزدیک پی گرفته باشد. بی‌تردید این برنامه امام با آن دشواری‌هایی که از نظر رفت‌وآمد میان قم و تهران برقرار بود، با انگیزه‌ای والا همراه بوده و امام اندیشه در دست گرفتن سررشته‌داری کشور و حکومت را در سر داشته است. از این‌رو، امام در آن دوران، نه یکبار، بلکه چندین بار به مجلس شورای ملی سر زده و شیوه قانون‌گذاری و بحث و بررسی لایحه‌ها را از نزدیک دیده است. نیز رفتن امام به دیدار برخی از رجال سیاسی و برجسته آن روز مانند شهید مدرس، نمی‌توانسته بدون انگیزه و اندیشه‌ای برجسته و ارزنده باشد. او بارها به دیدن مدرس رفت و با موضع‌گیری‌ها، اندیشه‌ها و برخوردهای او با مقامات دولتی و زورمداران حاکم آشنا شد. امام بنا به گفته خود گاهی بر سر صندوق انتخابات نیز رفته و چگونگی رأی‌گیری و تقلبی را که صورت می‌دادند از نزدیک دیده بود. سروده امام در آن دوران خفقان‌بار بر ضد رضاخان نشان از شور درونی او دارد:

از جور رضاشاه کجا داد کنیم زین دیو، بر که ناله بنیاد کنیم
آن دم که نفس بود، ره ناله ببست اکنون نفسی نیست که فریاد کنیم

آیت‌الله حائری یزدی(ره) در دهم بهمن‌ماه ۱۳۱۵ دیده از جهان فرو بست. امام در پی رحلت آن مرجع بزرگ به مدت ۸ سال تلاش مستمری را برای آوردن آیت‌الله بروجردی به قم پی می‌گیرد. از شهید حاج سیدمصطفی خمینی(ره) شنیدم «آنچه امام را به این تلاش و کوشش واداشته بود، روحیه سلحشوری آقای بروجردی بود و اظهار او به اینکه من هیچ‌گاه در برابر نابکاری‌های رژیم آرام نخواهم نشست و خیانت آنان به اسلام و ایران را تحمل نخواهم کرد.»

امام در دوران زعامت و مرجعیت آیت‌الله بروجردی پیوسته بر آن بود که آن مرجع بزرگ را به نهضت برضد رژیم شاه برانگیزد و با مدد ایشان حکومت پهلوی را ساقط کند. آن روز که کتاب نهضت / امام دفتر نخست را در نجف اشرف می‌نوشتم در بخش زعامت آیت‌الله بروجردی جمله‌ای آورده بودم که از آن برداشت می‌شد که آن مرجع با سرنگونی رژیم شاه

مخالف بوده است؛ امام که به بخش‌هایی از این کتاب پیش از چاپ گذر کرد، از آوردن این جمله در مورد آقای بروجردی بر من خرده گرفت و اظهار داشت:

آقای بروجردی دلش از دست شاه خون بود و بارها از او شنیدیم که می‌فرمود من نمی‌دانم این پسر چه بلایی می‌خواهد بر سر این مملکت بیاورد و برعکس برداشت شما، برای سرنگونی رژیم شاه آمادگی داشت، اما از حوادث پس از آن نگران بود که مبدا اوضاع دیگری پیش بیاید،

شیرازه مملکت از هم بپاشد. [نزدیک

به این مضمون]

البته اکثریت بزرگان دینی و عالمان اسلامی و مبارزان روحانی از پیروان راستین رهبری و از باورمندان متعهد به مقام ولایت هستند؛ از این رو، دیدیم که در مجلس خبرگان چگونه فرصت‌طلبان را سر جای خود نشاندند و دست رد بر سینه نامحرمان زدند و رخصت سوءاستفاده به عناصر ناخالص و بداندیش ندادند

از آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری (یکی از اطرافیان آقای بروجردی) شنیدیم که یکی از موارد اختلاف میان آیت‌الله بروجردی و امام بر سر این بود که امام پافشاری داشت آقای بروجردی برای سرنگونی شاه اقدام کند اما ایشان می‌فرمود سرنگونی شاه برای من کاری ندارد، اما بعد از آن، آیا ما می‌توانیم مملکت‌داری کنیم.

در دوران زعامت آیت‌الله بروجردی، در

میان حوزه شهرت داشت که یکی از

اختلاف‌نظرها میان امام و آن مرجع بزرگ در مورد مبارزه با شاه است. آیا این اختلاف‌نظر به گفته برخی از ناآگاهان بر سر این بود که آقای بروجردی به برخی از بی‌قانونی‌ها و قانون‌شکنی‌ها اعتراض کند؟ خود آقای بروجردی پیوسته در حال اعتراض به آن رژیم بود و توانست با اعتراض‌ها و پرخاشگری‌های خود، بسیاری از نقشه‌ها و برنامه‌های آن رژیم را به

شکست بکشاند و از اجرای آنها پیشگیری کند. بی تردید اختلاف نظر امام با ایشان در مرحله‌ای فراتر از اعتراض و انتقاد و پرخاش بوده است و چنانکه در بالا آمد امام خواستار قیام ایشان برای سرنگونی شاه بود.

افزون بر رفتار و کردار امام در دوران حکومت پلیسی رضاخانی و دوره دیکتاتوری شاه که نمایانگر اندیشه و ایده دیرینه امام برای در دست گرفتن زمام امور کشور می‌باشد، نوشته‌های امام نیز در این مورد کاملاً گویاست و این واقعیت را به درستی نمایان می‌سازد که امام از زمان‌های دور در اندیشه سرنگونی رژیم طاغوتی پهلوی و برپایی حکومت اسلامی بوده است.

آقای هاشمی رفسنجانی با این موضع لیبرال‌منشانه و تأکید روی اینکه «اگر متمم قانون اساسی که شاه باید حکومت نکند و سلطنت بکند اجرا می‌شد... در این صورت نیاز به انقلاب کردن نبود!» نشان داد که نه خط امام را شناخته و نه هرگز در خط امام بوده است

امام در کتاب کشف اسرار که آن را در سال ۱۳۲۲ به رشته نگارش کشیده است، به مسئله حکومت اسلامی پرداخته و آن را با دلایل قرآنی، روایی و عقلی مورد بررسی قرار داده است. امام در این بحث با صراحت اعلام می‌کند:

...جز سلطنت خدایی همه سلطنت‌ها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است...^۱

امام پیرامون حکومت‌ها و رژیم‌های ستم‌پیشه در جهان آن روز چنین نوشته است:
...تشکیل حکومت‌های امروزی در جهان از روی سرنیزه و زور است. سلطنت‌ها و

۱. امام خمینی، کشف اسرار، بی‌تا، بی‌نا، ص ۲۲۲-۲۲۱.

دولتهایی که امروز در کشورهای عالم سراغ داریم، هیچ‌یک از روی یک اساس عدالت و پایه صحیحی که خرد آن را بپذیرد، نیست. این اساس‌ها همه پوشالی و در عین حال اجباری و از روی فشار سرنیزه است و خرد هیچ‌گاه با این همراه نیست که یک بشری که در همه فضایل صوری و معنوی با دیگران یا فرق ندارد و یا پست‌تر است، به مجرد آنکه با چند نفر دسته‌بندی کرده و با قتل و غارت یک مملکت را مسخر کرده حکم‌های او را حق و از روی عدالت بداند و حکومت او را حکومت حق تشخیص دهد... تنها حکومتی که خرد [آن را] حق می‌داند و با آغوش گشاده و چهره باز آن را می‌پذیرد حکومت خداست که همه کارش حق و همه عالم و تمام ذرات وجود حق خود اوست... اینجاست که حال حکومت‌ها همه معلوم می‌شود و رسمیت حکومت اسلامی اعلان می‌گردد... و ما چنان‌که پیش‌تر گفتیم، نمی‌گوییم حکومت باید با فقیه باشد، بلکه می‌گوییم حکومت باید با قانون‌خدایی که صلاح کشور و مردم است، اداره شود و این بی‌نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد...^۱

امام در این کتاب پیرامون قوانین و مقررات یک دولت، مانند چگونگی اجرای برنامه نظام‌وظیفه، ارتش مردمی، بسیج عمومی، تهیه سلاح و مهمات و ساز و برگ جنگی، مالیات و بودجه دولتی و چگونگی مصارف آن، تبلیغات آگاهی‌بخش، وظایف کارمندان و حقوق آنان، آیین دادرسی و شرایط قاضی و تشکیل مجلس خبرگان و بسیاری دیگر از طرح‌ها و برنامه‌هایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌اجرا درآمد، سخن می‌گوید و درباره آن نظر می‌دهد و در پایان اعلام می‌کند:

آری ما و همه دانشمندان جهان می‌گوییم که باید حکومت‌های ظالمانه دیکتاتوری از جهان برداشته شود و به‌جای آن حکومت عادلانه خردمندانه نهاده شود...^۲

امام افزون بر کتاب کشف اسرار در پیام سیاسی که در سال ۱۳۲۳ در کتابخانه وزیری در

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۳۱.

یزد، از خود به یادگار گذاشته است، می‌بینیم که عالمان اسلامی و جامعه ایرانی را به قیام همگانی فرا خوانده است. لحن و محتوای این پیام نشان می‌دهد که امام برنامه‌ای فراتر از اصلاح و انتقاد و پند و اندرز به دولت و حکومت را دنبال می‌کرده است. در این پیام آمده است:

... قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بی‌سواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان، حکومت داده [است]...^۱

امام در این پیام، رژیم شاه و هیئت حاکمه ایران را چند «کودک خیابانگرد» خوانده است که «بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان، حکومت می‌کنند...» اکنون باید دید آن کسانی که تلاش می‌کنند این دروغ را استواری ببخشند که امام در سال ۱۳۴۱ در آغاز نهضت خود، اندیشه براندازی و برپایی حکومت اسلامی در سر نداشت و تنها اعتراض به برخی از بی‌قانونی‌ها را دنبال می‌کرد! و یا می‌گویند اگر رژیم شاه قانون اساسی را اجرا می‌کرد، امام

کوتاه می‌آمد و دیگر انقلاب اسلامی در ایران روی نمی‌داد! آیا بر این باورند آنچه را امام در کتاب *کشف اسرار* در سال ۱۳۲۲ نوشته و آنچه را در پیام سیاسی در سال ۱۳۲۳ آورده است، دیگر قبول نداشته و از آن دید و نظر به کلی عدول کرده است؟! و هوادار استمرار رژیم‌های خودکامه و



امام در کتاب *کشف اسرار* که آن را در سال ۱۳۲۲ به رشته نگارش کشیده است، به مسئله حکومت اسلامی پرداخته و آن را با دلایل قرآنی، روایی و عقلی مورد بررسی قرار داده است

دیکتاتوری بوده است؟! یا رژیم شاه را دیگر رژیم دیکتاتوری و «چند کودک خیابانگرد»، نمی دانسته است؟! یا آرمان برپایی حکومت اسلامی و برچیدن «حکومت‌های ظالمانه دیکتاتوری از جهان» را که شعار آن را در کتاب *کشف اسرار* داده دیگر باور نداشته و آن را شعاری موسمی! می دانسته است!!؟

◆ هدف امام از آغاز نهضت

گذشته از آثار کتبی و رفتار و گفتار امام در دوره رضاخان و محمدرضاخان که از برنامه‌های دامنه‌دار امام در راه براندازی و برچیدن بساط رژیم‌های طاغوتی و برپایی حکومت اسلامی، نشان‌ها دارد، که به نمونه‌هایی از آن اشاره شد، با نگاهی به برخی از موضع‌گیری‌ها، گفت‌وگوها و سخنان امام در آغاز نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱ به‌درستی می‌توان دریافت که حرکت امام با انگیزه واژگونی رژیم شاه و پدید آوردن انقلاب اسلامی بوده است و ما در

با نگاهی کوتاه و گذرا به رفتار و کردار امام در دوران طلبگی و تحصیل علوم اسلامی، می‌توان دریافت که آن مرد خدا، ایده و اندیشه‌هایی فراتر از درس و بحث و مطالعه، کرسی استادی، امور حوزوی و برنامه‌های تبلیغاتی و مسائل مرجعیت و مجتهد و مقلد را دنبال می‌کرده است

اینجا نمونه‌ها و نشانه‌هایی را که هدف نهایی امام را آشکار می‌سازد به شکل گذرا در پی می‌آوریم:

۱. امام در روز ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ (روز آغاز نهضت) در جمع علمای قم در بیت بنیانگذار حوزه قم، آیت‌الله حائری یزدی (ره) اظهار کرد: «اگر ما می‌خواهیم اسلام و ایران از اضمحلال نجات یابد باید این خاندان پهلوی را از قدرت ساقط کنیم. استعمار انگلیس این خاندان را در

ایران به قدرت رسانید تا به دست آنها هم اسلام را از میان ببرد و هم ایران را به روز سیاه بنشانند.» (نزدیک به این مضمون) این سخن امام با شگفتی روبه‌رو شد؛ آقای شریعتمداری که در این نشست حضور داشت خطاب به امام گفت: «ما با کدام نیرو می‌توانیم چنین هدفی را دنبال کنیم؟ ما که بمب در جیب نداریم بر سر شاه بگوییم!» (نزدیک به این مضمون) امام پاسخ داد: «ما قدرتی داریم که اگر از آن درست بهره‌برداری شود از بمب قوی‌تر است؛ این قدرت، مردم مسلمان ایران‌اند» (نزدیک به این مضمون)

۲. ساواک در گزارشی در سال ۱۳۴۱ آورده است:

در محافل روحانی گفته می‌شود که آیت‌الله خمینی در قم گفته است من مبارزه علیه مقام سلطنت و دربار را ادامه می‌دهم و حاضریم در این راه مرا زندان و تبعید کنند. روز عید فطر نیز نامبرده در منزل خود در حضور جمع کثیری از مردم مطالب زندهای علیه مقام سلطنت بیان کرده است...

گزارش، اطلاع‌رسانی - ۱۳۴۱

موضوع: فعالیت روحانیون
محل: هیئت‌مدیره علمیه قم
تاریخ: ۱۳۴۱/۱۰/۱۵

شماره: اداره بنگاه حساسات ۳۱۹
تاریخ ارائه: ۱۳۴۱/۱۰/۱۵
تاریخ وصول: ۱۳۴۱/۱۰/۱۵
تاریخ گزارش: ۱۳۴۱/۱۰/۱۵

موضوع: **مجتهدان**
تاریخ: ۱۳۴۱/۱۰/۱۵

در محافل روحانی گفته می‌شود که آیت‌الله خمینی در قم گفته است من مبارزه علیه مقام سلطنت و دربار را ادامه می‌دهم و حاضریم در این راه مرا زندان و تبعید کنند. روز عید فطر نیز نامبرده در منزل خود در حضور جمع کثیری از مردم مطالب زندهای علیه مقام سلطنت بیان کرده است.

غرض از آن جهت علی‌تصمیم دارم آیت‌الله خمینی را که نسبت به برگزاری عقیده‌شناسی فزون‌تری، مساعدت و حمایت و جان‌پوشی می‌کنند. **سید محمد** ۱۳۴۱/۱۰/۱۵

سید محمد
۱۳۴۱/۱۰/۱۵

تعداد نسخه: ۵ نسخه
گیرندگان: دستخورد بخش ۳۱۲ - اداره سوم - اداره دوم

۱۳۴۱-۳۶

همان‌طور که در گزارش آمده است مأمور ویژه می‌گوید که آیت‌الله خمینی «گفته است من

مبارزه علیه مقام سلطنت و دربار را ادامه

می‌دهم» و آنچه را نیز که بعداً روی داد

(زندانی و تبعید) در این گفتار پیش‌بینی

کرده است و بحث «اعتراضی شبیه

اعتراض ملیون»! نیست؛ بحث مبارزه با

شاه و دربار است.

**امام در دوران زعامت و مرجعیت
آیت‌الله بروجردی پیوسته بر آن بود
که آن مرجع بزرگ را به نهضت
برضد رژیم شاه برانگیزد و با مدد
ایشان حکومت پهلوی را ساقط کند**

۳. با نگاهی به شیوه مبارزاتی امام از

همان آغاز می‌بینیم که امام کوشیده است

مبارزه را به سمت شاه و دربار بکشانند و مجرم اصلی را به مردم ایران بشناساند و به

مبارزات پارلمان‌تاریستی پایان بخشد؛ چنان‌که در گزارش ساواک در بند ۲ آمد: در روز عید

فطر (۷ اسفند ۱۳۴۱) «در حضور جمع کثیری از مردم مطالب‌زنده‌ای علیه مقام سلطنت بیان

کرد». پیش از آن نیز در نطق خود در ۱۱ آذرماه ۱۳۴۱ ناموزونی نظام سلطنتی با اسلام را

چنین بازگو کرد:

...حضرت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) با خلفا همکاری می‌کردند، چون به‌ظاهر مطابق

دستور دین عمل می‌نمودند و تشنجی در کار نبود، تا موقعی که معاویه روی کار آمد و

از طریقه و روش خلفا منحرف گشته خلافت را مبدل به سلطنت کرد. در این موقع

حضرت ناچار شد قیام کند، نمی‌توانست قیام نکند...^۱

اعلامیه حماسی «شاهدوستی یعنی غارتگری، شاه‌دوستی یعنی ضربه‌زدن به پیکر قرآن و

اسلام، شاه‌دوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام، شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت»^۲ که در

۱. سیدحمید روحانی، همان، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۳۹۷.

پی‌یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه در فروردین‌ماه ۴۲ از سوی امام صادر شد، گام دیگری بود که در راه نمایاندن چهره پلید شاه برداشته شد و مردم را با ماهیت ضد‌مردمی شاه آشنا ساخت.

امام برای اینکه هر گونه بهانه را از دست خوش‌باوران و ساده‌لوحانی که بر این باور بودند که «شاه خبر ندارد و بی‌تقصیر است» بگیرد و برای آنها روشن سازد که «ام‌الفساد» شخص شاه است، در اعلامیه دیگری که در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۴۲ صادر کرد، چنین نوشت:

...اشکال بزرگ آن است که به هر دستگاهی رجوع می‌شود می‌گویند «اینها که شده است به امر اعلیحضرت است و چاره‌ای نیست». از نخست‌وزیر تا رئیس شهربانی و فرماندار قم همه می‌گویند «فرمان مبارک است». می‌گویند جنایات مدرسه فیضیه به دستور ایشان است؛ «به دستور اعلیحضرت مریض‌ها را از مریضخانه بیرون کردند...» «دستور اعلیحضرت است که بدون مجوز قانونی طلاب را بگیریم و به لباس سربازی درآوریم. دستور اعلیحضرت است که به دانشگاه‌ها بریزند و دانشجویان را بکوبند».^۱

امام به دنبال این واقعیت چنین طرح پرسش می‌کند:

...مأمورین تمام قانون‌شکنی‌ها را به شاه نسبت می‌دهند، اگر اینها صحیح است باید فاتحه اسلام و ایران و قوانین را خواند و اگر صحیح نیست و اینها به دروغ جرم‌ها و قانون‌شکنی‌ها و اعمال غیرانسانی را به شاه نسبت می‌دهند، پس چرا ایشان از خود دفاع نمی‌کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و عمال جرم را بشناسند؟ و...^۲

و بدین‌گونه به ساده‌اندیشان و خوش‌باوران تفهیم کردند که اگر بنابر باورشان «شاه تقصیر ندارد و اطرافی‌ها این جنایات را مرتکب می‌شوند و به گردن او می‌اندازند»، «چرا او از

۱. همان، ص ۴۳۱-۴۳۰.

۲. سیدحمید روحانی، همان، ص ۴۳۱.

خود دفاع نمی‌کند» و اعلام نمی‌دارد که کار من نیست؟

۴. رویارویی رسمی امام با شاه در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ برای ناظران سیاسی و آزاداندیشان هوشمند تردیدی نگذاشت که انگیزه و هدف امام از نهضت و مبارزه، براندازی است. امام در این سخنرانی با یک مقایسه تاریخی میان یزید و شاه چنین گفت:

...گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می‌گذرانم این سؤال برایم پیش می‌آید که اگر بنی‌امیه و دستگاه یزیدبن‌معاویه تنها با حسین سر جنگ داشتند آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا نسبت به زن‌های بی‌پناه و اطفال بی‌گناه مرتکب شدند؟ زنان و کودکان چه تقصیر داشتند؟ طفل ۶ ماهه حسین چه کرده بود؟ به نظر من آنها با اساس کار داشتند، بنی‌امیه و حکومت یزید با خاندان پیغمبر مخالف بودند، بنی‌هاشم را نمی‌خواستند و غرض آنها از بین بردن این شجره طیبه بود. همین سؤال اینجا مطرح می‌شود که دستگاه جبار ایران با مراجع سر جنگ داشت، با علمای اسلام مخالف بود، به قرآن چه کار داشتند؟ به مدرسه فیضیه چه کار داشتند؟ به طلاب علوم دینی چه کار داشتند؟ به سید ۱۸ ساله ما چه کار داشتند؟ سید ۱۸ ساله ما به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاه جبار چه کرده بود؟ به این نتیجه می‌رسیم که اینها با اساس کار دارند، با اساس اسلام و روحانیت مخالف‌اند. اینها نمی‌خواهند این اساس موجود باشد، اینها نمی‌خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد...^۱

امام با اشاره به شعارهای شه‌پرستان (مفت‌خوری تمام شد! پلوخوری تمام شد!) چنین ادامه داد:

...آیا این طلاب علوم دینی که لباب عمرشان را، موقع نشاطشان را در این حجرات می‌گذرانند و ماهی ۴۰ الی ۱۰۰ تومان بیشتر ندارند مفت‌خورند؟... ولی آنهایی که بانک‌های دنیا را از دسترنج مردم فقیر انباشته‌اند، کاخ‌های عظیم را روی هم گذاشته‌اند، باز هم ملت را رها نمی‌کنند و باز هم دنبال این هستند که منافع این کشور را

به جیب خود و اسراییل برسانند مفت‌خور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفت‌خور کیست...^۱

آن‌گاه امام خطاب به شاه چنین داد سخن می‌دهد:

... ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم، دست از این اعمال و رویه بردار! من میل ندارم که اگر روزی ارباب‌ها بخواهند تو بروی مردم شکرگذاری کنند، من نمی‌خواهم تو مثل پدرت بشی... نصیحت مرا بشنو، از روحانیت بشنو! ... از اسراییل نشنو! اسراییل به درد تو نمی‌خورد. بدبخت! بیچاره! چهل‌وپنج سال از عمرت میره! یک کمی تأمل کن! یک کمی تدبیر کن! قدری عواقب امور را ملاحظه کن! کمی عبرت بگیر! عبرت از پدرت بگیر! اگر راست می‌گویند که تو با اسلام و روحانیت مخالفی بد فکر می‌کنی، اگر دیکته می‌کنند به دست تو می‌دهند در اطراف آن فکر کن! چرا بی‌تأمل حرف می‌زنی؟ ... خدا کند مراد تو از این جمله که «اینها مثل حیوان نجس هستند» علما و روحانیت نباشد وگرنه تکلیف ما با تو مشکل می‌شود و تکلیف تو مشکل‌تر می‌شود، نمی‌توانی زندگی کنی، ملت نمی‌گذارند به این وضع ادامه دهی. آیا روحانیت و اسلام ارتجاع سیاه است؟ لیکن تو مرتجع سیاه انقلاب سفید کردی؟ انقلاب سفید به پا کردی؟ چه انقلاب سفیدی کرده‌ای؟ چرا این قدر می‌خواهی مردم را اغفال کنی؟ چرا مردم را این قدر تهدید می‌کنی؟ ... [آیا] اگر ما نگوییم شاه چنین و چنان است، آن‌طور نیست؟ اگر ما نگوییم اسراییل برای اسلام و مسلمین خطرناک است آیا خطرناک نیست؟ اصولاً چه ارتباط و تناسبی بین شاه و اسراییل است که سازمان امنیت می‌گوید از شاه صحبت نکنید، از اسراییل هم صحبت نکنید؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه اسراییل است؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه یهودی است؟ آقای شاه! شاید اینها می‌خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری تا از ایران بیرونت کنند و به تکلیف تو برسند...^۲

۱. همان، ص ۴۹۶.

۲. همان، ص ۴۹۷-۴۹۶.

امام در این نطق تاریخی رسماً به بت‌شکنی پرداخت و حرف آخر را زد و رسالت مقدس خود را در راه کشاندن مبارزه علیه دربار و شخص شاه که از آغاز نهضت گام‌به‌گام پیش

می‌برد در عصر عاشورای سال ۱۳۸۳ قمری/۱۳ خرداد ۴۲ به پایان رسانید و برای همگان آشکار شد که هدف نهایی امام از مبارزه و نهضت واژگونی رژیم شاهنشاهی می‌باشد.

یکی از نویسندگان وابسته به «جبهه ملی»، درباره این نطق حماسی و انقلابی امام چنین آورده است:

...در این سخنرانی که به زبان ساده ایراد شد و درک آن برای مردم کوچه و بازار بسیار آسان بود، محمدرضاشاه، برای نخستین بار از سوی یک شخصیت روحانی مورد سؤال، انتقاد، سرزنش و حمله قرار

امام افزون بر کتاب کشف اسرار، در پیام سیاسی که در سال ۱۳۲۳ در کتابخانه وزیری در یزد از خود به یادگار گذاشته است، می‌بینیم که عالمان اسلامی و جامعه ایرانی را به قیام همگانی فرا خوانده است. لحن و محتوای این پیام نشان می‌دهد که امام برنامه‌ای فراتر از اصلاح و انتقاد و پند و اندرز به دولت و حکومت را دنبال می‌کرده است

گرفته بود. غول وحشت و هراسی که نام شاه طی سال‌های متمادی، در اذهان جای داده بود، در هم شکسته شد. آیت‌الله روح‌الله خمینی در حضور ده‌ها هزار تن مستمع، شاهنشاه را «آقای شاه»، «تو»، «بیچاره»، «بدبخت» خطاب کرده بود. بت بزرگ سخت ضربه خورده بود، اقتدار رژیم کودتا و ترس و وحشتی که از سازمان امنیت مخوف او، در اذهان وجود داشت آسیب دیده بود. به گمان ما، نطق روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ آیت‌الله خمینی، نقطه عطفی است در تاریخ معاصر ایران؛ نمودی است از یک حرکت پهلوانی و واکنش شدیدی است در برابر ستمگری‌های محمدرضاشاه. بپذیریم یا نپذیریم، سخنان آن روز آیت‌الله خمینی، رژیم شاهنشاهی را تکان داد، سخت هم تکان داد و شمارش

معکوس از همان روز شروع شد. ابعاد ماجرا، وسیع‌تر از آن بود که بتوان از راه تهدید، با وعده و وعید با آن مقابله کرد...^۱

آقای زیباکلام با تکیه روی جمله‌ای که از امام در این نطق آمده است که «من به تو نصیحت می‌کنم» تلاش کرده سوءاستفاده کند و چنین بنمایاند که امام «به هیچ‌وجه نه خواهان تغییر حکومت بودند و نه خواهان تغییر سلطنت، ایشان به شاه می‌گویند ما می‌خواهیم شما را نصیحت کنیم...»!

نامبرده از آنجا که تربیت اسلامی ندارد و با اصول اسلامی بیگانه است، طبیعی است که از «نصیحت» و پند و اندرز امام به شاه

برداشتی نابجا داشته باشد. کسانی که

بینش اسلامی دارند به درستی می‌دانند که

یکی از رسالت‌های مردان الهی «نصیحت»

طاغوتیان است که شاید به خود آیند و

تسلیم شوند. موسی(ع) که رسالت

سرنگونی فرعون را بر عهده دارد، به

فرعون نصیحت می‌کند؛ خداوند به او

سفارش می‌کند که با فرعون با زبان نرم

با نگاهی به شیوه مبارزاتی امام از همان آغاز می‌بینیم که امام کوشیده است مبارزه را به سمت شاه و دربار بکشاند و مجرم اصلی را به مردم ایران بشناساند و به مبارزات پارلمانتاریستی پایان بخشد

سخن بگوید شاید به خود آید. حضرت امام علی(ع) که می‌فرمود هرگز اجازه نمی‌دهم معاویه حتی برای لحظه‌ای بر مقام و مسند حکومت اسلامی باقی بماند، در نامه‌های خود به آن جرثومه فساد او را مورد نصیحت قرار می‌دهد. حضرت امام حسین(ع) در روز عاشورا یزیدیان را نصیحت می‌کند، نه برای اینکه بخواهد آنان بر قدرت و مقام بمانند، بلکه به خود آیند، تسلیم شوند و از طغیان و عصیان دست بکشند.

۱. غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، تهران، رسا، ۱۳۸۴، ص ۲۳۳.

امام با آوردن جمله «من به تو نصیحت می‌کنم» افزون بر انجام وظیفه اسلامی، از نظر حقوقی نیز راه هر گونه بهره‌گیری ناروا از سخنان کاخ برانداز خویش را از رژیم شاه گرفت و به آن رژیم رخصت نداد تا او را به اتهام «مخالفت با نظام مشروطه سلطنتی» به محاکمه بکشند و به دستگیری و محاکمه او «وجه قانونی» ببخشند. امام با این جمله «من به تو نصیحت می‌کنم» در واقع پاسخ خود را از پیش آماده کرده بود و این از ژرف بینی و آینده‌نگری امام بود که پیوسته پیشاپیش حوادث حرکت می‌کرد و هیچ‌گاه غافلگیر نمی‌شد. تیمسار پاکروان، رئیس ساواک ایران، برای ارزیابی، کنجکاو و پی بردن به ریشه اندیشه امام به ملاقات او به زندان رفت و اظهار داشت:

...شاهنشاه دریافتند که مرجع روحانیت در این مبارزه و مخالفت، فقط نظر دینی داشته‌اند و به تحریک عوامل بیگانه به این کارها دست نزدند و نیز با اساس سلطنت مخالف نیستند، ولی می‌فرمایند با نطق عاشورای ایشان چه کنم که در آن به شخص اول مملکت و خاندان سلطنت اهانت شده است و حضرتعالی باید تصدیق بفرمایید که آن نطق خیلی تند بود. در دنیا چه در کشورهای جمهوری، چه سلطنتی، چه دموکراسی، چه استبدادی، در هیچ‌جا سابقه ندارد علیه رئیس حکومتی با این لحن سخن برانند...^۱

امام بی‌درنگ پاسخ داد:

...ممکن است در آن نطق تندروی‌هایی شده باشد، ولی هر چه بوده جنبه نصیحت داشته است و آن نصیحت برای شاه لازم بوده است. شما هم شاه را نصیحت کنید...^۲

از پرسش‌های آقای زیباکلام که از دید او خیلی پیچیده، بغرنج و «لاینحل» آمده این است که چرا امام «هیچ‌جا نگفتند که ما یک خواسته‌های مشخصی داریم و ما هر قدر تاریخ این مبارزات و جریانات ۱۵ خرداد را بررسی می‌کنیم کمتر با یک خواسته‌های مشخص روبه‌رو

۱. سیدحمید روحانی، همان، ص ۶۹۹-۶۹۸.

۲. همان، ص ۶۹۹.

می‌شویم؛ خواسته‌ها همان‌طور که عرض کردم خیلی عام و کلی بود...»!

اتفاقاً اینکه امام در آغاز نهضت خواسته مشخصی را مطرح نکرده است، گواه زنده‌ای است بر اینکه اهدافی فراتر از خواسته‌های موسمی، مقطعی، جزئی و جانبی را دنبال می‌کرده و اندیشه براندازی و در دست گرفتن سررشته‌داری کشور را در سر داشته است. امام با آزمون از تاریخ و نیز در جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به این نکته رسیده بود که طرح خواسته‌ای مشخص و محدود،

موجب آن است که با برآورده شدن خواسته، نهضت فروکش کند و به اهداف نهایی نرسد؛ چنان‌که در جریان تصویب‌نامه دیدیم آن‌گاه که رژیم شاه از خیزش و خروش مردم در سراسر کشور احساس خطر کرد، با الغای آن تصویب‌نامه، نهضت امام را از ادامه بازداشت؛ از این‌رو، امام در مرحله دوم نهضت خود که در پی رفرم امریکایی به اصطلاح انقلاب سفید آغاز شد هیچ هدف و خواسته‌ای را مطرح نکرد و در یک کلام دفاع از اسلام را وظیفه همگانی دانست و در بیشتر اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها با تأکید روی این موضوع که «اسلام در خطر است» دشمنی شاه با

اعلامیه حماسی «شاه‌دوستی یعنی غارتگری، شاه‌دوستی یعنی ضربه‌زدن به پیکر قرآن و اسلام، شاه‌دوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام، شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت» که در پی یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه در فروردین ماه ۴۲ از سوی امام صادر شد، گام دیگری بود که در راه نمایاندن چهره پلید شاه برداشته شد و مردم را با ماهیت ضد‌مردمی شاه آشنا ساخت

اسلام را برای ملت ایران ترسیم کرد و برخلاف ادعای آقای زیباکلام نه نامی از انتخابات به میان آورد و نه دیگر شعارهای «ملیون» مانند «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»،

«اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» و... را تکرار کرد. یکی از اختلافات امام با آقای شریعتمداری پیش از قیام ۱۵ خرداد بر سر حضور یا عدم حضور در انتخابات بیست و دومین دوره مجلس شورای ملی بود. آقای شریعتمداری پافشاری داشت که علما و روحانیان در انتخابات شرکت کنند، کاندید معرفی کنند و نمایندگانی را به مجلس روانه سازند. لیکن امام با این دید به شدت مخالفت کرد، زیرا آن را نوعی انحراف در مسیر نهضت براندازی می دانست و چنان که اشاره شد امام مبارزه را گام به گام به سمت شاه و دربار کشاند و ملت ایران را برضد شاه و رژیم پادشاهی برانگیخت. نگارنده در کتاب نهضت / امام که در دهه آغازین ۱۳۵۰ در نجف اشرف، آن را به رشته نگارش کشیده است، در بررسی ویژگی های نهضت امام آورده است:

...شعارهای این نهضت، اصولی، زنده و بنیادی است؛ هیچ گاه هدف و شعار زودگذر و محدود در آن مطرح نمی شود تا با گذشت آن، نهضت نیز خود به خود از میان برود. در آغاز نهضت بسیاری از امام خرده می گرفتند که چرا هدف و شعار را در سطح محدودتری مطرح نمی سازد و کلی گویی می کند؛ غافل از اینکه طرح شعار محدود و زودگذر موجب می شود که با انجام یا منتفی شدن آن، آتش نهضت نیز خاموش شود. با الغای امتیاز تنباکو می بینیم آن جنبش همگانی و بی سابقه پایان می پذیرد و مردم دنبال کار و زندگی خود می روند... نیز با الغای تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی، چگونه فرصت حساسی که برای ضربه زدن به دشمن، به دست آمده بود، از میان رفت...^۱

آقای زیباکلام به منظور تحریف تاریخ و جا انداختن این دروغ که امام در آغاز نهضت، هدف براندازی نداشته است، چنین سفسطه می کند:

...نه ایشان و نه هیچ یک از روحانیون دیگر به هیچ روی نمی گفتند که نظام شاهنشاهی بایست برچیده شود، شاه برود، سلطنت ملغی شود و یک نظام اسلامی به وجود آید... این گفته سفسطه انگیز، به درستی نشان می دهد که نامبرده از الفبای سیاست و تاریخ بیگانه

است؛ نه تنها از تاریخ سررشته ندارد و تاریخ‌نگار نیست بلکه تاریخ را نیز گذر نکرده است و از تاریخ گذشتگان بهره‌ای نگرفته است. یک مورخ آگاه و متخصص، آن‌گاه که بر آن است پیرامون رویدادها و جریان‌های گذشته به بررسی بنشیند، نخست باید اوضاع سیاسی آن روز را به‌درستی دریابد، خود را در آن روز و روزگار ببیند و طبق شرایط آن روز به تحلیل و بررسی پردازد و واقعیت‌ها را به‌دست

آورد و بازگو کند، لیکن یک عنصر ناشی و نادان آن‌گاه که می‌خواهد از گذشته‌ها سخن بگوید و حوادث و جریان‌های گذشته را مورد بررسی قرار دهد، در گام نخست تلاش می‌کند اوضاع گذشته را با روزگاری که در آن به‌سر می‌برد، تطبیق دهد و بنابر اوضاع و شرایطی که در آن زیست می‌کند، رویدادهای گذشته را مورد بررسی قرار دهد و طبق شرایط روز درباره گذشته‌ها و گذشتگان داوری کند.

آقای زیباکلام چنین می‌پندارد که در دوره سیاه پهلوی نیز همانند این دوره آزادی کامل در ایران پابرجا بوده است و

همان‌گونه که او امروز، نان نظام جمهوری اسلامی را می‌خورد و آش دیگران را هم می‌زند و با برخورداری از آزادی که در نظام جمهوری اسلامی حاکم است، از هیچ‌گونه سمپاشی و جوسازی برضد این نظام پروا ندارد، در دوره‌های گذشته نیز لابد اوضاع به همین روال بوده است و مردم ایران در آن دوره نیز با برخورداری از چنین آزادی‌ای می‌توانستند حرفشان را بزنند، از مسئولان انتقاد کنند و خرده بگیرند؛ غافل از اینکه در آن روزگار سیاه نکبت‌بار اگر

کسانی که بینش اسلامی دارند به‌درستی می‌دانند که یکی از رسالت‌های مردان الهی «نصیحت» طاغوتیان است که شاید به خود آیند و تسلیم شوند. موسی(ع) که رسالت سرنگونی فرعون را بر عهده دارد، به فرعون نصیحت می‌کند؛ خداوند به او سفارش می‌کند که با فرعون با زبان نرم سخن بگوید شاید به خود آید

کسی کوچک‌ترین انتقادی به شاه یا خاندان او می‌کرد زیانش را از حلقومش بیرون می‌کشیدند؛ از این‌رو، می‌بینیم که برخی از ناظران سیاسی و نویسندگان، سخنرانی امام در عاشورای ۴۲ را «نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران» دانسته و بر این باورند «شمارش معکوس» برای واژگونی رژیم شاه «از همان روز شروع شد».

او برای به زیر سؤال بردن مقامات روحانی و مراجع اسلامی ادعا می‌کند:

...بعد از اینکه میرزای شیرازی فتوای تنباکو را می‌دهند و موفق می‌شوند، سیدجمال و چند نفر دیگر در نجف پیش ایشان می‌روند و می‌گویند دیدید که دو خط فتوای شما چه تأثیری داشت از ایشان می‌خواهند که فتوایی به مردم بدهند که مردم مالیات را به ناصرالدین‌شاه پرداخت نکنند، خیلی هم اصرار می‌کنند... چیزی که جالب است اینکه ایشان حاضر نمی‌شوند چنین فتوایی بدهند ولی استدلالشان جالب‌تر بود، استدلالش این بود که این کار دخالت در کار حکومت است و من نمی‌توانم یا جایز نیست (قریب به این مضمون) که در کار حکومت دخالت نمایم...^۱

اولاً میرزای شیرازی در سامرا می‌زیستند نه در نجف و جناب آقای زیباکلام که خود را تاریخ‌دان! می‌پندارد از تاریخ تا آن پایه بی‌خبر است که نمی‌داند میرزا در کجا اقامت داشتند! ثانیاً با قاطعیت می‌توان گفت که دیدار و گفت‌وگویی میان سیدجمال و آن مرجع بزرگ در تاریخ اتفاق نیفتاده است و معلوم نیست زیباکلام این دیدار را از دل کدام منبع مستند تاریخی نقل می‌کند! ثالثاً چنین پیشنهاد خامی، دور از خرد شخصیتی مانند سیدجمال بود زیرا اگر میرزای شیرازی از مردم می‌خواستند که به ناصرالدین‌شاه مالیات نپردازند و مردم هم طبق فتوای ایشان از دادن مالیات خودداری می‌ورزیدند، ناصرالدین‌شاه یکی از این دو نقشه را اجرا می‌کرد؛ یا نیروهای خود را مأمور می‌کرد که اموال و سرمایه‌های شماری از تجار و مالیات‌دهندگان سرشناس را مصادره کنند و بدین‌گونه از دیگران زهرچشم می‌گرفت و آنان

۱. صادق زیباکلام، همان، ص ۴۱.

را به تسلیم وامی‌داشت یا اینکه اعلام می‌کرد اکنون که مردم مالیات نمی‌پردازند، دولت نیز نمی‌تواند امنیت آنان را تأمین کند و با خودداری دولت از حفظ امنیت شهر، مال و جان و ناموس مردم در معرض تجاوز اراذل و اوباش و حتی مأموران مخفی دولت قرار می‌گرفت و ناامنی و نگرانی و هرج و مرج کشور را فرا می‌گرفت و مردم را به تسلیم در برابر دولت وامی‌داشت و فتوای میرزا ارزش و اعتبار خود را از دست می‌داد. اگر میرزا چنین سخنی گفته باشد که «این کار دخالت در کار حکومت است و من نمی‌توانم در کار حکومت دخالت

کنم» سخنی حکیمانه و اندیشمندانه است. میرزا روزی می‌توانستند چنین فتوایی صادر کنند که برنامه‌هایی سنجیده و راهبردی برای سررشته‌داری در دست اجرا داشته باشند تا در برابر نقشه‌ها و ترفندهای رژیم ناصرالدین‌شاه بتوانند آن را به‌کار بندند، اما در شرایطی که مردم هنوز از آگاهی بالا برخوردار نیستند و آمادگی لازم برای مبارزه‌ای ریشه‌ای و درازمدت ندارند، صدور چنین فتوایی جز دخالت بی‌جا و ناروا در کار حکومت و به خطر افکندن جان و مال و امنیت ملت و ایجاد هرج و مرج و ناامنی بیشتر در کشور، نتیجه‌ای به همراه نداشت.



آقای شریعتمداری پافشاری داشت که علما و روحانیان در انتخابات شرکت کنند، کاندید معرفی کنند و نمایندگان را به مجلس روانه سازند. لیکن امام با این دید به شدت مخالفت کرد، زیرا آن را نوعی انحراف در مسیر نهضت براندازی می‌دانست و چنان که اشاره شد امام مبارزه را گام به گام به سمت شاه و دربار کشاند

چنانکه در جریان آغاز نهضت امام در سال ۱۳۴۱ نیز می‌بینیم اوضاع و شرایط به گونه‌ای نبود که امام بتواند هدف نهایی خود را بر زبان آورد و هنوز ماسک اسلام‌پناهی و

رعیت‌پروری شاه به‌درستی کنار نرفته بود؛ چه بسا کسانی او را به عنوان پادشاه شیعه می‌ستودند و شماری از مردم بر این باور بودند که او بی‌تقصیر است و از جنایت‌های ریزودرشت اطرافیان خود خبر ندارد و نیز کسانی بر این باور بودند که «دین از سیاست جداست» و در شأن یک پیشوای اسلامی نیست که از سیاست سخن بگوید و در امور سیاسی دخالت کند. در چنین اوضاعی اگر امام می‌خواستند هدف نهایی خود را که سرنگونی شاه و برپایی حکومت اسلامی بود اعلام کنند، بی‌تردید رژیم شاه او را از میان می‌برد و دیگران در آن روز و امروز و در تاریخ او را به عنوان یک عنصر تندرو افراطی مورد نکوهش قرار می‌دادند، لیکن امام با شیوه مدبرانه و روشی حکیمانه به گونه‌ای پیش رفت که بدون آنکه هدف نهایی خود را بر زبان آورد توانست مردم را برضد شاه و دربار بشوراند و راه را برای طرح هدف‌های نهایی خود هموار سازد.

نگارنده، هنگام تدوین کتاب نهضت/امام‌خمینی، حدود سی‌وچند سال پیش، در مورد هدف‌ها و چگونگی طرح آن نکته‌هایی را بیان کرده که آوردن آن در این فرگرد، می‌تواند عناصر ناآگاه را اگر اهلیت داشته باشند، تا پایه‌ای از دهلیز نادانی و ناآگاهی برهاند و روشنی بخشد:

... اساساً معنی رهبری حکیمانه و مدبرانه، در این نکته باریک‌تر ز مو نهفته است که رهبر بداند در هر محیط و شرایط چه شعاری باید مطرح سازد و چه راه و برنامه‌ای برای بیدار کردن، آگاه ساختن و به حرکت درآوردن توده‌ها در پیش گیرد. رهبر باید موقعیت‌شناس و دوراندیش باشد، شرایط را ارزیابی کند و از هر گونه حرکت و حرف نابجا و نارسا خودداری ورزد. چه بسا شعاری که اگر فردا مطرح شود طوفان بیافریند و توده‌ها را به حرکت و خروش درآورد، لیکن امروز مایه انحراف و پشت کردن آنان به رهبر و نهضت شود. از این روست که نخست باید شعار محرک و انگیزه جنبش‌آفرینی را در اندیشه جامعه گسترانید، پس از آن به فراهم آوردن زمینه‌ها و شرایط پرداخت و سپس با بهره‌برداری از شرایط به ویرانگری اصول نظام کهنه و جایگزینی اصول و ایدئولوژی نظام نوین پرداخت. اگر اصول، شعارها و انگیزه‌ها در ذهنیت جامعه درست

رسوخ نکند، جا نیفتد و به صورت باور مردم درنیاید و زمینه و شرایط با آنها هماهنگ نشود، هر گونه تحول و انقلاب کاری ناشدنی است و همانند میوه‌ای است که کال و نارس و پیش از موعد چیده شود که بر ذائقه‌ها تلخ و ناگوار است و هضم آن نیز مشکل می‌باشد لیکن در موسم خودش مفید و شیرین خواهد بود و اگر دیر چیده شود فایده خود را از دست می‌دهد و به هدر می‌رود...^۱

شعاری که امام می‌توانست در سال ۱۳۴۱ مطرح کند که برای مردم گیرایی داشته باشد و آنان را برانگیزد، همانا شعار «اسلام در خطر است»، «به داد اسلام برسید» و «خطر

صهیونیسم» بود. این شعارها تا آن پایه تکان‌دهنده، بیدارکننده و شورآفرین بود که نه تنها مردم ایران را به خیزش و خروش واداشت، بلکه دشمن اصلی (شاه) را نیز به آنان شناسانید و به رویارویی با او برانگیخت. از این رو، ده‌ها هزار نفر از مردم تهران در روز ۱۳ و ۱۴ خرداد ۴۲ (دهم و یازدهم محرم ۱۳۸۳) مقابل کاخ مرمر رفتند و با شعار «دیکتاتور! برو گم شو!» نفرت و انزجار خود را از شاه اعلام کردند.

آن تاریک‌اندیشانی که می‌گویند و می‌نویسند «خواسته‌های امام، مشابه خواسته‌های دیگر نیروهای سیاسی مثل

شعاری که امام می‌توانست در سال ۱۳۴۱ مطرح کند که برای مردم گیرایی داشته باشد و آنان را برانگیزد، همانا شعار «اسلام در خطر است»، «به داد اسلام برسید» و «خطر صهیونیسم» بود. این شعارها تا آن پایه تکان‌دهنده، بیدارکننده و شورآفرین بود که نه تنها مردم ایران را به خیزش و خروش واداشت، بلکه دشمن اصلی (شاه) را نیز به آنان شناسانید و به رویارویی با او برانگیخت

۱. سیدحمید روحانی، همان، ص ۱۲۵.

جبهه ملی یا نهضت آزادی بوده است!» آیا اندیشیده‌اند چرا و چگونه در پی نهضت امام مردم یک‌باره در برابر شاه ایستادند و زبانشان علیه شاه باز شد؟ چرا در روزهای ۱۳ و ۱۴ خرداد پیش از آنکه امام دستگیر شود مردم فریاد «دیکتاتور برو گم‌شو» سر دادند؟ چرا در روز ۱۵ خرداد ۴۲ شعار «مرگ بر شاه» در آسمان تهران طنین افکند؟ چرا در پی قیام ۱۵ خرداد، ده‌ها گونه شعر و سروده بر ضد شاه به بازار آمد؟

ما در پایان این فرگرد به نمونه‌هایی از پرخاشگری‌های مردمی بر ضد شاه که به سال‌های ۴۲ - ۴۳ برمی‌گردد اشاره می‌کنیم:

در نیمه خرداد هر آن ظلم که دیدم یک گوشه از الطاف ملوکانه شه بود

هان ای شه کوته‌بین از دیده نظر کن هان! بر کرده خود بنگر از دیده یک انسان
کشتار فجیع تو در ۱۵ خرداد سبقت بگرفتستی از گشتاپوی آلمان

آیت‌الله خمینی! آیت‌اللهی تورااست

مرجع تقلید مایی حق خونخواهی تورااست

مرگ بر شاه مسلمان‌کش که زندانبان توست

عیبگوی شاه کافرکیشی و شاهی تورااست

ما درودت می‌فرستیم و سلامت می‌کنیم روزگار تلخ را شیرین به کامت می‌کنیم
بر علی سوگند و بر خون شهیدانش قسم شاه را ما عاقبت روزی غلامت می‌کنیم

سخت حیرانم که شاهنشاه که و دربار چیست

این شه و دربارانش را در ایران کار چیست؟

در چنین قرنی که دارد کار با سرمایه جنگ

شه پرستیدن چه و ترویج این افکار چیست؟

مادر شه، مار دم‌ساییده پتیاره‌ایست

این همه تعریف از این جادوگر مکار چیست؟

مردم مبارز، افزون بر این‌گونه سروده‌ها علیه شاه، در برخی از اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها نیز شاه را به‌شدت مورد حمله قرار می‌دادند و سلطنت غیرقانونی او را به زیر سؤال می‌بردند که بررسی و بازگو کردن آن از مجال این فرگرد بیرون است و در فرصت دیگری باید به بررسی آن نشست.

جستارهایی در پیوند صهیونیسم و بهائیت

«گوشه‌ای از تاریخ جدید با نگاهی جدید»

شمس‌الدین رحمانی

◆ مقدمه

کلمه نورانی لاله‌الاله‌الله همه عالم را فقط و فقط به سوی الله هدایت می‌کند و هر معبود دیگر را اله می‌نامد و نفی می‌کند. اما عده‌ای این حقیقت عظیم را درمی‌یابند و به سوی الله می‌روند و کسانی دیگر به سمت غیرخدا، اله و هوای نفس خویش روان می‌گردند. البته این تقسیم و خط‌کشی کامل نیست. بیشتر افراد، گاه به آن سو و گاه به این سوی‌اند. همه ما در هر حرکت و اندیشه و گفتارمان یا در جهت هدایت الله می‌رویم یا به سمت اله و این البته اختیاری و ارادی است تا حاصل کارمان که بهشت و جهنم است به دست خودمان و با اختیار خودمان معین شود.

در میان کسانی که به دنبال اله و نفس اماره می‌روند، برخی با زور و قلدری و قدرت می‌کوشند تا به هر چه می‌خواهند برسند و عده‌ای که با وجود حرص به دنیا، آن قدرت را ندارند، با تزویر و حقه‌بازی و نیرنگ در راه رسیدن به هدف تلاش می‌کنند؛ لذا غیر از توده اکثریت که خداخواهی و نفس‌پرستی و قدرت‌طلبی و تزویر را تقریباً به نسبتی مساوی دارند و به همین علت توده‌اند و اکثریت، اقلیت‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند: حق‌پرستان، قدرت‌مداران و مزوران. اینها رهبران آن توده عظیم‌اند؛ چه رهبران اجتماعی و سیاسی و تاریخی، چه مدیران، معلمان و حتی پدران در خانه‌ها. سه شیوه رهبری در همه‌جا و در همه ابعاد وجود دارد: حق‌مدار، قدرت‌مدار، تزویرمدار.

در طول تاریخ بشر، رهبری حق و حق‌مداری تنها از آن انبیا و اولیا بوده و بسیار اندک و نادر است و نمونه بارز و واضح و معروفش، حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) است. اما حکومت زورمدار و اشرافی، سراسر تاریخ و سراسر جهان را پرکرده است و همه سلسله‌های پادشاهی و حکمرانان و حاکمان عموماً باقلدری و زور بر کرده مردم سوار شده و با ایجاد ترس و رعب، به حکومت ادامه داده‌اند.

شکل سومی هم در تاریخ وجود دارد که در آن کارها با حقه‌بازی و تزویر و فریب انجام می‌شود؛ اگرچه افرادی که این شیوه را انتخاب می‌کنند نیز وقتی بر کار مسلط می‌شوند همان شیوه زور و قدرت را به‌کار می‌برند. در قرون اخیر، حکومت‌های لیبرال و حکومت‌هایی که داعیه‌دار دموکراسی هستند همه از این نوع‌اند.^۱

◆ تاریخ‌نگاری

تاریخ‌نویسی، در طول تاریخ، در جهت حفظ منافع قدرتمندان و تحت سلطه آنها، تاریخ

۱. برای مطالعه درخصوص تفصیل این تقسیم‌بندی رک: شمس‌الدین رحمانی، تصویر آئینه، «نقبی به تاریخ»، تهران، ضیاءاندیشه، ۱۳۷۸، ص ۴۰-۹.

حکومت‌گران قلدر و قدرتمند بوده است و لذا در همه کشورها و برای سراسر تاریخشان به ترتیب، هر قدرتمند زورمداری توصیف شده و ذیل آنها بقیه حوادث نقل گردیده است؛ گویی تاریخ را زورمداران حاکم بر جهان ساخته‌اند و نظام عالم، نظام زور و قلدری است و وقتی با نظریه داروینیسیم، انسان هم موجودی شد در شکل و قواره میمون و گوریل و بقیه حیوانات، تاریخ مشهور و رایج، مثال و مصداق این «تنازع بقا» شد. در حالی که می‌دانیم چنین نیست و تاریخ بشر را دین و حکمت و علم و اندیشه و هنر ساخته‌اند و بشر اساساً موجودی است که حتی تبلیغاتچی‌های میمون‌مدار و گرگ‌صفت هم نتوانسته‌اند به‌طور کامل از علم و هنر آن، چشم‌پوشند و یکسره همه‌چیز را با چنگال و شاخ و... موشک و ماهواره توجیه کنند و هنوز با تمامی عشق و علاقه‌شان به آن ابزارها، دم از حقوق بشر و آزادی و... می‌زنند.

حال اگر قرار است این نظم نادرست برهم بخورد و نظام نوینی جایگزین آن شود چه باید کرد؟ نمونه‌های این نظام نوین از این قرارند:

- تاریخ انبیا؛ سلسله انبیا از آدم تا خاتم(ع) ستون فقرات تاریخ و نخ تسبیح حیات بشرند که بقیه دانه‌ها و اجزا به آنها متصل هستند.

- کتاب *منتهی‌الامال* مرحوم حاج شیخ عباس قمی؛ به‌جای اینکه تاریخ بنی‌امیه و بنی‌عباس نوشته شود و در زمان هر یک از حاکمان آنان، نکری هم از امام معصوم با آنها هم‌زمان شود، در این کتاب تاریخ ائمه نگاشته شده و هر جا لازم است یادی هم از خلیفه هم‌زمان شده است.

- هنگامی که سلسله انبیا و ائمه(ع) با شروع غیبت امام زمان(ع) تمام می‌شود؛ مرحوم آیت‌الله شهید مطهری در کتاب *ارزنده خدمات متقابل اسلام و ایران*، طبقات و سلسله متصل علما و فقها و حکمای تاریخ ما را یک‌به‌یک نقل کرده‌اند تا به زمان معاصر برسند.

وقتی این کتب را در باب تاریخ انبیا،^۱ تاریخ ائمه و تاریخ علما و فقها و حکما کنار هم می‌گذاریم، گویی یک خلاصه تاریخ واقعی بشر با دید و نگاه اسلامی و شیعی در دست داریم. آیا زمان آن نرسیده است که تاریخ عمومی بشر را، لااقل برای خودمان و در مملکت

خودمان، با این شیوه بنویسیم تا ذهن و فکر و دل نسل جوان را از تاریخ زورگویی و قلدری و حکمرانی، آن هم در یک سرزمین مشخص، برهانیم و بشر را بر اساس شرافت و اصالت و ارزش‌های انسانی و دانش و بینش و ادب و اخلاق، تصویر و گزارش کنیم؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری نظام جمهوری اسلامی و فقط درباره این دوره، خود به خود این عمل انجام شده است چون حکیمی از سلسله حکیمان و فقها و علما، حاکم و حکمفرمای مملکت شده است. اما از یکسو طرفداران و پیروان و دوستداران این نظام جدید به فکر تجدیدنظر اساسی و ریشه‌ای در بیان تاریخ با این نظام و قواره نبوده‌اند و از سوی دیگر، مخالفان و منافقان و دیگراندیشان، یا لااقل

وقتی امام گفتند: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» خیلی‌ها ترسیدند که مبادا یک‌وقت غلطی بکند! و سی سال وقت لازم بود تا همه مردم باور کنند و عمیقاً ایمان بیاورند که به‌واقع و تا موقعی که این مردم بر سر پیمان خود باقی باشند امریکا هیچ کار نمی‌تواند بکند. آن روز که امام گفتند: «این قرن، قرن غلبه مستضعفین بر مستکبرین است»، بسیاری از مردم، آن را یک رجز سیاسی و امید دادن به توده‌های مستضعف مردم مسلمان دنیا دانستند در حالی که امروز سیر جریان عمومی اوضاع سیاسی جهان به این سو دیده می‌شود

۱. کتب متعدد و فراوانی در این زمینه وجود دارد.

کسانی که به مشهورات سابق عادت کرده‌اند ولایت فقیه را هم نوعی از حکومت و قدرت معرفی کردند و مخصوصاً صاحبان منافع کلان و قدرتمندان عالم با همه توان کوشیده‌اند تا از طرح چنین مطالبی جلوگیری کنند تا مبادا دستشان بیشتر باز شود و رسواتر گردند. در هر حال کوشش‌هایی که در جهت معرفی این شکل جدید تاریخ‌نویسی انجام شده باید ارج‌گذاری شود و بیشتر و بیشتر پرورده شود و گسترش یابد تا انشاءالله به مطلوب واقعی برسیم.

بعد از ذکر این مقدمه و بی‌اینکه مدعی ارایه نمونه‌ای در آن جهت باشیم، در زیر بخشی از تاریخ معاصر را با اتکا به نگاه و دید و برداشت حضرت امام خمینی(س) ارایه می‌نمایم تا با نقد و بررسی صاحب‌نظران، تصحیح شود و شاید گوشه‌ای از وضع ما را به‌درستی گزارش کند. بعضی از بیانات امام خمینی(س) در تمامی عمق و اعتبارش در زمان خود برای عموم معلوم نمی‌شد و باید سال‌ها می‌گذشت تا صحت و قدرت و ارزش آن عبارات معلوم گردد.

◆ صهیونیسم و بهائیت؛ دو روی یک سکه

وقتی امام گفتند: «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» خیلی‌ها ترسیدند که مبادا یک‌وقت غلطی بکند! و سی سال وقت لازم بود تا همه مردم باور کنند و عمیقاً ایمان بیاورند که به‌واقع و تا موقعی که این مردم بر سر پیمان خود باقی باشند امریکا هیچ‌کار نمی‌تواند بکند. آن روز که امام گفتند: «این قرن، قرن غلبه مستضعفین بر مستکبرین است»، بسیاری از مردم، آن را یک رجز سیاسی و امید دادن به توده‌های مستضعف مردم مسلمان دنیا دانستند در حالی که امروز سیر جریان عمومی اوضاع سیاسی جهان به این سو دیده می‌شود.

... و بعضی از عبارات و جملات حضرت امام(س) حتی تا همین امروز هم بعد و عمق آن به‌خوبی روشن نشده است.

در آبان ۱۳۴۱ و در پاسخ به سؤال بازرگانان و اصناف قم- که در صحیفه امام هم به عنوان اولین سخنرانی امام برای شروع نهضت ثبت و ضبط شده است- امام به فرقه ضاله بهائیت اشاره کردند و گفتند:

...خطر بزرگی که برای اسلام و استقلال و کیان مملکت به واسطه این تصویبنامه (انجمن‌های ایالتی و ولایتی) که شاید به دست جاسوسان یهود و صهیونیست تهیه شده برای نابودی استقلال و به هم زدن اقتصاد مملکت، به قوت خود باقی است... اینجانب حسب وظیفه شرعی به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم (که) قرآن کریم و اسلام در خطر است؛^۱ استقلال مملکت و اقتصاد آن، در معرض قبضه صهیونیست‌هاست که در ایران به حزب بهایی ظاهر شدند و...^۲

امام در موارد دیگری هم این هشدار (درخصوص توطئه و دسیسه صهیونیست‌ها و حضور بهایی‌ها) را تکرار کردند و در آن روزگار برخی نمونه‌ها نیز مثل حضور افرادی چون هویدا، ایادی، ثابت پاسال و امثال آنها در رأس کارها و نهادها و قدرت‌ها، تصاحب شرکت‌ها و شریان‌های اقتصادی در سراسر کشور، به دست گرفتن مقامات سیاسی و اقتصادی و اجرایی، کمک‌های فوق‌العاده به تلاش‌ها و کوشش‌های آنها مثل برگزاری جلسات و کمیته‌ها و سمینارهای یهودیان و بهاییان در سطوح هزارنفری و بیشتر و تأمین هزینه‌ها و تدارک امنیت آنها و... سخنان امام را تأیید می‌کرد اما امروز پرده‌هایی از این قضایا کنار رفته است که در آن زمان برای ما قابل تصور نبود و اکنون می‌فهمیم که احساس خطر امام برای اسلام و استقلال و کیان مملکت در چه اندازه‌هایی بوده است. در ادامه به برخی از این ابعاد در حد امکان و بضاعت، اشاره می‌شود.

۱. حال این سؤال طرح می‌شود که این «خطر» برای اسلام و قرآن، در ذهن حضرت امام به چه معنی و در چه حد و اندازه‌ای بوده است؟

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۰۹.

◆ یهودی‌های مشهد

مرحوم حجت‌الاسلام فاکر در یک سخنرانی به تاریخ ۸۷/۵/۵ توضیح می‌دهند که:

... در شهر مقدس مشهد، در فاصله بین محله عیدگاه و پایین خیابان، محله‌ای است که در قدیم به آن می‌گفتند «محله جدیدی‌ها»... منظور از «جدیدی‌ها» یهودیان تازه‌مسلمان‌شده بودند که «جدیدالاسلام» شمرده می‌شوند. این یهودیان، ظاهراً صدوپنجاه سال قبل، اعلام مسلمانی کردند. یک مدتی در آن منطقه‌ای که بودند به عنوان مسلمان جا افتادند؛ بعد از آنجا، هجرت کردند و رفتند به شهرهای دیگر، جاهای دیگر و در آنجا با مسلمانان دیگر مخلوط شدند و کم‌کم رد آنها گم شد. من خانه‌های آن یهودی‌ها را دیده‌ام، در نزدیکی همان محله هم بوده‌ام. به تمام آن محله کاملاً واقفم. توضیحاً عرض می‌کنم: تاریخ نشان می‌دهد که در همین محله، چند سال قبل از آنکه میرزا علی‌محمد باب اعلام بابیت کند، شاید چند هزار یهودی اعلام کردند که مسلمان شده‌اند... مردم مشهد جشن بسیار مفصلی گرفتند؛ چند هزار یهودی مسلمان‌شده بودند (و این) مایه عزت و افتخار بود. هر کدام از این یهودی‌ها، اسمشان را عوض کردند و اسم مسلمانی برای خودشان انتخاب کردند و بالاخره شروع کردند به یک زندگی جدید. چند سال بعد از این حادثه، میرزا علی‌محمد باب اعلام بابیت کرد و اکثر همین شاید چند هزار یهودی، بهایی شدند. البته یک تعدادشان هم مسلمان‌های خوبی ماندند و هنوز هم بچه‌هایشان هستند...^۱

◆ یهودی‌های بهایی

یهودی‌ها و غربی‌ها، معمولاً مسلمان شدن یهودی‌ها در دنیای اسلام را اجباری می‌دانند. احتمالاً، این بدان دلیل است که رد توطئه و برنامه‌ریزی را گم کنند.

عبدالوهاب المسیری هم به تبعیت از غربی‌ها در کتاب *دایره‌المعارف خود می‌نویسد*:

جدیدالاسلام یک اصطلاح ایرانی و به معنی تازه‌مسلمان است. این اصطلاح در مورد یهودیان پنهانی به‌کار می‌رود که در قرن‌های هفدهم و هجدهم در ایران مجبور به پذیرش اسلام شدند. آنها ظاهراً مسلمان بودند ولی در باطن یهودی باقی ماندند. به‌طور مشخص این اصطلاح در مورد یهودیان مشهد به‌کار می‌رود که در دوران سلطنت خاندان قاجار در سال ۱۸۳۹ مجبور به پذیرفتن اسلام شدند...^۱

او در همین مأخذ درباره بهایی‌ها می‌نویسد:

بهاییت عقیده جدیدی است که میرزا حسین نوری ملقب به بهاءالله - ۱۸۱۷ تا ۱۸۹۲- داعیه آن را داشت. ریشه‌های این مسلک به بابیت می‌رسد که آن هم در سال ۱۸۴۴^۲ و به‌دست میرزا علی‌محمد شیرازی بنیان نهاده شد... تشابه و نزدیکی عمیقی میان پایه‌های بنیادین بهاییت با یهودیت خاخامی وجود دارد؛ چه، هر دو آنها بر استمرار و ادامه وحی الهی و تاریخ بشر یا استمرار حلول الهی تأکید می‌کنند (در خاخام‌ها به سبک و سیاق یهودی و در بهاءالله به شیوه بهایی) این تشابهی است که در دیگر ابعاد این دو دین نیز به چشم می‌خورد. همگونی بهاییت و قبلا، بسی ژرف‌تر است... آنچه پذیرش این آیین را برای یهودیان آسان می‌کند، تمایلی است که در این مسلک نسبت به یهودیت و دولت صهیونیستی وجود دارد. به نظر عباس افندی، رهایی در گرو بازگشت یهودیان به سرزمین موعودشان است... بدین‌گونه او رنگ و آبی بهایی به عقیده پروتستانی هزاره‌گرایی داده است...^۳

این تغییر دین و استفاده‌های بعدی، مکرراً در بین یهودی‌ها رخ داده است:

- پروتستان‌های بسیاری که از همان زمان مارتین لوتر در قرن ۱۶ تا امروز به‌عنوان

۱. عبدالوهاب المسیری، *دایره‌المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم*، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های تاریخ

خاورمیانه، تهران، دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲. یعنی درست پنج سال بعد از جدیدی شدن یهودی‌های مشهد.

۳. عبدالوهاب المسیری، همان، ج ۵، ص ۵۱۷-۵۱۴. گفته می‌شود که آقای ابومازن (رئیس فعلی دولت خودگردان

فلسطین) بهایی است. رفتار دوستانه او با اسرائیلی‌ها و خصومتش با فلسطینیان و حماس به‌خوبی واضح است.

مارانو و سپس با عقیده پروتستانی، بزرگ‌ترین خدمات را به یهودی‌ها کردند و در این اواخر با عنوان مسیحیان صهیونیست و محافظه‌کار در دولت‌های ریگان و بوش پدر و پسر در امریکا به‌خوبی ایفای نقش نمودند؛

- دونمه‌های ترکیه که در جریان شبتای زوی و فرانکیست‌ها در زمان عثمانی‌ها ظاهراً مسلمان شده و ترک‌های جوان و آتاتورک را در ترکیه به قدرت رساندند؛

- در دوره‌های قبل‌تر، در صدر مسیحیت و صدر اسلام، امثال پولس و کعب‌الاحبار و...؛

- عبدالله شهبازی درخصوص ارتباط عمیق بهایی‌ها و کابالیست‌ها می‌نویسد:

شابتای زوی (۱۶۷۶-۱۶۲۶) در بنادر غربی عثمانی «ظهور» کرد؛ نخست ادعا کرد که مسیح است ولی مدتی بعد، در زندان عثمانی، ادعای خدایی نمود. کمی بعد به اسلام گروید. پیروان شابتای یهودیانی بودند که به بازار او رونق می‌دادند. با گروش شابتای به اسلام، پیروان یهودی او نیز مسلمان شدند و چون مارانوهای مسیحی، فرقه‌ای از یهودیان مخفی را در جهان اسلام بنیان نهادند که «دونمه» نامیده می‌شوند. سیر تکوین ماجرای شابتای زوی و دعاوی او و ترکیب پیروانش، پیش‌نمونه ظهور سه «پیامبر» دروغین و نامدار دیگر در دو سده پیشین است: یاکوب فرانک در شرق اروپا، نمود در هند و علی محمد باب در ایران.^۱

که باید به این سه نفر، محمد عبدالوهاب را هم اضافه کرد.

◆ سابقه جدیدهای مشهد

حبیب لوی، یهودی صهیونیست ایرانی و نویسنده کتاب سه‌جلدی تاریخ یهود ایران، در کتاب خود فقط به واقعه مشهد اشاره‌ای دارد،^۲ آن‌هم از قول سه مورخ فرنگی و با بیانی

۱. عبدالله شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۳۱-۳۳۱.

۲. حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، تهران، بروخیم، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۵۱۹-۵۸۹.

معمولی و بی‌اهمیت؛ گویی به نوعی می‌خواهد از زیر موضوع فرار کند. در کتاب مذکور دو مسئله وجود دارد که بسیار خواندنی است: یکی اینکه ظاهراً یهودی‌های مشهد و یا لاقبل عده‌ای از آنها را به مشهد برده است و دیگری درباره بهایی شدن یهودی‌ها؛ به طور کلی در مورد اول می‌نویسد:

...در بین پیشخدمتان نادر، چند نفر یهودی بودند که یکی از آنها به نام یوسف بود که لباس مرواریددوزی در بر داشته است. نادر حکم می‌کند که تورات را برای او بخوانند زیرا سایر کتب مقدسه، قرآن و انجیل را هم مطالعه کرده بود. وقتی به واقعه دختران صلفحاد (در تورات) می‌رسد... فوق‌العاده تحت تأثیر قرار گرفت و تصمیم داشت رویه‌ای مهم به منفعت مذهب حضرت موسی اتخاذ نماید...^۱

حبیب لوی در پاورقی می‌نویسد:

والتر فیشل اضافه می‌کند که نادر دستور داد که کتب قرآن و تورات و انجیل به فارسی ترجمه شود تا مورد مطالعه وی قرار گیرند و بابت حق ترجمه، ۷ تومان به مترجم قرآن داد و ۲۴ تومان به مسیحی مترجم/انجیل، اما به راب یهود ۲۰۰ تومان داد و معلوم نیست که علت این اختلاف چه نظر بوده است).^۲

...در سال ۱۷۳۰ میلادی، عده زیادی از یهودیان شهر قزوین و دیلمان را به منظور آبادی مشهد به آن شهر مهاجرت داد و این حسن نظر او را می‌رساند. مخصوصاً انتقال آنان را به یک شهر مقدس در مدت سلطنت نادرشاه، ناراحتی برای یهودیان ایران گفته نشده است...^۳

...در پایان سال ۱۱۴۸ هـ/نوروز ۱۷۳۶ میلادی، نادر کلیه ایالات ایران را از دست ارتش‌های عثمانی و روس و افغان نجات داده بود. در همین سال برای نوروز... مردم به

۱. همان، ص ۴۷۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۷۳. سال ۱۷۳۰ چند سال بعد از مرگ شایبتای زوی و مسلمان شدن پیروان یهودی اوست.

اصرار او را انتخاب کردند. یکی از شرایط قبول سلطنت نادر آن بود که مردم، ترک مذهب شیعه اثنی عشری را که سلسله صفویه رواج داده بود بنمایند. یکی از روحانیون به مخالفت پرداخت ولی مرگ او، موجب سکوت دیگران گردید. نادر نفوذ روحانیون را محدود کرد...^۱

در سال ۱۷۴۰ میلادی بخارا و خیوه را فتح نمود و بعد به کلات و مشهد مراجعت و جشن فتوحات خود را در منتهای قدرت گرفت... التون انگلیسی در سال ۱۷۳۹ درصد توسعه روابط تجاری بریتانیا با ایران برآمد و بعد جوناس هانری انگلیسی در سال ۱۷۴۳ توانست خود را به دربار نادر نزدیک سازد...^۲

تواتر و ترتیب این تاریخ‌ها به خوبی نشان می‌دهد که در این ایام انگلستان کاملاً در اختیار یهودی‌ها و کمپانی هند شرقی بود^۳ و استعمار هند هم تثبیت شده و به ثمر نشسته بود؛

خصوصاً که به قول مرحوم سیدجلال

آل‌احمد، اساساً علت امکان سلطه

انگلیسی‌ها بر هند، حمله نادر به آن

سرزمین به عشق دریای نور و کوه نور

بود. آیا دوستان و مشاوران یهودی نادر

و طرف‌های تجاری انگلیسی-یهودی او،

نشانی آن جواهرات را نداده بودند؟

بعدها، در زمان حکومت پهلوی، یکی از

قهرمانان تاریخ ایران «نادرقلی» بود که



یهودی‌ها و غربی‌ها، معمولاً مسلمان شدن یهودی‌ها در دنیای اسلام را اجباری می‌دانند. احتمالاً، این بدان دلیل است که رد توطئه و برنامه‌ریزی را گم کنند



در نمایش‌های رادیویی با صدای قدرتمند «سارنگ» مدام تبلیغ می‌شد و مجسمه و دم و

۱. همان، ص ۴۷۸.

۲. همان، ص ۴۷۹.

۳. برای مطالعه درخصوص سلطه یهود بر انگلیس رک: عبدالله شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی.

دستگاه او را نزدیک حرم حضرت امام‌رضاع(ع) درست کردند تا به توصیه احمد کسروی عمل کرده باشند. کسروی که عضو لژ ماسونی در هند و با تشیع شیعی‌گری مخالف بود، از اینکه قبر نادر تبدیل به زباله‌دانی شده بود غصه می‌خورد و او را الگوی قهرمانی و بزرگی و ایرانی‌گری می‌دانست.

◆ بهایی‌های یهودی‌الاصل

حبیب لوی می‌نویسد:

بنیامین دوم، سیاح یهودی اهل باواریا در سال ۱۸۴۶ به ایران آمده و گفته که... با اینکه یهودیان ایران در این زمان به منتهای درجه ضعف مادی و معنوی خود رسیده بودند، مع‌الوصف اگر در قسمت مادیات به‌کلی خورد (خرد) شده بودند ولی در قسمت معنویات و تحصیل دانش کوشش فراوان داشته و با وجود کلیه اشکالات، عقب‌مانده نبودند...^۱

در صفحه بعد هم از عشق آنها به اسپینوزا و اندیشه‌های علمی و فلسفی می‌گوید؛ اما کمی بعد می‌نویسد:

در این عصر، در اثر ضعف مادی و فقدان آزادی، جامعه یهود ایران، بهترین زمینه برای تبلیغ مذاهب مختلفه گردیده بود. مسلمانان، با فشار و تهدید و به زور اسلحه و انجام خواری و مضحکه نسبت به یهود می‌خواستند آنها را به مسلمانی جلب نمایند و مأمورین میسیونری پروتستان‌ها موقع را مناسب می‌دانستند که با محبت جلب توجه ایشان را بنمایند... در همین موقع عامل جدیدی در بین مسلمانان ایران پیدا شد که در سرگذشت هزاران نفر از یهودیان همدان و کاشان و بعدها اراک و حتی تهران^۲ تأثیر بسزایی داشت و آن عبارت از دعوی میرزا سیدعلی محمد باب از اهالی شیراز بود که در

۱. حبیب لوی، همان، ص ۵۹۵.

۲. همان، ص ۵۹۸.

سال ۱۸۴۴ آن را اظهار داشت.^۱

نویسنده یهودی توضیح نمی‌دهد که اگر مسلمانان، آنها را با زور اسلحه و تهدید وادار به تغییر مذهب می‌کردند، چگونه آنها هزاران نفری بهایی شدند؟ اگر زور و تهدید بود که باید حتماً مسلمان می‌شدند. جالب اینکه نویسنده در پاورقی می‌نویسد:

هدف این کتب تاریخی (یعنی همین کتاب تاریخ یهود ایران) تبلیغاتی بر له یا علیه هیچ‌یک از معتقدات هموطن عزیز و محترم نمی‌باشد بلکه به منظور روشن نمودن گوشه‌هایی از تاریخ تاریک یهود خصوصاً یهود ایران است...^۲

و این در حالی است که در سراسر این کتاب به طور مکرر و به پشتوانه حمایت فراوان حکومت محمدرضاشاه، از روحانیان ایران با نام‌هایی چون «ملانما» و از این قبیل یاد می‌کند. حبیب لوی می‌نویسد:

...از عصر فتح‌علیشاه، هر چه از اروپا شنیده می‌شد، تازگی داشت؛ انقلاب فرانسه و اصلاحات در کلیه ممالک اروپایی و کشفیات ابزارها و اسلحه‌های جدید تمام موضوعاتی بودند که جلب توجه نموده و افکار را به جنبش در می‌آوردند. در حینی که ایرانیان چنین مراتبی را می‌شنیدند، فشار مأمورین دولت و شاه، تجاوزات، مانند عصر مغول ادامه داشت^۳ و کثرت ملانماها موجب زحمت مردم گشته بود. این طبقه که از معلومات حقیقی بی‌بهره بودند برای احراز به مقام عالی‌تر و جلب مردم، به بحث مطالبی می‌پرداختند که روح اسلام از آن بی‌خبر بود.^۴ طبقه منوره و تحصیلکرده، انگشت‌شمار بودند و جرئت سخن گفتن نداشتند و اغلب اتفاق می‌افتاد که از طبقه

۱. ملاحظه شود که هیچ اشاره‌ای به مشهد ندارد.

۲. همان، ص ۵۹۹.

۳. قبلاً توضیح داده است که در حرمسرای شاه قاجار زنان یهودی هم بودند و آنها مواظب یهودی‌ها بودند.

۴. چقدر جالب است: «معلومات حقیقی و روح اسلام» که این نویسنده یهودی از آن بیشتر از مسلمانان خبر دارد و البته قصد تبلیغاتی له و علیه اسلام را هم ندارد.

علمای واقعی و آنهایی که حقیقتاً استحقاق پیشوایی امور مذهبی را داشتند،^۱ گمنام به سر می‌بردند؛ در حالی که شخص دیگری که فاقد لیاقت بود مورد شنوایی بود. سختی و فشار بر مردم و ناراحتی‌های اقتصادی و معنوی و سیاسی و تلفات از امراض ساری، روح مردم را بیش از پیش علاقه‌مند به ظهور حضرت حجت که هدف ایده‌آل کلیه مذاهب است^۲ نموده بود. تمام این عوامل، زمینه را برای ظهور و یا دعوی آن شخصیتی که بتواند انقلابی فکری که اثر آن بهبود حال مردم باشد مهیا نموده بود. قبل از آن ایام، مردم مسلمان ایران متوسل به افکار دیگری مانند صوفیگری و غیره، برای تسلا و تسکین آلام درونی خود شده بودند و اما یهودیان راحتی و تسلی روحی خود را در کتب انبیای اسرائیل می‌یافتند و چون در این عصر افکار و مسلک‌های گوناگون فلسفی نتوانسته بود که آسایش و آزادی گمشده مردم ایران را بدهد، پس آیا بهترین راه همان اتکا به ظهور حضرت حجت و آن امامی که دشمنان بشریت را خرد و عدل و داد را در جهان برقرار کند، نبود؟^۳ یهودیان هم که کم‌وبیش به افکار جهان جدید آشنا شده بودند، دیگر جملات مهیج انبیا آنها را کاملاً تسلا نمی‌داد. در چنین موقعیت و روحیه‌ای بود که ندای میرزا علی محمد باب بلند گردید.

کنت دوگوبینو، در کتاب مذهب و فلسفه در آسیای مرکزی صفحه ۱۳۱ به بعد می‌نویسد:
سید علی محمد باب در سال ۱۸۲۰ متولد شده؛ به واسطه علاقه به امور مذهبی، به کریلا فرستاده شد و در آنجا نزد یکی از مجتهدین به تحصیل پرداخت. سید، طالب دانستن

۱. در این مورد هم از صفحات دیگر کتاب می‌فهمیم که مقصود از علمای واقعی و مستحق پیشوایی کسانی‌اند که با یهودی‌ها همراه و همدل بودند.

۲. فتأمل!

۳. نگارنده این سطور از همکلاسی‌های یهودی‌الاصل بهایی‌شده خود، می‌پرسید که شما چگونه از حضرت موسی تا امروز، از دو پیامبر (حضرت عیسی (ع) و حضرت رسول (ص)) و دوازده امام شیعیان رد شده و ناگهان دل به علی محمد باب و بهاء‌الله بسته‌اید؟ و آنها بهت‌زده سکوت می‌کردند. نمی‌دانم آیا حبیب لوی خود باور دارد که با این بیانات چقدر دارد موضوع را مستدل و منطقی و باورپذیر مطرح می‌کند؟

موضوعات جدید بود. اناجیل را که میسیونرها به فارسی ترجمه کرده بودند خواند و اغلب با یهودیان شیراز برای کسب اطلاعات تماس گرفته و درصدد شناختن مذهب زرتشتیان برآمده و برای اطلاع از کتبی که از روی اعداد، علوم مخفی و فرضیه‌های فلسفی را حل می‌کند...^۱ در جوانی به زیارت مکه رفت و در عوض آنکه با ایمان محکم‌تری برگردد از راه معمول خود خارج گردیده و ممکن است در همان‌جا تصمیم به ایجاد مذهب جدید را گرفته باشد. چون شخصی شیرین [بود] و رفتاری ساده و قیافه‌ای زیبا و جوان داشت عده‌ای را به اطراف خود جلب نمود...^۲

توضیحات حبیب لوی و منقولات او از دوگوبینو درباره تکاپوهای بابی‌ها و بهایی‌ها همچنان در صفحات بعد ادامه دارد و به افراد تلاشگر بهایی و آثار و کتاب‌های آنها اشاراتی می‌کند تا می‌رسد به کشتن علی محمد باب در تبریز و اینکه: «... باب، از قرار معلوم مقرراتی برای حکومت و حتی سلطنت وضع کرده است و بنای مقدس آنها بایستی در محلی که او را می‌کشند (تبریز) برقرار گردد.» نویسنده در اینجا پاورقی زده و در عبارتی بسیار جالب و معنی‌دار می‌نویسد: «در عوض تبریز، در حیفا، در خاک اسرائیل، برقرار شد.»^۳

مطالب کتاب تاریخ یهود/ ایران درباره بهاییان تا صفحه ۶۲۶ ادامه دارد و تازه از اینجا درباره «تبلیغ بهاییان در بین یهودیان و علت جلب عده‌ای از یهودیان به مذهب جدید...» توضیح می‌دهد. این توضیحات هم تا صفحه ۶۳۴ ادامه دارد و در این صفحه است که یک عبارت کلیدی، کل مطالب ما را به نتیجه می‌رساند:

در یادداشت‌های آقای کهن‌صدق^۴ وارد است که اولین اشخاصی که در خراسان در شهر

۱. شیوه‌ها و روش‌های کابالایی یهودی.

۲. حبیب لوی، همان، ص ۶۰۵-۶۰۲.

۳. همان، ص ۶۱۹.

۴. حبیب لوی در سراسر کتاب خود از این یادداشت‌ها استفاده فراوان می‌کند. از اسم «کهن‌صدق» هم معلوم می‌شود که او عالمی مورد احترام و مهم در بین یهودی‌ها بوده است.

تربت بابی شدند، یهودیان مشهدی بودند که جدیدالاسلام شده بودند و با این اطلاع نظریه بالا ثابت می‌گردد.

مقصود حبیب لوی از «نظریه بالا» فشار بر یهودی‌ها و ضعف آنها و علت روی آوردنشان به بهائیت است. اما همین عبارت و مجموعه مطالب ۴۰ صفحه‌ای این کتاب و خصوصاً دلایل بسیار سست و تکراری حبیب لوی به‌روشنی نشان می‌دهد که این برنامه دقیقاً تنظیم شده بوده است تا عده‌ای از یهودی‌ها ابتدا مسلمان و سپس پراکنده شوند و در جریان فتنه باب به اسم مسلمان، بابی و بعد هم بهایی شوند و در انتها هم سر از اسراییل درآورند و با ایجاد فتنه و تفرقه، مسلمانان شیعه ایران را سست و فاسد کنند و از همه مهم‌تر اینکه اساساً دین رسمی ایران را که نادر نتوانسته بود از بین ببرد، تبدیل به فرقه جدید بهائیت نمایند.

◆ دست‌های شیطانی

تبدیل یهودی‌ها به بهایی‌ها را به شکلی مفصل‌تر و واضح‌تر در کتاب *دست‌های شیطانی*؛ بررسی عملکرد فرقه ضاله بهائیت در ایران می‌توان مطالعه کرد که به دلیل انطباق کامل آن با نگاه و برداشت ما در این مقاله، آن را عیناً در اینجا می‌آوریم.^۱

گرویدن یهودیان به بابیت و بهائیت

آنچه در بررسی تاریخ معاصر ایران و پیدایش و گسترش بابیگری و بهائیت در این دوران جالب و در عین حال تعجب‌آور است و حکایت از حمایت‌های حساب‌شده و پنهان دست‌های استعماری از این فرقه‌ها دارد، گرویدن یهودیان جدیدالاسلام به طور جمعی، به این فرقه‌هاست. این افراد به رواج‌دهندگان اولیه بابیگری و بهاییگری تبدیل شدند. به این گروه «یهودیان مخفی» یا انوسی‌ها نیز می‌گویند.

۱. *دست‌های شیطانی: بررسی عملکرد فرقه ضاله بهائیت در ایران*، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت (تدوین، تنظیم و نشر)، ۱۳۸۷، ص ۲۳۸-۲۲۹.

گروش این یهودیان به اسلام، واقعی نبود و آنان به‌طور پنهانی، همچنان یهودی بودند. والتر فیشل، محقق یهودی، معتقد است که این جدیدالاسلام‌ها همچنان مخفیانه به دین یهود پایبند بوده و هستند. فیشل این مطلب را در سال ۱۳۲۸ شمسی اظهار می‌کند، در نتیجه در طی دوران ۱۱۰ ساله این ماجرا (۱۹۴۹-۱۸۳۹) که از مسلمان شدن این یهودیان می‌گذشت، آنان همچنان یهودی مانده بودند.

دایره‌المعارف یهود نیز پدیده جدیدالاسلام‌های مشهد را ذیل مدخل «یهودیان مخفی» مطرح کرده نه در مدخل «مرتدین» و تصریح می‌کند که آنان به‌عنوان «یهودیانی در لباس اسلام» به حیات و آداب خود ادامه دادند. بابیگری را یک یهودی جدیدالاسلام ساکن رشت به نام میرزا ابراهیم جدید، به سیاهکل وارد کرد. اولین کسانی که در خراسان بابی شدند یهودیان جدیدالاسلام مشهد بودند. معروف‌ترین ایشان ملا عبدالخالق یزدی است که ابتدا در یزد اقامت داشت. او از علمای دین یهود بود و پس از مسلمان شدن در زمره اصحاب مقرب شیخ احمد احسائی جای گرفت و احسائی (رئیس فرقه شیخیه) هفت سال در خانه وی سکونت داشت. ملا عبدالخالق یزدی سپس به مشهد مهاجرت کرد، در صحن حضرت رضا علیه‌السلام نماز جماعت و بساط منبر و وعظ برقرار نمود و به نوشته مهدی بامداد به یکی از «علمای طراز اول مشهد» بدل شد. یهودیان مشهد که تعداد ایشان در سال ۱۸۳۱ حدود دو هزار نفر گزارش شده، در سال ۱۸۳۹ میلادی، اندکی پس از استقرار کمپانی ساسون در بوشهر و بمبئی، پنج سال پیش از آغاز دعوت علی‌محمد باب، به‌طور دسته‌جمعی مسلمان شدند بدون آنکه هیچ‌گونه فشاری بر آنان باشد! کدخدای آنان، با نام ملا مشایخ، نام ملامهدی و خاخام آنها، به نام ملا بنیامین یزدی، نام ملا امین را برای خود انتخاب کردند. اینان، گروهی به باب پیوستند و بعدها نقش فعالانه‌ای در گسترش بهاییگری بر عهده گرفتند.

از جمله یهودیان مشهد، ملا ابراهیم ناتان است که رهبری یک شبکه فعال اطلاعاتی انگلیس را در منطقه برعهده داشت و در سال ۱۸۴۴ (سال شروع دعوی باب) به بمبئی مهاجرت کرد. توماس تیمبرگ معتقد است که او به‌سان یهودیان بغدادی (ساسون‌ها و

کارگزاران آنان) دارای پیوندهای قوی با جامعه یهودی خراسان بود و همچنین پیوندهای قوی با حکومت بریتانیا داشت. دایره‌المعارف یهود نیز معترف است که ملا ابراهیم ناتان رهبری یهودیان بخارایی، افغانی و ایرانی مقیم بمبئی را برعهده داشت و «نقش مهمی در جنگ اول انگلیس و افغان ایفا نمود» و نیز از ملا ابراهیم ناتان با صراحت به‌عنوان «مأمور اطلاعاتی بریتانیا» یاد کرده است.

علاوه بر یهودیان مخفی، یهودیان دیگر نیز در ترویج و گسترش این فرقه‌ها، فعالیت چشمگیر داشته‌اند. اسماعیل رایین در کتابی که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد، می‌نویسد:

«بیشتر بهاییان ایران، یهودیان و زردشتیان هستند و مسلمانانی که به این فرقه گرویده‌اند در اقلیت می‌باشند. اکنون سال‌هاست که کمتر شده مسلمانانی که به آنها پیوسته باشد.»

آیتی معروف به آواره، از مبلغین پیشین بهایی که بعداً کتاب *کشف‌الحیل* را در افشای مظالم و مفاسد این فرقه نوشت به سلطه یهودیان بر جامعه بهایی ایران در اوایل حکومت رضاشاه اشاره کرده، می‌نویسد:

«این بشارتی است برای مسلمین که بساط بهائیت به طوری خالی از اهل علم و قلم شده که زمام خامه را به دست مثل حکیم رحیم و اسحاق یهودی و امثال او داده‌اند.»

حسن نیکو، مبلغ پیشین بهایی، می‌نویسد:

«طبقه دیگر [بهاییان] یهودی هستند که با چه بغض و عناد به اسلام معروف‌اند... در چنین صورتی اگر کسی علمی بلند کند که باعث تفریق و تشتت جمعیت اسلام شود و سبب تفریق مسلمین گردد، البته دشمن... دلشاد گردیده وی را استقبال می‌کنند... [یهودیان] در دخول در مجامع و محافل بهاییان سه فایده مسلم برای خود تصور داشته: اول آنکه لااقل سیاهی‌لشکر دشمن می‌شود که بر ضد اسلام قیام کرده و رایت تشتت و تفریق را بلند نموده است؛ دوم آن‌که از مسئله اجتناب و دوری که در مسلمین شیعه نسبت به یهود بود مستخلص می‌شوند و با آنها معاشرت می‌کنند بلکه وصلت

می‌نمایند؛ سوم آنکه اگر غلبه و قدرت با بهاییان گردد عجلتاً خودی در حزب آنان وارد کرده باشند.»

در کاشان و همدان نیز وضعیت مشابهی با مشهد دیده می‌شود. در کاشان افراد ثروتمند و پرشماری که بهایی شدند و بهائیت را در کاشان بنیاد نهادند عبارت‌اند از: آقای یهودا، جد خاندان میثاقیه، ملا ربیع، حکیم یعقوب جد خاندان برجیس، میرزا عاشور (آشور) و برادران و خواهرش که خانواده‌های پرجمعیت ساجد و ماهر و وحدت و غیره از نسل ایشان است. حکیم فرج‌الله جد خاندان توفیق، میرزا ریحان (روبین) جد دو خاندان ریحانی و روحانی، ملا سلیمان و میرزا موسی و میرزا اسحاق خان جد خاندان‌های متحده و اخلاقی، میرزا یوسف‌خان جد خاندان ابوسفیان.

در همدان، تعداد زیادی از خانواده‌های بهایی از نسل حاجی لاله‌زار (العازار)، یهودی همدانی هستند. او جد دو هزار نفر یهودی، مسیحی و بهایی است. یکی از پسران او مسیو حاییم است که مسیحی شد. دیگری دکتر موسی‌خان (حکیم موشه) نیز مسیحی گشت. دکتر موسی‌خان، پسر دیگرش، به نام حکیم هارون یهودی است. خانواده‌های گوهری، گرانفر از نسل موشه پسر دیگر حاجی لاله‌زار، بهایی هستند. حاجی میرزا یوحنا پسر حافظ‌الصحه بهایی است. دکتر یوسف سراج، حاجی میرزا طاهر پدر دکتر نصرالله باهر و یوسف مشهود از همین نسل، بهایی بودند.

وضعی مشابه در اراک، تربت، رشت و سایر نقاط ایران از جمله سیاهکل می‌توان مشاهده کرد.

بعدها در دوره پهلوی، گروهی از ثروتمندان خاندان‌های یهودی-بهایی سراسر کشور، در تهران مجتمع شدند و شبکه بانفوذ و مقتدری را به‌وجود آوردند که خاندان‌های آزاده، اتحادیه، اخوان‌صفا، ارجمند، برجیس، برومند، جاوید، حافظی، حقیقی، حکیم، شایان، صمیمی، عزیزی، عهدیه، فروز، لاله‌زار، لاله‌زاری، مؤید، ماهر، مبین، متحده، متحدین، مجذوب، معنوی، ملکوتی، میثاقیان، میثاقیه، نصرت، وحدت، یوسف‌زاهد، یوسفیان و غیره از آن جمله‌اند. در اواسط دوران سلطنت رضاخان (۱۳۱۲ شمسی) افراد

دیگری چون میرزا اسحاق خان حقیقی، یوسف و وحدت، عبدالله خان متحده، جلال ارجمند و اسحاق خان متحده (یهودیان بهایی‌شده) متنفذین سران جامعه بهایی تهران بودند. گردش یهودیان و تلاش برای تبدیل این فرقه به یک دین متنفذ جهانی در سایر کشورها به ویژه در اروپا [و] آمریکا، نیز پیگیری می‌شد. هیپولت دریفوس از نامداران یهودی مخفی است که به بهائیت پیوست و نقش مهمی در گسترش آن داشت. او در سال ۱۳۱۷ قمری بهایی شد و در سن ۷۰ سالگی (۱۳۱۸ق) در پاریس درگذشت. او در همین سال به عکا رفت و مدتی با عباس افندی بود. خانم پولاک که از خاندان‌های زرسالار یهودی (خاندان پولاک) است بهایی شده و نام آسیه را برای خود انتخاب می‌کند.

با اتکا بر چنین حمایت‌هایی است که این فرقه در طول بیش از یک قرن فعالیت خود در آمریکا، به یک سازمان متنفذ از لحاظ کمی و کیفی بدل شد.

عزیزالله عزیزی، بهایی یهودی‌الاصل در خاطرات خود می‌نویسد:

«نزدیک به ۶۰ سال قبل تقریباً در سال ۱۲۷۲ هجری شمسی شخصی موسوم به حاج الیاهو از ارض مقدس [منطقه عکا در فلسطین اشغالی] به تهران مراجعت نموده و با کلیمیان، پنهانی معاشرت داشت و در خفا در تبلیغ امراله ساعی و جاهد بود.»

او در خاطرات خود به یهودی بودن مورخانی که مشغول تدوین تاریخ بهایی! بوده‌اند نیز اذعان می‌کند:

«[عبدالباها به من گفت:] ایشان دکتر اسلمونت هستند از اهل انگلستان و قبلاً یهودی بودند و حال ایمان آورده بهایی شده‌اند و مشغول نوشتن تاریخ امر مبارک هستند.»

سیدهاشم میرلوحی که سال‌ها در آمریکا زندگی کرده و با یهودیان بهایی‌شده سروکار داشته است، می‌نویسد:

«اگر جهودی تصمیم بگیرد تا دین و آیین دیگری را انتخاب کند، بهایی می‌شود! این مورد، هم در بین جهودهای امریکایی و هم ایرانی دیده می‌شود.»

محمدعلی فیضی بهایی در خصوص مبلغان فعال و ابتدایی بهائیت در ایران که از میان قوم یهود بوده‌اند، می‌نویسد:

«از حضرات بنی‌اسرائیل نیز جمعی در همدان و کرمانشاه و کاشان به امر مبارک اقدام نموده و در دوره میثاق، قیام بر خدمت نمودند، مانند جناب «حکیم آقاجان» و «حکیم عبدالرحیم» ملقب به «حافظ‌الصحه» و «حکیم موسی»... در کاشان نیز نفوسی مانند «حکیم یعقوب» نوه دختری حکیم هارون به امر مبارک ایمان آورده و سال‌ها مورد احترام و اعتماد اهالی بوده است و نیز جناب خواجه‌ربیع فرزند ارشد «ملا اسماعیل» پیشوای کلیمیان که خود و برادرانش به امر مبارک ایمان آوردند.»

نوشته‌اند که وقتی کاروان قره‌العین متشکل از چهل نفر مرد و زن وارد همدان شد، جلسه‌ای تشکیل دادند او را در پشت پرده نشانند. ملا الیاهو و ملا لاله‌زار که هر دو از کلیمیان بنام همدان بودند و کینه‌ای شدید نسبت به اسلام و مسلمانان داشتند چون آوای تفرقه در دین اسلام را از زبان آن جمع شنیدند، مثل پروانه به دور آنها چرخیدند و چنان درباره قره‌العین غلو نموده و نابغه و بی‌مانند بودن او را تبلیغ کردند که بازار این دین‌سازان رواج گرفت (مانند صدر اسلام که جمعی از یهودیان به کسوت مسلمانان درآمد بعداً افرادی مانند کعب‌الاحبار از آنان، با جعل روایات، دشمنی خود را با اسلام آشکار ساختند).^۱

آنچه ذکر شد گوشه‌هایی از توطئه پنهانی صهیونیسم یهودی را در حمایت از فرقه بهائیت نشان می‌دهد که برای ایجاد شکاف در اسلام و تضعیف اقتدار روحانیت شیعه، به‌ظاهر در مسلک بهائیت درآمد، کینه‌توزی خود به اسلام را عملی ساختند.^۲

۱. مطالبی که عیناً از کتاب *دست‌های شیطانی* نقل شد دارای پانوشته‌های ارجاعی بسیاری است که خوانندگان محترم به منظور آگاهی به آن منابع و رفع هرگونه ابهام، می‌توانند به این کتاب رجوع کنند.

۲. کتاب *دست‌های شیطانی* درباره بهایی‌ها و اغراض، مقاصد، ریشه‌ها، ارتباط و گسترش آنها، کتابی خواندنی است که با اسناد و مدارک فراوان به‌خوبی بن و بنیاد این فرقه ضاله مضله را نشان می‌دهد. در یک فصل از کتاب، در ص ۲۸۶-۲۷۹، عباراتی از حضرت امام(س) نقل شده است که به دلیل یکجا جمع بودن آنها، بسیار قابل استفاده است.

♦ رضاشاه و بهایی‌ها

اما در روی کار آوردن رضاشاه و پیدا کردن او برای ایجاد حکومت دلخواه انگلیس هم، باز دست بهاییان در کار است. برای این منظور، چندین نفر را معمولاً ذکر می‌کنند: ژنرال آیرون‌ساید، اردشیر ریپورتر و... و از همه جالب‌تر پدر هویدا، حبیب‌الله هویدا، عین‌الملک که یهودی‌زاده و از نزدیکان عباس افندی^۱ و از سران بهایی‌هاست.

در کتاب قصه هویدا/ می‌خوانیم:

سیدهاشم میرلوحی می‌نویسد:
 اگر جهودی تصمیم بگیرد تا دین و آیین دیگری را انتخاب کند، بهایی می‌شود! این مورد، هم در بین جهودهای امریکایی و هم ایرانی دیده می‌شود

صراحت نقش عین‌الملک در ماجرای کودتای ۱۲۹۹ و معرفی رضاخان به عاملین کودتا برای در دست گرفتن قدرت، در خاطرات حبیب‌الله رشیدیان به این شرح است: چند سال قبل از کودتا، من بیشتر روزهای هفته، صبح‌هنگام، سری به منزل عین‌الملک که از متنفذین و کاملین فرقه بهاییه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم، می‌زدم و مخصوصاً از کلنل فریزر،^۲ مخدوم خود مأموریت داشتم که در آنجا حضور یابم و از اشخاصی که نزد عین‌الملک آمدوشد داشتند و از سخنان آنان با عین‌الملک و سخنان عین‌الملک با آنها، اطلاعاتی در اختیار کلنل فریزر قرار دهم. یک روز بنا به معمول به منزل عین‌الملک واقع در خیابان کوشک رفتم و بعد از چند دقیقه گفت‌وگو با او، مردی پارسی و هندی بر او وارد شد که نام آن پارسی هندی ارباب اردشیرجی بود که بر من

۱. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست)، تهران، اطلاعات،

۱۳۶۹، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۲. مأمور انگلیسی.

معلوم شد آن مرد زرتشتی هندی با عین‌الملک سوابق دوستی ممتد و صحبت قدیمی داشتند... پس از آنکه ارباب اردشیرجی از روابط من با سفارت امپراتوری انگلستان آگاه شد، در دوستی با من گشود... روز دیگر... لحن سخن ارباب اردشیرجی با عین‌الملک صورت جدی به خود گرفت و روی به عین‌الملک نموده گفت: از شما خواهشی دارم... از شما خواهشمندم که با محفل بهاییان به مشورت بنشینید و از آنها بخواهید تا صاحب‌منصبی بلندقامت و خوش‌قیافه پیدا کنند و به شما معرفی نمایند و شما آن صاحب‌منصب را با من آشنا کنید. اما به دو شرط: اولاً اینکه آن صاحب‌منصب نباید ژاندارم باشد و حتماً باید صاحب‌منصب قزاق باشد، ثانیاً شیعه اثنی‌عشری خالص نباشد - که ارباب اردشیرجی، مخصوصاً جمله اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که آن صاحب‌منصب نباید شیعه اثنی‌عشری خالص باشد.^۱ پس از آن ملاقات، عین‌الملک، رضاخان را با ارباب اردشیرجی آشنا کرد و اردشیر، وسیله آشنایی رضاخان با فریزر می‌شود و...^۲

به این دلیل از همان ابتدای روی کار آمدن رضاخان، بسیاری از همکاران او بهایی بودند. در سال ۱۳۰۳/۱۹۲۴ یعنی هنگامی که او هنوز شاه نشده بود و به تظاهرات مسلمانی هم متوسل می‌شد پست‌های مهمی را در ارتش و پلیس به افسران بهایی واگذار کرده بود.^۳ این روند شروع تا پایان سلسله پهلوی یعنی در تمام ۵۷ سال ادامه داشت؛ به طوری که گرداننده مملکت، جهودها، بهایی‌ها و ماسون‌ها بودند. بسیاری از سران مملکت، یهودی‌الاصل بهایی فراماسون بودند؛ مثل هویدا، و همه اهرم‌های قدرت و ثروت و روابط در دست آنها بود.

۱. این خصوصیات مطلوب را مقایسه کنید با آنچه از نادرشاه نقل شد.

۲. ابراهیم ذوالفقاری، *قصه هویدا*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۱۸-۱۷.

۳. محمدقلی مجد، *از قاجار به پهلوی*، ترجمه رضا سیدرضا مرزانی و مصطفی امیری، مؤسسه مطالعات و

پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۷.

◆ رضاشاه در دو نگاه

اکنون دو شکل نگاه و قضاوت نسبت به رضاشاه را با هم مقایسه کنیم:
ابتدا نظر حبیب لوی را که قاعدتاً نظر جامعه یهودی‌های ایران است و در کتاب تألیف او ضبط شده، بیان می‌کنیم:

فصل نهم؛ عصر فرخنده رضاشاه پهلوی کبیر؛ دسامبر ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ مقارن ۲۱ آذر ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰. بدون تردید جلوس رضاشاه کبیر بر تخت سلطنت ایران یکی از واقعات تاریخی مهم این کشور به‌شمار می‌رود. چنانچه بخواهیم بدون تعصب وطنی و ملی ایرانی راجع به اوضاع و احوال ایران در ۱۳ قرن گذشته قضاوت نماییم بایستی اذعان کرد که پس از فتح اعراب و شکست یزدگرد سوم، ملت و کشور ایران تا عصر پهلوی کبیر مانند گذشته دارای اقتدار و استقلال کاملی نبودند. گرچه سلاطینی از ایران قیام [کردند] و نگذاشتند که زبان و ملیت ایران، مانند سایر ممالک مفتوحه عرب از بین برود... گرچه نادرشاه نژاداً ترک بود ولی رویه‌ای ملی و ایرانی در پیش گرفت. دوره حکومت ملی زندیه کوتاه بود و سلسله قاجاریه بار دیگر قدرت ترک و مغول را بر ایران استقرار داد. اعلیحضرت رضاشاه کبیر اگر فتوحاتی بزرگ مانند نادر در عقب خود نگذاشت و ثروتی مانند او از هند برای ملت ذخیره ننمود اما اقدامات مهم اقتصادی و اصلاحات اداری و فرهنگی و مالی و آبادانی کشور از حیث احداث خط آهن و جاده‌ها و تأسیس دانشگاه و ایجاد کارخانجات و لغو امتیازات خارجی (کاپیتولاسیون) و الغای قرارداد ۱۹۱۹ و تأمین حقوق نسوان و ثبت اسناد و املاک و اصلاحات قضایی و تأسیس بانک ملی و تأمین امنیت و بسط عدالت و متحد نمودن لباس و هزاران نکات دیگر که سعادت اجتماعی و اقتصادی و ترقی کشور را بر یک شالوده محکم و دایمی استوار ساخت، اصلاحاتی بودند که در تمام سیزده قرن گذشته هیچ‌یک از آنان صورت عملی به خود نگرفته بودند و اثرات اقتصادی و اجتماعی آنها برای قرون بسیاری باقی خواهد ماند. قبل از سلطنت این پادشاه بزرگ که اکثریت ملت ایران در جهل کامل غوطه‌ور بود، به طرف علم و معرفت و اصلاحات سوق داده شد و معنی ملیت که برای او وجود

خارجی نداشت مفهوم خود را به دست آورد و امنیت به تمام معنی برقرار گردید. قبل از رضاشاه کبیر اکثر اهالی کشور به منظور تأمین زندگانی خود از شاه کشور گرفته تا وزیر و حاکم و شیخ و ملا و ایلات مشغول چپاول یکدیگر بودند و... برای یهودیان ایران که حتی مشروطیت نتوانسته بود تغییری در وضع وخیم آنها ایجاد نماید، سلطنت این پادشاه بزرگ، انقلاب عظیمی در بهبود وضع آزادی و آسایش یهودیان ایران پدید آورد و اگر گفته شود که زمان رضاشاه کبیر برای یهودیان ایران نظیر زمان کوروش کبیر و عصر فرزند او محمدرضاشاه، نظیر عصر داریوش اول گردید، راه اغراق نپیموده‌ایم. آزادی یهودیان ایران و اجرای اعلامیه بالفور که در زمان رضاشاه کبیر بود و اجتماع پراکندگان در عصر محمدرضاشاه، این دو نظر را تقویت و تأیید می‌کند... در عصر فرخنده رضاشاه کبیر در اثر آزادی یهودیان و امنیت و آسایش کشور و توسعه بازرگانی، نه فقط عده کثیری از مسلمانان، ثروتمند گردیدند بلکه عده‌ای از یهودیان هم نیز متمکن شدند. پولدارها و حتی عده کثیری از طبقه متوسط از محله‌های یهود خارج و در خیابان‌های جدیدالتأسیس تهران ساختمان‌ها کرده، در آبادی شهر و آسایش خود افزوده... جمعیت زیادی از یهودیان شهرستان‌ها خصوصاً از کاشان و همدان متوجه تهران شدند و...^۱

محمدعلی‌خان فروغی هم همین احساس را نسبت به رضاشاه دارد.^۲ همچنین دکتر محمدقلی مجد، محقق ایرانی و ساکن امریکاست که براساس اسناد منتشرشده وزارت خارجه امریکا در سال‌های جنگ جهانی اول تا دوم، بخش مربوط به ایران را مورد مطالعه قرار داده که حاصل آن یک جلد مربوط به آثار قحطی در ایران در جنگ اول^۳ و سه جلد درباره رضاشاه است.^۴

۱. حبیب لوی، همان، ص ۹۶۴-۹۵۹.

۲. رک: کتاب ۵۵۵، «مقاله فروغی»، ص ۱۶۶.

۳. کتاب قحطی بزرگ که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

۴. مشخصات کامل سه کتاب مربوط به رضاشاه به شرح زیر است:

اهمیت این کتاب‌ها در آن است که براساس اسناد رسمی و گزارش‌های سیاسی مأموران امریکایی به وزارت خارجه امریکاست و قصد انتشار در آنها نبوده و در آن روزگار، امریکا نقش بزرگی چون امروز در جهان نداشته است؛ علاوه بر اینکه مؤلف هم در عین گردآوری این اسناد، تحقیق و تتبع دقیق و علمی و هوشمندانانه‌ای کرده است و ارزش واقعی این گزارش‌ها و درجه اعتبار آنها را به نقد کشیده و حاصل این تلاش مجموعه‌ای شده است که از آن می‌توان «نظری» بسیار نزدیک به واقع از رضاشاه و دوران او به دست آورد که نگاه دوم درخصوص ارتباط رضاشاه با یهودیان است؛ نظری که خلاصه آن به شرح زیر است:

...انگلستان در توجیه اشغال ایران و برکنار کردن رضاشاه^۱ مدعی بود وی حامی آلمان و یک دیکتاتور است. این ادعا که رضاشاه حامی آلمان است، بی‌اساس بود. انگلیس او را به قدرت رساند و با حمایت و مساعدت انگلیسی‌ها بود که وی به فرمانروایی خود ادامه داد و حداقل ۱۵۰ میلیون دلار از پول‌های خود را در بانک لندن پس‌انداز کرد. به یقین می‌توان گفت رضاشاه حامی آلمان نبود؛ علاوه بر این رضاشاه پس از کناره‌گیری، تحت حمایت انگلستان به سرعت از ایران خارج شد و از خشم و غضب مردم کشورش

الف. از قاجار به پهلوی، براساس اسناد وزارت خارجه امریکا، ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۹ شمسی، ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ میلادی، دکتر محمدقلی مجد، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، قطع وزیری، ۶۷۸ صفحه، چاپ اول، سال ۱۳۸۹.

ب. رضاشاه و بریتانیا، براساس اسناد وزارت خارجه امریکا، دکتر محمدقلی مجد، ترجمه مصطفی امیری، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول، سال ۱۳۸۹، قطع رقعی، ۵۱۳ صفحه، به همراه مجموعه‌ای از عکس.

ج. تاراج بزرگ؛ امریکا و غارت میراث فرهنگی ایران؛ ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ خورشیدی، دکتر محمدقلی مجد، ترجمه مصطفی امیری و گ. مرادی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول، سال ۱۳۸۸، قطع رقعی، ۴۰۲ صفحه و مجموعه‌ای از عکس.

۱. شهریور ۱۳۲۰.

در امان ماند...^۱

در پاورقی این مطلب و در همین صفحه آمده است:

رضاشاه هنگام کناره‌گیری از سلطنت، یکی از ثروتمندترین مردم جهان بود. براساس بایگانی وزارت خارجه ایالات متحده، وی نزدیک به ۵۰ میلیون دلار در بانک تهران، ۱۸ میلیون دلار در بانک‌های نیویورک و حداقل ۱۰۰ میلیون دلار در بانک‌های لندن ذخیره کرده بود. وی همچنین مقادیر نامشخصی در بانک‌های سوییس سرمایه‌گذاری کرده بود. وی به بهانه خرید تسلیحات، عواید حاصل از فروش نفت ایران را به حساب‌های شخصی خود در این بانک‌ها واریز می‌کرد. این وجوه بخش اعظم مبالغی را که ذکر کردیم شامل می‌شوند... وی همچنین ۷۰۰۰ دهکده را تصاحب کرد و مناطق وسیعی از اراضی ایران را به املاک شخصی خود اضافه نمود...

همه موارد بالا، به‌اضافه موارد متعدد دیگر، در سه کتاب *از قاجار به پهلوی*، *رضاشاه و بریتانیا و تاراج بزرگ: امریکا و غارت میراث فرهنگی ایران*، به تفصیل و با سند و مدرک توضیح داده شده است؛ چگونگی ایجاد ضعف در سلسله قاجار، قدرت گرفتن رضاخان قزاق، کودتای ۱۲۹۹، وزیر جنگ شدن و نخست‌وزیری سردار سپه، رفتن احمدشاه، شاه شدن رضاخان، دیکتاتوری او، غارت ایران، کشتن بسیاری از افراد من‌جمله نزدیک‌ترین یاران، ایجاد خفقان، مخالفت با روحانیان و حوزه‌های علمیه و مراسم مذهبی، چادر برداشتن از سر زنان، حمله به حرم امام‌رضا(ع)... و خلاصه آنچه از جنایت و فساد که ممکن بود، انجام دادند و البته همه اینها هم کاملاً در جهت منافع انگلستان.

...حمله نظامی انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول از جمله رویدادهای بسیار مهم تاریخ ایران است چراکه در نتیجه حمله مزبور ایران برای ۶۰ سال عملاً استقلال خود را از دست داد و تقریباً ۲۵ سال تمام، ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۲، در کنترل کامل انگلیس درآمد...^۲

۱. محمدقلی مجد، همان، ص ۱۷.

۲. سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۳۲۱ شمسی؛ یعنی پس از جنگ جهانی اول و روی کار آمدن رضاشاه تا پایان دوره او.

انگلیسی‌ها پس از اشغال نظامی ایران... و انتصاب حسن وثوق معروف به وثوق‌الدوله در پست نخست‌وزیری در اوت ۱۹۱۸... یک دولت استبدادی غیرنظامی (درست کردند)... در اوایل سال ۱۹۲۰ خصومت شدید مردم با انگلیسی‌ها و مخالفتشان با قرارداد پیشنهادی کاملاً مشخص ساخت که اجرای این موافقتنامه غیرممکن و تجربه دولت استبدادی غیرنظامی وثوق با شکست مواجه شده است؛ با وجود این، انگلیسی‌ها با استقرار یک دولت استبدادی نظامی عملاً کنترل ایران و منابع آن را برای مدتی طولانی به دست گرفتند. این استبداد نظامی با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ در ایران برقرار شد و در نتیجه آن یک افسر قزاق گمنام و تقریباً بیسواد از خانواده‌ای روستایی به مدت ۲۰ سال دیکتاتور نظامی ایران شد. این مرد همان رضاخان بود...^۲ در سال ۱۹۲۱ با یک کودتای انگلیسی به قدرت رسید و سپس با یک کودتای انگلیسی دیگر به تخت جلوس کرد... در اوت ۱۹۴۱ که نیروهای متفقین به ایران حمله کردند،^۳ ارتش به اصطلاح ملی^۴ مقاومتی در مقابل متجاوزان از خود نشان نداد. فرماندهان ارتش و بسیاری از مقامات دولتی ترک خدمت کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. شرم‌آورتر از همه اینکه بعدها معلوم شد خود رضاشاه نیز قصد پناهندگی به سفارت انگلیس در تهران را داشته، انگلیسی‌ها به او جواب رد دادند؛ در نتیجه با ذلت استعفا داد...^۵ در اواخر دوره حکومت رضاشاه، کمبود شدید مواد غذایی و شرایطی شبیه قحطی بر کشور حکمفرما بود... سیاستمداران نامدار کشور که در زندان به قتل رسیدند، البته نه به دلیل نقض قانون و یا اثبات اتهام در محاکم قانونی، که به دلیل سوءظن رضاشاه به خیانت آنها، کسانی نظیر تیمورتاش،

۱. محمدقلی مجد، *رضاشاه و بریتانیا*، همان، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۱۵-۱۴.

۳. در جنگ جهانی دوم، سال ۱۳۲۰.

۴. ارتش به اصطلاح ملی و مدرن که از افتخارات رضاشاه شمرده می‌شود!

۵. همان، ص ۱۶.

نصرت‌الدوله، مدرس، سردار اسعد...^۱ سرکوب وحشیانه عشایر به‌دست ارتش، غارت مال و اموال آنها و تبعید اجباری این مردم نگون‌بخت... شرح مفصل کشتار مردم در ژوئیه سال ۱۹۳۵ در مشهد... و استفاده از تیربار که موجب تلفات هولناکی شد؛ برآورد محافظه‌کارانه از شمار کشتگان و مجروحان ۵۰۰ نفر بوده است؛ علاوه بر این، در حدود ۲۰۰۰ نفر دستگیر شدند و هر روز در گروه‌های ۳۰ نفری فلک می‌شدند...^۲ ادامه کشتارها... در سال ۱۹۳۸، حکومت وحشت، علاوه بر سایر شخصیت‌ها مدرس، علی‌اکبر داور، نصرت‌الدوله فیروز، حسین دادگر، علی دشتی، زین‌العابدین رهنما... مدرس از همان اول دشمن سرسخت رضاخان بود شکی نیست ولی برخی از قربانیان مزبور از همان روزهای اول حکومت رضاخان از ملازمان نزدیک او بودند...^۳ نزدیک به ۳۰ هزار بنای قدیمی در تهران به‌دستور شخص رضاشاه تخریب و ساختمان‌های جدیدی به‌جای آنها ساخته شد. تخریب بی‌دلیل و جنایتکارانه میراث فرهنگی به‌نام تجدد و ترقی... تاراج جواهرات سلطنتی ایران به‌دست رضاشاه... مقادیر زیادی از اشیای عتیقه و آثار باستانی ایران بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ از کشور خارج شد. این همان دوره‌ای است که موزه‌های اروپا و امریکا بیشتر آثار باستانی متعلق به ایران را به‌دست آوردند. نه فقط ثروت نفتی ایران که میراث فرهنگی آن به‌طرز سازمان‌یافته‌ای غارت و یا ویران شد و در این میان دانشگاه‌های پنسیلوانیا و شیکاگو از مجرمان اصلی بودند...^۴...شواهد مستندی وجود دارد که نشان می‌دهد از ۱۵۵ میلیون دلاری که بابت حق‌الامتياز نفت پرداخت شد، حداقل ۱۰۰ میلیون دلار آن را رضاشاه به جیب زد. برای درک بزرگی این مبلغ در آن زمان همین قدر کافی است که بدانیم کل ظرفیت وام‌دهی بانک واردات-

۱. همان، ص ۱۷؛ البته در مورد شهید مدرس تعبیر سوءظن نادرست است.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۲۶.

۴. همان، ص ۲۷.

صادرات امریکا در سال ۱۹۳۹ در حدود ۱۰۰ میلیون دلار بوده است...^۱

با این اوضاع و احوال دو سؤال مطرح می‌شود: اول اینکه چطور این مطالب این‌همه سال مخفی مانده و کسی درباره آن صحبتی نمی‌کرده است؟ و دوم اینکه چرا رضاشاه را به‌خاطر آن همه شقاوت و خیانتش نکشتند؟

و اما در مورد سؤال اول:

...شدت سانسور در طول دوره مزبور، ثبت بی‌طرفانه و دقیق رویدادها را بسیار دشوار می‌ساخت؛ علاوه بر این، در دوران حکومت پهلوی دوم (۱۹۴۱ تا ۱۹۷۹) بسیاری از مدارک جرم رضاشاه از بین برده شد و مورخان از هرگونه تحقیق و موشکافی درباره رویدادهای این دوره برحذر شدند. دلیل دیگری که تاریخ این دوره را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است، اتکای تقریباً صرف محققان به اسناد دیپلماتیک انگلیس درباره ایران است... انگلیسی‌ها خیلی خوب می‌دانند که چون رضاشاه با کمک و حمایت آنها به قدرت رسید و به مدت ۲۰ سال بر سر کار ماند، مسئولیت نهایی جنایاتی که در طول این دوره رخ داد بر عهده آنهاست. به همین دلیل از همان ابتدا بنا را بر پنهانکاری گذاشتند...^۲

و پاسخ سؤال دوم:

...پرسش‌ها است که چرا هیچ‌کس رضاخان را نکشت، پاسخ ساده‌ای داشت؛ چون انگلیسی‌ها نمی‌گذاشتند. سرویس بی‌رحم و کارآمد اطلاعات ارتش که چندین نقشه ترور رضاخان را کشف و خنثی کرد به دست انگلیسی‌ها اداره می‌شد... و سواس شدیدی که انگلیسی‌ها برای حفاظت از جان رضاشاه پس از قتل‌عام وحشیانه ۱۹۳۵ (۲۱ تیر ۱۳۱۴) در مشهد به خرج دادند، بیانگر آن است که چقدر خواهان حفظ جان شاه بودند.^۳ در فصل ۶ نشان خواهیم داد که چرا انگلیسی‌ها آن‌قدر نگران حفظ جان

۱. همان، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. ضمناً نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها این کشتار را می‌خواستند.

۴. فصل ۶ از کتاب رضاشاه و بریتانیا؛ صفحات ۲۱۹ تا ۲۷۱.

رضاشاه بودند؛ که در واقع شرح آماری و مستندی از غارت نفت ایران به دست انگلیسی‌ها در بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ خواهد بود.^۱

...انگلیسی‌ها با خلع رضاشاه، رژیم پهلوی را از سرنگونی نجات دادند. آنها امیدوار بودند که با نصب پسرش، وقایع هولناک سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ پنهان بماند و شواهد و مدارکی که نشان از همدستی انگلیسی‌ها داشت نابود شود؛ با وجود این، اوت ۱۹۴۱ آغاز روند افول سلطه انگلیس بر ایران بود. برای مردم ایران، این روند به معنای رهایی از کابوس حاکمیت انگلیس با دست‌نشاندهی رضاخان بود. در اوایل سال ۱۹۴۲ ایالات متحده با استفاده از ضعف انگلیس و مشکلاتی که گریبانگیرش شده بود^۲ به‌تدریج امور ایران را به‌دست گرفت. فرانکلین روزولت در ۱۰ مارس ۱۹۴۲ حکمی امضا کرد که طبق آن دفاع از دولت ایران برای دفاع از ایالات متحده امری حیاتی بود...^۳

◆ صهیونیست‌ها و دو جنگ جهانی

می‌دانیم که جنگ جهانی اول یک برنده اصلی داشت و آن هم انگلیس بود. بعد هم تا حدودی فرانسه و چند مغلوب واقعی و کامل داشت؛ دولت عثمانی که به‌کلی تکه‌پاره شد، روسیه تزاری که تبدیل به شوروی کمونیست شد، امپراتوری اتریش که به کوچک‌ترین حد جغرافیایی خود تنزل کرد و پروس که آن هم گرفتار مصیبت‌ها و ضعف‌هایی شد. همه این مغلوبان به‌نوعی مخالف یهودی‌ها بودند و آن غالب‌ها، موافق یهود و بلکه مستعمره آنها. بعد از همین جنگ جهانی اول بود که کانون ملی یهود در فلسطین با اعلامیه بالفور و تحت حمایت ارتش انگلیس تشکیل شد.

۱. یعنی قبل از جنگ جهانی اول تا بعد از جنگ جهانی دوم.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. در بحبوحه جنگ جهانی دوم.

۴. همان، ص ۳۹.

می‌دانیم که جنگ جهانی اول یک برنده اصلی داشت و آن هم انگلیس بود، بعد هم تا حدودی فرانسه؛ و چند مغلوب واقعی و کامل داشت؛ دولت عثمانی که به کلی تکه‌پاره شد، روسیه تزاری که تبدیل به شوروی کمونیست شد، امپراتوری اتریش که به کوچک‌ترین حد جغرافیایی خود تنزل کرد و پروس که آن هم گرفتار مصیبت‌ها و ضعف‌هایی شد. همه این مغلوبان به نوعی مخالف یهودی‌ها بودند و آن غالب‌ها، موافق یهود

اما در جنگ جهانی دوم، انگلیس لطامت سنگینی خورد و لذا همه میراث استعماری سیصدساله را به امریکا واگذار کرد؛ به طوری که بعد از جنگ، امریکا به‌عنوان قدرت بزرگ دنیا از کلاه شعبده‌بازی سیاستمداران بیرون آمد. یهودی‌های سرمایه‌دار از ۱۰۰ سال قبل برای این تغییر مکان و موضع برنامه‌ریزی کرده بودند؛ در اواسط قرن ۱۹ آلکسی دوتوکویل فرانسوی پیش‌بینی می‌کرد که در قرن آینده دنیا بین دو قدرت امریکا و روسیه تقسیم می‌شود و اوژن سو همین معنی را در رمان *یهودی سرگردان* با زبانی سمبلیک و داستانی ابراز می‌کرد و در ربع آخر آن قرن ۲/۵ میلیون یهودی طی برنامه پوگروم‌ها از روسیه و اروپای شرقی به امریکا کوچ کردند و از ابتدای

قرن بیستم امریکا به صورت کشور سرمایه‌داری بزرگ دنیا درآمد. در ۱۹۱۸ شورای روابط خارجی تشکیل شد و در ۲۰ سال ابتدای قرن، ۵ کمپانی بزرگ سینما در اختیار و تملک یهودی‌ها فرهنگ جدید امریکایی را سامان داد. در میانه جنگ دوم با واقعه ساختگی پرل‌هاربر^۱ امریکا وارد جنگ شد تا برنده آن باشد و بعد از پایان جنگ دوم، در فلسطین،

۱. برای مطالعه در این خصوص رک: ژان ژاک سروان شرایبر، *تکاپوی جهان*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران،

کانون ملی یهودی‌ها با حمایت سریع و قاطع امریکا، تبدیل به اسرائیل شد. در امریکا سازمان ملل با حمایت کامل از اسرائیل تشکیل شد. با جنگ‌های کره و ویتنام، نژاد زرد که بعد از انفجار اتمی هیروشیما باید حساب کار دستش می‌آمد، بیشتر متوجه قضایا شد. در اروپا کمک‌های مارشال و وام‌های ۵۰۰ میلیار دلاری بانک‌های یهودی امریکا، همه را خاضع و مطیع کرد. آلمان به دو پاره شرقی و غربی تبدیل شد. شوروی استالینی کم‌کم جایش را به خروشچف رویونیست و رفیق راکفلر، داد و... در ایران مقدمات فراهم شد تا مبارزات آیت‌الله کاشانی علیه اسرائیل تبدیل به نهضت ملی نفت مصدق شود تا با کودتای ۲۸ مرداد همه چیز به دست امریکا بیفتد و بعد هم بلافاصله بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی و کاشانی، در ابتدا و انتهای سال ۱۳۴۰، بساط انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اصلاحات ارضی پهن شود تا وقتی به خیال خودشان پیروز شدند جشن‌های شاهنشاهی و تاجگذاری و «کوروش آسوده بخواب که» اعلیحضرت آریامهر بیدار است برقرار شود و...

برای اینکه معلوم باشد که اینها همه یک سلسله برنامه تدوین‌شده منظم و مرتبط و از پیش طراحی‌شده بود به دوره رضاشاه بازمی‌گردیم و اینکه وقتی در آن ایام انگلیس همه آبرو و توان خود را به کار می‌برد که رضاشاه بر سر کار باشد و بعدها محمدرضا و زاهدی و امریکایی‌ها بیایند، از قبل هم سهم امریکا کاملاً محفوظ بود؛ سهم بی‌سروصدای کمتر شناخته‌شده محبوب دل یهودی‌ها یعنی عتیقه‌جات و آثار میراث فرهنگی و ابزار تاریخ‌سازی و مهندسی اجتماعی.

◆ تاراج فرهنگی

دکتر مجد این بخش را در کتاب *تاراج* بزرگ توضیح داده است که سخت خواندنی و

شگفت آور است:

مظفرالدین شاه در تاریخ ۱۱ آگوست ۱۹۰۰ در حین بازدید از پاریس پیمانی امضا کرد که بر اساس آن حق انحصاری و دائمی کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران به فرانسه اعطا گردید.^۱

...در طول ۲۷ سالی که انحصار فرانسوی‌ها وجود داشت همان‌گونه که گفته شد، هیچ کاوش باستان‌شناسی در ایران صورت نگرفت... با ظهور حکومت پهلوی در سال ۱۹۲۵ درهای ایران به روی باستان‌شناسان خارجی باز شد. این امر باعث لغو امتیاز انحصار فرانسوی‌ها در اکتبر ۱۹۲۷ و تصویب قانونی جدید در مورد آثار باستانی در نوامبر ۱۹۳۰ شد. با بهره‌گیری از موقعیت جدید و این باور که در ایران باستان‌شناسی امریکایی، به درخشان‌ترین موقعیت‌هایش نایل خواهد شد، موزه‌های امریکایی متعددی با هدف کاوش‌های باستان‌شناسی به ایران هجوم آوردند...^۲ در حین بازدید موزه‌هایی مانند موزه هنر متروپولیتن نیویورک و موزه‌های اسمیتسونین در واشنگتن، فهم این حقیقت که همه این آثار در فاصله سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ یافت شده‌اند مرا [نویسنده کتاب، دکتر مجد] شگفت‌زده کرد. خصوصاً توجه من به این مطلب جلب شد که دارایی‌های گسترده موزه متروپولیتن که مربوط به دوره‌های ساسانی و اسلامی است و شامل سفالینه‌های بسیار ارزشمند و بی‌همتایی از نیشابور است همه در دهه ۱۹۳۰ به دست آمده‌اند. چگونه محرابی بزرگ از مسجدی در اصفهان پس از گذشت ۱۳۰۰ سال، از جایگاه واقعی‌اش به نیویورک منتقل شده است؟ چگونه این محراب از کشوری مسلمان خارج شده است؟ در حین تحقیق برای نگارش این کتاب، از روی مدارک وزارت امور خارجه، دریافتیم که این محراب، جزء مجموعه وسیعی از اشیا و ساخته‌های مذهبی

۱. محمدقلی مجد، تاراج بزرگ، همان، ص ۱۸.

۲. یک معنی دیگر این سخن آن است که مأموران و جاسوسان امریکا با یک پوشش موجه به سراسر ایران هجوم آوردند.

بوده که قاچاقچیان در دهه ۱۹۳۰ به سرقت برده‌اند.^۱

توجه شود که این ایام، سال ۱۹۳۰ م/ ۱۳۰۹ هـ.ش، سال‌های تثبیت قدرت کامل رضاشاه

است و مردم مسلمان ایران گرفتار خفقان شدید و ضرب‌وشتم و کشف حجاب و قوانین ضداسلامی‌اند و از سوی دیگر دانشگاه تهران به دست محمدعلی فروغی، یهودی‌الاصل و استاد اعظم فراماسونری و «رفیق صمیمی آرتور پوپ»^۲ در سال ۱۳۱۴ تأسیس شد و خیل ایرانشناسان و ایران‌پرستان و باستان‌گرایان ضداسلامی از ابراهیم پورداود تا ذبیح‌الله بهروز و صادق هدایت و... تاخت‌وتاز عظیمی را سازمان دادند. یعنی شرایط چنان بود که به قول سعدی سنگ بسته و سگ رها بود. مسلمانان تحت فشار بودند و ضداسلامیان آزاد و راحت. از همه اینها

در جنگ جهانی دوم، انگلیس لطمات سنگینی خورد و لذا همه میراث استعماری سیصدساله را به آمریکا واگذار کرد؛ به طوری که بعد از جنگ، آمریکا به‌عنوان قدرت بزرگ دنیا از کلاه شعبده‌بازی سیاستمداران بیرون آمد. یهودی‌های سرمایه‌دار از ۱۰۰ سال قبل برای این تغییر مکان و موضع برنامه‌ریزی کرده بودند

جالب‌تر اینکه، در فلسطین هم امثال حاج امین‌الحسینی و شیخ عزالدین قسام مشغول مبارزه بودند؛ مبارزه با انگلیسی‌های حامی صهیونیست‌ها و ارباب رضاشاه و پورداود و امثال او... نه آن روز و نه حتی امروز هم هیچ روشنفکری بین این عناصر ارتباطی برقرار نمی‌کند بلکه حتی برخی مسلمانان مدعی ارتباط با امام زمان، به‌شدت از کوروش دفاع می‌کنند.

۱. محمدقلی مجد، همان، ص ۲۶-۲۴.

۲. همان، ص ۷۶.

ادامه عبارت دکتر مجد را ملاحظه کنید:

...در گزارش وزیرمختار امریکا در ایران، چارلز سی هارت، آمده است که مظلون اول تاراج برنامه‌ریزی شده مکان‌های مقدس و مساجد ایران، باند قاچاق پوپ-رابنو^۱ بوده‌اند. آرتور ابهام پوپ، ۱۸۸۱ تا ۱۹۶۹، که یک فصل کامل از این کتاب به او اختصاص خواهد یافت، شهروندی امریکایی و دلال اشیای عتیقه بود و بسیاری او را متخصص هنر اسلامی می‌دانستند.^۲ او ارتباط نزدیکی با حکومت پهلوی از جمله شخص رضاشاه داشت. رابنو دلال بزرگ اشیای عتیقه بود که پوپ از طریق او بیشتر معاملاتش را انجام می‌داد... دارودسته پوپ-رابنو... باستان‌شناسان آلمانی... برخی اتباع انگلیسی... نیز چنین دزدی‌هایی کرده‌اند. مدارک وزارت امورخارجه امریکا نشان می‌دهد که پروفیسور ارنست ای هرتسفلد،^۳ ۱۸۷۹ تا ۱۹۴۷، بالاترین مقام مسئول در باستان‌شناسی ایران در آن زمان، بارها در حین خارج کردن آثار باستانی بدون اطلاع دولت ایران، مچش گرفته شده است. آن‌گونه که در این کتاب با مدارک، ذکر شده، تاراج گسترده گنجینه‌های ایرانی در فاصله سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ فقط با کمک و راهنمایی دولت امریکا و رضایت و همکاری رژیم نوپای پهلوی در ایران ممکن بود...^۴

دکتر مجد، در سراسر کتاب خود با اتکا به اسناد وزارت خارجه امریکا موارد و مطالب عجیب و تأثرانگیزی را از غارت گنجینه‌های ایران ذکر می‌کند؛ فاجعه‌ای که سالیان دراز تا بعد از رضاخان و پس از سلسله پهلوی ادامه یافت. اما نکته مهم این است که این آثار فقط ثروت ملی مادی نیستند بلکه در دست غربی‌ها و خصوصاً یهودی‌ها، ابزار تاریخ‌سازی هستند؛ به طوری که آنها به هر نحو که بخواهند و منافعتشان اقتضا کند تاریخ را می‌سازند و بعد هم

۱. هر دو یهودی.

۲. در زمان محمدرضا، چنان تبلیغات عظیمی راجع به پوپ انجام می‌شد که گویی یک قدیس است.

۳. ایضاً یهودی.

۴. همان، ص ۲۷-۲۶.

براساس آن ارزش‌گذاری، ارزشیابی و ارزش‌سازی و سپس هم ادعای مالکیت می‌کنند؛ آنچنان‌که با افسانه اسباط گمشده، اقوام و ملل عالم را مال خود می‌کنند و با توهمات و خیالات، قصه پر اشک و آه هولوکاست را می‌سازند و با اراجیفی به‌ظاهر تاریخی ادعای مالکیت خاورمیانه را فریاد می‌زنند.

امام خمینی یک‌بار گفتند اینها حتی ادعای شیراز را هم دارند؛ کما اینکه ادعای خیبر و مدینه را نیز.

◆ قحطی بزرگ و کشتار وسیع

اکنون لازم است با اشاره به کتاب قحطی بزرگ^۱ نوشته دکتر محمدقلی مجد، به موضوع عجیب‌تر و وخیم‌تری بپردازیم. در این کتاب نیز مؤلف براساس اسناد وزارت خارجه امریکا، بروز قحطی بزرگ و فوق‌العاده پر دامنه را در ایران در اواخر و پس از جنگ جهانی اول، ۱۹۱۹-۱۹۱۷ / ۱۲۹۸-۱۲۹۶ ه.ش، مورد بررسی قرار داده و به نتایجی عجیب و باورنکردنی رسیده است.

بی‌تردید قحطی بزرگ ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹، بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ ایران و فراتر از تمامی وقایع پیش از آن است. در این پژوهش نشان می‌دهیم که چگونه نزدیک به ۴۰٪ جمعیت ایران به سبب گرسنگی و سوءتغذیه و بیماری‌های ناشی از آن از صحنه روزگار محو شدند. بی‌شک ایران بزرگ‌ترین قربانی جنگ جهانی اول است. هیچ کشوری، خسارتی در این ابعاد را در نگاه مطلق و یا نسبی تحمل نکرده است. با اینکه قحطی بزرگ ایران، از بزرگ‌ترین قحطی‌های دوره معاصر و از بزرگ‌ترین نسل‌کشی‌های قرن بیستم است، اما ناشناخته باقی مانده است... در تحلیل تاریخ ایران در دوره جنگ جهانی اول، بازشناسی چهار مرحله شاخص این جنگ در ایران مفید است. در مرحله نخست، نوامبر ۱۹۱۴ تا

پایان ۱۹۱۵، انگلیس‌ها، ترک‌های عثمانی و روس‌ها، بی‌طرفی ایران را نقض کردند؛^۱ بریتانیا و روسیه برای تقسیم جدید ایران به توافق پنهانی رسیدند... تلاش عثمانی به سرانجامی نرسید و روسیه و انگلیس بخش‌های وسیعی از خاک ایران را به کنترل خود درآوردند. انگلستان که پیش‌تر، بخش‌های جنوب غرب ایران، خوزستان، را در نوامبر ۱۹۱۴ اشغال کرده بود^۲ در ۱۹۱۵ استیلای خود را بر دیگر مناطق جنوب و غرب ایران گسترش داد.^۳ در مرحله سوم، آوریل ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸،^۴ انقلاب روسیه رخ داد؛ ارتش روسیه در ایران از هم پاشید و کشور را ترک کرد. ایالات متحده به نفع متفقین وارد جنگ شد. انقلاب روسیه، ورود ایالات متحده به جنگ... و موفقیت انگلستان در بین‌النهرین از جمله خارج شدن بغداد از دست ترکان عثمانی در مارس ۱۹۱۷، اوضاع را در ایران کاملاً تغییر داد و وضعیتی به وجود آورد که انگلستان توانست تمام خاک ایران و نیز بخش وسیعی از خاور نزدیک را به تصرف خود درآورد^۵... ورود ایالات متحده به نفع انگلستان و فرانسه... به اروپا، انگلیسی‌ها را قادر ساخت تا نیروهای بیشتری را در قالب نیروی موسوم به دنستر فورس به خاور نزدیک و ایران منتقل کنند... مرحله چهارم از ژانویه ۱۹۱۸ آغاز شد که طی آن نیروهای انگلیسی به غرب، شمال و شرق ایران حمله کردند و مناطقی را که پیش‌تر در اختیار روس‌ها بود به اشغال خود

۱. توجه شود که در پایان جنگ، عثمانی و روسیه به کلی شکست خورده و مضمحل و متفاوت شدند و انگلیس برنده جنگ بود.
۲. مراکز نفتی و در شروع جنگ جهانی اول.
۳. این، مرحله دوم بود.
۴. سال آخر جنگ.
۵. باز هم ضروری است توجه شود که در این سال ۱۹۱۷ در سراسر جهان وقایعی رخ داد که کاملاً به نفع یهودی‌ها و صهیونیست‌ها بود: انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و پایه‌گذاری شوروی کمونیست با رهبری قاطع یهودی‌ها، اعلامیه بالفور از طرف وزیر خارجه انگلیس برای تشکیل کانون ملی یهود در فلسطین، تهیه مقدمات تشکیل شورای روابط خارجی امریکا که سال بعد رسماً اعلام شد و برقراری سازمانی از سرمایه‌داران بزرگ امریکایی، و مهم‌ترین و بزرگ‌ترینشان، یهودی‌ها، در امریکا.

درآوردند... قرار بر این بود که نیروهای بریتانیا در مه ۱۹۲۱ ایران را ترک کنند... که... در فوریه، نه در مه، ۱۹۲۱، یعنی پس از کودتای ۱۲۹۹/۱۹۲۱ از ایران رفتند. با این کودتا، بریتانیا، دیکتاتوری رضاخان را... در ایران مستقر کرد... سرنوشت جنگ در ایران، خصوصاً قحطی بزرگ ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹... برای ایران... سرنوشت‌سازترین مرحله جنگ بود... در این زمان بود که ایران به بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ خود... دچار شد. همان‌طور که خواهیم دید، حدود ۸ تا ۱۰ میلیون، حدود نیمی از جمعیت کشور در آن زمان، در آن قحطی تلف شدند.^۱ ایران، هنگامی بزرگ‌ترین فاجعه را تحمل می‌کرد که در اشغال نظامی انگلیس بود. خواهیم دید که انگلیسی‌ها جز چند اقدام جزئی تسکینی و بی‌اثر، نه تنها برای کاستن از شدت قحطی کاری انجام ندادند، بلکه با خرید گسترده غله و مواد غذایی در ایران، وارد نکردن غذا از هند و بین‌النهرین، ممانعت از ورود غذا از ایالات متحده و اتخاذ سیاست‌های مالی، از جمله نپرداختن درآمدهای نفت به ایران، قحطی را شدت بخشیدند...^۲

اکنون باز هم سری به کتاب *تاریخ یهود ایران* نوشته حبیب لوی می‌زنیم تا شاید نکته‌ای در آن بیابیم. حبیب لوی بعد از توضیح مفصل درباره صهیونیسم و صهیونیست‌ها و کوشش‌های آنها در ایران و «نهضت فرهنگی جوانان یهود» و «احیای زبان عبری» در یک پاراگراف به‌هم پیوسته می‌نویسد:

۱. آمار کل کشته‌های جنگ اول جهانی آن‌طور که در منابع رسمی اعلام شده، ۱۰ میلیون کشته و ۲۰ میلیون نفر زخمی است. (دایره‌المعارف فارسی، ذیل جنگ جهانی اول) اما از این فاجعه عظیم در جایی صحبتی نمی‌شود؛ آنچنان‌که در جنگ جهانی دوم هم یک دروغ بزرگ، یعنی ۶ میلیون هولوکاست، مدام در تبلیغات است ولی کمتر درباره نزدیک ۶۰ میلیون کشته جنگ دوم حرف و نقلی ذکر می‌شود. قاعدتاً قرار بر این بوده است که ایران صاحب منابع نفت و پشتوانه اسراییل، خلوت و بی‌سروصدا تحویل رضاشاه داده شود تا او هم برنامه را ادامه دهد.

۲. محمدقلی مجد، همان، ص ۱۸-۱۹، نویسنده کتاب در طول تحقیق خود، همه موارد بالا را که تعدی بودن این فاجعه را نشان می‌دهد، یک‌به‌یک، به تفصیل و با اسناد و تجزیه و تحلیل اثبات می‌کند.

در اثر اشکالات گوناگون، انجمن مذکور برای محل انعقاد جلسات خود، در زحمت بود تا بالاخره از جلسه هجدهم ۱۹ حشوان ۵۶۷۹ زمستان ۱۹۱۸ میلادی، جلسات در منزل عزیز حیم اسحاق (حاجی عزیز القانایان) تشکیل گردید. در همین موقع کتاب گرامر عبری توسط آقای کهن صدق تألیف و به چاپ رسید. در آخر سال ۱۹۱۸ هنگام زمستان، گرانی و قحطی و سپس مرض آنفلوانزا به ایران و محله یهود تهران رو آورد و عده کثیری را در حدود هزار نفر تلف نمود و برای تخفیف آلام دردمندان انجمن دیگری به نام انجمن نیک‌خواه تشکیل گردید و عملیات مفیدی را انجام می‌دادند و از طرف امریکایی‌ها و یهودیان امریکا، کمک‌های انجمن ژوینت جهت تهیه غذای ارزان برای فقرا به موقع رسید. با وجود گرفتاری‌های حاصله در اثر این وضع، جوانان یهود تهران با فعالیت و حرارت زیادی به عملیات فرهنگی خود ادامه می‌دادند و یوسف گئولا (کفاش) حاضر شد منزل خود را در اختیار انجمن گذارد و مقرر گردید که گرامر تألیف کهن صدق در مدرسه الیانس هم تدریس گردد.^۱

آیا می‌توان باور کرد که قحطی و گرسنگی، به این یهودی‌ها هم اثر کرده است؟
 آیا می‌توان قبول کرد که اساساً کسی از یهودی‌ها در این اوضاع مرده باشد، چه برسد به حدود هزار نفر، و آنها تعداد را درست نشمرده باشند و علت مرگ، اول گرانی و سپس قحطی و بعد هم آنفلوانزا باشد؟

آن امریکایی‌ها که گزارش وزارت خارجه‌شان دست انگلیس را در این فاجعه رو می‌کند چگونه اینجا به این خوبی «جهت تهیه غذای ارزان برای فقرا، به موقع» عمل کردند؟
 آیا این بهجت و نشاط و شور صهیونیستی آن هم در سال ۱۹۱۸ که هنوز هیچ خبری از حرکت عملی برای اشغال فلسطین از جانب انگلیس انجام نشده و هنوز آثار جنگ و تجزیه عثمانی به ثمر ننشسته و هنوز ظاهراً معلوم نیست که کار به کجا می‌انجامد، یک نشانه نیست؟

در واقع می‌توان این‌گونه توجیه کرد و توضیح داد که کسانی از یهود مثل حبیب لوی و کهن‌صدق و لااقل اعضای مهم‌تر انجمن جوانان صهیونیست از کنه قضایا باخبر بوده‌اند: هم نقش انگلیس را می‌فهمیده‌اند؛ هم بی‌خطری قحطی برای یهودی‌ها را می‌دانسته‌اند؛ هم به کمک امریکا کاملاً اطمینان داشتند و هم رقم «حدود هزار نفر» به‌کلی دروغ است؛ حبیب لوی که در موارد متعددی با ذکر جزئیات زیادی از گرفتاری‌های یهودی‌ها سخن می‌گوید، چطور اینجا به این راحتی از خیر این «قوم برگزیده و نمک آفرینش» می‌گذرد؟

بعداً خواهیم دید که مجموعه این قضایا در یک برنامه تدوین شده و از پیش تنظیم شده و به‌عنوان بخشی از یک برنامه بسیار وسیع‌تر و بزرگ‌تر، دقیقاً و قدم‌به‌قدم داشته عمل می‌شده و لذا، به جای دلخوری و دلگیری و تأثر و غمزدگی، روحیه نشاط و توفیق در این جملات کاملاً طبیعی و عادی است.

چند صفحه قبل، حبیب لوی مطلبی را می‌گوید که از یک‌سو تأیید مطلب بالاست و از سوی دیگر نشانگر نقش بهایی‌ها و عبدالبها در این نقشه است و از جانب سوم نمایشگر ابعاد موضوع، چه در واقع و چه در ذهنیت حبیب لوی، است:

از سال ۱۸۸۲، مهاجرت یهودیان اروپای شرقی به فلسطین شروع گردید.^۱ قیام لئون پینسکر از ۱۸۸۳ و نوشتن کتابی برای آزادی یهود و رجعت یهودیان به فلسطین و توجه روچیلد^۲ برای خریداری زمین و تقویت مالی یهودیان برای مهاجرت به فلسطین و

۱. همان ایامی که بخش اعظم یهودی‌ها از همین اروپای شرقی و روسیه طی برنامه پوگروم‌ها عمدتاً به امریکا می‌رفتند و قبلاً اشاره‌ای به آن کردیم.

۲. خانواده بسیار ثروتمند اروپایی یهودی و پدرخوانده اسرائیل و مالک چاه‌های نفت باکو و کمپانی شل و ارباب اردشیرجی و همچنین خریدار سهام کانال سوئز و کسی که دیزرائیلی برای او کار می‌کرد...

پیشامد قضیه دریفوس^۱ و نوشتن کتاب *دولت یهود*^۲ و تشکیل کنگره صهیونیست (۱۸۹۷) و بعداً ملاقات‌های هرتصل از امپراتوران آلمان، عثمانی، ایتالی و نخست‌وزیر روسیه و تأسیس قصابات یهودی‌نشین در فلسطین، تمام عواملی بودند که هر ناظری را متقاعد می‌ساخت که دوره قیام مردگان «یهود» فرا رسیده است. از این لحاظ عبدالیها که از جریان سیاسی روز بااطلاع و ساکن فلسطین بود در همان زمان و در خلال آن مدتی که یهودیان به فعالیت پرداخته بودند، الواحی صادر نموده و از اینکه به‌زودی یهودیان به آزادی و ترقیات شگرفی نایل خواهند شد، صحبت می‌کرد.^۳

حبیب لوی، انقلاب روسیه را هم کاملاً در جهت مقاصد و منافع یهود می‌داند و می‌نویسد: انقلاب کبیر روسیه که در اکتبر ۱۹۱۷ ایجاد شد، حکومت استبدادی تزاری روسیه را سرنگون کرد و با سرکار آمدن کرنسکی، کلیه ایرانیان و یهودیان جهان را مسرور و امیدوار ساخت. روس‌ها در سال ۱۹۱۶ تقریباً کلیه قسمت غربی ایران و اصفهان را به تصرف درآورده بودند و عثمانی‌ها که از همدان توسط قوای روس اخراج شده بودند در کرمانشاه موقعیت گرفته؛ اما پس از تصرف بغداد در مارس ۱۹۱۷ توسط قوای انگلیس، کرمانشاه و ایران را تخلیه نمودند. در همین ماه مارس ۱۹۱۷ انقلاب روسیه آغاز و امپراتور روسیه مجبور به استعفا گردید و قوای روسیه شروع [به] از هم پاشیدن کرد. دولت استبدادی روسیه در مدت قرن‌ها برای ملل مختلفه مقیم کشور خود، بدبختی و مصیبت فراهم کرده بود ولی ظلم به یهودیان نسبت به همه این ملل بیشتر بود. دولت آزادیخواه کرنسکی در سوم آوریل، کلیه محدودیت‌های مذهبی را ملغی نمود و یهودیان روسیه پس از قرن‌ها نفسی به‌راحتی می‌کشیدند. در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ از طرف وزارت خارجه انگلستان اعلامیه کشداری به امضای لرد بالفور که حاکی از

۱. آلفرود دریفوس، افسر یهودی ارتش فرانسه که به جرم جاسوسی برای آلمان دستگیر و محاکمه و زندانی شد؛

جنجال عظیمی، له و علیه او، ده سال فرانسه را درگیر کرد.

۲. نوشته هرتصل.

۳. حبیب لوی، همان، پاورقی، ص ۸۹۲-۸۹۳.

موافقت دولت در ایجاد یک کانون ملی برای یهودیان جهان در فلسطین بود برای اداره مرکزی صهیونیست‌ها^۱ ارسال گردید.^۲

دکتر مجد می‌نویسد:

کاردار امریکا در ایران، والاس اسمیت موری... به موضوع قحطی ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ اشاره کرده و می‌نویسد که یک‌سوم جمعیت ایران در اثر گرسنگی و بیماری‌های ناشی از سوءتغذیه از بین رفته‌اند... در گزارش‌های دیپلماتیک امریکایی‌ها آمده، شمار جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴ حدود بیست‌میلیون نفر، شماری که در این پژوهش به‌سادگی به اثبات می‌رسد، بوده است. با یک روند طبیعی، این شمار باید در ۱۹۱۹ دست‌کم به ۲۱ میلیون می‌رسید اما شمار واقعی در ۱۹۱۹ یازده میلیون بوده است که نشان می‌دهد دست‌کم ده میلیون نفر در اثر قحطی و بیماری در ابعادی فاجعه‌آمیز از بین رفته‌اند...^۳

در فصل سوم کتاب «ثابت خواهد شد که برخلاف ادعای پژوهش‌های انگلیسی‌ها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که جمعیت ایران را در ۱۹۱۴، ۱۰/۹۸ میلیون نفر آورده‌اند، جمعیت ایران در آن سال ۲۰ میلیون نفر بوده است و در ۱۹۱۹ به یازده میلیون سقوط کرده است»^۴

...ایران زمانی به بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ خود دچار آمد که تمام خاک ایران و کشورهای همجوارش در شرق و غرب، علاوه بر خلیج فارس، در اشغال نظامی انگلستان بود. از همان آغاز، انگلستان دست به تبلیغات ماهرانه‌ای زد تا مسئولیت و تقصیر فاجعه ایران را متوجه روس‌ها و عثمانی‌ها کند.^۵

این، قطعاً بدان معناست که اولاً انگلیس عمداً دست به این جنایت زده و ثانیاً بااطلاع از عمق اوضاع و احوال دو کشور روسیه و عثمانی و پیش‌بینی قریب به یقین سقوط آن هر

۱. و البته خطاب به «لرد روچیلد عزیز»!

۲. حبیب لوی، همان، ص ۸۷۵

۳. محمدقلی مجد، همان، ص ۱۹.

۴. همان، ص ۲۱.

۵. همان، ص ۲۲.

دو، این‌گونه زمینه را برای تبرئه خود فراهم ساخته است؛ شیوه بسیار مزورانه‌ای که بارها و بارها، قبل و بعد از این ایام در جاهای مختلف عملی شده است که جنایتی را انجام می‌دادند و آن را به گردن طرف مغلوب و معدوم می‌انداختند.

نکته‌ای که ابعاد دیگری از قضیه را معلوم می‌کند این است که:

...از اسناد متعدد وزارت خارجه امریکا روشن می‌شود که امریکا نیز کاملاً در جریان میزان گسترده خرید غله توسط انگلیس‌ها در ایران، در شرایطی که قحطی و گرسنگی جمعیت ایران را از دم تیغ می‌گذرانند، بوده است. در حالی که مؤسسات خیریه امریکا برای جبران قحطی، حجم قابل توجهی از مواد غذایی روانه ایران می‌کردند، دولت ایالات متحده، تلویحاً به قتل‌عام در ایران رضایت داده بود.^۱

این عبارت را با عبارت حبیب لوی وقتی کنار هم می‌گذاریم معلوم می‌شود که تحت یک برنامه منسجم و منظم، انگلیس به‌عنوان ابرقدرتی که دوران سروری و بزرگی‌اش را به اتمام می‌رساند، با همه تلاش، موجب قحطی شد و امریکا با علم و اطلاع از جنایت انگلیس، مقادیر فراوانی کمک به ایران کرده است که در عین حال به‌دست یهودی‌ها رسیده تا هم وجهه خیرخواهی‌اش حفظ شود و هم یهودی‌ها منتفع شوند و هم بعداً که قرار است جانشین انگلیس شود سابقه خیرخواهی و کمک داشته باشد.

◆ مجرم اصلی

اما از همه اینها مهم‌تر این است که در واقع این یهودی‌ها بوده‌اند که مطلقاً و در همه ابعاد سود می‌برده‌اند و به مقاصدشان می‌رسیده‌اند ضمن اینکه این، فقط مردم مسلمان شیعه ایران بودند که نابود شده‌اند و امریکا و انگلیس که محلل این جنایت بوده‌اند در این وجه، یعنی حضور یهودی‌ها و نظام لیبرال و سرمایه‌داری‌اش و خصومت عمیقشان با اسلام و خصوصاً

۱. همان، ص ۲۵.

تشیع، دقیقاً و کاملاً ایفای نقش می‌کرده‌اند.

اکنون یکبار دیگر به برخی جملات و عبارات امام راحل عظیم‌الشأن، و تعمداً به گفته‌های ایشان در قبل از پیروزی انقلاب، رجوع می‌کنیم و به عمق آن سخنان توجه می‌نماییم با این عنایت که در سراسر زندگی سیاسی- انقلابی امام، هیچ‌گاه سخنی از ایشان نشنیدیم که حاکی از عصبانیت یا ملاحظات خاص یا سیاسی‌گری و... باشد بلکه سخنان آن مرد بزرگ همیشه بیانگر حقایق عمیق و دقیق سیاسی، تاریخی و اجتماعی بوده است:

..از چیزهایی که سوءنیت دولت حاضر را اثبات می‌کند، تسهیلاتی است که برای مسافرت ۲۰۰۰ نفر یا بیشتر از فرق ضاله قائل شده است و به هر یک ۵۰۰ دلار ارز داده‌اند و قریب ۱۲۰۰ تومان تخفیف در بلیط هواپیما داده‌اند به مقصد آنکه این عده در محفلی که در لندن از آنها تشکیل می‌شود و صددرصد ضداسلامی است شرکت کنند. در مقابل، برای زیارت حجاج بیت‌الله‌الحرام چه مشکلات که ایجاد نمی‌کنند و چه اجحافات و خرج‌تراشی‌ها که نمی‌شود.

آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حساس به‌دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می‌شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم، سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم...^۱ ..آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام، کمتر از خطر بنی‌امیه نیست. دستگاه جبار با تمام قوا به اسرائیل و عمال آنها (فرقه ضال و مضله) همراهی می‌کند. دستگاه تبلیغات را به‌دست آنها سپرده و در دربار، دست آنها باز است. در ارتش و فرهنگ و سایر وزارتخانه‌ها برای آنها جا باز نموده و شغل‌های حساس به آنها داده‌اند. خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید. در نوحه‌های سینه‌زنی از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت یاد آور شوید... سکوت در این ایام تأیید دستگاه

جبار و کمک به دشمنان اسلام است...^۱

...تأسف بالاتر، تسلط اسرائیل بر بسیاری از شئون حساس مملکت و قبضه نمودن اقتصادیات آن، به کمک دولت و عمال دستگاه جبار. اسرائیل با دول اسلامی در حال جنگ است و دولت ایران با کمال دوستی با او رفتار می‌کند و همه نحو وسایل تبلیغ و ورود کالاهای آن را فراهم می‌سازد. من کراراً اعلام خطر کرده‌ام؛ خطر برای دیانت مقدسه، خطر برای استقلال مملکت، خطر برای اقتصاد کشور. من از کلمه «لکفر مله واحده» که از سازمان‌ها به دست و دهان‌ها افتاده، متأسفم. این کلام، برخلاف نص کلام‌الله و برای پشتیبانی از اسرائیل و عمال اسرائیل است. مقدمه شناسایی اسرائیل است؛ برای پشتیبانی از عمال اسرائیل و فرقه ضاله منحرفه است. من متأسفم از اینکه در مملکت اسلامی، برخلاف قانون اساسی، اوراق ضاله مخالف با نص قرآن و ضروریات دین مقدس نشر می‌شود و دولت‌ها از آن پشتیبانی می‌کنند.^۲

...اسلام و مذهب مقدس جعفری، سدی است در مقابل اجانب و عمال دست‌نشانده آنها چه راستی و چه چپی؛ و روحانیت که حافظ آن است، سدی است که با وجود آن، اجانب نمی‌توانند به‌نحوی که دلخواه آنهاست با کشورهای اسلامی و بخصوص با کشور ایران رفتار کنند. لهذا قرن‌هاست که با نیرنگ‌های مختلف برای شکستن این سد نقشه می‌کشند. گاهی از راه مسلط کردن عمال خبیث خود بر کشورهای اسلامی و گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج بابیت و بهابیت و وهابیت و گاهی از طریق احزاب انحرافی. امروز که مکتب بی‌اساس مارکس با شکست مواجه است و بی‌پایگی آن برملا شده است، عمال اجانب که خود برضد مکتب آن هستند، در ایران از آن ترویج می‌کنند.^۳

۱. همان، ص ۲۳۰؛ پیام امام به وعاظ و گویندگان دینی و هیئت‌های مذهبی، ۱۳۴۳/۲/۲۸.

۲. همان، ص ۲۶۲-۲۶۱؛ هشدار امام به ملت ایران، ۱۳۴۳/۱/۱۸.

۳. در اواخر دوره شاه، هم خود او دستور می‌داد که مرامنامه حزب رستاخیز را براساس دیالکتیک بنویسند و هم توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها حمایت می‌شدند تا در دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی حتی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، کار و تبلیغ کنند؛ البته اینها هم به‌جای مبارزه با کاپیتالیسم و سرمایه‌داری با دین و دینداری

برای شکستن وحدت اسلامی و کوبیدن قرآن کریم و روحانیت در ایران که مهد تربیت اهل بیت عصمت و طهارت است و با زنده بودن این مکتب، هرگز اجانب غارتگر به آرزوی غیرانسانی خود نمی‌رسند، ناگزیر هستند مذهب مقدس تشیع و روحانیت را که پاسداران آن هستند به هر وسیله تضعیف کنند و بکوبند... من صریحاً اعلام می‌کنم که از این دستجات خائن، چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت عصمت علیهم‌الصلوة والسلام به هر اسم و رسمی باشد متنفر و بیزارم و آنها را خائن به مملکت و اسلام و مذهب می‌دانم...^۱

◆ جمع‌بندی و یک نتیجه‌گیری مهم

اکنون مطالب را جمع‌بندی می‌کنیم تا موضوع روشن‌تر و اجزای آن و ارتباطشان واضح‌تر گردد.

۱. یهودی‌ها، سه، چهار قرن، برای رسیدن به سلطه و غلبه فعالانه می‌کوشیده‌اند: متمرکز شدن در انگلیس در زمان کرامول، سلطه بر منابع مالی اروپا و انگلیس و از اینجا به مستعمرات و خصوصاً مستعمرات هلند و انگلیس، راه انداختن بساط فراماسونری، هدایت رنسانس و روشنگری و روشنفکری که هدفش عقب زدن کلیسا و فرهنگ دینی مردم و نابود کردن نظام سیاسی اشرافی فئودالی بود، راه انداختن انقلاب فرانسه که در واقع شکستن کمر نظام قدیمی و کاتولیک و اشرافی اروپا و برپا کردن نظام جدید جمهوری در فرانسه و سپس در سراسر اروپا و رساندن اروپا به قرن نوزده که قرن سلطه خانواده روچیلد بر تمامی اروپا و جریانات آن است.^۲

که آن را افیون توده‌ها می‌نامیدند، مبارزه می‌کردند و آزادی جنسی را تبلیغ می‌نمودند.

۱. همان، ص ۲۰۴-۲۰۲؛ جواب امام به نامه و سؤال گروهی درباره مارکسیست‌ها، مرداد ۱۳۵۶.

۲. برای مطالعه در خصوص این موضوع رک:

- عبدالله شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی، ۵ جلد.

۲. دو کشور روسیه و عثمانی موانعی بودند که در مقابل یهودیان و موفقیت‌هایشان قرار داشتند که با یک برنامه مداوم طی دو، سه قرن از زمان پترکبیر در روسیه و بعد از انقلاب فرانسه با تلاش‌های فراوان در عثمانی، آرام‌آرام و با نفوذ فراماسونری و روشنفکری و اندیشه‌های جدید، این دو کشور قدرتمند، وسیع و تأثیرگذار را که یکی ارتدوکس و روس و دیگری مسلمان و ترک بود در جنگ کریمه، در اواسط قرن نوزده، با وام روچیلد درگیر جنگ و کشتار و ضعف کردند و سپس در جنگ جهانی اول هر دو را نابود نمودند.

۳. ایران که به نظر می‌رسد در این قضایا چندان محلی از اعراب ندارد، پایه‌پا و قدم‌به‌قدم نظیر روسیه و عثمانی گرفتار توطئه شد و لذا درست باید به سرنوشت آنها دچار می‌شد. در سال ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ هم در روسیه شورش رخ داد که بعداً منجر به انقلاب روسیه شد و بعد از شورش، پلیس روسیه ماسون‌ها و یهودی‌ها را تعقیب می‌کرد و کتاب پروتکل‌های علمای یهود در همان سال و به زبان روسی منتشر شد؛ در ایران و عثمانی انقلاب مشروطه رخ داد که دست فراماسون‌ها در آن کاملاً واضح بود و در جنگ جهانی اول هم به همراه روسیه و عثمانی بلای عظیم قحطی و کشتار ۱۰-۸ میلیونی بر سر ایران آمد و بعد هم بساط قاجار برچیده و بساط پهلوی پهن شد که همان کشتار و قحطی و غارت را ادامه داد تا در اواخر جنگ دوم، چرچیل و روزولت و استالین، در تهران دور هم بنشینند و نقشه دو‌بیست‌ساله را جمع‌بندی و حاصل‌گیری کنند و برای آینده، برنامه‌ای جدید، مهر و امضا نمایند.

در واقع ایران هم در این نقشه عمومی جایی همانند و هم‌قدر روسیه و عثمانی داشت؛ چرا؟ چون ایران تنها کشور دنیاست که یهودی‌ها در آن ۲۵۰۰ سال سابقه سکونت دارند. کوروش و داریوش و خشایارشا ایرانی در تورات، اسم و عنوان و احترام دارند. ایران در یک دوره

- رضا سندگل و منیژه اسلامبولچی، روچیلدها، تهران، محراب قلم.

- شمس‌الدین رحمانی، ۵۵۵، تهران، نیستان.

- ناهوم سوکولو، تاریخچه صهیونیسم، ترجمه حیدری.

هزارساله، تا زمان عباسیان، مرکز و ملجأ مذهبی و فرهنگی یهودی‌ها بوده که بعد بغداد جانشین آن شده و بعد هم در دوره‌های مختلف به جاهای دیگر منتقل گردیده بی‌اینکه از ارزش ایران برای یهودیان کم شده باشد. ایران بزرگ‌ترین لطمه را از مغول‌ها خورد؛ مغولی که با تحریک یهودی‌ها راه افتاد و آن

فجایع را به‌بار آورد^۱ و بعد هم ماجرای انگلوفیل‌ها و روسوفیل‌ها در دوران قاجار زمینه رفت‌وآمد و اوج و حضيض نیروهای سیاسی، فکری و فرهنگی را فراهم آورد و از اواخر قرن نوزده، پیدا شدن نفت در مسجدسلیمان و جنوب ایران، قضایا را غلیظ‌تر و شدیدتر کرد.

در واقع یهود با یک مثلث روبه‌رو بود که سه ضلعش روسیه، عثمانی و ایران بودند که برای هر سه، یک برنامه منسجم، مداوم و منضبط تهیه و تدارک دیده بود که این برنامه‌ها با هم ارتباط تنگاتنگ داشتند.

دکتر مجد، در سراسر کتاب خود با اتکا به اسناد وزارت خارجه امریکا موارد و مطالب عجیب و تأثرانگیزی را از غارت گنجینه‌های ایران ذکر می‌کند؛ فاجعه‌ای که سالیان دراز تا بعد از رضاخان و پس از سلسله پهلوی ادامه یافت. اما نکته مهم این است که این آثار فقط ثروت ملی مادی نیستند بلکه در دست غربی‌ها و خصوصاً یهودی‌ها، ابزار تاریخ‌سازی هستند

در سال ۱۹۱۷ که هم اعلامیه بالفور حضور یهودی‌ها را در فلسطین تثبیت می‌کرد تا بعد از فروپاشی عثمانی کار تشکیل اسرائیل سامان گیرد و هم انقلاب اکتبر، روسیه تزاری را به

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با رهبری کامل و قاطع یهودی‌ها تبدیل کرد تا در تمام مدت حیات شوروی، به اسم حمایت از نیروهای چپ اعراب، هم از اسرائیل حمایت کند و هم اسلام و مسلمانی را از کشورهای خاورمیانه و مسلمان بردارد، ایران هم می‌بایست با از دست دادن نیمی از جمعیتش خلوت شود، و نیم دیگر گرفتار رضاشاه گردد و دیکتاتوری، غارت، کشف حجاب، کشتن روحانیان و آزادیخواهان و گسترش و سلطه وسیع ماسون‌ها و بهایی‌ها در کشور اتفاق بیفتد. بهایی‌ها می‌بایست در این نقشه، جایگزین تشیع شوند تا همان حرف‌های پروتستانی و ماسونی و اباحی‌گری و آزادی مطلق فساد و فحشا را به اسم وحی نازل شده به بهاءالله عملی کنند.

در زمان محمدرضاشاه، ثابت پاسال یهودی‌الاصل بهایی، اولین بساط تلویزیون را در ایران راه انداخت و همه

در زمان محمدرضاشاه، ثابت پاسال یهودی‌الاصل بهایی، اولین بساط تلویزیون را در ایران راه انداخت و همه می‌دانستند که تلویزیون چه نقش عظیمی در هدایت اجتماعی دارد. دکتر ایادی یهودی‌الاصل بهایی، پزشک مخصوص شاه بود با ۷۰ شغل و مسئولیت در ارتش شاهنشاهی که می‌خواست تعداد آنها را به ۱۰۰ برساند. دکتر شاپور راسخ بهایی، دانشکده علوم اجتماعی را مدیریت می‌کرد. احسان یارشاطر یهودی‌الاصل بهایی، مراکز فرهنگی و دانشگاهی و انتشاراتی را تحت سلطه داشت؛ مثل بنگاه ترجمه و نشر کتاب و... هویدای یهودی‌الاصل بهایی ۱۳سال نخست‌وزیر بود

می‌دانستند که تلویزیون چه نقش عظیمی در هدایت اجتماعی دارد. دکتر ایادی یهودی‌الاصل بهایی، پزشک مخصوص شاه بود با ۷۰ شغل و مسئولیت در ارتش شاهنشاهی که می‌خواست تعداد آنها را به ۱۰۰ برساند. دکتر شاپور راسخ بهایی، دانشکده علوم اجتماعی را مدیریت می‌کرد. احسان یارشاطر یهودی‌الاصل بهایی، مراکز فرهنگی و دانشگاهی و انتشاراتی را تحت سلطه داشت؛ مثل بنگاه ترجمه و نشر کتاب و... هویدای یهودی‌الاصل بهایی ۱۳ سال نخست‌وزیر بود. ثابتی، از افراد مهم ساواک بود که فردوست مطالب زیادی

درباره او بیان کرده است و... و هژبر یزدانی و نقشش در اقتصاد... و بهایی‌های دیگر در آموزش و پرورش بعد از انقلاب سفید شاه و مردم که عموماً در مدارس برای درس دینی، معلمان بهایی می‌فرستادند و مرکز بهایی‌ها در تهران- حوضیه‌القدس که بعد از پیروزی انقلاب به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تبدیل شد- از دفینه‌های کتاب و اسناد تا استخوان‌های آدم‌ها در باغچه‌ها، اسراری در خود دارد که ای‌کاش روزی کاویده و برملا شود.

ابعاد قضیه را از موارد زیر هم می‌توان

حدس زد:

دکتر زامنهوف، بنیانگذار و سازنده زبان اسپرانتو که یهودی بود در اواخر عمر، بهایی شده بود. سازمان ملل، بهائیت را به‌عنوان «دین» به رسمیت می‌شناخت. در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، یک متخصص امریکایی برای کدگذاری کتاب‌ها بهائیت را دین اصلی و اسلام

انجمن حجتیه با اصرار می‌گفت ما اصلاً وارد سیاست نمی‌شویم و با بهایی‌ها هم فقط با بحث و استدلال مقابله می‌کنیم. اما همین «مسلمانان متدین منتظر امام زمان» از بیخ و بن با امام و انقلاب اسلامی مخالف بودند و با تمام قوا، قبل و بعد از پیروزی انقلاب هر چه توانستند در راه مبارزه و مقابله با انقلاب کوشیدند

را شعبه‌ای از آن قرار داده بود؛ مرکز بهایی‌ها در اسرائیل و هند به‌عنوان الگوی زیبای معماری و گردشگری است. قبل از حمله آمریکا به عراق برای برکناری صدام، گفته شد که بوش و سران آمریکا با سران بهایی‌ها ملاقات کرده‌اند و لابد هدفشان این بوده که پس از پیروزی، عراق به بهایی‌ها سپرده شود.

در حالی‌که این ابعاد وسیع، همه در جهت سلطه یهودی‌ها بر همه‌چیز و خصوصاً در مقابل اسلام و مسلمانی عمل می‌کرد، در مقابل بهایی‌ها، یک گروه مسلمان شیعه دوستدار امام زمان به نام انجمن حجّتیّه هم به‌وجود آمد که به‌نظر می‌رسد حتی اگر هم از ابتدا با شور و ایمان مذهبی خالص به‌وجود آمده باشد، کم‌کم جزء برنامه جهودها قرار گرفت.

وقتی ساواک، جوانان مبارز مسلمان را دستگیر می‌کرد و با ضرب و شتم و شکنجه به آنها می‌گفت شماها اگر مسلمانید چرا با بهایی‌ها مبارزه نمی‌کنید؟ و وقتی بعد از انقلاب معلوم شد که سران انجمن حجّتیّه با همکاری کامل

با ساواک، مسلمانان مبارز و علمای اسلام را لو می‌دادند معلوم بود که اینها جزء نقشه و برنامه جهودها هستند. انجمن حجّتیّه با اصرار می‌گفت ما اصلاً وارد سیاست نمی‌شویم و با بهایی‌ها هم فقط با بحث و استدلال مقابله می‌کنیم. اما همین «مسلمانان متدین منتظر امام زمان» از بیخ و بن با امام و انقلاب اسلامی مخالف بودند و با تمام قوا، قبل و بعد از

◆

در واقع انجمن حجّتیّه دقیقاً همان کاری را می‌کرد که بهایی‌ها می‌کنند منتها با ادعای مبارزه با بهایی‌ها اولاً اسلام را به سمت نوع امریکایی آن سوق می‌داد و ثانیاً کاملاً به نفع یهودی‌ها عمل و رفتار می‌کرد

پیروزی انقلاب هر چه توانستند در راه مبارزه و مقابله با انقلاب کوشیدند. اینها مظهر اسلام سرمایه‌داری امریکایی بوده و هستند و هر سخن و حرفی در مقابل سرمایه‌داری و ثروت‌های هنگفت را به کمونیست‌ها نسبت می‌دهند؛ حتی اگر عبارت و سخنی از امام‌خمینی

باشد.

دکتر سروش که یهودی‌الصل و تربیت‌شده انجمن حجتیه بوده است اولین فعالیت‌هایش را در مقابله با کمونیسم و سپس فاشیسم سمت‌وسو داد و ولایت‌فقیه را سپری می‌دانست که طرفداران انقلاب در پشت آن پنهان شده و به سمت دیکتاتوری می‌روند. اما همین مدافع پرشور آزادی، هرگز سخنی از اسرائیل و جنایات آن علیه فلسطینی‌ها نگفت و هرگز از امریکا و انگلیس انتقادی نکرد.

در واقع انجمن حجتیه دقیقاً همان کاری را می‌کرد که بهایی‌ها می‌کنند منتها با ادعای مبارزه با بهایی‌ها اولاً اسلام را به سمت نوع امریکایی آن سوق می‌داد و ثانیاً کاملاً به نفع یهودی‌ها عمل و رفتار می‌کرد. یکی از وجوه این کمک به یهودی‌ها و امریکا هم، نشان دادن تعصب شیعی در مقابله با اهل سنت با فحش و فضیحت و دامن زدن اختلاف است.

هشدار اخیر وزیر اطلاعات در اشاره به فعالیت‌های فرقه بهائیت جالب است:

آنها به انواع شگردهای شیعی، تسلط یافته‌اند و تمام تمرکز خود را بر جذب شیعیان گذاشته‌اند. وی انجمن حجتیه را گروهی دیگر دانست که با پول‌های کلان، چاقوی دشمنان را علیه شیعیان تیز می‌کنند. او گفت امروزه صهیونیسم مسیحی در صدد سازماندهی جماعت صهیونیسم شیعی است و برای اینکار سرمایه‌گذاری فراوانی صورت داده‌اند... طراحی انواع شبها، ایجاد نگاه بدبینانه نسبت به مبانی شیعی، تلاش هدفمند برای تقلیل جمعیت کشور در چشم‌انداز ۳۰ تا ۵۰ ساله، ترویج تفکرات باستان‌گرایانه و معرفی مکتب‌هایی مانند مکتب‌های ایرانی به جای مکتب اسلام را از دیگر برنامه‌های دشمنان در حوزه دین دانست ...^۱

در واقع صهیونیست‌ها همان مسیری را که طی یکی، دو قرن طی کرده‌اند و در دوران محمدرضاشاه با تمام توان و در همه وجوه آن را پی می‌گرفتند، هنوز هم ادامه می‌دهند که البته طبیعی و قابل انتظار هم هست، منتها با ظاهری جدید و حتی گاه به دست افرادی که

۱. کیهان؛ مورخ ۸۹/۷/۴؛ ص ۲.

هرگز از آنها انتظارش را هم نداریم.^۱

♦ آخرین کلام

به عنوان آخرین کلام، این نکته اساسی و مهم را همیشه باید در نظر بداریم که در سراسر تاریخ، انسان‌ها به دو گروه تقسیم شده‌اند که دائماً با هم در حال جنگ و مبارزه بوده‌اند: طرفداران دنیا و طرفداران دین؛ دنباله‌روان شیطان و هوای نفس و لذت‌های دنیایی در مقابل رهروان راه خدا و کسانی که آماده‌اند

هر زجر و زحمتی را تحمل کنند تا بتوانند با اطمینان، تسلیم امر حق باشند؛ اهل تسلیم به امر خدا در مقابل اهل طغیان و سرکشی، حق، علیه باطل، راه خدا و راه شیطان.

این مسیر از روز اول هبوط آدم و حوا از بهشت شروع شده و تا امروز و تا قیام قیامت ادامه دارد. یک طرف اولیا و انبیا و صالحان و مخلصین و مؤمنین و مسلمانان و یک طرف کفار و ملحدان و منافقان و اهل فساد و ظلم و

در واقع صهیونیست‌ها همان مسیری را که طی یکی، دو قرن طی کرده‌اند و در دوران محمدرضا شاه با تمام توان و در همه وجوه آن را پی می‌گرفتند، هنوز هم ادامه می‌دهند که البته طبیعی و قابل انتظار هم هست، منتها با ظاهری جدید و حتی گاه به دست افرادی که هرگز از آنها انتظارش را هم نداریم

۱. کوروش محبوب یهودی‌ها را با چفیه فلسطینی آراستن، از «مردم اسرائیل» دفاع کردن، به اسم «مدیریت میراث فرهنگی» شیوه‌های یهودی و غربی را تبلیغ کردن، سابقه یهودی‌الاصل را از یک سو و انجمن حج‌تیه را از سوی دیگر در پشت‌سر داشتن، با رنگ و لعاب و تبلیغات و پول، قضایا را سرهم بندی کردن، با هزار ترفند بعضی مقامات و امکانات را اشغال کردن و با وقاحت و پررویی و تکرار، وظیفه و مأموریتی خاص را انجام دادن... واقعاً چه معنی می‌دهد؟

قدرت طلبی و لذت جویی. هر فردی باید یکی از این دو راه را انتخاب کند با سرنوشت معلوم بهشت یا جهنم. حد وسطی هم وجود ندارد. جنگ هم دایمی است. تعارف هم ندارد. یکی از عجایب انقلاب اسلامی در روزگار ما این است که این مرز را هر روز زنده تر و مشخص تر و واضح تر در مقابل چشم همگان قرار می دهد تا همه افراد، تکلیف خود را با خود، جامعه و حق روشن کنند.

این تقابل را قرآن کریم و حضرت رسول(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و همه ائمه هم نشان داده اند.

در سراسر قرآن دو خط حق و باطل، کفر و ایمان، تسلیم و طغیان، اطاعت از الله و رسول الله و متابعت از شیطان و نفس اماره، مسیر بهشت و جهنم، راه انبیا و طواغیت و... مدام تکرار می شود. در سوره حمد که عصاره قرآن و ام الكتاب و خلاصه همه اسلام است به تعلیم الهی می گوئیم خدایا ما را به صراط مستقیم که راه نعمت یافتگان الهی است هدایت کن نه راه مغضوبان و گمراهان و در تفاسیر ذکر شده است که صراط مستقیم، راه علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین(ع) است و مغضوبان، جهودها هستند.

در سوره مائده که آخرین سوره نازل شده است و آیه منسوخ ندارد، آیات نازل شده در غدیر خم و شدیدترین عبارات و آیات درباره یهود وجود دارد.

شگفتا که امروز اوضاع و احوال جهان نشان می دهد که یک جنگ و مبارزه جانانه و دایمی بین این دو جبهه به طور کامل و جامع و در همه اجزا و ابعاد در جریان است: یک طرف اسلام ناب محمدی است یعنی اسلام امام خمینی که راه قرآن

در سراسر قرآن دو خط حق و باطل، کفر و ایمان، تسلیم و طغیان، اطاعت از الله و رسول الله و متابعت از شیطان و نفس اماره، مسیر بهشت و جهنم، راه انبیا و طواغیت و... مدام تکرار می شود

و رسول‌الله و امیرالمؤمنین و عاشورا و کربلا است و هدفش تحویل دادن انقلاب به حضرت حجت(ع) است و در طرف دیگر همه دنیای کفر و نفاق و دنیاطلبی به سرکردگی امریکا و با هدایت مستمر و دقیق جهودها و صهیونیست‌ها قرار دارد و این جنگ در همه زمینه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، علمی، هنری، ادبی و رسانه‌ای و... برپاست. ما ناچاریم هم تکلیف خود را روشن کنیم و انتخاب خود را مشخص کنیم و هم در همه این زمینه‌ها فعال و کوشا بکنیم و الا زیر دست و پای دو طرف جنگ له خواهیم شد.

امروز سنگرهای مبارزه در جبهه جهاد، در اندیشه و تفکر و رفتار فردفرد ما برپا شده است و دشمن، با تمام قوا و با انواع سلاح‌ها، به این سنگرهای اصلی حمله کرده است؛ اگر بتوانیم آن را حفظ کنیم، این جنگ را برده‌ایم، آن‌هم به بهای بهشت و اگر خدای ناکرده سستی کنیم، وای به حالمان!

البته ما، همگی، انتخابمان را کرده‌ایم اما باید بابت این انتخاب مجهز و آماده باشیم؛ پس یا علی!

آیت‌الله خامنه‌ای و تحصن روحانیت در بیمارستان شاهرضا

«نقطه عطف مبارزات انقلاب اسلامی در مشهد»

حسن شمس‌آبادی

◆ مقدمه

هم‌زمان با اعلام همبستگی پزشکان و کارکنان بیمارستان شاهرضای مشهد با انقلابیون و سرنگون کردن مجسمه شاه در محوطه بیمارستان، عده‌ای از مأموران رژیم در ساعت ده صبح بیست‌وسوم آذرماه ۱۳۵۷ ضمن شکستن نرده‌های آهنی از در جنوبی، وارد بیمارستان شدند. آنها با تیراندازی و حمله به بخش داخلی و بخش اطفال، به ضرب‌وشتم بیماران پرداختند. هجوم غافلگیرانه آنها باعث وحشت و هراس بیماران و کارکنان بیمارستان شد. با انتشار این خبر در شهر، مردم به‌سرعت خود را به بیمارستان رساندند و با مأمورانی که هنوز بیمارستان را ترک نکرده بودند درگیر شدند. هر چند به علت کثرت جمعیت، مأموران به

ناچار آنجا را ترک کردند، اما گزارش‌ها حکایت از تعداد بی‌شمار مجروحان داشت؛ علاوه بر این به بیماران تألمات روحی وارد شده بود. این حادثه در مشهد بازتاب وسیعی داشت. در این مقاله سعی شده با تکیه بر اسناد برجای‌مانده و همچنین بهره‌گیری از مصاحبه‌های صورت‌گرفته با افرادی که شاهد حادثه بوده‌اند، روند وقوع حادثه، واکنش روحانیت و مردم مشهد و پیامدهای آن مورد بررسی قرار گیرد.

◆ اولین واکنش‌ها نسبت به حادثه

با وقوع حادثه، گزارش‌های متفاوتی درباره تعداد کشته‌شدگان و مجروحان در شهر منتشر شد. بر طبق اسامی درج شده در تابلوی اعلانات بیمارستان، در این حمله، هجده نفر مجروح شده بودند،^۱ حال آنکه ساواک اعلام کرد از دو گروه مخالف و موافق هفده نفر مجروح در بیمارستان جهت درمان بستری شده بودند.^۲ این گزارش‌ها باعث شد در بعدازظهر همان روز، سیدکاظم مرعشی از علمای مشهد به همراه جمع قابل توجهی از قشرهای مختلف مردم به سوی بیمارستان روانه شوند تا از نزدیک نظاره‌گر اقدامات مأموران باشند. در اسناد ساواک در این باره چنین آمده: «از صبح روز جاری عده زیادی از بیمارستان شاهرضا دیدن و جای گلوله‌هایی که به دیوار و پنجره‌ها اصابت کرده به مردم نشان می‌دهند.»^۳ وضعیت وخیمی بر بخش‌ها و سالن‌های بیمارستان حکمفرما بود. اثاث و لوازم بخش‌ها فرو ریخته و بر در و دیوارها آثار خون و برخورد گلوله‌ها دیده می‌شد. این وضعیت دلخراش و رقت‌بار، مردم را خشمگین‌تر ساخت؛ به طوری که سرگرد افشین از افسران لشکر ۷۷ خراسان را که جهت

۱. رضاعلی شاکری، انقلاب اسلامی و مردم مشهد؛ از آغاز تا استقرار جمهوری اسلامی، مشهد، امام، ۱۳۶۲،

ص ۱۰۹.

۲. آرشیو اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۸۳۲، سند ش ۴۹.

۳. همان.

دیدار با همسرش به آنجا آمده بود، به قتل رساندند و بنابر گزارش ساواک که تا حدودی اغراق‌آمیز است با خون وی بر روی دیوار بیمارستان نوشتند: «خون کثیف سرگرد افشین».^۱ مردم همچنین بر در و دیوارهای بیمارستان، شعارهایی مبنی بر جنایات دولت و مأموران نظامی نوشتند. اوضاع شهر به کلی به هم ریخته بود و مردم با در دست داشتن چماق‌هایی آماده دفاع شده بودند. گزارش شیخان رئیس ساواک شهر مشهد حاکی از این است که پس از حادثه، مردم در بیشتر مناطق کنترل اوضاع را به دست گرفته بودند. در بخشی از این گزارش آمده است:

اخلالگران در بیمارستان شاهرضا، ششم بهمن، چهارراه نادری و مقابل منزل شیرازی مستقر، عبور و مرور را کنترل به هر کسی و به هر ماشینی مظنون شوند یا به اخطارشان توجه نکنند، تحت عنوان اینکه ساواکی است کتک کاری و اتومبیلش را خرد می‌کنند.^۲

♦ واکنش روحانیان مشهد

الف. اعلام همبستگی و تحصن روحانیان در بیمارستان

با اطلاع یافتن روحانیان از این حادثه، آیات عظام سیدعلی خامنه‌ای، عباس واعظ طبسی، حسنعلی مروارید، ابوالحسن شیرازی، سیدکاظم مرعشی، میرزا مهدی نوقانی، محمدرضا محامی و تعدادی دیگر از علما با پای پیاده از مقابل بیت آیت‌الله شیرازی به سوی بیمارستان حرکت کردند. آنها ضمن حرکت در خیابان‌ها از مردم خواستند تا به آنها بپیوندند؛ لذا جمعیت بسیاری پشت سر آنها به حرکت درآمدند. مردم خشمگین پس از نزدیک شدن به بیمارستان با وجود اینکه مأموران راه را سد کرده بودند، پیشروی کردند و وارد بیمارستان شدند.

۱. همان.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۵، ج ۲۰،

ص ۳۳۴.

فضل‌الله فرخ، از کسانی که به همراه جمعیت وارد بیمارستان شده بود، درباره نقش روحانیان در ورود به بیمارستان و برپایی تحصن چنین می‌گوید:

در حین اینکه بیمارستان محاصره بود، اینها [علما] پیشاپیش جمعیت وارد بیمارستان شدند؛ اینها [علما] رفتند وسط بیمارستان نشستند. از اطراف تیراندازی می‌شد... جمعیت اینها را محافظت می‌کردند و آن روز مردم، بیمارستان را از دست مأموران گرفتند و آنها را فراری دادند.^۱

روحانیان پس از ورود به بیمارستان در اولین اقدام به منظور اعلام همبستگی با پزشکان و کارمندان بیمارستان و برآورده شدن خواسته‌های خود طی اطلاعیه‌ای تحصن خود را نشان دادند. آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی که به همراه تنی چند از علمای تهران و قم در همان روزهای اولیه به منظور اعلام همبستگی با روحانیان به مشهد مسافرت کردند و در بیمارستان شاهرضا حضور یافتند در خاطرات خود چنین بیان می‌کنند:

از جمله حوادث تأثیر برانگیز آن زمان، حمله به بیمارستان «شاهرضا» در مشهد بود. به دنبال این حمله، علمای مشهد در بیمارستان اعتصاب کردند. تصمیم گرفتیم که برای اعلام همبستگی با علمای مشهد چند نفر از تهران و قم به مشهد بروند (آقایان مهدوی کنی، امامی کاشانی و انواری از تهران و آقای آذری قمی و بنده از قم)؛ وقتی به محوطه بیمارستان رسیدیم، آقایان خامنه‌ای، طبسی، مروارید، اخوان مرعشی، فلسفی، شهید هاشمی نژاد، میرزا جواد آقا تهرانی و نوغانی از علمایی بودند که در آنجا حضور داشتند. در آن شب آقای خامنه‌ای سخنرانی داغ و تندی ایراد کرد.^۲

تحصن روحانیان در بیمارستان توسط آیت‌الله خامنه‌ای شکل گرفت؛ ایشان در خاطرات

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات فضل‌الله فرخ، شماره بازیابی ۲۷۹۹، ۱۳۷۸/۲/۵.

۲. محمدرضا احمدی (به کوشش)، خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

ج ۲. درباره نقش روحانیت در تحصن رک: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات آقای سیدمحمدعلی

کاشف حسینی، شماره بازیابی ۹۱۴۶، ۱۳۷۸/۷/۲۸؛ خاطرات آقای محمد باصری باغیسا، ج ۵، شماره

بازیابی ۱۳۶۵۹، ۱۳۷۷/۶/۳ و خاطرات آقای غلامرضا نجابتی، ج ۱، شماره بازیابی ۱۳۶۴۲، ۱۳۷۴/۸/۲۰.

خود درباره کیفیت تحصن و خواسته‌های علما چنین بیان می‌کنند:

وقتی که خبر به ما رسید، ما در مجلس روضه بودیم. من را پای تلفن خواستند، رفتم تلفن را جواب دادم؛ دیدم از بیمارستان است و چند نفر از دوست و آشنا و غیر آشنا از آن طرف خط دارند با کمال دستپاچی و سرآسیمگی می‌گویند حمله کردند، زدند، کشتند؛ به داد برسید... بچه‌های شیرخوار را زده بودند، من آدم آقای طبسی را صدا زدم؛ آمدم این اتاق، عده‌ای از علما در آن اتاق جمع بودند. چند نفر از معاریف مشهد هم بودند و روضه هم در منزل یکی از معاریف علمای مشهد بود. من رو کردم به این آقایان گفتم که وضع در بیمارستان این جور است و رفتن ما به این صحنه احتمال زیاد دارد که مانع از ادامه تهاجم و حمله به بیماران و اطبا و پرستارها و... بشود و من قطعاً خواهم رفت. آقای طبسی هم قطعاً خواهند آمد. ما با ایشان قرار هم نگذاشته بودیم اما خب می‌دانستم که آقای طبسی می‌آیند؛ پهلوی هم نشسته بودیم. گفتم ما قطعاً خواهیم رفت؛ اگر آقایان هم بیایید خیلی بهتر خواهد شد و اگر هم نیایند، ما به هر حال می‌رویم. لحن توأم با عزم و تصمیمی که ما داشتیم موجب شد که چند نفر از علمای معروف و محترم مشهد گفتند که ما هم می‌آییم؛ از جمله آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی و آقای مروارید و بعضی دیگر. ما گفتیم پس حرکت کنیم. حرکت کردیم و راه افتادیم به طرف بیمارستان. گفتیم پیاده هم می‌رویم. وقتی که ما از آن منزل آمدم بیرون، جمعیت زیادی هم در کوچه و خیابان و بازار و اینها جمع بودند، دیدند که ما داریم می‌رویم. گفتیم به افراد که به مردم اطلاع بدهند ما می‌رویم بیمارستان و همین کار را کردند؛ گفتند. مردم افتادند پشت سر این عده و ما از حدود بازار تا بیمارستان را، شاید حدود سه ربع تا یک ساعت راه بود، پیاده طی کردیم. هر چه می‌رفتیم جمعیت بیشتر با ما می‌آمد و هیچ تظاهرات، یعنی شعار و کارهای هیجان‌انگیز هم نبود؛ فقط حرکت می‌کردیم به طرف یک مقصدی؛ تا اینکه رسیدیم نزدیک بیمارستان.

بیمارستان امام رضای مشهد یک فلکه‌ای جلویش هست، یک میدانی هست جلویش که حالا اسمش فلکه امام رضا است و یک خیابانی است که منتهی می‌شود به آن فلکه؛ سه تا

خیابان به آن فلکه منتهی می‌شود. ما از خیابانی که آن وقت اسمش جهانبانی بود، نمی‌دانم حالا اسمش چیست، داشتیم می‌آمدیم به طرف آن خیابان که از دور دیدیم سربازها راه را سد کردند؛ یعنی یک صف کامل و تفنگ‌ها هم دستشان، ایستاده‌اند و ممکن نیست از اینها عبور کنیم. من دیدم که جمعیت یک مقداری احساس اضطراب کردند. آهسته به برادرهای اهل علمی که بودند گفتم که ما باید در همین صف مقدم با متانت و بدون هیچ‌گونه تغییری در وضعیتمان پیش برویم تا مردم پشت سرمان ببینند و همین کار را کردیم. سرها را انداختیم پایین، بدون اینکه به رو بیاوریم که اصلاً سربازی و مسلحی وجود دارد در مقابل ما، رفتیم نزدیک. به مجرد اینکه مثلاً به یکمتری این سربازها رسیدیم، من ناگهان دیدم مثل اینکه بی‌اختیار این سربازها از جلو پس رفتند و یک راهی به قدر عبور سه، چهار نفر باز شد، ما رفتیم. فکر آنها این بود که ما برویم، بعد راه را ببندند اما نتوانستند این کار را بکنند. به مجرد اینکه ما از این خط عبور کردیم، جمعیت ریختند و اینها نتوانستند کنترل بکنند. شاید در حدود مثلاً چند صد نفر آدم با ما تا دم در بیمارستان آمدند؛ بعد هم گفتیم که در را باز کنند. طفلک‌ها بچه‌های دانشجوی و پرستار و طبیب و اینها که توی بیمارستان بودند، با دیدن ما جان گرفتند. گفتیم در بیمارستان را باز کردند و وارد شدیم. رفتیم به طرف جایگاه وسط بیمارستان؛ یک جایگاهی بود آنجا و یک مجسمه‌ای چیزی هم به نظرم بود که بعدها آن مجسمه را هم فرود آوردند و شکستند. لکن آن وقت به نظرم مجسمه هنوز بود... به مجرد اینکه رسیدیم آنجا، ناگهان جای رگبار گلوله‌ها را دیدیم. بعد که پوکه‌هایش را پیدا کردیم، دیدیم کالیبر ۵۰ بوده؛ چقدر واقعاً اینها گستاخی در مقابل مردم به خرج می‌دادند! در حالی که برای متفرق کردن مردم یا کشتن یک عده مردم، کالیبرهای کوچک مثلاً ۳ یا این چیزها هم کافی بود؛ اما با کالیبر ۵۰ که یک سلاح بسیار خطرناکی است و برای کارهای دیگری به درد می‌خورد، اینها به کار بردند روی مردم. بعدها که در آن بیمارستان متخصص شدیم، من آن پوکه‌ها را جمع کرده بودم از زمین؛ خبرنگارهای خارجی که آمده بودند، من این پوکه‌ها را نشان می‌دادم؛ می‌گفتم که این یادگاری‌های

ماست؛ ببرید به دنیا نشان بدهید که با ما چگونه رفتار می‌کنند! به هر حال رفتیم آنجا، یکساعتی آنجا بودیم. خب معلوم نبود که چه کار می‌خواهیم بکنیم. رفتیم توی یک اتاقی، ما چند نفر از معممین و چند نفر از افراد بیمارستان که ببینیم حالا چه باید کرد؟ چون هیچ معلوم نبود، معلوم شد تهاجم ادامه دارد. حتی ماها را و مردم را و همه را گلوله‌باران کردند. من آنجا پیشنهاد کردم که ما اینجا متحصن بشویم؛ یعنی اعلام کنیم که همین‌جا خواهیم ماند تا خواسته‌هایی برآورده بشود و خواسته‌ها را مشخص کنیم. توی جلسه ۹-۸ نفر یا شاید ۱۰ نفر از اهل علم مشهد حضور داشتند. من برای اینکه مطلب هیچ‌گونه تزلزلی، خدشه‌ای پیدا نکند، بلافاصله یک کاغذ آوردم و نوشتم که ما مثلاً جمع امضاکنندگان زیر اعلان می‌کنیم که در اینجا خواهیم بود تا این کارها انجام بگیرد. یادم نیست حالا همه این کارها چه بود؟ یکی، دو تایش را یادم است. یکی اینکه فرماندار نظامی مشهد عوض بشود؛ یکی اینکه عامل گلوله‌باران بیمارستان امام رضا محاکمه بشود یا دستگیر بشود؛ یکچنین چیزهایی را نوشتیم و اعلان تحصن کردیم. این تحصن، عجیب اثر مهمی بخشید؛ هم در مشهد و هم در خارج از مشهد؛ یعنی بعد معلوم شد که آوازه او جاهای دیگر هم گشته و این یکی از مسائل، یا یکی از آن نقطه عطف‌های مبارزات مشهد بود. آن وقت آن هیجان‌های بسیار شدید و تظاهرات پرشور مردم مشهد، به دنبال این بود و کشتار عمومی‌ای که بعد از آن در مشهد نمی‌دادم یا زده‌م یا دوازدهم دی، اتفاق افتاد جلوی استانداری که مردم را زدند و بعد هم توی خیابان‌ها راه افتادند و صف‌های نفت و صف‌های نان و اینها را گلوله‌باران کردند... با تانک و ماشین می‌رفتند.^۱

با آغاز تحصن علما در بیمارستان شاهرضا، مشهد، ابتدا تعدادی از استادان، پزشکان و دیگر کارکنان بیمارستان و همچنین جامعه معلمان و دانشجویان و بسیاری از قشرهای

مختلف مردم مشهد حمایت خود را از تحصن‌کنندگان اعلام کردند. هم‌زمان با این اقدام در برخی از شهرها نیز مردم در اعتراض به این اقدام رژیم در مساجد و تکایا تحصن کردند. آیات عظام حوزه علمیه قم و برخی از شهرهای خود استان و حتی دیگر استان‌های کشور با ارسال تلگراف‌ها و اعزام هیئت‌های نمایندگی ضمن تأیید اقدام علما، حمایت خویش را از آنها اعلام کردند. جامعه پزشکان مشهد با صدور اعلامیه‌ای در اعتراض به هتک حرمت بیمارستان از سوی نظامیان و دولتیان چماق‌به‌دست اعلام کردند جهت حمایت از تحصن‌کنندگان و نایل شدن به خواسته‌ها و اهداف ملی خود تا پایان تحصن از حضور در مطب خودداری خواهند کرد؛ همچنین از سوی دیگر ارگان‌ها و ادارات دولتی همبستگی به عمل آمد. آنها بالاتفاق رفتار ضدانسانی نظامیان را، که نشانه انتقام‌ستانی رژیم از مردم به علت حضورشان در تظاهرات و راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا بود، محکوم کردند.

تعدادی از کارمندان دانشگاه فردوسی نیز با روحانیان همراه شدند و تحصن کردند. در بیست و هفتم آذرماه نیز اکثر کارمندان ادارات سطح شهر مشهد کار خویش را رها و در مراسم سخنرانی و راهپیمایی شرکت نمودند. از جمله این ادارات می‌توان به کارمندان ادارات استانداری، شهرداری، دادگستری، بهداری، بهزیستی، راه‌آهن، مخابرات، کشاورزی و عمران روستایی، تعاون روستایی، راه و ترابری، کار و شرکت نفت و گاز اشاره کرد.^۱

ب. نقش محوری آیت‌الله خامنه‌ای در تحصن بیمارستان

محوریت تحصن علما با آیت‌الله خامنه‌ای بود و کارها بیشتر با وی هماهنگ می‌شد.^۲

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۲۱، ص ۲۷۶-۲۷۵.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات سیدبرات خادم مشهد طرقی، ج ۱، شماره بازیابی ۱۳۶۱، ۱۳۷۸/۹/۳ و خاطرات سیدحسین حسینی، شماره بازیابی ۱۳۹۱۸، ۱۳۷۷/۵/۲۴. جهت کسب اطلاعات بیشتر رک: آرشیو، خاطرات آقای جواد متحدین، ۹۴۰۷، ۱۳۷۷/۷/۸ و خاطرات آقای علی‌اصغر غلامی، ۹۲۸۴، بی‌تا.

سیدحسین حسینی نیز که خود در این تحصن حضور داشته در این زمینه چنین بیان می‌کند:

آن زمان آقای [سیدکاظم] مرعشی بود، آقای [محمدرضا] محامی بود، آقای سیدعبدالله شیرازی بود و برنامه‌ها هم دست آقای آیت‌الله خامنه‌ای بود که کارگردان قضیه ایشان بودند...^۱

همچنین محمد فرهادی که خود از شاهدان عینی این حادثه بوده و در تحصن حضور داشته در خصوص نقش علما از جمله آیت‌الله خامنه‌ای در بیمارستان و فعالیت‌های صورت‌گرفته چنین می‌گوید:

روحانیان مشهد از جمله مرحوم ابوالحسن شیرازی که بعدها امام جمعه مشهد شدند سریع با جمعی دیگر از روحانیان آمدند. جناب آقای خامنه‌ای، جناب آقای طبسی، جناب آقای هاشمی نژاد و آنهایی که من می‌شناختم همه آمدند، خلاصه در بیمارستان تحصن کردند و آن سرآغازی شد برای یک فصل دیگری از پیشبرد انقلاب اسلامی. چهارده روز این روحانیان و مردم در بیمارستان شاهرضا تحصن کردند و از همان‌جا مستقیماً با پاریس ارتباط برقرار می‌شد و بسیاری از پیام‌های دوران انقلاب اسلامی مستقیماً در همان‌جا دریافت می‌شد. روزها مردم راهپیمایی می‌کردند اما ظهر و شب می‌آمدند آنجا متحصن می‌شدند و رژیم هم کاری از دستش بر نمی‌آمد چون تمام سالن‌های بیمارستان مخصوصاً یک مجموعه جدیدی که ساخته بودند از کلاس‌های درس و سالن‌های کنفرانس همه آنجا متحصن شده بودند. برنامه ریزی راهپیمایی هر روز شب قبلش در آنجا انجام می‌شد، مسئولیت‌ها مشخص بود. از همان جلوی بیمارستان تظاهرات در خیابان‌های مختلف مشهد شروع می‌شد و در نهایت باز به همان‌جا ختم می‌شد...^۲

از مهم‌ترین کارهایی که آیت‌الله خامنه‌ای انجام دادند، خط‌دهی به نیروها بود؛ ایشان مواظب

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات آقای سیدحسین حسینی، شماره بازیابی ۱۳۹۱۸، ۱۳۷۷/۵/۲۴.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات محمد فرهادی، ج ۱، شماره بازیابی ۲۰۱۲۴، ۱۳۸۵/۱۱/۸.

بودند تا از تحصن، بیشترین فایده نصیب انقلابیون گردد. ایشان همچنین از تندروی‌ها جلوگیری می‌کردند. در خاطرات سیدعبدالکریم کریمی درباره تظاهرات به سوی بیمارستان می‌خوانیم:

یک پاسبانی هست که ما می‌شناسیمش، ... دیدم خلاصه این بیسیم دستش است هر چه مردم شعار می‌دهند او ضبط می‌کند، گزارش می‌دهد. یکی در گوشش زدم و گلویش را گرفتم. خود رهبر [آیت الله خامنه‌ای] آمد از دستم این فرد را گرفت و گفت: هنوز هیچ کار نکردیم می‌گویند در ایران به مردم ظلم می‌کنند و گفت ولش کن! شما فقط مواظب باشید! شعارهایتان را بدهید! کسی را نزنید! درگیری به وجود نیاورید...^۱

محمود جاودانی از دیگر تحصن‌کنندگان بیمارستان در این باره می‌گوید:

در تحصن بیمارستان امام رضا(ع) حضرت آیت الله خامنه‌ای سخنرانی داشتند... شبی برف زیاد می‌آمد. بیمارستان در محاصره نظامیان بود و مردم هم در داخل بیمارستان تحصن داشتند. آن شب قرار بود که من بروم از یک هتلی دو، سه تا خبرنگار ایتالیایی را بیاورم که مصاحبه کنند. ما رفتیم اینها را از هتل آوردیم. یک خانمی بود دو تا آقا بودند. آنجا سخنگوی انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای بودند. آن موقع من و یکی، دو نفر از رفقا صحبت‌های آنها را که به فرانسه می‌گفتند، ترجمه می‌کردیم و جوابش را از حضرت آیت الله خامنه‌ای می‌گرفتیم. یکی از سؤالاتی که آنها کردند خاطر هست این بود که گفتند اگر دستگاه حکومت همین‌طور افراد را بکشد بالاخره شما چه تاکتیکی دارید؟ چه استراتژی دارید برای اینکه به هر حال پیروز شوید در انقلاب موفق شوید؟ آقا فرمودند که بهشان بگویید ما از فاکتور شهادت استفاده می‌کنیم... گفتیم ما مکتبمان و شریعتمان شهادت را بالاترین اسلحه پیروزی می‌دانند. ما بزرگان دینمان هم این چنین بودند و ما از این سلاح استفاده می‌کنیم. این خیلی برایشان جالب بود...^۲

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات آقای سیدعبدالکریم کریمی، ج ۳، شماره بازیابی ۱۳۶۹، ۱۳۷۴/۸/۹.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات محمود جاودانی، ج ۳، شماره بازیابی ۱۳۸۳، ۱۳۷۷/۴/۱۸.

در این مدت همواره با تهران و پاریس تماس برقرار بود و اعلامیه‌های امام پس از پیاپی‌سازی تکثیر و در اختیار افراد قرار داده می‌شد.^۱

در این مدت هر شب یک نفر از علما در جمع تحصن‌کنندگان بیمارستان که روزبه‌روز بر عده آنها افزوده می‌شد، سخنرانی می‌کرد؛ از جمله سخنرانان می‌توان به آیت‌الله خامنه‌ای، واعظ طبسی، شهید هاشمی‌نژاد و صفایی اشاره کرد.^۲ علما در بیمارستان اتاقی مخصوص به خود داشتند که در آنجا گرد هم آمده بودند و به مشورت با یکدیگر می‌پرداختند؛ علاوه بر آن برخورد قاطع علما با نظامیان از جمله سرهنگ طباطبایی فرمانده نظامی مشهد و حضور آیت‌الله طباطبایی قمی در جمع تحصن‌کنندگان و حمایت همه‌جانبه از آنها باعث تقویت روحیه تحصن‌کنندگان می‌شد.^۳

ج. واکنش نظام پزشکی مشهد و حمایت آنها از روحانیت متحصن

با وقوع حادثه، اعضای نظام پزشکی مشهد، ضمن صدور اعلامیه‌ای در اعتراض به حمله مأموران به بیمارستان، رژیم را به بیماری تشبیه کردند که امید شفای آن وجود ندارد. در بخشی از این اعلامیه در خصوص کیفیت حادثه و تعداد مجروح‌شدگان چنین آمده:

در صبح پنجشنبه بیست و سوم آذرماه عمال نشانه‌دار رژیم در حالی که به وسیله سربازان مسلح پشتیبانی می‌شدند این بار با نقشه قبلی از در جنوبی وارد بیمارستان شاهرضا شدند و پس از تخریب اتومبیل‌های واقع در محوطه با سنگ و چوب به بخش‌های اطفال و داخلی بیمارستان مزبور حمله بردند که موجب مصدوم شدن سخت دو کودک بیمار و ایجاد رعب و وحشت بسیار در محیط بیمارستان شد. آثار این حمله

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات سیدحسین حسینی، شماره بازیابی ۱۳۹۱۸، ۱۳۷۷/۵/۲۴.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات محمود جاودانی، شماره بازیابی ۱۳۸۷۳، ۱۳۷۷/۴/۱۸؛ خاطرات

علی‌اصغر غلامی، شماره بازیابی ۹۲۸۴، بی‌تا و خاطرات محمد حسین‌زاده، شماره بازیابی ۹۰۰۴، ۱۳۷۵/۳/۱۳.

۳. آرشیو تاریخ شفاهی مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مصاحبه با حسین شاهمرادی‌زاده، شماره پرونده ۱۹۷،

نوار شماره ۱۸۹.

به عنوان سند ننگین محکومیت رژیم هنوز بر در و دیوار این دو بخش پابرجاست. در این هنگام پزشکان، دانشجویان و پرستاران و کارکنان بیمارستان شجاعانه به دفاع از حریم خانه خود و مقابله با متجاوزان برخاستند ولی سربازان به دستور فرمانده خود به پشتیبانی رجاها‌های حامی رژیم، بارانی از گلوله و گاز اشک‌آور بر روی مدافعان بیمارستان فرو ریختند که در همان لحظات اول موجب مجروح شدن پنج تن از پزشکان و کارکنان شدند. مردم مجاهد مشهد با پیش قدمی روحانیان بیدار دل به محض وقوف بر فاجعه به یاری برادران مصدوم خود شتافتند ولی مأموران دولت نظامی با بی شرمی تمام صحن بیمارستان و مردم بی گناه ایران که در آنجا به پناه آمده بودند به مدت بیش از یک ساعت به زیر رگبار سلاح های مرگبار خود گرفتند و موجب مجروح شدن یازده نفر دیگر شدند؛ بدین سان محیط امن بیمارستان صحنه نبرد یک جانبه یک حکومت تیمارستانی شد.^۱

اعضای نظام پزشکی در پایان این اعلامیه تصمیمات خویش را در پنج تبصره به شرح ذیل اعلام کردند:

۱. اعضای نظام پزشکی مشهد بار دیگر تصمیم مورخ ۱۵ آذرماه ۵۷ خود را مشعر بر عدم پذیرش دفترچه‌های بیمه نیروهای مسلح مورد تأیید قرار دادند و متذکر شدند افراد مورد نظر البته مانند سایر افراد بیمه نشده کماکان معاینه و مداوا خواهند شد.
۲. از تاریخ ۲۵ آذرماه ۵۷ کلیه مطب‌های شخصی و بیمارستان‌های خصوصی تا اطلاع ثانوی تعطیل خواهند بود.
۳. برای تأمین رفاه بیماران چند مرکز اورژانس در بیمارستان‌های دکتر محمد مصدق (شهناز سابق)، امام رضا (شاه‌رضای سابق)، ۲۵ شهریور، منتصریه و ۱۷ شهریور و در صورت لزوم در سایر مراکزی که نام آنها متعاقباً اعلام خواهد شد، دایماً به کار اشتغال خواهند داشت.

۱. رمضانعلی شاکری، همان، ص ۱۱۱-۱۰۹؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۲۰، ص ۴۹۶-۴۹۵.

۴. در مورد داروخانه‌ها، سوای دو داروخانه شبانه‌روزی و ثلث داروخانه‌هایی که کشیک خواهند داشت، کلیه داروخانه‌های دیگر تعطیل خواهند بود.

۵. اعضای نظام‌پزشکی مشهد حمایت کامل خود را از خواسته‌های روحانیان آگاه و مجاهدی که هم‌اکنون در بیمارستان شاهرضا در حال تحصن به‌سر می‌برند، اعلام می‌دارند.^۱

د: محکومیت یورش مأموران به بیمارستان از سوی مراجع عظام

با وقوع این حادثه، آیت‌الله سیدعبدالله شیرازی طی صدور اعلامیه‌ای در تاریخ ۲۴ آذر ۵۷ هـ.ش (۱۴ محرم ۱۳۹۹ هـ.ق) حمله چکمه‌پوشان نظامی به بیمارستان را که منجر به زخمی شدن تعدادی از بیماران و پرستاران شد محکوم کرد و از مردم مشهد خواست تا اتحاد و همدلی خود را همچنان حفظ نمایند.^۲

ایشان تنها به صدور اعلامیه در محکومیت حادثه اکتفا نکردند، بلکه با ارسال نامه و تلگراف‌هایی به روحانیت دیگر شهرها در این زمینه اطلاع‌رسانی کردند.^۳ در این راستا طی نامه‌ای به آیت‌الله شیخ محمد صدوقی از ابراز همدردی و حمایت ایشان از تحصن‌کنندگان بیمارستان شاهرضا تقدیر و تجلیل کردند. ایشان با اشاره‌ای کوتاه به حمله مأموران رژیم به مرقد مطهر علی بن موسی الرضا(ع) و تیراندازی به بارگاه ایشان این اقدام را ناشی از دشمنی ریشه‌دار و عمیق عاملان آن دانستند و در خصوص حادثه جدید این‌گونه بیان کردند:

هنوز چند صباحی از آن واقعه اسفناک نگذشته بود که همان ایادی کثیف و آلوده، جنایت بسیار شدید و ضدانسانی دیگری مرتکب شدند و به بیمارستان امام رضا(ع) که مرکز بستری شدن صدها مریض بود، حمله وحشیانه و یورش سفاکانه نمودند و

۱. همان.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۵۶۷، اسناد شماره ۱۱۴ و ۱۱۳.

۳. ارسال نامه به آیت‌الله صدوقی، حاج سیدحسین خادمی و...

بیمارستان را از چند طرف مورد رگبار مسلسل قرار دادند و عده زیادی از مریضان و مراجعین را مجروح و چند نفر از جمله یکی از کودکان را به قتل رسانیدند و قسمت‌های زیادی از ساختمان بیمارستان را با حمله‌های مسلحانه دشمنانه خود خراب نمودند.^۱ آیت‌الله شیرازی در ادامه این نامه، از این دو اقدام رژیم به‌عنوان «دو جنایت بزرگ» یاد و نتیجه‌گیری کرده بودند:

سر تا پا وجود این نظام و هیئت حاکمه دشمنی با دین و انسانیت است و الا همگی می‌دانند که حتی در جنگ‌های بین‌المللی که دو دشمن ریشه‌دار با هم می‌جنگیدند، معابد مذهبی و مراکز درمانی مستثنی بودند. رژیم از هرگونه عمل ضددینی و ضدانسانی دریغ نداشته و هر روز به شکلی قدم برمی‌دارد تا بلکه بتواند سدی در مسیر این مبارزه اصیل اسلامی که به رهبری روحانیت صورت گرفته است، ایجاد نماید.^۲

اطلاع‌رسانی در این خصوص بسیار تأثیرگذار بود چنانچه آیت‌الله محمد صدوقی، علی‌اصغر صالحی کرمانی، سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی و سیدحسن انگجی طی تلگراف‌هایی به آیت‌الله شیرازی که رونوشت آن برای آیت‌الله حسن طباطبایی قمی هم ارسال شد، مراتب تأسف خود را از این حادثه اعلام و از خواسته‌های تحصن‌کنندگان در بیمارستان حمایت کردند.

آیات عظام شهاب‌الدین مرعشی نجفی، محمدرضا گلپایگانی، سیدکاظم مرعشی و جامعه روحانیت زنجان هم تلگراف‌هایی بدین مضمون برای شیرازی مخابره کردند.^۳ این حادثه انعکاس عجیبی یافت. در گفت‌وگوی فردی به نام شهرستانی با شیخ محمدتقی فلسفی که به دستور نامبرده مأموریت یافته بود پیرامون حادثه تحقیق و تفحص نماید، پس از آنکه شخص مذکور گزارشی از کیفیت واقعه بیان می‌کند، فلسفی با اظهار تأسف فراوان دولت را «دیوانه»

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۱۵۶۵، سند شماره ۱۱۸.

۲. همان.

۳. اسناد انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۶۱۹-۶۱۶.

می‌خواند.^۱

در این راستا عده‌ای از طلاب و فضلاء حوزه علمیه مشهد از جمله ابوالحسن شیرازی، علی تهرانی، محمد مهدی نوقانی، جواد تهرانی، محمدباقر حکمت، سیدکاظم مرعشی، حسنعلی مروارید، مصباح مولوی، عباس واعظ طبسی و سیدعلی خامنه‌ای که در بیمارستان تحصن کرده بودند، با صدور اعلامیه‌ای در ۵۷/۹/۲۵ عاملان این حادثه را محکوم و این اقدام را ناشی از انحطاط و توحش سران رژیم و کینه پایان‌ناپذیر آنها نسبت به ملت مسلمان ایران خواندند. امضاکنندگان این اعلامیه بیان کرده بودند که رژیم با این اقدام قصد داشته انتقام راهپیمایی‌های عظیم روزهای تاسوعا و عاشورا را از مردم بگیرد و با این عمل روحیه آنها را تضعیف نماید، لذا به مغازه‌ها و اتومبیل‌هایی که عکس امام را داشته‌اند حمله کرده است. در بخشی از این اعلامیه مجدداً به چگونگی حادثه پرداخته شده بود.^۲ صادرکنندگان اعلامیه در پایان اعلام کرده بودند تا زمانی که مسببان واقعه مجازات نشوند و ارادل و اوباش از سطح خراسان جمع‌آوری نگردند به تحصن خویش ادامه خواهند داد:

اینجانبان به مسئولان نظام اخطار می‌کنیم که باید هر چه زودتر عناصر مزدور و اوباش چوب به دست از تمام سطح استان خراسان ازاله شده و مسئولان دولتی مورد توبیخ قرار گیرند و اعلام می‌کنیم تا هنگامی که این عناصر از مشهد و سایر بخش‌های استان جمع‌آوری نشوند، در این بیمارستان متحصن خواهیم بود.^۳

◆ پیامدهای حادثه بیمارستان شاهرضا

الف. افزایش تظاهرات و اعتراضات

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۲۰، ص ۳۳۶.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، همان، ج ۳، ص ۴۹۲.

۳. همان، ص ۴۹۳.

پس از تحصن علما و پزشکان در بیمارستان شاهرضا و حمله مأموران رژیم به بیمارستان و کشته و مجروح شدن تعدادی از بیماران، تظاهرات و راهپیمایی‌ها در مشهد به‌طور چشمگیری افزایش یافت. اجتماعاتی در بیوت آیات و فضلالی مشهد از جمله قمی، شیرازی، مرعشی و همچنین بیمارستان‌های شهناز، ششم بهمن و شاهرضا همه‌روزه تشکیل می‌شد. از صبح روز ۵۷/۹/۲۷، کلیه مغازه‌ها و اکثر بانک‌ها و ادارات تعطیل بودند. تظاهرکنندگان پس از تجمع در بیوت آیات قمی و شیرازی به سوی بیمارستان حرکت کردند و با خود عکس‌هایی از کشته‌شدگان اخیر و پلاکاردهایی حاوی شعارهایی علیه رژیم حمل کردند. آنها قصد داشتند جنازه محمد منقر را که بر اثر اصابت گلوله در حوادث اخیر پس از چند روز بستری شدن در بیمارستان شاهرضا شهید شده بود، از بیمارستان تا آخر خیابان ضد تشییع و جهت دفن به بهشت رضا منتقل نمایند.^۱ در این تجمع، حجت‌الاسلام هاشمی‌نژاد طی سخنانی علیه شاه، بیان داشت بنابر فتوای امام، قمی و شیرازی از این زمان به بعد، سهمیه خمس و زکات به کارکنان شرکت نفت تعلق می‌گیرد. او سپس به پزشکان توصیه کرد که کارکنان ارتش را بدون دفترچه قبول کنند و در صورتی که آنها پول ویزیت و دارو نداشته باشند، آن را علما پرداخت می‌کنند. هاشمی‌نژاد در پایان سخنانش افزود که تا دو، سه روز دیگر گروهی توسط علما سازماندهی شده که به هر خانه‌ای که ارتشی نباشد، هر دو شب یک بار، بیست لیتر نفت به رایگان تحویل دهند.^۲ با پایان یافتن سخنرانی هاشمی‌نژاد، اجتماع‌کنندگان از بیمارستان خارج شدند و به سوی خیابان‌های پیش‌بینی‌شده راهپیمایی کردند. پس از دفن شهید مذکور، افراد با شعارهای زنده‌علیه رژیم و شخص شاه متفرق شدند؛ در این روز همچنین آقایان صفایی و خامنه‌ای طی سخنانی در اجتماع تحصن‌کنندگان

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۲۱، ص ۱۲۵.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۶۲۷، سند شماره ۱۰۸؛ یاران امام به روایت اسناد ساواک

(شهید حجت‌الاسلام سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد)، همان، ص ۸۴۳.

خواستار رفتن شاه از کشور شدند.

ب. شکل‌گیری کانون جدید مبارزه

پس از حمله مأموران، بیمارستان شاهرضا کانون جدیدی برای مبارزه با رژیم شد؛ به طوری که این پایگاه مبارزه، همه‌روزه شاهد اجتماع کثیری از قشرهای مختلف مردم بود. بیمارستان امام رضا مرکز تحول انقلاب شد. خبرگزاری‌های داخلی و خارجی مرتب می‌آمدند. سخنگوی جلسه و فرماندهی هم با آیت‌الله خامنه‌ای بود.^۱

سخنرانی روحانیان از برنامه‌های منظم این پایگاه جدیدالتأسیس بود. در یکی از این سخنرانی‌ها که ۱۴۰ هزار نفر به دعوت روحانیان در آنجا اجتماع کرده بودند آقایان سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد و خامنه‌ای برای آنها سخنرانی کردند. سخنرانان در سخنان خود خواستار خروج شاه از ایران شدند. در پایان سخنرانی، اجتماع‌کنندگان در حرکتی نمادین پس از شکستن تمثال شاه که در مقابل بیمارستان نصب شده بود، آن را تا بهشت رضا تشییع کردند.^۲ در نتیجه همین افزایش اجتماعات و سخنرانی‌ها بود که شیخان رئیس ساواک خراسان در گزارش خود به ساواک تهران از این پایگاه انقلابی به عنوان «مرکز فعالیت اخلاگران» یاد کرده است.^۳

از سوی دیگر گرد آمدن برخی از روحانیان صاحب‌اندیشه، اساتید دانشگاه، دانشجویان و مبارزان فرصت خوبی را جهت تبیین مسائل اسلامی، ارتباط نیروهای مبارز با یکدیگر و روشنگری هر چه بیشتر مسائل سیاسی به وجود آورد:

یکی از آقایان انقلابیون آمدند و عرضه داشتند خدمت مقام معظم رهبری که ما

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات محمدحسین سبحانی، ج ۱، شماره بازبایی ۱۱۷۸۹، ۱۳۸۰/۶/۱۷.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۵۷۲، سند شماره ۱۰۹؛ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۱۲۴-۱۲۳.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۵۹.

می‌توانیم اسلحه فراهم کنیم، امکاناتش را داریم و می‌توانیم کارهایی را هم در این محورها انجام دهیم. آیا شما اجازه می‌فرمایید یا خیر؟ ایشان فرمودند اسلحه باید فعلاً داشته باشیم. اما اگر می‌خواهید دست به اقداماتی بزنید این حتماً باید با اجازه باشد...^۱

◆ اعزام هیئتی از سوی دولت به مشهد

به دنبال تشدید تحصن روحانیان مشهد در بیمارستان شاهرضا، جلسه‌ای با شرکت بیش از دو هزار نفر در سالن غذاخوری بیمارستان پهلوی تهران تشکیل گردید. پس از سخنرانی نمایندگان مشهد که در این جلسه حضور داشتند، محمدرضا راشد از طرف دانشگاه جندی‌شاپور، ابوالفضل قاسمی از طرف جبهه ملی، علی‌اصغر حاج سیدجوادی از طرف نویسندگان، حسن نزیه رئیس کانون وکلا و شخصی به نمایندگی از دانشگاه ملی مطالبی پیرامون حادثه بیان کردند. در این جلسه همچنین مخر امریکایی مجمع بین‌المللی حقوق بشر امریکا نیز سخنرانی کرد. این جلسه با قرائت قطعنامه پزشکان مشهد پایان یافت.

در هر حال این وضعیت که برای رژیم نگران‌کننده بود باعث شد هیئتی از سوی دولت جهت بررسی اوضاع به مشهد اعزام گردد. اعضای هیئت اعزامی عبارت بودند از: سپهبد کاتوزیان، دکتر شمس‌الدین مفیدی، دکتر حفیظی و دکتر طباطبایی. هیئت اعزامی پس از ورود به مشهد، خواستار ملاقات با آیت‌الله قمی شدند، اما ایشان از پذیرفتن آنها امتناع کرد. آنها که از ملاقات با علما و روحانیان مشهد ناامید شده بودند و از سویی چاره رفع اختلافات را در این ملاقات‌ها می‌دانستند، سعی کردند با پزشکان بیمارستان شاهرضا ملاقات نمایند، اما پزشکان هم در مرحله اول هیئت مذکور را از بیمارستان اخراج و بیان کردند که هدف آنها چیزی جز اخراج شاه از کشور نیست. پس از مدتی بین پزشکان بر سر پذیرفتن ملاقات با هیئت اعزام شده از سوی دولت و یا عدم پذیرفتن آنها اختلاف افتاد و سرانجام تصمیم گرفتند عده-

ای را به نمایندگی خود تعیین کنند و با هیئت جلسه‌ای مشترک تشکیل دهند. در جلسه تشکیل شده، کیفیت حادثه بیمارستان به سمع هیئت رسید و اعضای جلسه، رژیم و دولت را عاملان اصلی حادثه ذکر کردند. در پایان هم جلسه با شعار «مرگ بر شاه» پایان یافت و هیئت اعزامی از اعضای جلسه درباره وقوع این حادثه عذرخواهی کرد. این موضوع باعث تقویت روحیه تحصن‌کنندگان و باعث ناراحتی شیخان، رئیس ساواک مشهد شد؛ به طوری که در گزارشی که برای ساواک مرکز ارسال کرد به صراحت بیان کرد که عذرخواهی هیئت اعزامی از پزشکان و روحانیان متحصن در بیمارستان باعث عصبیت اهالی شاهدوست و مایوس شدن آنها و از سوئی دیگر موجب تجری مخالفان شده است.^۱

◆ حوادث پس از واقعه

تظاهرات و ناآرامی‌ها تا حادثه روز دوم دی‌ماه و همچنین حوادث نهم و دهم دی‌ماه ادامه یافت. روز اول دی‌ماه گروهی از بیت آیت‌الله شیرازی و گروهی دیگر از بیت آیت‌الله قمی با سر دادن شعارهایی علیه رژیم راهی بیمارستان شدند. تظاهرکنندگان در طی مسیر به علت کمبود نفت و سرمای طاقت‌فرسای زمستان شعار «کمبود نفت و بنزین به دست شاه بی‌دین! مرگ بر این شاه!» سر دادند. آنها در مسیر منتهی به بیمارستان به هم پیوستند و با ورود به بیمارستان در محوطه داخلی تجمع کردند. در این اجتماع آقای سیدهادی خامنه‌ای پس از سخنرانی، پیام امام را که به مناسبت فرارسیدن کریسمس به ملت مسیح فرستاده شده بود، قرائت کرد. در پایان، تجمع‌کنندگان، تعدادی از کشته‌شدگان حوادث چند روز اخیر را به‌سوی

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۵۷۲، اسناد شماره ۱۰۹ و ۱۰۸؛ یاران امام به روایت اسناد ساواک (شهید حجت‌الاسلام سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۸۴۱-۸۴۰.

بهشت رضا تشییع کردند.^۱

اما روز دوم دی ماه به دستور سرلشکر میرهادی، فرماندار نظامی مشهد، تظاهرکنندگان در اطراف بیت شیرازی به مسلسل بسته شدند و در نتیجه تعداد ۱۲ نفر کشته و ۶۰ نفر مجروح شدند. در نقلی دیگر، تعداد کشته‌شدگان به موجب اعلامیه تأییدشده‌ای که مقابل بیت نامبرده نصب شده بود، هشت نفر بیان شد و این در حالی بود که تعداد آنها پس از درگذشت زخمی‌ها، به بیست نفر افزایش یافت.^۲

پس از این حادثه، شهر مشهد را غم و عزا فرا گرفت. روز سوم دی ماه بازار مشهد تعطیل و عده زیادی از مردم در مقابل بیوت آیات عظام شیرازی، قمی، مرعشی و همچنین میدان شاه، چهارراه دروازه طلایی (چهارطبقه فعلی)، مقابل بیمارستان شاهرضا اجتماع نمودند و شعارهایی علیه رژیم سردادند. همچنین تجمع‌کنندگان در مقابل بیمارستان شاهرضا خواستار تشییع جنازه کشته‌های روز قبل شدند. در داخل بیمارستان هم آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در جمع تحسن‌کنندگان سخنرانی کرد و ضمن تشریح حوادث اخیر، پیرامون اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران سخن گفت؛ این در حالی بود که جمعی دیگر در باشگاه بیمارستان شهناز پهلوی اجتماع و جسد دو تن از کشته‌شدگان را به بیمارستان شاهرضا منتقل کردند تا در تشییع جنازه تمام شهدا شرکت کنند. برخی از حوادث شهر مشهد بنابر آنچه مأمور ساواک به مافوقش گزارش کرده به این شرح است:

۱. در مشهد عزای عمومی اعلام و قرار است روز سه‌شنبه مبادرت به راهپیمایی نمایند.
۲. شایع نموده‌اند امشب به کلانتری و منازل ارتشی‌ها و ساواکی‌ها حمله خواهند کرد و میدان شاه را در روز سه‌شنبه تبدیل به گورستان خواهند کرد.
۳. تصمیم دارند چند نفر از کشته‌شدگان را در میدان شاه مشهد دفن و نام میدان مذکور

۱. رضائعلی شاکری، همان، ص ۱۱۳.

۲. آفتاب شرق، سال ۵۴، شماره ۳۱۰، ص ۲.

را میدان شهدا نامگذاری نمایند.

وی در پایان گزارش خود چنین نتیجه گرفت:

تبلیغات ضدملی شدیداً در مشهد ادامه دارد. در هر محلی به هر نحوی از انحا علیه دستگاه حاکمه تبلیغات می‌نمایند و شهر مشهد آبستن حوادث می‌باشد.^۱

شدت حادثه چنان بود که پس از گذشت چهار روز از آن، ۹۸ درصد مغازه‌ها و دکان‌های شهر بسته بود. کلیه شعب بانک‌ها و ادارات دولتی به حالت نیمه‌تعطیل درآمدند و تنها رؤسای ادارات و مدیران کل، سر پست‌ها حاضر شدند. مردم که از حادثه تیراندازی بسیار ناراحت بودند همه‌روزه در سطح شهر به تظاهرات پراکنده خیابانی دست می‌زدند و در یکی از همین تظاهرات با قطع درختان میدان شاه [شهدای کنونی] آنها را در پایین پیکر رضاشاه آتش می‌زدند. در اسناد ساواک در این باره چنین آمده:

در صبح روز مذکور (ششم دی ماه ۵۷) جمعیتی که بالغ بر پنج هزار نفر می‌شدند پایه مجسمه رضاشاه را با وسایلی چون پتک از بین برده و با خاک یکسان کردند.^۲

متعاقب کشتار مردم در این روز، آیات عظام شیرازی و قمی در ۳/۱۰/۵۷ اعلامیه‌ای خطاب به «مسلمانان مجاهد و ملت غیور ایران» صادر کردند؛ در این اعلامیه آنها به حادثه بیمارستان و تحصن علما اشاره و مسبب حادثه دوم دی‌ماه مشهد را یک جانی دیوانه خطاب کرده بودند. آنها در این اعلامیه اخطار کرده بودند که عامل این حادثه باید هر چه زودتر مشهد را ترک کند. در اعلامیه مزبور درباره کیفیت وقوع حادثه چنین ذکر شده بود:

مأموران حکومت نظامی در چند نقطه شهر بدون جهت به روی مردم آتش گشودند و آنان را از دم درو کردند و تا پاسی از شب تیراندازی و رگبار مسلسل ادامه داشت که نتیجه آن ده کشته و بیش از شصت زخمی گزارش شده است. این رقم بیش از مقتولین و مصدومین اکثر حوادث سابق مشهد است.

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۵۷۲، اسناد شماره ۱۱۱-۱۱۰.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۲۲، ص ۱۶۰.

در پایان بر ادامه تحصن علما و جامعه روحانیت مشهد در بیمارستان امام رضا(ع) و حمایت کامل مراجع تقلید و مسلمانان از آنها تأکید شده بود؛ ضمن اینکه روزهای ۲۴ و ۲۵ محرم روزهای عزا و تعطیل عمومی همراه با راهپیمایی اعلام شده بود.^۱ از سوی علما و فضایی حوزه علمیه مشهد هم اعلامیه‌ای مشابه و با مضمون فوق صادر شده بود. متعاقب این حادثه، آیت‌الله شیرازی طی تلگرافی فوری به نخست‌وزیر وقت (ازهارى)، احضار و عزل فوری سرلشکر میرهادی را خواستار شد. ایشان در این تلگراف با لحن تندى بیان کرده بود:

اگر او را زنده می‌خواهید، بایست طی ۴۸ ساعت مشهد را ترک نماید در غیر این صورت

جنازه او به تهران حمل خواهد شد.^۲

روز پنجم دی‌ماه به خاطر وقایع خونین دوم دی، شهر مشهد تعطیل بود. در این روز دسته‌ای از مردم از بیت آیت‌الله شیرازی به سوی فلکه حضرت و خیابان تهران حرکت کردند. آنها در مقابل شهربانی با دیدن مأمورانی که مشغول تیراندازی به سوی مردم بودند خشمگین شدند و شعارهایی علیه شاه سر دادند. در این روز همچنین شهدای روز دوم دی‌ماه تشییع شدند و آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای برای آنها سخنرانی کردند؛ علاوه بر آن علمای مبارز مشهد از جمله سیدکاظم مرعشی، شیخ علی تهرانی و آیت‌الله خامنه‌ای طی جلسه‌ای که در منزل آیت‌الله شیرازی تشکیل شد شرکت کردند تا درباره اوضاع مشهد تصمیم‌گیری کنند. از دیگر حوادث این روز آتش‌سوزی زندان شهربانی بود؛ حادثه زمانی به‌وقوع پیوست که زندانیان جهت اعلام همبستگی با مردم شروع به تظاهرات و دادن شعار کرده بودند، لذا پلیس با تیراندازی و پرتاب گاز اشک‌آور با آنها درگیر شد و در این زدوخورد زندان به آتش کشیده شد. با متشنج شدن اوضاع، ازهارى طی تماس با طاهر احمدزاده از او خواست شخصاً به

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۱۵۶۶، سند شماره ۲.

۲. آفتاب شرق، همان.

زندان برود و به وضعیت زندانیان سیاسی و غیرسیاسی رسیدگی نماید.^۱ روند حوادث مشهد به گونه‌ای پیش رفت که قیام یکشنبه خونین در روز دهم دی‌ماه رخ داد.

◆ دلایل پایان بخشیدن روحانیت به تحصن

جامعه روحانیت متحصن در بیمارستان شاهرضا در سیزدهمین روز از آغاز تحصن خویش با صدور قطعنامه‌ای در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۵ به اعتصاب خود پایان بخشید. مفاد قطعنامه به این شرح بود:

۱. تحصن ما پس از گذراندن یک دوره موفقیت‌آمیز، امروز سه‌شنبه ۲۵ محرم پایان آن را اعلام می‌کنیم.
۲. موفقیت‌های کمی و کیفی، ما را مغرور و دلخوش نمی‌سازد و مبارزه ما در شیوه‌ها و تاکتیک‌های گوناگون تا سرنگونی رژیم طاغوتی خاندان پهلوی ادامه خواهد داشت.
۳. هدف نهایی و اساسی این مبارزه همگانی و ملی استقرار حکومت جمهوری اسلامی و تشکیل نظام الهی و قرآن به رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی‌الامام خمینی مدظله است.
۴. حمایت خود را از همه اعتصابیون سراسر کشور و بالخصوص کارکنان غیور و شجاع صنعت نفت که در حفظ ذخایر حیاتی این ملت از دستبرد دشمنان غارتگر نقش اساسی داشته است، اعلام داشته و حملات جنون‌آمیز عمال رژیم را به این برادران و خانواده‌هایشان به شدت محکوم می‌نماییم.
۵. حمایت خود را از جامعه پزشکان که موضع قاطعشان در برابر رژیم، مزدوران را به کینه جویی و انتقام نسبت به آنان واداشته، اعلام نموده و برابر هرگونه تعرضی که به شخصیت آنان و حرفه طبابت را به خطر اندازد، جداً به مقابله برخوایم خاست.
۶. مؤکداً اعلام می‌داریم که نفرت و انزجار ما تنها از آن نظامیانی است که دست به برادرکشی و مسلمان‌کشی گشوده و آرمان عمومی آن نگاه نداشته‌اند. اما برادران

۱. آفتاب شرق، همان، ش ۳۱۲، ص ۲.

مسلمان ارتشی که هنوز بستگی خود را با برادران هموطن و مسلمان خود حفظ کرده و زیر بار فرمان جنایتکاران رژیم نرفته‌اند، در چشم ما برادران عزیزی هستند که هر لحظه با آغوش باز منتظر پیوستن آنان به صفوف ملت می‌باشیم.^۱

در پایان اعلامیه درخصوص علل پایان بخشیدن به تحسن چنین آمده بود:

۱. ادامه تحسن علما در یک مکان باعث اختلال در امور مذهبی در سطح شهر و مانع بهره‌گیری هر چه بیشتر از فعالیت‌های تبلیغی در مساجد و محافل مذهبی را به دنبال داشت.

۲. ادامه تحسن در بیمارستان باعث اختلال در پذیرش بیماران به جهت همراهی پزشکان با تحسن‌کنندگان می‌شد و این قشر می‌توانستند علاوه بر خدمات‌دهی به بیماران در بیمارستان در مطب خصوصی خود نیز فعالیت داشته باشند.

۳. توصیه آیات عظام سیدعبدالله شیرازی و سیدحسن طباطبایی قمی در این خصوص.

۴. نایل شدن به اهداف از جمله بی‌آبرو شدن رژیم مبنی بر حمله و یورش به بیماران و اطفال بی‌گناه در بیمارستان و بهره‌برداری بهینه از موضوع در سراسر کشور، توییح مسئول این حادثه، آزاد شدن ده‌ها زندانی در نتیجه این تحسن، ایجاد وحدت بیشتر بین مبارزین و حرکت کردن پشت سر روحانیت، کسب تجربه ماندگار و یافتن ابتکاری جدید برای مواقع لزوم.^۲

◆ سخن پایانی

حمله به بیمارستان و جمعی از بیماران نشانه عجز و درماندگی رژیم در کنترل اوضاع کشور و از سویی بیانگر تنفر و حس انتقام‌جویی رژیم از مردم به خاطر تظاهرات و راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا بود. حمله به بیمارستان‌ها در دیگر شهرها از جمله شهر

۱. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۴، ص ۶۹۵-۶۹۴.

۲. همان، ص ۶۹۴-۶۹۳.

اهواز هم تکرار شد. در هفتم دی ماه پس از گذشت دو هفته از حادثه بیمارستان شاهرضای مشهد، رژیم به طرز فجیع و دلخراشی به بیمارستان شماره یک جندی‌شاپور اهواز یورش برد. در هجوم به این دو مرکز پزشکی برخی از افراد کادر پزشکی کشته و برخی مجروح شدند؛ علاوه بر آنکه پخش گاز اشک‌آور در داخل محوطه بیمارستان باعث شد تا وضعیت بیماران بستری به مخاطره بیفتد.

این‌گونه حوادث، روحانیت و عامه مردم را به واکنش شدید واداشت. تظاهرات و اعتراضات به نحو چشمگیری افزایش یافت و به حوادث نهم و دهم دی‌ماه در مشهد پیوند خورد و ارتباط بین روحانیت مشهد و روحانیت شهرهای دیگر را عمیق‌تر ساخت. این سلسله وقایع، سقوط رژیم مشروطه سلطنتی را در ایران سرعت بخشید و رخدادهای مختلف در همه شهرها، کشور را به یک انقلاب بزرگ اجتماعی و فرهنگی پیوند زد و جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای را درخصوص سرنگونی رژیم استبداد برای انقلابیون باقی نگذاشت؛ کانون مبارزاتی جدیدی به‌وجود آورد که همه‌روزه محل بحث و تبادل افکار و تبیین مسائل بود و از این طریق انقلاب اسلامی نه تنها در مرکز، بلکه در اقصی نقاط ایران به ثمر نشست.

نقد توهمات تئوریک فلسفه سیاسی غرب

در فهم انقلاب اسلامی

«گفت‌وگوی دکتر منوچهر محمدی، دکتر محمد شفیعی‌فر، دکتر موسی حقانی،
دکتر مظفر نامدار و حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدحمید روحانی»

◆ اشاره

اواخر دهه ۱۳۵۰هـ/ش/۱۹۷۰م، جهان شاهد یک رستاخیز بزرگ در حوزه جنبش‌های اجتماعی بود. در ایران به‌رغم مبانی اولیه و اصول موضوعه حاکم بر نظریه‌های سیاسی و فلسفه‌های اجتماعی که زیر سیطره فلسفه سیاسی غرب بود، یک انقلاب شالوده‌شکن نه به رهبری احزاب سیاسی و طبقات به‌ظاهر پیشرو و هوادار غرب بلکه به رهبری روحانیت و نیروهای مذهبی به پیروزی رسید و دین اسلام به یک نیروی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قابل ملاحظه در جهان تبدیل شد. در این انقلاب، گروه‌ها، احزاب، سازمان‌ها، جریان‌ها و جبهه‌های سیاسی چپ و راست نه تنها کارآمدی

خود را از دست‌رفته دیدند بلکه مذهب و نیروهای مذهبی نیز از سیاست‌های متعارف چپ و راست فراتر رفتند و تمام بضاعت فلسفه سیاسی غرب را در حوزه جنبش‌های اجتماعی و نظام‌های سیاسی و تغییرات فرهنگی به یک چالش جدی فراخواندند و بیانیه مقتدری را علیه کل سیاست‌های به‌ظاهر دموکراتیک و کشورهای مدعی دموکراسی صادر کردند که بی‌شک چیزی کمتر از بیانیه جهانی حقوق بشر نبود؛ این بیانیه نه تنها مشروعیت نظام پادشاهی و سیاستمداران حرفه‌ای و دایره وسیع نخبگان وابسته به آن را زیر سؤال برد بلکه مفهوم دفاع از حقوق بشر، مبارزه با استکبار و امپریالیسم و ایجاد یک نظام عادلانه جهانی را نیز به کلی دگرگون کرد.

فرضیه‌های مختلفی برای تبیین پدیده انقلاب اسلامی ارایه شده است. بعضی‌ها (عموماً سلطنت‌طلب‌ها و تعدادی از گروه‌های مارکسیستی) بر نظریه توهم توطئه، بعضی‌ها (عمده غربگرایان وابسته به امریکا و انگلیس) بر نظریه مدرنیزاسیون، عده‌ای (مارکسیست‌ها و نیروهای چپ) فقر اقتصادی و ناکامی توسعه سرمایه‌داری، عده‌ای دیگر (عموماً چپ‌های امریکایی و انگلیسی) نظریه استبداد شرقی و عدم هماهنگی توسعه اقتصادی با توسعه سیاسی و بالاخره بعضی‌ها هم توسعه و نوسازی آمرانه و اقتدارطلبانه (معجونی از جریان‌های چپ و راست) را خاستگاه ظهور انقلاب اسلامی می‌دانند.

در این گفت‌وگو تلاش شده است که بضاعت برخی از این فرضیه‌ها نه با تکیه بر نظام دانایی جنبش‌های غربی بلکه با تکیه بر نظام دانایی انقلاب اسلامی مورد ارزیابی قرار گیرد. در این گفت‌وگو که در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۸۹ در محل بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی انجام پذیرفت اساتید گرانقدر آقایان: دکتر منوچهر محمدی از دانشگاه تهران، دکتر محمد شفیعی‌فر از دانشگاه تهران، دکتر موسی حقانی مدیر پژوهشی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر و دکتر مظفر نامدار از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی شرکت داشتند؛ مدیریت این گفت‌وگو نیز با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سیدحمید روحانی، مورخ انقلاب و رئیس بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی بوده است.

فصلنامه پانزده خرداد به سهم خود از استادان بزرگواری که شرایط این گفت‌وگو را فراهم کردند صمیمانه سپاسگزاری می‌کند.

دکتر روحانی: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. ضمن عرض خیر مقدم خدمت عزیزان شرکت‌کننده در این گفت‌وگو؛ مستحضر هستید در مورد انقلاب اسلامی ایران دوست و دشمن اعتراف

می‌کنند که معجزه قرن بود و تمام معادلات سیاسی را به هم ریخت و در شرایطی که تحلیلگران سیاسی و صاحب‌نظران جهانی حرفشان این بود که عصر دین‌مداری پایان یافته و اسلام، دینامیسم لازم را برای به حرکت درآوردن توده‌ها از دست داده است و در خود ایران هم کسانی که در زمینه مسائل سیاسی فعالیت می‌کردند فکر می‌کردند اگر به اسلام، اتکایی داشته باشند، این اتکا باید با اندیشه‌های دیگری همراه باشد تا بتوان از اسلام استفاده کرد، در شرایطی که احساس می‌شد اسلام دینامیسم لازم را برای حرکت‌آفرینی در میان توده‌ها ندارد، در شرایطی که بسیاری بر این باور بودند بدون اتکا به یک قدرت خارجی نمی‌توان در کشورهای استبدادی فعالیت‌های انجام داد و مبارزه‌ای را ساماندهی کرد یا بدون دست بردن به سلاح با یک نظام تا دندان مسلح نمی‌توان جنگید و از همه مهم‌تر و عجیب‌تر اینکه دین با حکومت همخوانی ندارد و کسانی که می‌خواهند وارد مسائل سیاسی شوند و سررشته اداره یک کشور را در دست بگیرند یا باید از دین چشم‌پوشند یا باید به دین تمسک داشته باشند و از حکومت دوری گزینند، می‌بینیم که انقلاب اسلامی ایران با اتکا به اسلام و بدون وابستگی به هیچ قدرت خارجی و بدون دست بردن به اسلحه به پیروزی رسید و حکومتی تشکیل شد که دوران سررشته‌داری رهبر آن کمتر از دوران طلبگی‌اش بود و دیدیم که توانست بین حکومت و دیانت را به گونه‌ای جمع کند که نه به دین لطمه و آسیبی برسد نه حکومت او را از دین‌مداری و مبانی دینی دور سازد. این مسئله و جریانی که پیش آمد برای دنیا بسیار غریب و عجیب بود و کاملاً معادلات سیاسی را به هم ریخت. قهراً کسانی که از اسلام و مبانی اسلامی دور هستند وقتی می‌خواهند تحلیل و بررسی کنند باز هم ناگزیرند که انقلاب اسلامی را با همان بینش و برداشت مادی و غربی به نحوی توجیه کنند؛ چون آنها نتوانسته‌اند به آن صورت که باید و شاید، اسلام و انقلاب را بشناسند؛ در نتیجه می‌بینیم که تحلیل‌هایی که در زمینه انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد باز هم به همان مسائل مادی بر می‌گردد که خودشان می‌پنداشتند و می‌پندارند. مثلاً یکی از حرف‌هایی که مطرح می‌شود این است که امریکا در پیروزی انقلاب اسلامی نقش داشت حالا چرا نقش داشت چند جور حرف مطرح می‌شود یکی

اینکه امریکا احساس کرد که شاه دارد ایران را به دروازه تمدن می‌رساند! به ژاپن خاورمیانه تبدیل می‌کند! و از این قضیه نگران شد و به همین جهت خواستند او را از میان بردارند! که ایران به آن مرحله‌ای که آنها فکر می‌کردند نرسد! یا اینکه سران جهان یعنی همان امریکا و انگلیس و فرانسه که در کنفرانس گوادلوپ فرانسه گرد هم آمدند تصمیم گرفتند که شاه را بردارند و از صحنه خارج کنند! یا اینکه شتاب ایران به سوی توسعه و تمدن! باعث شد انقلاب اسلامی به پیروزی برسد به این معنا که ملت ایران تحمل، استعداد و لیاقت چنین تمدن و تحولی را نداشت! و با آن برخورد کردند. در هر صورت در اینجا شبیهات زیادی مطرح است که فکر می‌کنم اگر شروع کنیم و یکی یکی جلو برویم بهتر باشد. اولین سؤال را از آقای دکتر منوچهر محمدی می‌پرسم: «نقش امریکا در انقلاب اسلامی چگونه بود؟»

دکتر محمدی: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. زمانی که حوادث مربوط به انقلاب رخ می‌داد من در امریکا بودم و خودم از نزدیک، شاهد برخورد دولتمردان امریکایی با حوادث ایران بودم و به جرئت می‌توانم بگویم که امریکاییان غافلگیر شدند؛ نه آمادگی داشتند که با چنین حادثه‌ای در ایران روبه‌رو شوند و نه برنامه‌ای داشتند که چگونه با این حادثه برخورد کنند و لذا اینکه ما تصور کنیم امریکایی‌ها به جریان انقلاب کمک کردند یک مطلب نادرست است. آنها حداکثر تلاش خودشان را به کار بردند که جلوی این انقلاب را بگیرند و نگذارند به ثمر برسد منتها در رابطه با نحوه برخورد با انقلاب، مشکلاتی داشتند؛ یعنی دو نظر وجود داشت: یک نظر، نظر برژینسکی بود و هارولد براون وزیر دفاع امریکا که معتقد بودند با هر وسیله ممکن باید این انقلاب را سرکوب کرد و جلوی جنبش مردم را گرفت و باید تا آخرین لحظه از شاه حمایت بکنند و نگذارند که سقوط کند؛ استدلالشان هم این بود که اگر ما دست از حمایت شاه برداریم روی دولتهایی که در منطقه خاورمیانه دوستان ما هستند اثر می‌گذارد و آنها هم دیگر به ما اعتمادی نخواهند داشت. بنابراین براساس نظریه دومینو بر این باور بودند که به دنبال سقوط شاه باید منتظر سقوط بقیه دولتهای دوست امریکا نیز باشیم. نظریه دیگری که سایروس ونس وزیر خارجه امریکا، سولیوان سفیر امریکا در ایران و به طور کلی کادر وزارت خارجه

امریکا از یک زمانی به آن معتقد شدند این بود که (با توجه به اینکه به میدان حوادث نزدیکتر بودند و بهتر می‌توانستند مسائل را لمس بکنند) حمایت از شاه، دیگر بیش از این به صلاح امریکا نیست و باید کسی را جایگزین او بکنند و شاه کارش تمام شده است.



دکتر روحانی: این نظر وقتی مطرح شد که انقلاب اسلامی در ایران در آستانه پیروزی قرار گرفته بود و امریکایی‌ها دریافته بودند که رژیم شاه در معرض فروپاشی قرار دارد. دکتر محمدی: بله؛ حتی می‌توانم بگویم که بعد از کنفرانس گوادلوپ چنین اتفاقی افتاد. واقعاً به جایی رسیدند که جوابگو نبود و نظریه برژینسکی بیشتر پیش رفت. اعزام هایزر به ایران در اوایل انقلاب هم در واقع به منظور تقویت موقعیت شاه و اطمینان از حمایت ارتش از شاه بود و لذا در مجموع می‌توان گفت که امریکا تا رسیدن به مسئله رفتن شاه، مراحل را طی کرد. ابتدا بحث ولیعهد مطرح شد؛ به طوری که حتی ولیعهد در آبان ۱۳۵۷ در واشنگتن ملاقاتی با کارتر داشت و بعد هم دیدند که امکان جایگزینی ولیعهد نیست. بالاجبار مسئله بختیار پیش

کشیده شد. به هیچ وجه موافق نبودند که انقلابی با این ماهیت و محتوایی که هست به ثمر برسد، وقتی که دولت موقت هم آمد و از طرف امام منصوب شد برنامه آنها این بود که همان طور که در مشروطه و ملی شدن صنعت نفت روحانیان نقش کلیدی داشتند ولی بعد کنار رفتند و جای آنها را لیبرالها و ملی‌گراها گرفتند چنین حادثه‌ای هم در این جریان رخ بدهد. فراموش نمی‌کنم که وقتی دکتر سنجابی را به عنوان وزیر خارجه منصوب کردند سخنگوی وزارت خارجه امریکا جمله جالبی گفت؛ او گفت با انتصاب دکتر سنجابی به وزارت خارجه دولت موقت، ما آسوده خاطر شدیم. به این معنا که ما خیالمان راحت شد که آن شرایطی که از قبل احساس می‌کردیم پیش می‌آید پیش نخواهد آمد. البته لیبرالها بر این مسئله تکیه می‌کنند که حقوق بشر کارتر و فضای باز سیاسی‌ای که بعد از روی کار آمدن کارتر به وجود آمد نقش مهمی در پیروزی انقلاب داشت و اگر کارتر در جهت لیبرالیزه کردن فضای ایران به شاه فشار نمی‌آورد این اتفاق نمی‌افتاد که البته من این را در کتابم با سند و مدرک رد کردم. حتی در خاطرات سولیوان هم هست که وقتی به ملاقات کارتر می‌رود، تمام بحث کارتر در رابطه با ایران این بود که ایران یک موقعیت حساس استراتژیک دارد و باید آن را حفظ کرد. سولیوان می‌گوید دیدم اصلاً هیچ صحبتی از رعایت حقوق بشر در ایران نمی‌کند و بعد که با او مطرح کردم که شما در رابطه با حقوق بشر در ایران چیزی نگفتید، ایشان گفتند البته آن هم مهم است ولی مهم‌ترین مسئله، مسئله موقعیت استراتژیک است. بعد هم اعضای کنگره از معاون وزارت دفاع امریکا در خصوص ارسال سخت‌افزارهای نظامی به ایران می‌پرسند که شما راجع به حقوق بشر در ایران چه می‌کنید و او به صراحت می‌گوید که ایران مستثنا است و ما مطلقاً این قصد را نداریم که پیوندی ایجاد کنیم بین مسلح کردن ایران و عدم رعایت حقوق بشر. می‌توانم بگویم که این شبهه، شبهه غلطی است و امریکا همان طور که تا به امروز هم مشخص شده است در انقلاب بزرگ‌ترین خسارت‌دیده است و انقلاب اسلامی شرایط امریکا را به چالش کشاند و به آن ضربه زد و امریکا نه تنها مطلقاً کمکی به پیروزی انقلاب و تداوم آن نکرد بلکه برعکس.

دکتر روحانی: آقای دکتر شفیعی‌فر! شما هم اگر در مورد سؤالی که مطرح است راجع به اینکه امریکا در این انقلاب چه نقشی داشت، توضیح بفرمایید متشکر می‌شوم.

دکتر شفیعی‌فر: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. آقای دکتر محمدی اشاره کردند و به نظرم بیشتر از این دیگر چیزی نیست که آن را مطرح کنم اما واقعیت این است که امریکا واقعاً به خاطر اینکه اصل وجود انقلاب برضد منافع امریکا در ایران و منطقه استراتژیک خلیج‌فارس بود نمی‌توانست حتی ایران را برای یک لحظه بدون شاه یا خانواده سلطنتی و یا الیگارشی و جریان روشنفکری وابسته به آن برای خود امن ببیند. یکی از دلایل شکل‌گیری انقلاب، ضدیت با امریکا و جریان وابسته به آن در ایران بود. اگر فاکتور مبارزه با امریکا را از آرمان‌های انقلاب اسلامی حذف کنیم شاید بخشی از توجیهاتی که برای انقلاب داشتیم از بین برود. آنها این را احساس می‌کردند که وقتی انقلاب اتفاق بیفتد بیشترین کسی که ضرر خواهد دید امریکا خواهد بود. اول به خاطر جایگاهی بود که ایران در چارچوب معادلات و سیاست‌های امریکا داشت و این بعد از جنگ جهانی دوم تثبیت شده بود؛ یعنی در چارچوب فضای بعد از جنگ جهانی دوم، امریکا جایگاه خاصی برای ایران در این حوزه در نظر گرفته بود. از یونان به قسمت پایین‌تر که می‌آمدند ایران آن حلقه اصلی بود که امریکا بتواند سیاست‌هایش را از طریق آن پیش ببرد و به همین دلیل هم پیمان سنتو را منعقد کرده بودند و ایران هم جزئی از آن بود؛ لذا آنها به هیچ‌وجه تمایل نداشتند که ایران را از دست بدهند. وقوع انقلاب به هر شکلی که شما تصور بکنید این حلقه را فرو می‌ریخت و امریکا مایل به این بحث نبود. به همین دلیل به محض اینکه حرکات انقلابی صورت گرفت حقوق بشر در ایران بی‌معنا شد و اولین تلاش امریکایی‌ها این بود که این انقلاب را به نفع خودشان مصادره بکنند؛ بنابراین در تحلیل‌های اولیه‌ای که وجود داشت آنها تصورشان به این سمت رفت که این انقلاب از سمت گروه‌های روشنفکری و ملی‌گراها هدایت می‌شود و شاید این ادامه همان حرکتی است که در جنبش ملی شدن نفت مطرح شده بود و اگر بخواهیم کنترلش بکنیم یک راهش این است که شاه بعضی از آزادی‌ها را رعایت بکند و فضای بازی ایجاد شود. البته من با این مسئله که

حقوق بشر کارتر و فضای باز سیاسی این مسئله را ایجاد کرد مخالف هستیم. انقلاب وقتی شروع شده بود آنها بیشتر روی این قضیه تأکید کردند و گفتند شاید اگر واقعاً ملت ایران هدف و خواستشان برقراری آزادی و دموکراسی و این جور چیزها است و در داخل کشور هم فضای تظاهرات ایجاد شده بود و گروه دفاع از حقوق بشر و دفاع از زندانیان سیاسی درست شده بود که گروه‌های ملی‌گرا و لیبرال معمولاً پیگیر آن بودند آنها گفتند ما خودمان رژیم را تصحیح می‌کنیم ولی چارچوب باید باقی بماند. یعنی وقتی شریف‌امامی سر کار آمد بحث اصلی در چارچوب برنامه امریکا این بود که ما دولت آشتی ملی تشکیل می‌دهیم و دولت آشتی ملی که آمد و فضای باز سیاسی ایجاد کرد مطبوعات آزاد، احزاب آزاد و مذاکرات مجلس برای مردم پخش شود و از آن طرف هم مجلس واقعاً کارکرد خودش را داشته باشد. بودجه و برنامه، دست آنها باشد و آنها به دولت رأی بدهند و همه چیز دست آنها باشد و شاه در واقع سلطنت کند؛ یعنی همان شعاری که نهضت آزادی می‌داد. آنها در این حد هم راضی بودند که واقعاً این آزادی‌ها داده شود و دولت در این چارچوب این قیدوبند را بخورد ولی اصل نظام را حفظ کنند. به همین دلیل اولین گزینه برای آنها این بود که نیابت سلطنت را احیا کنند یعنی بعد از آنکه دیدند ممکن است رأس خود نظام هم دچار مشکل باشد و مردم با وجود آن هم مشکل داشته باشند بر روی موضوع نیابت سلطنت تکیه کردند ولی به نتیجه نرسید.

حکومت ملی‌گراها و بختیار گزینه دوم آنها بود ولی به نتیجه نرسید. گزینه سوم برای امریکایی‌ها لیبرال‌های مسلمان مثل نهضت آزادی و امثال اینها بودند که معتقد بودند اگر اینها به قدرت برسند گزینه مطلوبی است و آخرین گزینه به نظر آنها دیکتاتوری نظامی مثل لیبی بود؛ به این صورت که در ایران یک حکومت نظامی مثل لیبی برقرار شود که اینها می‌گفتند بدترین گزینه است؛ به همین دلیل همه گزینه‌ها را تکتک پیش رفتند و هیچ‌وقت از هدف استراتژیک خودشان پایین نمی‌آمدند مگر وقتی که آن سنگر قبلی فرو می‌پاشید و آنها نمی‌توانستند حفظش کنند. وقتی بختیار نتوانست حفظ شود آنها واقعاً دیگر پیروزی انقلاب را

به اجبار پذیرفتند ولی وقتی مهندس بازرگان منصوب شد مدت زیادی امیدوار شدند و همان‌طور که آقای دکتر محمدی اشاره کردند در خاطرات سولیوان هست که صریحاً می‌گوید در ایران اگر جمهوری اسلامی هم برقرار شود یک جمهوری غربی خواهد بود برای اینکه مدیران و گردانندگان آن همان تکنوکرات‌هایی هستند که آرمان‌های سوسیال-دموکراسی غربی را دارند؛ از اینها چیزی در نمی‌آید و نباید نگران باشیم. این واقعیت با یک نکته دیگر تقویت شد؛ در روز ۲۳ بهمن چپ‌ها، یکبار دیگر سفارت امریکا را اشغال کردند. وقتی امام دستور داد آنجا را تخلیه کنند امریکایی‌ها تا حد زیادی به خودشان مطمئن شدند و اطمینان کردند که دیگر مشکلی نیست و نظام جمهوری اسلامی آنها را پذیرفته و آنها هم در این چارچوب، جمهوری اسلامی را به رسمیت شناختند ولی آنها واقعاً به لیبرال‌ها و دولت مهندس بازرگان دل بسته بودند و تا زمانی که اشغال سفارت امریکا اتفاق نیفتاد باور نمی‌کردند که می‌شود ایران را از دست داد و ایران از دست رفته است و به همین دلیل من هم با نظر آقای دکتر محمدی موافقم و تأیید می‌کنم که امریکایی‌ها به هیچ‌وجه با انقلاب اسلامی همراه نبودند و از همان اول با وقوع انقلاب به شدت مخالف بودند و به فکر حفظ منافعشان بودند و بعد از اشغال سفارت امریکا دیگر کاملاً رودررویی با انقلاب عملاً به وجود آمد و آنها سعی کردند تا آن موقع منافعشان را بدون برخورد حفظ بکنند ولی این موضوع امکان‌پذیر نشد.

دکتر روحانی: آقای دکتر نامدار! شما در این زمینه نظرتان را بفرمایید.

دکتر نامدار: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. ببینید این بحث که مثلاً یک نیروی خارجی یا یک دولت خارجی در جامعه‌ای شبیه به جامعه ایران که از نظر مبانی تاریخی ساختار خاص خود را دارد، چقدر می‌تواند از جنبه هدایت جنبش‌های اجتماعی تأثیرگذار باشد، خیلی مهم است. اگر اجازه بفرمایید من یک مقدار از جنبه تئوریک درباره این قضیه بحث کنم که از بعد عقلی و از بعد تاریخی چقدر امکان دارد بتوان به این حرف تکیه کرد که یک دولت خارجی در جامعه‌ای شبیه جامعه ایران (که خودشان در تحلیل‌هایشان برای آن، ساختار پیچیده‌ای تصور می‌کنند که جامعه‌ای متشکل از یک بخش سنتی و یک بخش مدرن با یک ساختار دوگانه است) بتواند

در چنین کشوری یک جنبش بزرگ اجتماعی را پایه‌ریزی و سازماندهی کند و به مرحله‌ای برساند و ما از این مرحله تحت عنوان جابه‌جایی یا جایگزینی، رفتن یک رژیم کهن سابقه‌دار تاریخی و آمدن رژیم جدیدی که اصلاً در تحلیل‌ها هیچ درک درستی از ماهیت و ساختار آن وجود ندارد، یاد کنیم. به نظر من امکان بضاعت علمی و تئوریک این بحث هم از جنبه عقلی و هم از جنبه تاریخی نه‌تنها در ایران بلکه حتی در جوامعی که شاید ساختار پیچیده ایران را نداشته باشند صفر است؛ یعنی هیچ با منطق تاریخی و با منطق تئوری‌های سیاسی جور در نمی‌آید. من سعی می‌کنم یک مقدار عناصر آن را هم باز کنم. ببینید به نظر من کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند نویسنده‌ها یا منورالفرهایی هستند که به جنبش‌های اجتماعی از جمله به پدیده‌ای مثل پدیده انقلاب نگاهی خاص دارند. ما تقریباً دو جریان در فهم جنبش‌های اجتماعی داریم؛ یک جریان کسانی هستند که معتقدند انقلاب‌ها را گروه‌ها، طبقات و جریان‌های خاص می‌سازند. اینها عموماً در دست خودشان قالبی دارند به نام علم انقلاب. همراه با این علم انقلاب ابزار و شرایطش را فراهم می‌کنند و اراده انقلاب را هدایت می‌کنند و بر مبنای آن هدایت، یک نظامی را ساقط می‌کنند و یک نظام جدیدی را جایگزین آن می‌کنند. از نظر اینها، انقلاب‌ها در یک فرآیند تاریخی شکل نمی‌گیرند. در هر جامعه‌ای که سه ابزار ایدئولوژی انقلاب، طبقه پیشتاز و تضاد طبقاتی وجود داشته باشد، می‌توان در آن جامعه انقلاب ایجاد کرد. این جریان‌ها معتقدند انقلاب‌ها در جوامع مدرن شکل می‌گیرند. در جوامع مدرن باید این سه پایه حتماً باشد؛ این سه پایه در دست هر کسی باشد در هر جایی که دلش بخواهد می‌تواند یک جنبش اجتماعی حتی انقلاب ایجاد کند؛ این تفکر چپ‌هاست. می‌دانید این دوره‌ای که در آن انقلاب اسلامی دارد اتفاق می‌افتد نظریات غالب در حوزه جنبش‌های اجتماعی نظریات چپ است؛ ما اصلاً نظریات دیگری نداریم. اینها معتقدند که بر مبنای این تئوری‌ها، انقلاب در یک جامعه پیدا می‌شود. برای همین هم بود که انقلابی‌گری حرفه‌ای در جنبش‌های چپ یک نظریه بود. این بحثی که درباره چه‌گوارا و امثال او در امریکای جنوبی و امریکای لاتین شکل گرفت براساس همین تئوری بود. می‌گفتند کار انقلاب نیکاراگوئه تمام شد الان

برویم کاستاریکا. کار کاستاریکا را تمام کنیم بعد برویم کوبا، کار کوبا را تمام می‌کنیم بعد می‌رویم فلان جا ... اصلاً بنیاد سیاسی فلسفه غرب در حوزه جنبش‌های اجتماعی در این دوره مبتنی بر همین تئوری است؛ وجود تضاد طبقاتی در یک جامعه، بودن طبقه پیشرو و داشتن ایدئولوژی انقلاب، موجد انقلاب است. هر کس این سه عامل را داشت در هر جایی می‌تواند یک جنبش اجتماعی ایجاد کند. اما انقلاب اسلامی این تئوری را به هم زد؛ این را ما نمی‌گوییم که این تئوری را به هم زد این را یکی از کسانی که ما امروزه نظرش را در حوزه فهم جنبش‌های اجتماعی در تاریخ تقریباً یک نظریه قابل اعتنا (نمی‌گوییم مطلق) می‌دانیم این ادعا را دارد؛ او مدعی است که انقلاب اسلامی اصلاً تمام تئوری‌های انقلاب را به هم ریخت؛ چرا تئوری‌های انقلاب را به هم ریخت؟ اینکه دارم می‌گویم حرف میشل فوکو است در کتاب *ایران*؛ روح یک جهان بی‌روح این حرف را می‌زند؛ او می‌گوید من فهمیدم که ما نمی‌توانیم بر مبنای بنیاد فلسفه سیاسی غرب هیچ درک درستی از انقلاب اسلامی داشته باشیم. یعنی اینکه وقتی شما می‌خواهید در فلسفه سیاسی غرب، جنبش اجتماعی را در یک جامعه بپذیرید باید حتماً حداقل این دو خصیصه در آن باشد: ۱. حتماً باید در این جامعه تضاد طبقاتی باشد یعنی یک تضادی باید باشد که نظم موجود را به هم بریزد و ما به آن می‌گوییم تضاد طبقاتی ۲. حتماً باید در این جامعه یک طبقه پیشرو باشد این هم طبقه نخبه‌ای که بتواند این تضاد را دامن بزند و در آنجا یک جنبش اجتماعی ایجاد کند. حالا اگر بر مبنای همین بنیاد که خود غربی‌ها به‌عنوان یک قالب مسلط در این دوره - در دوره‌های جدید بحث نمی‌کنم - به‌عنوان تئوری فهم جنبش‌های اجتماعی از آن استفاده می‌کنند حتی با همین قالب اگر وارد فهم انقلاب اسلامی شویم می‌فهمیم که آنهایی که این ادعا را دارند گرفتار توهمی بیش نیستند و عموماً سلطنت‌طلب‌ها سعی کردند به این توهم بیشتر دامن بزنند. مگر می‌شود یک کشور بیگانه در جایی که تمام اسنادی که دارد تولید می‌کند ضد آن چیزی است که دارد در آنجا اتفاق می‌افتد برود یک جنبش اجتماعی ایجاد کند و اسمش را هم بگذارد انقلاب اسلامی؟! من اتفاقاً دیشب این کتاب را دیدم حدس زدم شاید در راستای سؤالات این جلسه باشد و آن را آوردم. ببینید

اسناد لانه جاسوسی به هر حال اسناد رسمی دولت امریکاست که در آن دوران بر مبنای تحلیل‌هایی که داشتند بخشی از سیاست‌های خودشان را براساس همین گزارش‌هایی که یک بخش از آن از داخل سفارت خودشان در ایران داده می‌شد تحلیل می‌کردند و یک بخشش را از طریق نویسندگان و نخبه‌هایی که به انحاء متعدد به کشور می‌فرستادند برای اینکه در آنجا یک تحلیلی بدهند از طریق آنها تحلیل می‌کردند. من نمی‌دانستم دو کتاب معروفی که در ایران قبل از انقلاب اسلامی نوشته شده نویسندگانی که آمدند و در ایران این کارها را تحلیل کرده بودند فرستاده‌های رسمی دولت امریکا بودند. ما نمی‌دانستیم که آنها فرستاده‌های دولت امریکا هستند؛ یکی ریچارد کاتم است که روی ناسیونالیسم ایرانی کار کرده است و آمده بود که اصلاً روی جریان‌های ملی‌گرا و ناسیونالیست کار کند و یکی هم کتاب نخبگان قدرت در ایران اثر ماروین زونیس است که اخیراً در ایران ترجمه شده است. این کتاب قبلاً در ایران حتی ترجمه هم نشده بود؛ همه اینها بر می‌گردد به یک پیش‌فرض که سندش در اینجا هست. من می‌خواهم این را عرض کنم که تمام این تصورات که بعضی‌ها می‌گویند امریکا از قبل می‌دانسته که انقلاب اسلامی دارد اتفاق می‌افتد لذا آمده و سازماندهی کرده توهم است. آنها ما را محکوم می‌کنند که گرفتار توهم توطئه هستیم ولی خودشان گرفتار آن هستند. از سال ۴۸ این اسناد نشان می‌دهد که امریکایی‌ها احساس کردند که به دو دلیل احتمال سقوط رژیم شاه وجود دارد؛ یکی اینکه از بیماری شاه مطلع شده بودند؛ این اسناد نشان می‌دهد که از بیماری شاه مطلع شده بودند و می‌دانستند که او نمی‌تواند زیاد دوام بیاورد لذا مرگش را پیش‌بینی می‌کردند. دلیل دوم هم تحولاتی بود که در حال روی دادن در ایران بود و ناتوانی رژیم شاه برای اینکه بتواند در مقابل این تحولات، بازتولید فرهنگی داشته باشد. در این گزارش مشخص است که امریکایی‌ها احتمال می‌دادند شاه بمیرد و یک جریان بیاید و غلبه کند. اینها در این گزارش هفت جریان را تحلیل می‌کنند. اتفاقاً اولین جریانی هم که آن را تحلیل می‌کنند جریان مذهبی است و با دلایل تئوریک نشان می‌دهند که جایگزینی نیروی مذهبی با رژیم سلطنتی که یک رژیم مدرن از دید آنها بود خنده‌دار است. در تفکرات خود به این تحلیل

می‌خندند چون اگر عمق تحلیل آنها را نگاه کنید می‌گویند اصلاً در ایران احتمال اینکه یک جریان مذهبی بیاید یک انقلاب بزرگ اجتماعی ایجاد کند آن هم در عصری که اصلاً مذهب از صحنه سیاسی خارج شده و ساختار مذهبی در ایران یک ساختار سنتی ناتوان از رهبری است وجود ندارد (این حرف امریکایی‌ها نیست؛ حرف بعضی از روشنفکرهای ما در اول انقلاب است که می‌گفتند رهبری جریان مذهبی اصلاً استعداد ندارد که بتواند یک جنبش اجتماعی ایجاد کند). البته این تصور در غربگراها هم بود لذا این را کنار می‌گذارند؛ برای اینکه نیروهای مذهبی در بنیاد فلسفه سیاسی غرب و غربگرایان که عقل خود را تعطیل کرده بودند و آن را در بست در اختیار تئوری‌های غربی قرار داده بودند، نمی‌توانند در جنبش‌های اجتماعی عصر مدرن، طبقه پیشرو باشند، نمی‌توانند تضاد طبقاتی را دامن بزنند و از آن برای به‌هم زدن وضع موجود استفاده کنند. آنها جریان ملی‌گرایی را تحلیل کردند و گفتند این استعداد در جبهه ملی و جریان‌های ملی‌گرا هست ولی آنها به‌تنهایی نمی‌توانند جایگزین یک نظام قدیمی شوند. ارتش جریان سومی بود که آنها تحلیل کردند و گفتند به‌تنهایی نمی‌تواند کاری انجام دهد. خاندان سلطنت را تحلیل کردند یعنی جایگزینی ملکه به‌عنوان نایب‌السلطنه (چون اصلاحاتی در همین دوره در قانون اساسی اتفاق افتاد و ملکه نایب‌السلطنه شد). اینها این موضوع را تحلیل کردند و بر سر این مسئله مکث کردند و گفتند ملکه می‌تواند این کار را بکند؛ دلایل آن را هم آورده‌اند که چرا ملکه می‌تواند این کار را انجام دهد؛ خیلی جالب است! آمدند روی جریان‌های چپ تحلیل کردند و گفتند محال است که در ساختار مذهبی سنتی ایران (این را امریکایی‌ها فهمیده بودند) هیچ جریان چپی بتواند حکومت کند یعنی یک حکومت دوام داشته باشد اما از نظر جنبه ادغامی می‌تواند این کار را بکند. آنها هفت جریان را تحلیل کردند که حالا خیلی نمی‌خواهم وارد این بحث شوم؛ یعنی خودشان هم آگاهی کامل داشتند لذا آمدند روی تکنوکرات‌های وابسته به خودشان تأمل کردند و گفتند جریان‌اتی مثل جبهه ملی، نهضت آزادی، مثل احزابی که در قالب احزاب مدرن، خصلت رهبری طبقه پیشرو را دارند، اینها را در کنار سلطنت قرار دادند و گفتند فرح به عنوان نایب‌السلطنه پس از مرگ شاه

یا سقوط وی تا زمانی که ولیعهد به سن قانونی نرسیده باشد استعداد این را دارد که این جریانات را در کنار خودش نگه دارد و بتواند حکومت را به دست بگیرد. بعد ۵ طرح اضطراری برای جایگزینی و انتقال قدرت طراحی کردند. من الان طرح‌های اضطراری را در اسناد لانه جاسوسی آورده‌ام و آنها را اجمالاً برای شما می‌خوانم. خیلی جالب است حتی ۵ طرح اضطراری که روی آن کار می‌کنند تکیه بر الیگارشی سلطنت و نیروهای طرفدار سلطنت در ایران یعنی جبهه ملی، نهضت آزادی، گروه‌های چپ و ارتش و... دارد. این گزارشی که در اینجا وجود دارد گزارش سال ۱۳۵۰ است یعنی هفت سال قبل از انقلاب که اینها دارند روی همه این بسترها فکر می‌کنند. بنابراین انقلاب اسلامی به آن تعبیری که ما داریم می‌گوییم اصلاً نمی‌تواند ساخته دست یک نیروی خارجی مثل امریکا باشد و چنین ادعاهایی علاوه‌بر اینکه ساده‌لوحانه و خنده‌آور است توهماتی است که بعضی از سلطنت‌طلب‌ها و بعضی از جریان‌های چپ در افسانه‌سرایی‌های خود نسبت به انقلاب اسلامی گفته‌اند؛ برای اینکه اصلاً اینها روی نیروهای مذهبی هیچ حساسی باز نکرده بودند و تمام سازمان‌دهی خودشان را روی سه جریان قرار داده بودند؛ رأس این سه جریان، ملکه بود یا ولیعهد در یک طرف آن ارتش بود (به تعبیر خودشان ارتش در کنار ملکه قرار می‌گیرد) و در طرف دیگر نیروهای مدرنی که چپ‌ها در آنها نیستند یعنی کمونیست‌ها در آنها نیستند؛ نیروهای مدرنی که متشکل از عناصر جبهه ملی و احزاب وابسته هستند، عناصر نهضت آزادی با گرایش‌های مذهبی هستند. اصلاً تحولاتی که در دفتر فرح شکل گرفت مبتنی بر همین طرح بود. آمدن سیدحسین نصر به آن دفتر و گرفتن ژست‌های مذهب‌گرایی سنتی و دور کردن تفسیرهای مذهبی از اجتماع و جنبش‌های اجتماعی بخشی از طرح امریکایی‌ها برای مقابله احتمالی با نیروهای مذهبی و آماده کردن زمینه لازم برای جایگزینی نیروهای مدرن طرفدار سلطنت بود. تأسیس مراکز جدید در کنار دفتر فرح، طرحی برای جذب نیروهای مذهبی و مدرن برای تحقق شرایط احتمالی سقوط شاه بود؛ این تحلیل مبتنی بر رخدادهای تاریخی است که غیر از آن مبانی تئوریک سند تاریخی دارد. ما وقتی این ادعاها را داریم باید برایشان سند تاریخی داشته

باشیم. سندهای تاریخی‌ای که ثبت و ضبط شده‌اند نشان می‌دهند که اصلاً روی نیروهای مذهبی و یک جنبش اجتماعی به نام انقلاب اسلامی هیچ تحلیلی وجود نداشت. اگر اجازه بفرمایید من عنوان این ۵ طرح اضطراری را بگویم. سناریوی ۱. شاه می‌میرد و پس از یک دوره ناآرامی ملکه براساس قانون اساسی حکومت را به دست می‌گیرد. این طرح اضطراری اول آنهاست. بعد توضیح داده می‌شود که اهداف و اقدامات ویژه آمریکا در این طرح اضطراری چه باید باشد. طرح اضطراری ۲. پس از مرگ شاه، ملکه حکومت می‌کند لکن در جوی توأم با خلأ قدرت و اوضاع رو به وخامت. بعد انواع اقدامات آمریکا را می‌گوید. طرح ۳. ملکه حکومت می‌کند لکن قدرت واقعی در اختیار یک فرد نیرومند قرار می‌گیرد؛ بعد اهداف آمریکا را می‌گوید. طرح ۴. شاه طی یک اقدام خشونت‌بار کشته می‌شود و ملکه از حقوق و امتیازات خود محروم و مجبور به فرار می‌گردد. یک فرد نیرومند چپ‌گرا یا راست‌گرا به قدرت می‌رسد (اصلاً بحثی از مذهب و مذهبی‌ها نیست؛ گفته بودند که احتمال این اصلاً صفر است) و در آخرین طرحشان می‌گویند طی یک اقدام خشونت‌آمیز شاه به قتل رسیده و ملکه نیز توسط عناصر هوادار کمونیست‌ها کشته می‌شود و یا از حقوق و امتیازات خود محروم می‌گردد؛ این عناصر ممکن است اعضای حزب توده باشند و عناصر پکن یا مسکو در میان آنها دیده شوند. در هیچ یک از ۵ سناریویی که اینها از سال ۵۰ طرح کردند اصلاً ردپایی از نیروها، گروه‌ها و جریان‌های مذهبی وجود ندارد. آنها روی این ۵ طرح اضطراری کار کرده بودند برای همین هم هست که کودتاهایی که اوایل انقلاب سازمان‌دهی می‌شود بر مبنای همین ۵ طرح اضطراری است و نویسنده‌هایی که می‌آیند در ایران کار می‌کنند بر مبنای همین طرح‌ها کار می‌کنند. کاتم می‌آید روی ملی‌گراها کار می‌کند و زونیس هم می‌آید روی نخبگان حکومتی کار می‌کند که بتوانند ساختار قدرت را در دست بگیرند.

دکتر روحانی: تشکر می‌کنم. جناب آقای دکتر حقانی! خسته نباشید شما بفرمایید.

آقای حقانی: دوستان به اهم مسائل اشاره کردند منتها من یک عرضی داشتم و آن اینکه در رابطه با شبهاتی که مطرح شد اگر نگاه کلی به این بعد داشته باشیم، ان شاء الله به سؤال شما

هم پاسخ می‌دهیم. اگر به نوع بسترهایی که این شبها در آنها مطرح می‌شود نگاه کلی داشته باشیم، معلوم می‌شود که اینها اولاً یک تصویر غلطی از وضعیت و شرایط رژیم پهلوی داشتند؛ از جمله موقعیت آن در کشور، وضعیت آن بین مردم و... مشکل بعدی این نوع دیدگاه‌ها که این شبها از آنها ناشی می‌شود نادیده گرفتن وابستگی رژیم پهلوی است؛ برای همین چنین توهمی در ذهنشان ایجاد می‌شود. با طرح این‌گونه شبها سعی دارند به دروغ بگویند که شاه در مسیر استقلال و به قدرت رساندن ایران حرکت می‌کرد بعد دیدند که او دارد خطرناک می‌شود؛ مسئله نفت را مطرح می‌کنند، دروازه‌های تمدن را مطرح می‌کنند می‌گویند شاه داشت قدرتمند می‌شد پایش را از گلیم خودش درازتر می‌کرد و به این نتیجه رسیدند که او را بردارند. بعد هم نادیده گرفتن قدرت مردم است که شاید بتوان گفت که این در چارچوب همان تئوری توطئه معنی می‌شود. خیلی جالب است آقای نامدار اشاره کردند که طیف‌هایی که این حرف‌ها را می‌زنند عمدتاً سلطنت‌طلب هستند و من اضافه می‌کنم که روشنفکران چپ و راست استحاله شده هم در این زمره قرار می‌گیرند. وقتی ما بحث دخالت استعمار را در عقب نگه داشتن ایران در دوره قاجار و در روی کار آوردن رضاخان و در دوره پهلوی مطرح می‌کنیم، اینها می‌گویند شما دچار توهم توطئه شده‌اید، شما در چارچوب تئوری توطئه فکر و کار می‌کنید؛ عجیب است که خودشان در چارچوب تئوری توطئه دچار توهم می‌شوند و ادعا می‌کنند که امریکایی‌ها آمده‌اند شاه را برکنار کرده‌اند (امریکا و انگلیس) و دقیقاً چیزی را می‌گویند که از پیش ما را به آن متهم کرده بودند. اینها ابتدا به ما می‌گفتند شما قدرت قشرهای اجتماعی را در جنبش‌ها نادیده می‌گیرید اما بر خلاف تمامی تئوری‌های حوزه جنبش‌های اجتماعی، خودشان قدرت مردم یا قدرت قشرهای اجتماعی را نادیده می‌گیرند، خودشان با توجه به حضور گسترده مردم در انقلاب اسلامی نشان می‌دهند که در همان چارچوبی که دیگران را متهم می‌کنند عمل می‌کنند. در ادامه من این نکته را هم عرض می‌کنم که چرا این کار را می‌کنند؛ همان‌طور که آنها از رژیم برداشت اشتباه دارند از مردم نیز برداشت اشتباه دارند؛ برداشتشان از شرایط ایران هم اشتباه است. مسئله بعدی نادیده

گرفتن قدرت روحانیت و نیروهای مذهبی است به‌ویژه روحانیت. روحانیت که عرض می‌کنم شاید بعضی از نیروهای شبه‌مذهبی بالاخره در آن دوره مطرح بودند اما اینکه به این قائل باشند که روحانیت می‌تواند یک تغییر اجتماعی و یک تغییر سیاسی بزرگ در ایران شکل بدهد را رد می‌کردند؛ چون در خاطرات آقای سحابی که اخیراً منتشر شده به ملاقاتی با حضرت امام اشاره می‌شود اوایل دهه ۴۰ وقتی امام حرکتش را شروع می‌کند می‌گویند آقای بازرگان گفت که برویم پیش امام. توصیه این بود که این حرکت خیلی رنگ و بوی دینی نداشته باشد بعد می‌خواستند یک‌سری خط‌مشی به امام ارایه بکنند که امام باصراحت به مهندس بازرگان می‌گوید که لازم نیست شما به من یاد بدهید اینها را من خودم بهتر می‌دانم و می‌دانم که چه کار باید بکنم. بنابراین از خاطرات سحابی هم بر می‌آید که اصلاً قائل به این نبودند که روحانیت بتواند واقعاً در ایران یک انقلاب را سازماندهی کند و بعد به تأسیس نظام هم برسد. شاید بحث عمده اینها در این مراحل هم بود اما اینکه ادعا می‌شود امریکا شاه را سرنگون کرد با دو شبهه یا دو جهت آن را مطرح می‌کنند. همان‌طور که اشاره شد آنها می‌گویند شاه داشت تبدیل به قدرت می‌شد و اینها جلوی این موضوع را گرفتند و بعد فضای باز سیاسی مطرح شد. اینکه شاه داشت تبدیل به یک قدرت می‌شد واقعاً یک توهم است. اگر ما به مسئله وابستگی رژیم پهلوی نگاه بکنیم می‌بینیم که چنین خبرهایی نبود؛ براساس ارزیابی‌هایی که غربی‌ها (فکر کنم امریکایی‌ها) داشتند در صورت تداوم رژیم پهلوی ایران تا سال ۷۵-۸۰ یکی از بدهکارترین کشورهای جهان می‌شد. کشوری که در اداره امور اقتصادی خودش با یک بدهی خارجی کلان مواجه شود چگونه می‌تواند کشور قدرتمندی شود و از سیطره آنها خارج شود. گزارش‌هایی که ما می‌خوانیم گزارش‌های درونی رژیم پهلوی و اسنادی که به جامانده نشان می‌دهند که این واقعاً یک توهم است. علم راجع به یک معامله تسلیحاتی با انگلیسی‌ها می‌گوید من به شاه گفتم که این دیگر دزدی سرگردنه است، آشکارا دزدی سرگردنه است. شاه گفت بله درست می‌گویی سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت. شاه اصلاً اجازه و جرئت مخالفت با سیاست‌های امریکا و انگلیس و قدرت‌های غربی را نداشت که بخواهد قدرت شود و

در مقابل اینها عرض اندام کند. فقط یک نمونه گفته شود که شاه در مقابل اینها عرض اندام کرد! در سیاست خارجی کاملاً تبعیت می‌کنند، در سیاست داخلی می‌بینند که آنها چه می‌گویند. سفیر انگلیس و سفیر امریکا مدام ما را احضار می‌کرد و می‌گفت شما از من راضی هستید؟ دولتتان از من راضی است؟! این آدم چطور می‌تواند در مسیر استقلال حرکت بکند؟ در رابطه با فضای باز سیاسی هم باید گفت که اصلاً فضای باز سیاسی برای بقای رژیم پهلوی تعریف شد نه برای براندازی؛ چون آنها اصلاً قائل به این نبودند که رژیم پهلوی حالا حالاها سقوط بکند؛ این سندی که آقای دکتر نامدار به آن اشاره کردند به نظر من شاید از یک جنبه بیانگر دیدگاه یک طیف باشد آن هم در سال ۵۰ که اصلاً بحث انقلاب نیست، بحث مرگ شاه است و نهایتاً احتمال دارد کودتایی رخ دهد. بعد از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (تحلیل امریکایی‌ها را بخوانید) می‌گویند تا سال ۱۳۷۵ هیچ اتفاقی در ایران نخواهد افتاد؛ همه این حرف‌ها را می‌زنند برای اینکه رژیم پهلوی را یک مقدار در مسیر به قول خودشان توسعه سیاسی حرکت بدهند و این رژیم باقی بماند و منظور آنها از ایجاد فضای باز سیاسی شاید این بود که نیروهای مورد نظر خودشان را هم یک مقدار بیشتر در نظام به بازی بگیرند؛ بنابراین، هم این مسئله وجود دارد و هم اینکه تا پایان رژیم پهلوی یعنی تا سقوط این رژیم شاهد حمایت جدی امریکایی‌ها از آن هستیم. قبل از ۱۷ دی یعنی ۱۰-۷ روز قبل از چاپ آن مقاله توهین‌آمیز به حضرت امام، شما می‌بینید که کارتر به ایران می‌آید به شاه اطمینان می‌دهد و ۷ روز بعد از آن است که شاه به خودش جرئت می‌دهد که آن مقاله را درج بکند. بعد از آن، فرح حداقل یک‌بار به امریکا سفر می‌کند و در واقع حمایت کارتر را می‌گیرد. اینها از سال ۵۶ تا سقوط رژیم پهلوی مکرراً از آن اعلام حمایت می‌کنند. من یک نکته هم عرض بکنم دیگر عرضم را تمام کنم؛ اینکه بخشی از روشنفکران استحال شده چپ یا راست نظیر عباس میلانی که هم در معماری هویدا/ این کار را کرده است هم در کاری که راجع به محمدرضا پهلوی انجام داده و فکر می‌کنم که عنقریب منتشر شود دنبال این است که بگوید رژیم پهلوی خوب بود کما اینکه خیلی‌ها الان این طرف و آن طرف می‌روند و می‌گویند که

رضاخان خیلی خوب بود و رضاخان در ایران دولت مدرن ایجاد کرد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را به ایران آورد فقط اینها یک ایراد کوچک داشتند و آن هم این بود که در مسیر توسعه سیاسی حرکت نمی‌کردند. اگر شاه می‌دانست که باید یک مقدار هم در این زمینه کار کند هیچ ایرادی به رژیم پهلوی وارد نبود... اینها هم در زمره کسانی قرار می‌گیرند که بروز انقلاب و سقوط رژیم پهلوی را نتیجه توسعه ایران می‌دانند. نتیجه تحلیلشان این می‌شود که سقوط رژیم پهلوی را ناشی از توطئه‌های امریکا قلمداد می‌کنند.



دکتر محمدی: درباره اینکه امریکایی‌ها غافلگیر شدند دو سند خیلی روشن و مبرهن وجود دارد و آن گزارش سازمان CIA و DIA در مرداد ۵۷ است؛ یعنی ۴ ماه پیش از پیروزی انقلاب. این سند واقعاً بیانگر این است که امریکایی‌ها یک‌دفعه بر اثر تحولات انقلاب شوکه شدند. در این سند که مربوط به زمانی است که حوادث و وقایع تبریز، قم، یزد و کرمان و فاجعه سینما رکس آبادان رخ داده است، آمده که ایران نه تنها در شرایط انقلابی نیست بلکه

در شرایط پیش از انقلاب هم نیست و حکومت رژیم شاه تا ده سال دیگر تضمین شده است. این خیلی جالب است که دو سازمان اطلاعاتی مهم یعنی CIA سازمان امنیت فدرال و DIA که مربوط به وزارت دفاع پنتاگون است، راجع به شرایط انقلاب متفقاً چنین گزارشی بدهند در حالی که واقعاً در آن زمان برای هر کسی که در خیابان‌های ایران، گشتی زده بود واضح بود که کار شاه تمام است. چنین گزارشی نشانگر آن است که امریکایی‌ها واقعاً غافلگیر شده بودند.

دکتر نامدار: خدمت شما عرض کنم که ما در سطح تحلیل‌هایی که می‌کنیم بعضی وقت‌ها که چیزهایی را می‌گوییم حواسمان نیست که بستر یک بحث اشتباه را فراهم می‌سازیم یا بر اساس تئوری‌های حریف بازی می‌کنیم. من در تکمیل فرمایشات دو بزرگوار آقایان دکتر محمدی و دکتر حقانی عرض می‌کنم بحث‌هایی که از آنها استفاده می‌کنیم بحث‌هایی هستند که جای دیگری تئوریزه شده‌اند. ببینید من اعتقاد دارم که امریکایی‌ها و اروپایی‌ها (به دلیل اسناد و منابعی که دیده‌ام نظر خودم را عرض می‌کنم) شناخت دقیقی از جامعه ایران و این تحولاتی که دارد در ایران اتفاق می‌افتد یا از قدرت نیروهای مذهبی یا شرایط اجتماعی ایران و امثال این درک درستی ندارند. اتفاقاً اگر از یک زاویه دیگر نگاه کنیم من می‌خواهم عرض کنم که اینها همه این شرایط را به دقت از سال‌های دور تحت نظارت داشته‌اند و حتی افراد متعددی را برای تحلیل وضعیت ایران به‌عنوان نویسنده و متفکر و روشنفکر در قالب‌های متعدد فرستاده‌اند و از نیروهای داخلی ایران، از نیروهایی که در درون سلطنت بودند یا از جریان‌هایی که تمایلات غربی داشتند استفاده کافی کردند تا فضا را بفهمند. من می‌خواهم بگویم که عیب از اینها نیست عیب در جای دیگری است. از نظر من بنیاد فلسفه سیاسی غرب در فهم جنبش‌های اجتماعی، استعداد فهم انقلاب اسلامی را نداشته و ندارد. این دو با هم فرق می‌کنند؛ یک بار شما می‌گویید که سازمان سیا یا سایر مأموران دولتی، مخبرها، تحلیلگران و... کار خود را درست، دقیق و عمیق انجام نداده‌اند و مسئولیت این اشتباه با سازمان CIA است؛ چرا سازمان CIA نفهمید؟ کارتر از استانفلد ترنر رئیس وقت سازمان سیا سؤال کرد

شما با این همه ابزار و امکانات و نویسندگان و متفکران واقعاً نفهمیدید انقلاب اسلامی دارد اتفاق می‌افتد؟ ایشان اصطلاحی را مطرح کرد که آن اصطلاح خیلی مهم است. گفت بله؛ واقعاً نفهمیدیم! می‌دانید چرا؟ چون انقلاب اسلامی برای ما یک انقلاب بی‌تعریف بود. ببینید اصطلاح انقلاب بی‌تعریف را او آورده است! چرا انقلاب بی‌تعریف بود؟ چون در بنیاد فلسفه سیاسی غرب که معمولاً در حوزه جنبش‌های اجتماعی و نظام‌های سیاسی متفکر، بر اساس این قالب‌ها تحلیل می‌کنند تعریفی برای این پدیده وجود نداشت؛ یعنی نمی‌توانستند این پدیده را بر اساس قالب‌ها و تئوری‌هایی که در اختیار داشتند تعریف کنند تا شناسایی داشته باشند. ببینید این حرف میشل فوکو هم هست؛ فوکو می‌گوید می‌دانید چرا انقلاب اسلامی را نفهمیدیم؟ چون همه ذهن ما در فلسفه سیاسی غرب روی این قضیه می‌چرخد که جنبش‌های اجتماعی در کشوری اتفاق می‌افتد که آن دو پارامتر در آنها باشد و چون این دو پارامتر در ایران نبود ما نفهمیدیم چه اتفاق بزرگی دارد می‌افتد. این‌طور نبود که آنها ابزارها را ندیده باشند. اتفاقاً شما از سال ۵۰ تمرکز امریکایی‌ها را در فقدان شاه می‌بینید. ما باید گزارش‌های اسناد لانه جاسوسی را دوباره مطالعه کنیم. گزارش‌های دقیق پشت سر هم تجار ما را تحلیل کردند، جامعه روحانیت ما با طبقه‌بندی‌های متعدد و شخصیت‌ها و مراجع را تحلیل کردند. ببینید درباره امام چقدر گزارش هست! درباره خود شخص امام در اسناد لانه جاسوسی ملاحظه بفرمایید چقدر گزارش هست! منتها همه اینها را باید بر اساس چه قالبی تحلیل می‌کردند؟ براساس آن پیش‌زمینه‌های فلسفی که برای فهم جنبش‌های اجتماعی داشتند. به نظر من این پیش‌زمینه پاشنه آشیل ناتوانی غرب در فهم تحولات جهان است و آن استعداد را نداشت. برای همین هم دارم عرض می‌کنم؛ می‌خواهم حواسمان جمع باشد که در قالب آنها بازی نکنیم. همین‌جوری که بر مبنای فلسفه سیاسی غرب، نمی‌شود انقلاب اسلامی را فهمید، نمی‌شود متونی را که بر همین مبنای ناحیه جریان‌های غربگرا از ناحیه آنهاست که در غرب دارند در فهم انقلاب اسلامی در دوران بعد می‌نویسند و تئوری‌پردازی می‌کنند تحولات درون انقلاب اسلامی را فهمید. این مکانیسم خاص خودش را دارد. این مکانیسم را امریکایی‌ها در

دوران بعد از انقلاب اسلامی نیز نداشتند برای همین پیوسته دچار توهم و خطا می‌شوند؛ این همان عظمت امام است که اصلاً بنیاد فلسفه سیاسی غرب را به هم ریخت؛ چون شما اصلاً بر مبنای آن نمی‌توانید این پدیده را بفهمید. این پدیده بر مبنای فلسفه سیاسی غرب تعریفی ندارد. برای آنها تعریف نداشت ولی برای ما که تعریف دارد. در تئوری‌های سیاسی غرب در حوزه جنبش‌های اجتماعی اصلاً جایی برای یک جنبش مذهبی بزرگ آن هم در قالب جنبشی که بتواند در دنیا یک تحول عظیم ایجاد کند وجود ندارد. پس دقت داشته باشیم که طوری صحبت نکنیم که انگار دشمنان ما آدم‌های ضعیفی هستند؛ نه! آنها ابزارهای بسیار قوی دارند و تحلیل‌هایشان هم پر قدرت است. تئوریسین‌های بزرگی هم روی چنین پدیده‌های اجتماعی کار می‌کردند و دارند کار می‌کنند منتها به نظر من ابزار و استعداد فهم این قضیه را ندارند.

دکتر روحانی: شاهد فرمایش آقای دکتر نامدار سندی پیدا کردم که این سند را در کتاب نهضت امام (چاپ پانزدهم جلد اول) آوردم؛ در سال ۱۳۴۲ عده‌ای از کارشناسان امریکایی به ایران می‌آیند و روی شخصیت‌هایی که ممکن است در ایران نقشی مؤثر داشته باشند ارزیابی انجام می‌دهند. ۲ هزار نفر را در آنجا شناسایی می‌کنند از رجال سیاسی و روحانی و درباری و دولتمردان و غیردولتمردانی که می‌توانند در ایران مؤثر باشند دویست نفر را به عنوان کسانی که زنده هستند و نقش مهمی در سرنوشت ایران دارند، جدا می‌کنند. امام در این لیست، سومین نفر است. من این سند را در کتاب آورده‌ام؛ این نشان می‌دهد که اینها واقعاً از همان زمان‌های دور ایران را ارزیابی می‌کردند، کارشناس داشتند و مسائل را مورد بررسی قرار می‌دادند.

دکتر حقانی: منظور من این بود که سلطنت‌طلب‌ها و گروه‌های چپ و راست استحاله‌شده این را مطرح می‌کنند؛ بحث این نبود که امریکایی‌ها این را می‌گویند که حالا ما بیابیم روی گزارش امریکایی‌ها بگوییم بنیاد فلسفه سیاسی غرب به اصطلاح ضعیف است و نمی‌تواند جامعه ایرانی را بشناسد. من قبول دارم که آنها (روس‌ها هم همین‌طوری بودند فرقی نمی‌کند) شناخت درستی از جامعه ایرانی نداشتند. وقتی یک چیز خیلی ساده را در تحلیل نهضت

تنباکو، مشروطه و... نمی‌توانند بفهمند و می‌گویند دست روحانیت با قدرت در یک کاسه است و برای مثال می‌گویند خمسی که اینها دارند می‌گیرند یک مالیات اجباری است و نهضت ضد رژی را هم این‌طور تحلیل می‌کنند که چون درآمد تاجر از تنباکو از دست رفت به روحانی خمس می‌داد خمس این هم به خطر افتاد در نتیجه اینها با همدیگر ساختند؛ چون در تحلیل نیکی کدی این را می‌بینید، در تحلیل ایوانف این را می‌بینید، در تحلیل پتروشوفسکی این را می‌بینید یعنی چپ و راست ندارد به نظرم درست است اینها نمی‌توانند بشناسند و تحلیل کنند ولی بحث ما این بود که سلطنت‌طلب‌ها و برخی از این روشنفکران به‌رغم اینکه بحث توهم توطئه و اینها را مطرح می‌کنند خودشان در آن چارچوب قرار می‌گیرند.



دکتر محمدی: واقعیت این است که آنها اطلاعات لازم را حتی بهتر از خود ما در اختیار داشتند؛ در این تردیدی نیست. حتی در روستاها از زمانی که هیئت اقتصادی امریکا و ایران مبتنی بر اصل چهار ترومن در ایران شکل گرفت (یعنی سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۲۵) واقعاً اطلاعات

کاملی از ایران در اغلب زمینه‌ها به بهانه اجرای بهتر این طرح به دست آوردند چون وقتی اینها را به امریکا می‌آوردند و به عنوان درس ارایه می‌دادند، اطلاعات، کامل بود و این مهم بود که با چه عینکی آن را تحلیل می‌کنند. عینکشان دقیقاً چارچوب‌های تئوریک خودشان بود. چون این داده‌ها را باید انتخاب کنند و در آن قالب‌ها بگذارند؛ وقتی در آن قالب‌ها می‌گذاشتند برداشت‌هایشان برداشت‌های دیگری بود. من در چندین سخنرانی که در خارج از کشور داشتم به غربی‌ها گفتم: اشتباهات شما با یک mis شروع می‌شود. اشتباه شما بدفهمی است؛ شما ما را درست نمی‌فهمید. وقتی بد فهمیدید درک بدی هم پیدا می‌کنید و این درک بد، شما را به یک قضاوت بد می‌رساند و نهایتاً هم مدیریت بد و غلط را خواهید داشت mismanagement, misjudgement, misperception, misunderstanding. نتیجه این است که در باتلاق‌های عراق و افغانستان گیر می‌کنید. من کاملاً معتقدم که امریکایی‌ها همان زمان هم اطلاعات درستی داشتند ولی مثلاً وقتی امام را تحلیل می‌کردند باور نمی‌کردند که امام بیاید رهبر انقلاب بشود و چنان قدرتی داشته باشد که بتواند از نوفل‌لوشاتو یک انقلاب عظیم را با نوار اداره بکند؛ این در فکر آنها نمی‌گنجید. نمی‌دانم دوستان یادشان هست که چند ماه بعد از انقلاب یک فیلم تهیه شده بود به اسم حصار در حصار؟

دکتر نامدار: نمایشنامه تلویزیونی بود و نویسنده و کارگردان آن محسن مخملباف بود. دکتر محمدی: این نمایش خیلی جالب بود؛ نشان می‌داد که این آقایان چپ و راست وقتی با پدیده انقلاب اسلامی روبه‌رو شدند چه تصویری از آن داشتند؛ این پدیده در قالب باورها و تئوری‌های آنها نمی‌گنجید.

دکتر نامدار: نمایشنامه حصار در حصار نشان می‌دهد که مردم در زندان‌ها را باز کرده بودند و به مارکسیست‌ها و بقیه جریان‌هایی که مدعی بودند بر اساس علم انقلاب مبارزه می‌کنند گفتند بیایید بیرون دیگر رژیم شاه ساقط شده است. جریان‌های سیاسی با یک تبختر شبه‌علمی خاصی می‌گفتند نه؛ هنوز شرایط اجتماعی نرسیده است، هنوز دور، دور انقلاب نیست. هنوز شرایط اجتماعی برای انقلاب فراهم نیست و هنوز ما که جزء طبقه پیشرو هستیم

رهبری جنبش را به دست نگرفته‌ایم! اصلاً ما داریم تحقیق می‌کنیم ببینیم که شرایط اجتماعی برای انقلاب وجود دارد یا نه!! نشستند در زندان و فسیل شدند. بار سوم و چهارمی که مردم رفتند سراغشان که آنها را از زندان بیرون بیاورند آنها دیگر پیر و فسیل و گندیده شده بودند ولی همچنان احمقانه می‌گفتند هنوز شرایط اجتماعی فرا نرسیده که ما بیرون برویم. واقعاً این فهم بنیاد سیاسی فلسفه غرب است. من می‌خواهم بگویم از این غفلت نکنیم، بر این تکیه کنیم که اینها اطلاعات داشتند، دگرگونی‌ها را هم به چشم می‌دیدند اما قالب‌های تئوریک آنها استعداد فهم این دگرگونی‌ها را نداشته است.

دکتر شفیع‌فر: بحث روی این نظریه جذاب و جدی است و به جای حادی هم رسیده است. من از دو جهت فکر می‌کنم غربی‌ها در مورد تحلیل انقلاب اسلامی مشکل داشتند؛ اولاً آنها فهم خاصی از ماهیت انقلاب داشتند ولی انقلاب اسلامی یک چیز جدید آورد و این اصلاً موجب ظهور نظریه‌های دیگری در حوزه انقلاب شد؛ از جهت دیگر نگاه خاصی بر تئوری‌هایی که آنها برای انقلاب‌ها داشتند حاکم است و به همین دلیل نتوانستند انقلاب اسلامی را پیش‌بینی بکنند و وقوع انقلاب منجر به تغییر و تحول در نظریات علوم اجتماعی شد. به جهت ماهیت انقلاب، واقعاً مارکسیست‌ها می‌گفتند که انقلاب، مادی و اقتصادی است یعنی هر چه به آن نگاه کنید فقط از آن ماده و اقتصاد در می‌آید؛ چه کسی انقلاب می‌کند؟ فقیر، برای چه انقلاب می‌کند؟ برای اینکه می‌خواهد شکمش را سیر بکند، علیه چه کسانی انقلاب می‌کند؟ سرمایه‌داران؛ یعنی اینها این چارچوب و قالب را داشتند و هر مارکسیستی به انقلاب ایران نگاه می‌کرد نمی‌توانست این شرایط را ببیند و می‌گفت اینکه اصلاً آن نیست! غربی‌ها در تحلیل‌هایشان می‌گفتند انقلاب ماهیت سیاسی و آزادیخواهانه دارد یعنی یک کار کاملاً سیاسی است؛ چه کسی انقلاب می‌کند؟ طبقه متوسط که شعارش آزادی است و می‌خواهد حکومت دموکراتیک برقرار بکند و هدفش برقراری دموکراسی است؛ بعد به ایران نگاه می‌کردند و می‌گفتند خب این چیزهایی که این مردم می‌گویند خیلی پرتوپلا است و اصلاً ارتباطی با این چارچوب‌ها پیدا نمی‌کند؛ یعنی آنها قالب‌هایی داشتند که این قالب‌ها با واقعیات موجود انقلاب

اسلامی تطبیق نمی‌کرد. آنها حداکثر می‌توانستند بگویند بخشی از این شعارهایی که درباره آزادی و دموکراسی می‌دهند شعارهای همین طبقه متوسط نزدیک به نهضت آزادی و جبهه ملی است که اینها حداکثر منجر به چیزی شبیه ادامه جنبش ملی شدن صنعت نفت می‌شود؛ از این بالاتر که چیزی در نمی‌آید. تازه اگر اینها بیایند و امام خمینی هم خیلی تلاش بکند یک چیزی شبیه آیت‌الله کاشانی می‌شود، دیگر به ایشان که نمی‌رسد؛ به همین دلیل اینها به لحاظ ماهیت انقلاب واقعاً دچار انحراف اساسی بودند و انقلاب اسلامی ماهیت اعتقادی و ایدئولوژیک را مطرح کرد. انقلاب می‌تواند جنگ اعتقادی باشد، جنگ ایدئولوژیک باشد؛ این چیز جدیدی بود که انقلاب اسلامی آورد و آنها نمی‌توانستند آن را تحلیل کنند و هنوز هم از درک آن عاجز هستند. تئوری‌های انقلاب‌های غربی‌ها و شرقی‌ها هم بیشتر درباره شرایط بود؛ هیچ‌کس نمی‌آمد درباره مردم حرف بزند. ما می‌گوییم انقلاب یک حرکت مردمی است ولی آنها در تحلیل‌هایشان نمی‌گویند مردم انقلاب کردند بلکه می‌گویند در ایران انقلاب شد؛ افعال لازم و متعددی کاملاً با هم تفاوت دارند. آنها حداکثر می‌گویند یک جایی انقلاب می‌شود برای اینکه شرایط اقتصادی این‌جوری است، شرایط سیاسی این‌جوری است، شرایط سیاسی و اجتماعی و مجموعه شرایط انقلاب را ایجاد می‌کند؛ اما واقعاً آن چیزی که انقلاب اسلامی تبلور آن بود و آن را اثبات کرد این بود که انقلاب، یک حرکت کاملاً ارادی و آگاهانه است و با اراده یکپارچه ملت سروکار دارد. در تعریفی که شهید مطهری از انقلاب اراده می‌کند عامل اراده وجود دارد، عامل تقدس و تعالی در آن وجود دارد، انقلاب یک حرکت کاملاً رو به پیش است؛ آنها این فاکتورها را کاملاً نادیده گرفته بودند و به همین دلیل برای آنها قابل تصور نبود که مردم تصمیم به سرنگونی رژیم بگیرند که به لحاظ شرایط اقتصادی و اجتماعی مشکلی ندارد. ارتش در بهترین وضعیت بود، امریکا کاملاً از نظام سیاسی حمایت می‌کرد و از طرف دیگر هم کم‌کم می‌خواست فضای باز سیاسی ایجاد کند. این نباید مشکلی داشته باشد به همین دلیل آنها واقعاً به لحاظ نظری هم نمی‌توانستند جایگاه مردم و رهبران انقلابی را ببینند. اینکه خانم اسکاچیل آخرش گفت انقلاب اسلامی اولین انقلابی است که با اراده آگاهانه

مردم و رهبرانش قدم به قدم ساخته شد، در حالی که همه می‌گفتند انقلاب دارد مثل بهمن می‌آید، به همین علت است؛ شرایط ساختاری مهم است. از طرف دیگر هم به لحاظ ماهیت انقلاب آنها واقعاً نمی‌توانستند ببینند یک حرکت ممکن است اتفاق بیفتد که واقعاً دینی و مذهبی باشد. از نظر آنها معنا ندارد که انقلاب دینی باشد؛ انقلاب یک کار سیاسی و اقتصادی است. چون آنها این فهم را نداشتند در تحلیل این حرکت بازماندند.

دکتر روحانی: اگر اجازه بفرمایید در اینجا یک جمع‌بندی داشته باشیم و از این بحث بگذریم. با گفت‌وگوهایی که صورت گرفت این حقیقت بیش از پیش روشن شد که امریکا می‌تواند در یک کشور اراذل و اوباشی را به راه بیندازد و جارو و جنجال بیافریند اما نمی‌تواند در یک کشور انقلاب به وجود بیاورد؛ انقلابی که همه قشرهای جامعه را در بر بگیرد؛ از طبقات مرفه تا مردم پابرهنه، دانشگاهیان، روحانیان، بازاریان، کارگران، کشاورزان، کسبه و... این کاری نیست که از امریکا ساخته باشد!

نکته دوم اینکه این انقلاب اصولاً برضد امریکا و برضد اسرائیل بود؛ اگر امریکا پشت قضیه بود هیچ‌وقت نمی‌توانست چنین مسئله‌ای را تحمل کند که یک حرکت در سراسر کشور با شعار «مرگ بر امریکا» و «مرگ بر اسرائیل» آغاز شود و جلو رود و با نفرت شدید از بیگانگان مخصوصاً از امریکا و اسرائیل به تأسیس یک نظام ضد امریکایی و ضد صهیونیستی منجر شود.

سوم اینکه شاه به حدی به امریکا وابسته بود و در مقابل این کشور ضعیف و ذلیل بود که بدون اجازه آنها آب نمی‌خورد. اگر می‌خواست در ایران کارخانه و تشکیلات مونتاژ تأسیس کند باید با کمک و نظر امریکا این کار را می‌کرد؛ یعنی سیاست امریکا باید آن را تأیید می‌کرد. چطور و براساس چه انگیزه‌ای امریکا می‌خواست علیه چنین مهره‌ای که بدون اجازه‌اش آب نمی‌خورد، انقلاب راه بیندازد.

چهارم اینکه اگر بر فرض، امریکا شاه را نمی‌خواست می‌توانست با یک کودتا حتی با یک اشاره به او بگوید برو، او می‌رفت و احتیاجی نبود که امریکا انقلاب برپا کند؛ نهایتاً او را بر

می‌داشت و یک مهره دیگر به‌جایش می‌گذاشت، او را برمی‌داشت پسرش را می‌گذاشت، او را برمی‌داشت همسرش را می‌گذاشت؛ اصلاً نیازی نبود که بیاید انقلابی در این مملکت به‌راه بیندازد و کار به اینجاها بکشد و اگر امریکا چنین قدرتی دارد که بتواند در یک کشور انقلاب برپا کند چرا الان نمی‌آید در ایران چنین انقلابی به‌راه بیندازد و اوضاع را تغییر دهد؟

نکته پنجم اینکه همچنان که اشاره شد درست است که امریکایی‌ها ایران را ارزیابی می‌کردند و مسائل را کاملاً مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دادند و کارشناسانی در ایران دائماً حضور داشتند لیکن همچنان‌که اساتید معزز اشاره کردند اینها با همان عینک و تحلیل غربی موضوع را بررسی می‌کردند و در نتیجه نتوانستند از ماهیت انقلاب و حرکت اسلامی چیزی حاصل کنند. بزرگ‌ترین نگرانی اینها در مقابل این حرکت و امام این بود که نکند پشت قضیه، شوروی و کمونیست‌ها حضور داشته باشند؛ این مسئله به گونه‌ای بود که در ایران و در میان رجال درباری و سازمان امنیت مطرح بود؛ وقتی امام دستور داد که مردم به سربازها گل بدهند، پرویز ثابتی در شورای امنیت شاه (این حرف را خودم از نواری که از جلسه شورای امنیت ضبط شده بود، شنیدم) می‌گوید اینکه بر سر تفنگ سربازها گل بگذارند، فکر آخوندها نیست این حزب توده است که چنین طرحی را می‌دهد و می‌خواهد در ایران قدرت را در دست بگیرد. هم رژیم شاه و هم اربابانشان مثل امریکا فقط نگران این بودند که نکند بعد از این جریان، یک‌دفعه کمونیست‌ها قدرت را در دست بگیرند. اینکه شما عزیزان اشاره کردید که وقتی مهندس بازرگان برای دولت موقت تعیین شد امریکا خوشحال شد، درست است؛ اینها تا وقتی از بختیار حمایت کردند که فکر می‌کردند نکند امام یک عنصر تندرو چپ‌گرا را در ایران به قدرت برساند و با همه قدرت از شاپور بختیار حمایت می‌کردند. من یادم است که در نوفل‌لوشاتو که بودیم چند نفر از نمایندگان امریکا و فرانسه به حضور امام آمدند. مترجم هم قطب‌زاده بود. آنها گفتند که ما تاکنون در مقابل حرکت شما واکنشی نشان نداده‌ایم؛ شما شاه را بیرون کردید اما الان شاپور بختیار برای ما مسئله‌ای حیاتی است و سیاست امریکا حمایت از او می‌باشد و ما نمی‌توانیم مخالفت با او را تحمل کنیم، شما باید بالاخره با ایشان کنار

بیاید! که امام یک‌دفعه فرمود من تاکنون در مورد اتباع امریکایی در ایران هیچ نظری نداده‌ام و کاری نشود که من ناچار شوم دستوری بدهم. اینها بلند شدند و از این حرف امام خیلی وحشت کردند. منظور من این است که نگرانی اینها این بود که نکند یک عنصر چپ‌گرای وابسته به شوروی در ایران به قدرت برسد و لذا با همه قدرت از شاپور بختیار حمایت می‌کردند اما به محض اینکه مهندس بازرگان، برای دولت موقت تعیین شد فوراً دست از حمایت شاپور بختیار برداشتند و دیدند که این بهتر از آن است چون هم در میان مردم موقعیت بهتری دارد و هم شاید گرایشش به امریکا از آنها هم دقیق‌تر باشد؛ بنابراین هیچ مفهوم و معنایی ندارد که امریکا بخواهد کاری علیه شاه انجام دهد و مخصوصاً اگر بخواهد کاری انجام دهد احتیاج به انقلاب ندارد و از همه مهم‌تر اینکه امریکا نمی‌تواند در یک کشور انقلاب بکند و یک ملت را به حرکت در بیاورد و همان‌طور که شما هم اشاره کردید این توهّم توطئه است.

دکتر محمدی: این مسئله به‌طور جدی مخصوصاً برای نسل جوان مطرح است که انقلاب با شرکت گروه‌های سیاسی اعم از چپ و راست و میانه و التقاطیون شکل گرفت منتها بعد از انقلاب همه اینها حذف شدند و این مطلب برای نسل جوانی که آن دوران را نمی‌شناسند و خیلی آگاهی ندارند مبهم است و من فکر می‌کنم که ضرورت دارد که به این شبهه به‌طور جدی و با مستندات تاریخی بپردازیم. من سعی می‌کنم که از خود جبهه ملی و نهضت آزادی شروع کنم. به‌طور یقین در نوشته‌های خود جبهه ملی و نهضت آزادی روشن است که آنها اصلاً موافق اینکه جریانی به عنوان انقلاب صورت بگیرد نبودند. آنها معتقد بودند که باید رفرم صورت بگیرد. در این رفرم در واقع نظام شاهنشاهی همچنان باشد منتها از حالت دیکتاتوری حداکثر تبدیل به یک دموکراسی شود، این دید اینها بود؛ اعتقاد و باور به اینکه می‌شود بدون کمک خارجی در داخل کشور حتی همین رفرم را هم انجام دهیم وجود نداشت. بنابراین بر این باور بودند که اگر روزی چنین کاری صورت بگیرد باید در واشنگتن صورت بگیرد نه در تهران و همواره توجه داشتند که ببینند در واشنگتن چه حزبی حاکم می‌شود. وقتی جمهوری‌خواهان سر کار می‌آمدند اینها ناامید می‌شدند. دموکرات‌ها که می‌آمدند امیدوار

می‌شدند که دموکرات‌ها با توجه به روندی که داشتند و به دموکراتیزاسیون باور داشتند زمینه برای به قدرت رسیدن آنها فراهم شود و این از قبل از کودتای ۲۸ مرداد تا ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ وجود داشت. یعنی اینکه اینها اصلاً در این وادی که انقلابی صورت بگیرد، رژیم شاه سرنگون شود و علیه امریکا که به عنوان یک قدرت مستکبر است کاری صورت بگیرد اعتقاد نداشتند و برنامه‌هایشان هم بر همین اساس بود. حتماً آقای دکتر روحانی یادشان است که وقتی فشار مردم زیاد شد آقای سنجابی و آقای بازرگان از طرف شاه مأمور شدند که بروند رضایت امام را جلب کنند که امام دست از انقلاب بردارد. من به خاطر دارم در همان زمان در نوفل‌لوشاتو بودم که شاه این دو نفر را از زندان آزاد کرد. آنها با شاه ملاقات کردند و گفتند بروید موافقت آیت‌الله خمینی را جلب کنید و بیایید و نخست‌وزیر شوید! صحبت‌هایی که در آنجا هست که حتی در خاطرات خود بازرگان هم نوشته شده، بیانگر همین است. می‌گوید ما آمدیم و تمام تلاشمان را به‌کار بردیم که امام را از بیرون کردن شاه منصرف کنیم. اینها معتقد بودند که شاه بماند و سلطنت بکند و نه حکومت. گروهی که نزدیک‌ترین افراد به انقلابیون بودند نه تنها در جهت این حرکت انقلابی کمکی نکردند بلکه تا آخرین لحظه هم بازدارنده بودند و تمام تلاششان این بود که جلوی حرکت سریع و شتاب‌زای انقلاب را بگیرند و مانع آن شوند و جالب این است که بعد از انقلاب، بیشترین و بهترین فرصت هم به اینها داده شد؛ یعنی در واقع چه در زمان دولت موقت چه در زمان بعد از دولت موقت، که بنی‌صدر به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور انتخاب شد، این گروه هیچ نقشی در انقلاب اسلامی نداشت. به خاطر دارم که بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ سنجابی یک روز خواست قدرت‌نمایی بکند به‌عنوان اعتراض به کشتار ۱۷ شهریور آمد و درخواست اعتصاب همگانی کرد؛ حتی یک مغازه هم بسته نشد، چند روز بعد به خاطر کشتاری که در مشهد شده بود حضرت امام دستور اعتصاب داد و در همه کشور اعتصاب کردند. بنابراین اینها نه جایگاهی داشتند و نه می‌توانند ادعا بکنند که بعد از انقلاب حذف شدند. حذف شدن آنها هم به این دلیل بود که حتی بعد از پیروزی انقلاب هم آقایان سعی می‌کردند که روند حرکت را کند بکنند. ما ملاحظه

می‌کنیم که آنها با انقلاب همراهی نکردند. وقتی که مسئله جمهوری اسلامی مطرح شد شعار مردم «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بود؛ آقایان آمدند در دوره دولت موقت کلمه دموکراتیک را به آن اضافه کردند و گفتند جمهوری دموکراتیک اسلامی. وقتی که مجلس خبرگان قانون اساسی خواست نظام ولایت فقیه را ایجاد کند توطئه انحلال مجلس خبرگان را ریختند؛ زمانی که همه مردم می‌گفتند «مرگ بر امریکا» و «امریکا شیطان بزرگ است» اینها مخفیانه از طریق امیرانتظام با امریکا ارتباط برقرار کردند و سعی می‌کردند که به طریقی روابط با امریکا را بهبود بخشند و پل‌های پشت سر را که خراب شده بود ترمیم بکنند و حتی بعد از اشغال سفارت امریکا هم ما ملاحظه می‌کنیم که حرکت‌های آنها تماماً برخلاف حرکت انقلابی بود. با وجود این فرصت داشتند، به طوری که از هر نه نفر کاندیدای رئیس‌جمهوری هفت نفر آنها از ملی‌گراها بودند. آنها سعی می‌کردند دو نفری را که از ملی‌گراها نبودند با جوسازی و فضا سازی حذف کنند و موفق هم شدند. یعنی فارسی را به اتهام اینکه متولد افغانستان است و آیت را به اتهام اینکه جزء باند بقایی است حذف کردند و بنابراین این حرف در رابطه با اینکه اینها در انقلاب حضور داشتند مبتنی بر اسناد تاریخی نیست. خیلی خوب است اگر دوستان دیگر راجع به بقیه گروه‌ها صحبت بکنند و من به طور یقین می‌توانم بگویم که انقلاب خیلی به آنها لطف کرد و در عین حال که هیچ سهمی نداشتند میدان را باز کرد برای اینکه اینها سر کار بیایند. حضرت امام در آن نامه ۶ فروردین ۶۸ می‌فرماید: والله من با انتخاب بازرگان موافق نبودم! (چون امام از او شناخت داشت) ولی دوستان همه توصیه کردند و من به علت توصیه دوستان پذیرفتم. ما امروز هم می‌بینیم که ملی‌گراها، نهضت آزادی و جبهه ملی همچنان در تقابل با انقلاب اسلامی حرکت می‌کنند که نهایتاً هم حضرت امام مجبور شد به علت برخوردی که اینها با لایحه قصاص کرده بودند جبهه ملی را مرتد اعلام کند و درباره نهضت آزادی بگوید که اینها اگر در این نظام باشند یقیناً خیانت خواهند کرد و مملکت را به امریکایی‌ها خواهند فروخت. با تکیه بر اسناد تاریخی و نوشته‌های خودشان این مسئله روشن است. بازرگان در کتاب *انقلاب در دو حرکت* می‌گوید ما با امام

یک اختلاف بنیادی داشتیم؛ امام ایران را برای اسلام می‌خواست ما اسلام را برای ایران می‌خواستیم و خودمان را در خط دکتر مصدق می‌دیدیم. امام چنین خطی را قبول نداشت و لذا اینها نه تنها هیچ نقشی در این حرکت عظیم تاریخی نداشتند بلکه بازدارنده هم بودند و در عین حال بعد از انقلاب به آنها فرصت‌های فراوانی داده شد ولی از این فرصت‌های فراوان در جهت اهداف و نیات خاص خودشان که با اهداف و نیات انقلاب مغایرت داشت استفاده می‌کردند و می‌توانم بگویم علت حذفشان این بود که خودشان، خودشان را حذف کردند.



دکتر حقانی: فکر می‌کنم ما در مورد این ادعا باید چند سؤال را مطرح کنیم. من فکر می‌کنم بعضی‌ها مخالفت با رژیم پهلوی را به هر دلیلی مساوی با مشارکت در انقلاب اسلامی و سهم داشتن در آن قلمداد می‌کنند که این‌طور نیست. مثلاً شما در گروه‌های چپ می‌بینید که اینها با رژیم شاه مخالفت دارند اما اینکه اینها در انقلاب اسلامی و در این حرکت بزرگ سهم دارند

به نظر می‌آید که هم ادعایی بیهوده است و هم اینکه شواهد و اسناد تاریخی آن را نشان نمی‌دهد. شما می‌بینید که مثلاً در سال ۵۴ و ۵۵ مردم، اعضای چریک‌های فدایی خلق را دنبال می‌کنند و در سیاهکل آنها را لو می‌دهند. چطور می‌شود آنهایی که ادعا می‌کنند که این انقلاب توسط آنها و با مشارکت آنها صورت گرفته تا سال ۵۵-۵۴ اصلاً مورد قبول مردم نیستند و مردم با آنها همراهی ندارند اما اینکه آنها اساساً مبارزه می‌کردند یا نه باید ببینیم این ادعایی که می‌شود از گروه‌های مختلف (مارکسیست‌ها هستند، مجاهدین هستند، جبهه ملی و نهضت آزادی و گروه‌های دیگر که آقای دکتر محمدی به بحث جبهه ملی و نهضت آزادی اشاره کردند) آیا اصلاً قائل به مبارزه به این معنا که با رژیم درگیر شوند بودند یا نبودند؟ اگر جواب این سؤال مثبت است آنها چه آرمانی داشتند؟ چه نسبتی با نهضت امام داشتند و در کشور و بین مردم از چه جایگاهی برخوردار بودند؟ و بحث اصلی این است که چقدر توان بسیج عمومی مردم را داشتند؟ ببینید بالاخره مجموعه آن درگیری‌ها و مسائل سیاسی ایران در دهه چهل به بن‌بست می‌رسد و آنها عملاً نمی‌توانند مردم را به صحنه بکشانند و شاید بعضی‌هایشان اصلاً انگیزه و اعتقاد به صحنه کشاندن مردم را ندارند. اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که اینها در مقابل نهضت امام چه موضعی دارند؟ شما ببینید اصلاً گروه‌های چپ، این نهضت را ارتجاعی و طرفدار فئودالیسم می‌دانند؛ مثلاً شما اگر بازجویی‌های دکتر شریعتی و یادداشت‌های او در زندان را بخوانید می‌بینید که در دهه ۵۰ بحث انقلاب شاهانه و تغییری که انقلاب شاهانه دارد در ایران ایجاد می‌کند و اینکه ما هم طرفدار همین هستیم و ما با آخوندیسم و روحانیت هم مبارزه می‌کنیم را مطرح می‌کند که به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از اینها با نهضت امام همراهی نکردند. حتی اگر سفری هم از سوی بازرگان و دیگران برای ملاقات با امام به قم صورت می‌گیرد (ظاهراً بعد از اینکه امام از حصر آزاد می‌شوند) برای این بوده که به نوعی کنترل بکنند یا رهنمودهایی بدهند از اینکه جنبش به سمت یک حرکت تند انقلابی و براندازی و تأسیس نظام پیش نرود.

دکتر روحانی: تا جایی که من اطلاع دارم هیچ‌وقت ملاقاتی بین نهضت آزادی و امام صورت

نگرفت.

دکتر حقانی: آقای سبحانی در خاطراتش می‌گوید که رفتیم آنجا و آقای بازرگان یک‌سری حرف‌ها را به امام زد و امام با عصبانیت گفت لازم نیست شما به من درس یاد بدهید.

دکتر روحانی: فکر می‌کنم که این واقعیت نداشته باشد؛ چون قبل از تبعید امام در سال ۱۳۴۲ اینها دو بار به قم آمدند تا با امام ملاقات کنند که امام نپذیرفت. حتی بار دوم علامه طباطبایی را واسطه کرده بودند که امام با اینها ملاقات نکردند و گفته بودند که با اینها ملاقات خصوصی ندارند ولی اینها اگر بخواهند می‌توانند در ملاقات عمومی بیایند. در سال ۴۳ هم که امام از زندان آزاد شدند اینها زندان بودند که امام در حمایت از اینها اعلامیه می‌دهد چون آنها در دادگاه محکوم به ۱۰ سال زندان شده بودند. این است که ملاقاتی بین اینها و امام صورت نگرفت.

دکتر حقانی: در هر صورت آقای سبحانی می‌گوید صورت گرفته است و اگر بر فرض، صورت گرفته باشد باز برای این بود که ترمز انقلاب کشیده شود.

دکتر نامدار: چه زمانی این ملاقات صورت گرفته است؟

دکتر حقانی: سال ۴۲.

دکتر نامدار: ثبت و ضبط تاریخی نیست.

دکتر حقانی: آقای سبحانی گفته است.

دکتر نامدار: بعد هم که امام تبعید شده است و آنها به ایشان دسترسی نداشته‌اند.

دکتر حقانی: عرضم این است که اگر این مطلب صحت هم داشته باشد این برای همراهی با نهضت امام نیست و به نوعی این معنی را می‌دهد که با آخوندبازی نمی‌شود کارها را پیش برد. حتی در بحث طرح ولایت فقیه از سوی امام در سال ۴۸، سبحانی می‌گوید ما یک جلسه‌ای گذاشتیم در نهضت و در آنجا آقای بازرگان با صراحت مخالفت کرد که با آخوندبازی نمی‌شود کشورداری کرد؛ من هم مخالف بودم. از یک نفر نام می‌برد که من نامش را فراموش کرده‌ام؛ می‌گوید که او گفت این یک تز انقلابی است و حالا رویش بحث بکنیم و نهایتاً ما به

این نتیجه رسیدیم که این ماجرا را تأیید نکنیم. در هر صورت در ماجرای ۱۵ خرداد و نهضت امام خمینی هیچ‌کدام از این گروه‌ها وارد نشدند و حمایت نکردند و در نهضت نبودند. بعد از آن هم اینها عملاً به عبارتی وزنی نداشتند که بخواهند در تحولات ایران تأثیرگذار شوند. مضافاً براینکه همان‌طور که آقای دکتر محمدی اشاره کردند در جبهه ملی و نهضت آزادی اصلاً اعتقادی به براندازی وجود نداشت و تا لحظه آخر معتقد بودند شاه باید سلطنت بکند و حکومت نکند. به انقلاب که می‌رسیم می‌بینیم که عملاً دیگر چیزی از این گروه‌ها باقی نمانده که بخواهند ادعای مشارکت در انقلاب را داشته باشند. شما سازمان منافقین را ببینید که دچار فروپاشی و تغییر ایدئولوژی شد. سازمان چریک‌های فدایی خلق هم وضع بهتری از اینها از جهت موقعیت اجتماعی و نفوذ در مردم ندارد. یعنی حتی بحث مبارزه هم که مطرح می‌شود چندان وزنی در مجموعه تحولات ایران ندارد. اگر واقعاً قرار بود حرکت انقلابی به آن ترتیب در کشور ما پیش برود هیچ اتفاقی نمی‌افتاد؛ چون آنها نه قدرت بسیج مردم را داشتند نه در مردم نفوذ داشتند و نه قدرتی بودند که بتوانند در مقابل ساواک و رژیم پهلوی مقاومتی داشته باشند. یک بحث دیگر اینجا مطرح می‌شود که جزء شبهاتی است که وجود دارد و آن این است که دکتر شریعتی انقلاب را ایدئولوژیک کرد؛ به اصطلاح دین را ایدئولوژیک کرد؛ وقتی دین تبدیل به ایدئولوژی می‌شود احتیاج به ایدئولوگ دارد و در شرایط جامعه ایرانی ایدئولوگ چه کسی است؟ روحانیان هستند بنابراین روحانیان آمدند و روی موج انقلابی‌گری‌ای که آقایان ایجاد کرده بودند سوار شدند و زمام امور انقلاب را به دست گرفتند که اصل این ادعا از لحاظ تئوریک اشکال دارد. اصلاً در دیدگاه دکتر شریعتی ما نه جایی برای حکومت دینی داریم که فکر کنیم انقلاب اسلامی از دلش در می‌آید، نه جایی برای اسلام ایدئولوژیک داریم که فکر کنیم از دل آن روحانیت در می‌آید و نه اصلاً مجموعه موضع‌گیری‌های دکتر شریعتی می‌تواند بیانگر این باشد که این جریان در انقلاب نقشی داشته. او باصراحت در کتاب تخصص می‌گوید که من خیلی خوشحالم که اعلام بکنم که با مرگ روحانیت رسمی اسلام نخواهد مرد و اشاره به یک مدل‌هایی از اسلام می‌کند در ترکیه

و الجزایر و تونس و تقریباً مدلش همین است و از آن یک مدل جمهوری دموکراتیک در می‌آید نه انقلاب اسلامی و نه نظام جمهوری اسلامی.

دکتر روحانی: اگر شما سرگذشت سازمان مجاهدین خلق و اسناد آن را مطالعه کنید می‌بینید اکثر جوان‌هایی که وابسته به سازمان مجاهدین خلق بودند در نوشته‌هایشان می‌گویند که ما رفتیم مسجد تحت تأثیر افکار روحانیت، مبارز شدیم؛ بعد رفتیم حسینیه ارشاد از هر چه آخوند و مسجد بود بیزار شدیم و به سازمان پیوستیم. یعنی اصلاً سبک تبلیغاتی شریعتی به گونه‌ای بود که جوانان را از مسجد و روحانیت و در واقع از اسلام ناب محمدی (ص) دور می‌کرد؛ یعنی این‌طور نبود که بتواند در راستای حرکت امام و حرکت روحانیت نقش ایفا بکند.

دکتر حقانی: خیلی از اینها بعداً عنوان می‌کردند که با رژیم پهلوی اصلاً مشکل جدی نداشتند که درصد براندازی باشند. جبهه ملی و نهضت آزادی واقعاً با رژیم مشکل جدی‌ای نداشتند. اینها فکر می‌کنند که رژیم پهلوی یک‌سری کارهایی را که می‌بایست در ایران صورت بگیرد صورت داد و زمینه را فراهم کرد برای پیشرفت‌های بعدی. فقط عرض کردم که در زمینه توسعه سیاسی با رژیم پهلوی مشکل دارند؛ آنها معتقدند که وضع ایران از لحاظ اجتماعی خوب بود؛ مخصوصاً در زمینه زنان حسابی قلمفرسایی می‌کنند و این را حرکت مثبت رژیم پهلوی می‌دانند؛ نهایتاً در بحث توسعه سیاسی اینها حرف دارند که آن هم در بعضی‌هایشان کمرنگ شده است. در هر صورت به نظرم اینها نه قدرت بسیج مردم و نه موقعیت و نفوذی در آنها داشتند. در مورد جایگاهشان در میان مردم باید بگویم که آنها جایگاهی نداشتند؛ اینکه تعدادی جوان در سازمان آنها عضو شوند به معنای جایگاه و پایگاه مردمی نیست. کسی در بین مردم جایگاه دارد که می‌تواند آن همه آدم را بسیج بکند و به خیابان‌ها بکشانند و این حرکت بزرگ را سامان دهد.

دکتر روحانی: به قول مقام معظم رهبری اینها می‌رفتند میدان جلالیه تهران، میتینگ تشکیل می‌دادند حالا میدان جلالیه چقدر است؟ پر هم نمی‌شد؛ حدود صد نفر در آنجا حضور پیدا

می‌کردند و اصولاً این گروه‌ها مانند سازمان مجاهدین و چریک‌های فدایی از سال ۱۳۵۴ دیگر به بن‌بست رسیدند و فعالیت‌های مسلحانه را به تدریج رها کردند و به جان هم افتادند و به تسویه درون‌سازمانی پرداختند.

دکتر شفیع‌فر: در مورد نقش گروه‌ها من باید یک نکته اساسی را به‌عنوان محل نزاع مشخص کنم؛ در طول مبارزاتی که از انقلاب مشروطه در کشور ما بوده چون اوایل گروه‌ها و جریان‌های روشنفکری یک مقدار برتری پیدا کردند این شک و شبهه به اصل انقلاب منتقل شده بود ولی از بعد از کودتای ۲۸ مرداد یک تفاوت اساسی در جریان‌های فکری ایران به‌وجود می‌آید؛ یعنی وقتی کودتای ۲۸ مرداد به آن صورت اتفاق می‌افتد جبهه ملی عملاً شکست می‌خورد. کودتای ۲۸ مرداد به معنای بن‌بست تفکر ملی‌گرایی در ایران است. حتی همه تلاش دکتر مصدق و جبهه ملی این بود که مثل امریکا حکومت را اداره بکنند و نظامی مثل امریکا درست بکنند ولی همان امریکا اجازه نداد؛ یعنی بعد از آنکه جلوی این ایدئولوژی توسط حامیان غربی‌اش بسته شد جبهه ملی در جامعه ما محلی از اعراب نداشت و سرنگون شد. دکتر مصدق را دستگیر و محاکمه کردند. اول سه سال به زندان رفت و بعد از آن تبعید شد و به احمدآباد رفت و تا سال ۱۳۴۶ که از دنیا رفت دیگر به سیاست بازنگشت. دوستانش هم یکی مثل دکتر فاطمی اعدام شد و بقیه همه رفتند دنبال تحصیل در دانشگاه یا خارج از کشور دنبال گردش و تفریح و دیگر کسی مبارزه نکرد. در سال ۴۰-۳۹ که فضای باز سیاسی اعلام شد اینها تصمیم گرفتند جبهه ملی دوم یا سوم را برپا کنند که هیچ‌کدامش به نتیجه نرسید برای اینکه بحث خود آنها هم این بود که با این روش نمی‌شود مبارزه کرد و اصلاً نمی‌شود با طناب جبهه ملی آدم وارد مبارزه با شاه شود. به همین دلیل مبارزه در چارچوب تفکر ملی‌گرایی به بن‌بست رسید. بنابراین افرادی مثل آقای مهندس بازرگان با کمک آیت‌الله طالقانی شروع کردند به درست‌کردن نهضت آزادی و معتقد بودند که با تفکر اسلامی باید این کار را کرد. سعی کردند که اسلام را یک مقدار با ناسیونالیسم قاطی بکنند اما همه از جبهه ملی و ملی‌گرایی بریدند؛ با این اوصاف می‌بینیم از سال ۱۳۳۲ تا خرداد سال ۱۳۵۷ که

مبارزات اوج گرفت و مردم به خیابان‌ها آمدند هنوز خبری از جبهه ملی نیست. اگر به خاطرات سولیوان نگاه بکنید می‌بینید که اینها نزدیکی‌های خود با امریکا را اواخر بهار سال ۵۷ کم‌کم شروع کردند و از سوراخ‌هایشان بیرون آمدند و اطلاعیه‌های بدون امضا می‌نوشتند و به سفارتخانه‌های خارجی پرت می‌کردند. یک مدت این کار را کردند ولی دیدند خبری نیست و کسی سراغشان نمی‌آید. هنوز از وحشت ساواک جرئت نمی‌کردند از خانه‌هایشان بیرون بیایند. به همین دلیل اطلاعیه‌های بدون امضا می‌نوشتند. همان‌طور که اشاره شد اینها حتی تا پاییز ۵۷ وقتی می‌خواستند مراسم برگزار بکنند می‌نوشتند جبهه ملی ایران با حمایت جامعه روحانیت؛ واقعاً خودشان را به جامعه روحانیت می‌چسبانند برای اینکه مردم به اینها اعتماد بکنند. در مورد دکتر کریم سنجابی که به پاریس رفت و با امام ملاقات کرد باید این را گفت که همه می‌دانند که امام آنجا گفت من به هیچ‌وجه ملاقات نمی‌کنم مگر اینکه اینها بیانیه بدهند و دقیقاً بگویند که ما در چارچوب براندازی سلطنت و بر مبنای اسلام می‌خواهیم مبارزه بکنیم. او در آنجا خیلی ایستاد اما امام نپذیرفت تا آخر او مجبور شد و بیانیه صادر کرد و گفت مبارزه ما براساس اسلام و دموکراسی و... و امام اضافه کردند استقلال ملی باشد. وقتی او به ایران آمد در فرودگاه با او مصاحبه کردند. اتفاقاً آن موقع مطبوعات بخصوص *اطلاعات* و کمتر از آن روزنامه *کیهان* کاملاً در اختیار جبهه ملی و نهضت آزادی بودند و داشتند موضوع را برجسته می‌کردند و می‌گفتند اینها رهبران حرکت هستند و عکس آنها را هر روز در روزنامه‌ها می‌زدند. البته از دی‌ماه که مطبوعات آزاد شدند و جریان تعطیلی و اعتصاب تمام شد، مصاحبه را چاپ کردند ولی مصاحبه مربوط به آبان ۵۷ است. خبرنگار روزنامه *اطلاعات* در فرودگاه از دکتر سنجابی پرسید کجا رفتید؟ چه کار کردید؟ و او جواب داد ما ادعای رهبری نداریم، ما رهبری آیت‌الله خمینی را پذیرفته‌ایم؛ این عین جمله کریم سنجابی است. آنجا از امام سؤال کردند شما با اینها ائتلاف کردید؟ امام گفت ما با کسی ائتلاف نداریم ما جبهه‌ای را به رسمیت نمی‌شناسیم مردم با ما هستند؛ هر کس با مردم باشد در انقلاب است اگر نباشد از مردم و انقلاب به دور است. اصلاً فضا طوری نبود که کسی ادعا

کند که جبهه ملی عددی است و کسی است تا شریک این مبارزه باشد. به همین دلیل اصلاً نمی‌توان بحثی در مورد جبهه ملی مطرح کرد. اینها از آبان‌ماه سال ۵۷ که با امام ملاقات کردند تحت رهبری ایشان درآمدند و وارد این مبارزه شدند و در این چارچوب بودند. گروه‌های مارکسیستی هم همین‌طور بودند. با قلع و قمع‌ی که در سال ۵۴ صورت گرفت دیگر هیچ اثری از حزب توده و مارکسیسم هم نبود تا اول اسفند ۵۷ که رهبر حزب توده وارد ایران شد. باز در فرودگاه آنها هم گفتند ما از امام خمینی و جمهوری اسلامی حمایت می‌کنیم؛ یعنی آنها هم واقعاً تنها گروه مارکسیستی بودند که گفتند از جمهوری اسلامی حمایت می‌کنیم. برای اینکه فضا طوری نبود که کسی بتواند حرف دیگری در چارچوبی غیر از این مطرح بکند. دکتر نامدار: اصلاً کتاب خط امام چاپ کردند.

دکتر شفیعی‌فر: در بین مارکسیست‌ها ما چریک‌های فدایی خلق را داریم که سال ۴۹ تشکیل شدند؛ اعلام وجود اینها در واقع به معنای پایان‌شان بود یعنی وقتی اینها به پاسگاه سیاهکل حمله کردند همان موقع تمام شدند. چیزی وجود خارجی نداشت که گفته شود اینها مبارزه می‌کنند. بنابراین از دو، سه ایدئولوژی که قبلاً وارد مبارزات شدند و در کشور ما مطرح بودند (قبل از سال ۳۲) تفکرات ناشی از غرب مثل ملی‌گرایی و جبهه ملی و احزاب وابسته به آن و از آن طرف هم مارکسیسم، هیچ‌کدامشان در این دوره فعال نبودند و فقط تفکرات اسلامی مبنای بود. از سال ۳۲ به بعد بخصوص اوایل دهه ۴۰ پارادایم فکری در جامعه ایران عوض شد و فقط تفکرات اسلامی در جامعه جایگاه داشت. مردم کم‌وبیش به سازمان مجاهدین خلق (تا زمانی که اسلام التقاطی‌شان را مطرح نکرده بودند) گرایش داشتند. سال ۵۴ مردم از آنها فاصله گرفتند. سال ۵۴ که آنها مارکسیست شدند زندانیان در زندان فریاد زدند و گفتند اینها نجس هستند و مشکل به‌وجود آمد. حتی نهضت آزادی و جریان‌های مشابه اینها اگر اعتباری برای خود قائل بودند، از نظر من به خاطر گرایش‌شان به اسلام بود. یعنی اگر مهندس بازرگان واقعاً اسمی در جامعه داشت به‌خاطر اعتقادات دینی‌اش بود نه اعتقادات سیاسی‌اش؛ کسی اصلاً به اعتقادات سیاسی او اعتنایی نداشت. حتی آموزه‌های علمی او در

قالب مذهب مورد توجه بخشی از جوانان بود. او هم اسلام را مطرح می‌کرد ولی قرائت علمی از اسلام را؛ ایدئولوژی بازرگان، نسبتی با انقلاب نداشت او به دنبال ایدئولوژی اصلاح‌طلبی بود؛ مهندس بازرگان ایدئولوژی انقلابی نداشت. او می‌گفت ما اصلاح‌طلب هستیم؛ هم دین را می‌خواهیم اصلاح بکنیم هم حکومت را. آیا توده مردم که از رساله و مراجع، تقلید می‌کردند می‌آمدند از ایدئولوژی مهندس بازرگان تبعیت بکنند؟ نهضت آزادی حتی در کرج هم پایگاه نداشت فقط در تهران یک اسم از آن وجود داشت؛ در خارج از کشور شعبه داشت ولی در داخل کشور کسی نهضت آزادی را نمی‌شناخت که بخواد به خاطر نهضت آزادی و مهندس بازرگان مبارزه بکند. آنها به اسلام اعتقاد داشتند و تفسیر قرآن می‌کردند. بعد کم‌وبیش با بعضی از انقلابیان ارتباط داشتند و در دانشگاه، شهید مطهری بود و با مهندس بازرگان ارتباط داشتند اما واقعاً نمی‌شود اینها را به‌عنوان مبارزه مطرح کرد. وقتی سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۴ مارکسیست شدند غالب بچه‌های مسلمان و متدین از آنها بریدند و آنها دیگر عددی نبودند. یک قسمت از همان شبهه‌ای که مطرح شده اینجا ایجاد شده؛ پاییز سال ۵۷ وقتی که در زندان‌ها شکسته شد و انقلاب به صورت گسترده‌ای شکل گرفت اینها آمدند وارد این مبارزه شدند و در آن شریک شدند؛ باقیمانده‌های مجاهدین خلق که در زندان‌ها بودند، بیرون آمدند. چریک‌های فدایی خلق هم که در زندان‌ها بودند بیرون آمدند و بعد از طرف دیگر گروه‌های جدید ایجاد شدند؛ یعنی جبهه ملی هم وارد مبارزه شده بود. نوه دکتر مصدق (متین دفتری)، جبهه دموکراتیک ملی را تشکیل داد. احزاب مارکسیستی تشکیل شدند و در چارچوب این گروه‌ها، افراد و احزاب دیگر درست شدند. جمعیت دفاع از حقوق بشر و جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی تشکیل دادند؛ مثلاً اگر چهار نفر بودند پنج حزب درست می‌کردند. هر کسی آمده بود و یک اسمی مطرح می‌کرد. اینکه می‌گویند همه احزاب و گروه‌ها در انقلاب بودند، بله آن‌موقع نزدیک پیروزی انقلاب بود و هر کسی آمده بود و می‌گفت ما شریکیم؛ اما چرا بعد از انقلاب حذف شدند؟ امام به اینها قدرت داد اما مردم به اینها قدرت ندادند. در انتخابات مجلس اول، مهندس بازرگان انتخاب شد اما دور دوم، نهضت آزادی انتخابات را

تحریم کرد و در آن شرکت نکرد. خودشان حذف شدند؛ سازمان مجاهدین خلق هم این‌گونه عمل کردند و حذف شدند. مجلس به صورت قانونی رئیس‌جمهور را برکنار کرد. آنها می‌توانستند اگر واقعاً رأی داشتند بایستند و در انتخابات بعدی شرکت کنند؛ به هر حال حکومت با آنها کاری نداشت، اگر واقعاً رأی داشتند می‌ایستادند و در انتخابات ریاست‌جمهوری بعدی دوباره رأی می‌آوردند؛ آنها به این دلیل حذف شدند که با جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی برخورد کردند و خب طبیعی است که کسی نمی‌ایستد شما اسلحه درآورید و واکنشی نشان ندهد. نهضت آزادی در یک روند دموکراتیک حذف شد و در انتخابات رأی نیاورد. زمانی هم که آنها قدرت گرفتند و امام به آنها قدرت داد بلد نبودند که از قدرت، خوب استفاده کنند و کشور را اداره بکنند؛ همه اعضای کابینه را از میان دوستان خودشان انتخاب کردند. امام واقعاً خیلی از این جهت لطف کرد که قدرت را به‌طور کامل در اختیار آنها گذاشت ولی آنها اگر می‌توانستند واقعاً از آن استفاده بکنند به راحتی می‌توانستند در حکومت باقی بمانند؛ به همین دلیل من اصلاً نمی‌توانم این را تحلیل یا هضم بکنم که اینها وزن یا پایگاهی در جامعه داشتند؛ اگر این‌طور بود آنها حذف نمی‌شدند. حذف شدن آنها در یک روند عادی و طبیعی بود به خاطر فقدان پایگاه اجتماعی.

دکتر روحانی: این نکته بسیار مهمی است. وقتی کسی پایگاه مردمی دارد مگر می‌شود حذف کرد؟!

دکتر نامدار: دوستان مبانی تاریخی را درست گفتند؛ یعنی مستندات تاریخی نشان می‌دهد که چیزهایی که آنها ادعا می‌کنند غلط است. بیایید از یک زاویه دیگر هم به این بحث نگاه کنیم. حالا چون بحث احزاب و گروه‌ها و جریان‌های مدرن است همه اینها وقتی وارد صحنه مبارزه با رژیم شاه برای ایجاد تغییر می‌شوند (من کاری به شکل تغییر ندارم بلکه به ایدئولوژی تغییر کار دارم) آرمانشان یک سلسله تغییرات اجتماعی یا سیاسی در سطح حکومتی بود نه ایجاد یک جنبش بزرگ اجتماعی برای انقلاب و دگرگونی بنیادی برای تغییر نظام؛ یک طرف که چپ‌ها و مارکسیست‌ها بودند؛ اینها به دنبال ایجاد یک جنبش اجتماعی بر مبنای عقیده

مارکسیستی یا لنینیستی بودند؛ اینکه جنبش‌های اجتماعی چقدر نیاز به بسیج عمومی دارند و چقدر استعداد بسیج عمومی دارند را می‌توان از لحاظ جنبه تاریخی به راحتی تحلیل کرد، اسناد و مستندات وجود دارد؛ مضاف بر اینکه جریان‌های مدرن به دلیل اعتقادی که به فلسفه غرب و چپ و راست داشتند عموماً به دنبال طبقه پیشرو بودند و نیروهای جدید را طبقه پیشرو می‌دانستند نه نیروهای روحانی را. بنابراین چون این استعداد را نداشتند اعتقاد داشتند (حتی مذهبی‌ها نیز اعتقاد داشتند) که رژیم شاه برای یک مرحله گذار در جامعه ایران ضروری است. برای رسیدن ایران از یک جامعه سنتی به یک جامعه مدرن رژیم شاه ضروری است و در این مورد کتاب هم زیاد دارند. اصلاً خود دکتر شریعتی در نوشته‌هایش همین را می‌گوید که من رژیم شاه را یک مرحله ضروری می‌دانم برای اینکه ایران از یک جامعه سنتی به یک جامعه مدرن عبور کند. بنابراین اینها در مجموع نمی‌توانستند نافی این مرحله ضروری باشند. در کلیاتش خواستار تغییر اجتماعی در شکل انقلاب نبودند بلکه خواستار یک سلسله تغییرات شکلی در دل خود حکومت بودند تا بتوانند سهمی در ساختار قدرت و سیاست داشته باشند.

یک جهت هم که به نظر من بیشتر این شبهه را ایجاد می‌کند و ما باید به آن پاسخ دهیم و عموماً هم شاید از این زاویه کمتر به آن نگاه کرده‌ایم این است که جنبش‌های اجتماعی در سطوح تحلیل، دو پایه دارند که ما خیلی به آنها دقت نمی‌کنیم؛ یعنی در حقیقت دو مرحله دارند. زمانی ما می‌گوییم انقلاب بزرگ اجتماعی اتفاق افتاد که به این دو مرحله دقت کنیم. یک مرحله، مرحله نفی وضع موجود است و مرحله دیگر مرحله تأسیس نظم مطلوب؛ در سطوح انقلاب‌ها به هر جنبش اجتماعی‌ای که نگاه می‌کنیم یک مرحله نفی وضع موجود دارند یعنی یک دوره از مبارزات اینها بر می‌گردد به نفی وضع موجود و یک مرحله هم مرحله تأسیس نظم مطلوب است. شما نمی‌توانید هیچ جنبش اجتماعی در سطح انقلاب را یک جنبش انقلابی بدانید مگر اینکه این دو مرحله در کنار هم قرار بگیرند. یعنی شما اگر بیاید وضع موجود را نفی کنید و به هم بریزید و حکومتی را ساقط کنید ولی نتوانید نظم مطلوبی را تأسیس کنید

این چیزی جز آنارشیسم و هرج و مرج اجتماعی نیست چون نظمی ندارید که بیاورید و جایگزین آن کنید. بنابراین ما وقتی می‌گوییم یک انقلاب بزرگ اجتماعی اتفاق افتاد که این دو مرحله را ببینیم؛ اگر همه جنبش‌های اجتماعی دنیا را مطالعه کنیم تقریباً می‌شود به این رسید؛ شما در مرحله نفی وضع موجود معمولاً اختلافی نمی‌بینید؛ به ندرت میان جریان‌هایی که وارد مبارزه می‌شوند (کاری ندارم که برای چه مبارزه می‌کنند و چقدر ظرفیت دارند) در مرحله نفی وضع موجود اختلاف وجود دارد چون همه به هر حال به یک دلیلی با این وضع مخالفاند و کنار هم قرار می‌گیرند. پس ما در مرحله نفی وضع موجود لزوماً و عقلاً نباید شاهد بروز اختلافات برهم‌زننده باشیم. عرض کردم مهم نیست جریان‌هایی که می‌آیند برای مبارزه و نفی وضع موجود چه سطحی از خواسته‌ها را دارند، چقدر استعداد دارند، چقدر توانایی بسیج عمومی دارند. فرمایشات اساتید بزرگوار این را نشان داد که این گروه‌ها اصلاً در این سطح این استعداد را که بتوانند بسیج عمومی ایجاد کنند نداشتند مگر اینکه خودشان را فریب دهند یا تاریخ را فریب دهند و وارونه بنویسند. اینها حتی توانایی برگزاری یک میتینگ پر حجم را هم در هیچ‌جایی نداشتند. حالا از زاویه علمی در سطح نفی وضع موجود نباید بین گروه‌های متعارض، اختلافی وجود داشته باشد. همه می‌خواهند که رژیم به نوعی تغییر کند. امام می‌گوید ساختار این رژیم به طور کل باید تغییر کند، نهضت آزادی در حد همان چند نفری که اطلاعیه می‌دهند می‌گوید همین که دیکتاتوری کمی تخفیف پیدا کند و ما در مبارزه در پارلمان شرکت کنیم برایمان کافی است، همین که شاه سلطنت کند و حکومت نکند برای ما کافی است. یکی دیگر می‌گوید اصلاً وجود نظام سلطنت یک مرحله ضروری است و در این شرایط باید باشد تا به عنوان یک حکومت مرحله گذار عمل کند یعنی بیشتر از این جلو نرود؛ هر کسی یک چیزی از وضع موجود می‌خواهد. ولی انقلاب یک مرحله تأسیس نظم مطلوب هم دارد؛ عمدتاً اختلافات در اینجا است. خیلی‌ها درباره انقلاب مشروطه این خطای تاریخی را مرتکب می‌شوند؛ علت آن این است که فراروایت‌های تاریخی وجود دارد و می‌گویند مرحوم شیخ فضل‌الله نوری با انقلاب مشروطه مخالف بود؛ اتفاقاً این یک خطای بزرگ است. آنها

مرحله نفی وضع موجود را می‌بینند، مرحله بعد را نمی‌بینند. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری با مشروطه به‌عنوان یک جنبش اجتماعی مخالف نبود بلکه با نظام مشروطه مخالف بود؛ این دو با هم فرق می‌کنند. او می‌گفت نظام مشروطه نظام مورد نظر ما برای انقلاب نبوده و اگر مردم به خیابان‌ها ریختند به فرمان ما ریختند، ما دنبال دین بودیم نه این نظام؛ اختلافات در مرحله تأسیس نظم مطلوب به‌وجود می‌آید؛ چون در مرحله نفی وضع موجود به‌نوعی به شکل ضعیف یا کمی قوی‌تر یا هر چیزی که ما تصور می‌کنیم خودشان حتی با صدور اعلامیه اعلام موجودیت می‌کنند. تصورشان این است که اینها در برپایی و بسیج یک جنبش بزرگ اجتماعی تأثیرگذار هستند و حضور دارند در حالی که اسناد تاریخی این را نشان نمی‌دهد. در مرحله وضع موجود صرفاً یک اعلام وجود است در حد یک اطلاعیه است نه در حد بسیج عمومی که بتواند نظم را بر هم بریزد. لذا با وجود اینکه این سطح مشارکت را دارند آن سهم بزرگ را می‌خواهند. مردم به طور طبیعی در تأسیس نظم مطلوب به سمت آرمان‌هایشان می‌روند؛ این در همه جای دنیا اتفاق می‌افتد یعنی هر کسی به سمت آرمان‌هایش می‌رود. مردم عموماً در شعارهای خودشان برای بر هم زدن وضع موجود نشان داده بودند که یک نظام اسلامی می‌خواهند برای همین هم بود که رهبری امام را در سطح وسیع پذیرفتند؛ شاید رمز اینکه حضرت امام در بعضی از فرمایشاتشان فرمودند (و حتی در آن نامه‌ای هم که خدمت جناب آقای دکتر روحانی است و به نظر من منشور تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی است و باید خیلی روی آن کار کنیم) که اگر می‌خواهید انقلاب اسلامی را تحلیل کنید سراغ نخبه‌ها نروید، سراغ توده‌ها بروید! بروید انقلاب را از دل شهرها و از زبان پابرهنگان بشنوید علتش این است که نخبگان می‌گویند طبقه پیشرو ماییم پس هر چه سهم از انقلاب وجود دارد مال ماست. امام می‌گوید شما که طبقه پیشرو نیستید، اصلاً طبقه‌ای وجود ندارد، مردم به خیابان‌ها ریختند خواستند ما بیاییم رهبری کنیم، هدایت کنیم، رفتیم و این کار را کردیم، شما را هم از زندان‌ها درآوردند؛ انقلاب مال اینهاست. واژه توده تا قبل از انقلاب اسلامی در فهم جنبش‌های اجتماعی حضور خارجی نداشت چون اصلاً جنبش‌هایی را که مارک پوپولیستی

(مردمی) به آن می‌زدند را جزء جنبش‌های اجتماعی نمی‌دانستند بلکه جزء جنبش‌های آنارشستی غیرمدرن تلقی می‌کردند. این سندهای حوزه فلسفه سیاسی است که وجود دارد. امام، مفهوم خلق و توده را آورد. نوگراهای به اصطلاح پست‌مدرن که خودشان را در حوزه انتقادی جریان چپ می‌بینند ببینید؛ جنبش‌های اجتماعی بدون توجه به توده مردم ایجاد نمی‌شود. نخبه‌ها، جریان‌ها، احزاب و گروه‌ها اصلاً ارزش اجتماعی ندارند. انبوه خلق شرایط اجتماعی را فراهم می‌کنند و نخبه‌ها اینها را مصادره می‌کنند و کتاب‌های زیادی داریم مثل کتاب مایکل هارت و آنتونیو نگری؛ کتاب‌های خیلی جالبی در این حوزه نوشته شده و فلسفه سیاسی غرب بعد از انقلاب اسلامی اصلاً دارد به این سمت می‌رود که جایی برای توده‌ها باز کند. اگر نفهمیده‌اند و نتوانسته‌اند کنترل کنند به این دلیل بوده که توده‌ها را ندیده‌اند بلکه مدام نخبه‌ها و طبقه‌های پیشرو را دیده‌اند و توده‌ها را فراموش کرده‌اند و نفهمیده‌اند که پایگاه جنبش‌های اجتماعی پایگاه توده‌ای است. من معتقدم اگر این دو مرحله را تفکیک کنیم میزان سهم اینها در وضع موجود مشخص می‌شود. ممکن است اینها به نوعی اطلاعیه هم داده باشند اما مگر انقلاب، فقط نفی وضع موجود است؟ انقلاب، تأسیس نظم مطلوب نیز هست. یک مشکل دیگر هم برای فهم انقلاب اسلامی وجود دارد و آن این است که انقلاب اسلامی تنها انقلاب جاری است، تنها انقلاب ناتمام است، تنها انقلابی است که هنوز دارد بازتولید می‌کند. اگر انقلاب‌ها خیلی طول بکشند بازتولیدشان ظرف ده سال تمام می‌شود و اصلاً دیگر از مفهوم انقلاب عدول می‌کنند و دیگر مردم را تحریک نمی‌کنند که بیایند دوباره داعیه‌های انقلابی داشته باشند. اصلاً حضور مردم در صحنه برایشان ضرر دارد. هر انتخاباتی کشش این حجم از توده‌های مردم برای مشارکت را که همراه آنها تقاضاهای وحشت‌انگیزی هم وارد سیستم‌های سیاسی می‌شود، ندارد. کسی مردم را به صحنه نمی‌آورد؛ علتش این است که انقلاب ما جاری است، انقلاب ما در حال بازتولید است، بنابراین فهم این انقلاب بر مبنای فلسفه سیاسی غرب امکان‌پذیر نیست چون آنجا نخبه‌ها دارند حکومت می‌کنند ولی اینجا توده حکومت می‌کند؛ چون اینجا توده مدام می‌آید تعیین تکلیف می‌کند؛ اینها نمی‌فهمند که این را

چگونه باید تحلیل کنند لذا سهم می‌خواهند و مردم هیچ اعتنایی به سهم اینها نمی‌کنند و به اینها سهم نمی‌دهند چون اصلاً آنها در این انقلاب حضوری ندارند. انقلاب را اینها نساخته‌اند بلکه انقلاب پیش‌زمینه‌های خاص خودش را دارد. اگر در حوزه مصرف، آن شرایط اجتماعی را فراهم نکنیم و آگاهانه وسط صحنه نیاییم و انتخاب نکنیم، صرف داشتن یک ایدئولوژی که نمی‌شود انقلاب ایجاد کرد. در طول تاریخ انسان‌ها گرسنه بوده‌اند پس چرا انقلاب نکرده‌اند؟ فقط ۶-۵ انقلاب وجود داشته است! گرسنگی که همیشه بوده!

دکتر حقانی: من فکر می‌کنم در مرحله نفی وضع موجود هم بین گروه‌ها اختلاف جدی وجود داشت.

دکتر نامدار: و استدلال‌های متفاوت.

دکتر حقانی: بله و اینکه هر کس از یک منظر بخواهد وضع موجود را نفی بکند با اینکه امام بیاید و برود مثلاً درصدد انقلاب و براندازی رژیم پهلوی و هم تأسیس نظام برآید به نظرم یک مقدار فرق می‌کند. شما ببینید استفان کینزر کتاب همه مردان شاه را با این عبارت تمام می‌کند: ما اشتباه کردیم کودتای ۲۸ مرداد را در ایران انجام دادیم. خیلی‌ها فکر می‌کنند این یعنی اعتراف به دخالت؛ این نکته از این مطلب برمی‌آید اما یک نکته دیگر هم می‌گوید. او می‌گوید اگر ما همان موقع به جای کودتا روی این نیروها سرمایه‌گذاری می‌کردیم قطعاً شاهد انقلاب اسلامی نبودیم.

دکتر نامدار: توهم است!

دکتر حقانی: نه توهم نیست؛ حالا اینکه چه اتفاقی می‌افتاد بحث دیگری است اما این را دارد درست می‌گوید که به جای کودتا علیه دکتر مصدق اگر ما این جریان را حمایت می‌کردیم می‌توانست یک بدیلی باشد برای حرکتی که یک‌دفعه با شعائر اسلامی و شعار اسلامی جلو آمد.

دکتر نامدار: شما آنجا در کودتای ۲۸ مرداد که این جریان را نمی‌دیدید تا این زمینه فکر در

شما باشد!

دکتر حقانی: او دارد می‌گوید که ما اشتباه کردیم.

دکتر نامدار: این بضاعت تحلیلش بوده!

دکتر شفیعی‌فر: مردم علیه دکتر مصدق قیام می‌کردند.

دکتر حقانی: دقیقاً همین اتفاق می‌افتاد. همان زمان هم دکتر مصدق بالاخره دنبال این بود که با امریکایی‌ها مسائل را حل کند. درست است از ظرفیت‌هایی که آیت‌الله کاشانی در جامعه ایجاد کرد استفاده می‌کرد ولی اصل ماجرا این بود که در همان سطح بالا مسائلش را با شاه یا با امریکا حل بکند.

دکتر روحانی: دکتر مصدق اصولاً برای اسلام نقشی قائل نبود؛ مخالف دخالت دین در سیاست بود.

دکتر نامدار: آن لوایحی که گرفته بود امتیازات و قوانین همین بود.

دکتر حقانی: بحث من اصلاً این نیست که امریکایی‌ها درست می‌بینند یا اتفاق دیگری می‌افتاد؛ بحث این است که می‌گویند ما از اینها می‌توانستیم استفاده بکنیم برای اینکه نگذاریم به این وضع برسیم؛ به وضع انقلاب اسلامی که خب امام اصلاً با اینها مشکل داشت. امام که رهبر و بنیانگذار انقلاب است با این جریان مشکل داشت. مردم هم با اینها، به قول آقای دکتر شفیعی‌فر، اصلاً کاری نداشتند. یک بحث دیگر این است که در همین زمان که امام دارد بحث انقلاب اسلامی را پیش می‌برد عده‌ای می‌آیند بحث پروتستانتیسم اسلامی را در کشور ما مطرح می‌کنند؛ پروتستانتیسم اسلامی یعنی چه؟ می‌بینیم که باز در مرحله نفی هم یکی می‌گوید من در انقلاب شاه و مردم همراهم چون انقلاب شاه و مردم دارد بساط یک‌سری چیزها را در ایران جمع می‌کند.

دکتر نامدار: فرمایش شما درست است. شما شعارهای تأسیس نظم مطلوب را در مرحله نفی به‌دست می‌آورید. در اینکه تردیدی نیست! آنجا اگر غلبه نداشته باشد اکثریت در اینجا به‌دست نمی‌آید یعنی آنجا مردم جهت‌گیری‌های خودشان را در مرحله نفی نشان می‌دهند. آنجا همه می‌گویند ما این رژیم را نمی‌خواهیم، آنجا نشان می‌دهند چه می‌خواهند منتها آنجا

آرمان‌ها مطرح است، غلبه هم با اکثریت است؛ این است که این اکثریت در هیچ تاریخی سابقه ندارد که مصداق اراده عمومی یا جمعی باشد؛ در هیچ‌جا نداریم مگر در انقلاب اسلامی. دکتر حقانی: عرض کرده بودم که امریکایی‌ها ظرفیت جامعه ایرانی را نشناختند؛ اینجا هم می‌خواهم آن را به نوعی تکرار کنم.

دکتر شفیعی‌فر: این بحث نفی وضع موجود و اثبات وضع مطلوب یک موضوع جدی است؛ یعنی اندیشه انقلابی یک سکه دورو است. بالاخره از آن اول که شروع می‌کنند، درباره بحث نفی وضع موجود ایشان می‌فرمایند که اشتراک وجود دارد ولی اشتراک هم به آن معنا نیست. ما سه طیف تفکر اسلامی را در انقلاب مطرح کردیم؛ مهندس بازرگان با یک دیدگاهی اسلام لیبرال اصلاح‌طلب را مطرح کرد. او معتقد به اصلاح‌طلبی است اما برای جامعه بعد از انقلاب، دموکراسی اسلامی را پیشنهاد می‌کند اما دموکراسی اسلامی او یک حکومت جدید نیست؛ او می‌گوید ما مسلمانان در ایران یک دموکراسی ایجاد می‌کنیم و این می‌شود دموکراسی اسلامی برای اینکه ما در اسلام بیعت داریم، در غرب انتخابات داریم و بیعت همان انتخابات است، آنها نظارت فرد بر حکومت دارند ما هم امر به معروف و نهی از منکر داریم، آنها پارلمان دارند ما هم شورا داریم؛ اینها را کنار هم می‌گذارد و می‌گوید این یک حکومت است. دکتر حمید عنایت در کتاب *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر* می‌گوید که این اصلاً نظریه جدیدی نیست. اینها آمده‌اند یک معادل‌سازی کرده‌اند و اسم آن را گذاشته‌اند نظریه؛ این نظریه نیست به همین دلیل اصلاً وضع مطلوب ندارد. مهندس بازرگان فقط در حد اصلاح حکومت کار می‌کند بعد سازمان مجاهدین خلق و دکتر شریعتی فهمشان از اسلام را در یک چارچوب می‌گذارند؛ آنها هم به براندازی معتقد بودند، به دنبال نفی وضع موجود بودند اما جامعه بی‌طبقه‌ای که آنها مطرح می‌کردند فقط یک کلمه بود و معلوم نبود چیست؛ در هوا بود. یک کلمه را از مارکس گرفته بودند و توحید را به آن اضافه کرده بودند و می‌گفتند «جامعه بی‌طبقه توحیدی» ولی واقعاً برای وضع مطلوب هیچ چیزی نداشتند. آنها حداکثر می‌گفتند سوسیالیسم اسلامی.

دکتر حقانی: ضمن اینکه براندازی روحانیت احتمالاً برایشان اولویت داشته تا براندازی حکومت!

دکتر نامدار: وضع مطلوبشان این بوده.

دکتر شفیعی‌فر: این را اصلاً مطرح نکردند اما امام، هم براندازی حکومت را مطرح کردند و هم می‌گفتند که ولایت فقیه مبنایی برای نظام بعد از انقلاب است. امام در شکل کاملش جامعه بعد از انقلاب را مطرح کرد؛ نظریه داشت به همین دلیل است که مهندس بازرگان در کتاب *انقلاب ایران در دو حرکت* می‌گوید آن هم یک چیز خیلی کلی بود! آن هم نظریه نبود! خودشان نظریه نداشتند می‌خواهد توجیه کند و می‌گوید نه آن هم خیلی کلی بود! ولی امام واقعاً برای جامعه بعد از انقلاب طرح داشتند. نهضت آزادی اصلاً یک گروه انقلابی نبود که آدم بخواهد برای اینها سهم قائل باشد اینها حداکثر می‌خواستند در پارلمان رژیم شرکت بکنند و بیشتر از آن تقاضایی نداشتند.

دکتر نامدار: اصلاً در این مسئله اختلافی نداریم. من عرض کردم اختلاف، معنا ندارد نه اینکه اتفاق دارند.

دکتر محمدی: ببینید همه در اینکه واقعاً شرایط حاکم بر آن دوران رژیم سلطنت را قبول نداشتند شریک بودند ولی حتی روش برخورد با این شاه و حکومت دیکتاتوری مستبد متفاوت بود؛ یعنی واقعاً خیلی‌ها به دنبال براندازی نبودند. مارکسیست‌ها معتقد بودند که اتفاقاً شاه را باید تقویت کرد تا سیستم به مرحله کامل حاکمیت بورژوازی برسد تا زمینه آماده شود برای دوره بعدی و پرولتاریا. تا این کار انجام نشود اصلاً امکان اینکه حکومت کمال مطلوب اینها بیاید نیست. خاطر م هست که خروشچف همان موقع مطلبی را راجع به ایران گفته بود. او گفته بود اصلاً لازم نیست ما راجع به ایران هیچ اقدامی بکنیم؛ ایران مانند سببی است که به موقع خواهد افتاد ما باید مترصد باشیم موقعی که افتاد آن را برداریم.

دکتر نامدار: می‌گوید می‌افتد در دامن ما.

دکتر محمدی: این جمله‌ای است که خروشچف که به اصطلاح از اربابان مارکسیست‌ها بود،

می‌گفت.

دکتر روحانی: همین هم باعث شد که طرح تقسیم اراضی در ایران انجام پذیرد.
دکتر نامدار: اتحاد برای پیشرفت مطرح شد. همین حرف خروشچف باعث شد این طرح
شکل جدی به خودش بگیرد.

دکتر محمدی: هم در مورد نحوه برخورد با رژیم حاکم اختلاف بود و هم در مورد ایجاد
تغییر و نظمی که در ذهن بود. حتی می‌توانم بگویم که بسیاری از مذهبی‌ها و روحانیان ما هم
چنین تصویری که امام در ذهنش بود را نداشتند.

دکتر روحانی: آقای هاشمی‌رفسنجانی در گفت‌وگویی که با زیباکلام دارد می‌گوید اگر شاه
به قانون اساسی احترام می‌گذاشت و آن مسئله دستگیری امام را بعد از ۱۵ خرداد پیش
نمی‌آورد و قانون اساسی را اجرا می‌کرد اصلاً نیازی به انقلاب نبود!!

دکتر محمدی: واقعیت امر این است که امام بود که به توده‌ها تکیه کرد و آمد و
قانونمندی‌های تئوری‌های انقلاب را به هم ریخت. وقتی برای اولین بار در زندان از حضرت
امام می‌پرسند شما با کدام لشکر می‌خواهید مبارزه و انقلاب کنید؟ امام می‌گوید لشکریان من
هنوز به دنیا نیامده‌اند یا در دامان مادرانشان هستند.

دکتر نامدار: آقای دکتر! این مسئله مستند تاریخی نیست!

دکتر روحانی: این از شایعات خیلی بزرگ است! به نظرم کسانی که این شایعات را
می‌ساختند شاید می‌خواستند حق شهدای ۱۵ خرداد را پایمال کنند. اگر امام می‌گفت که یاران
من در گهواره یا در صلب پدرانشان هستند پس کسانی که در ۱۵ خرداد کشته شدند چه
کسانی بودند؟

دکتر محمدی: مسلماً آنها حقی دارند! من به خود کتاب حکومت اسلامی یا ولایت‌فقیه تکیه
می‌کنم؛ امام در نشان دادن راه مبارزه به طلبه‌ها و علما و نخبگان توصیه می‌کند که بروید
توده‌ها را آگاه کنید! یعنی ایشان احساس می‌کند که توده‌ها در سال ۴۹-۴۸ هنوز برای انقلاب
آگاه و آماده نیستند.

دکتر روحانی: مسئله آگاهی توده‌ها برای امام یک کلمه استراتژیک بود.

دکتر محمدی: پس با این حساب سال ۴۲ مردم آماده نبودند!

دکتر شفیعی‌فر: بله؛ سال ۴۲ مردم نبودند.

دکتر روحانی: پس آنها چه کسانی بودند؟

دکتر شفیعی‌فر: مردم همه در صحنه نبودند.

دکتر محمدی: عده‌ای آمدند؛ کمالینکه در جریانات قبل هم عده‌ای آمدند و وارد شدند. در

جریان ملی شدن صنعت نفت هم آمدند، در جریان مشروطه هم به اعتبار علما آمدند.

دکتر روحانی: منتها در سال ۱۳۵۶ انقلاب فراگیر شد.

دکتر محمدی: نه تنها فراگیر شد بلکه آگاهی و آمادگی ذهنی در مردم وجود داشت که باید

خودشان از کارگر و کارمند و دانشجو و دانش‌آموز از شهر و روستا قیام کنند و قیامی که

در سال ۵۷ شد اصلاً زمینه‌اش در سال ۴۲ وجود نداشت.

دکتر روحانی: در ۱۵ خرداد همه قشرهای مختلف جامعه به صحنه آمدند؛ کارگر، درشکه‌چی،

راننده تاکسی، کشاورز، حدود ۲۴ زن و دختر فقط در تهران شهید شدند.

دکتر محمدی: زمان و تناسبش را فراموش نکنید. حضرت امام در روز عاشورا سخنرانی

معروفی می‌کنند و دسته‌های سینه‌زنی که برقرار بود و شور و احساسات داشتند به این

اعتبار می‌آیند وارد میدان می‌شوند و در تهران و قم و ورامین حرکت می‌کنند. من شاید بتوانم

به جرئت بگویم که اگر مثلاً زمانی غیر از محرم و صفر بود این احساسات مردم غلیان

نمی‌کرد کمالینکه وقتی حضرت امام را یک سال بعد به ترکیه تبعید کردند هیچ اقدامی نشد.

دکتر روحانی: برای اینکه مردم بعد از ۱۵ خرداد تجربه کرده بودند که اتفاقی جز اینکه

قربانی بدهند نمی‌افتد و راه دیگری در پیش گرفتند. اسلحه در دست گرفتند و یک ماه بعد در

اول بهمن ۴۳ حسنعلی منصور را ترور کردند.

دکتر نامدار: ما به یک چیزی دقت نمی‌کنیم؛ در سال ۴۲ نفی وضع موجود بود اما آرمان

تأسیس نظم مطلوب نبود.

دکتر روحانی: بود!

دکتر نامدار: ممکن است که در دیدگاه‌های امام بوده باشد اما در جامعه نبود.

دکتر حقانی: همان موقع هم بحث حکومت اسلامی مطرح می‌شد.

دکتر روحانی: من اعلامیه‌اش را دارم. اعلامیه‌های مردمی که خواهان حکومت اسلامی بودند.

دکتر نامدار: طرح فراگیر نبود؛ در شعارهای مردم نبود؛ مردم آرمان‌هایشان را به بیان نمی‌آوردند.

دکتر روحانی: مسئله حکومت اسلامی چیزی نبود که جدید باشد؛ از زمان‌های دور در ذهن مردم بوده.

دکتر محمدی: از مشروطه هم بوده.

دکتر نامدار: اما باید یک الگو بیاید؛ الگو نبود.

دکتر روحانی: درست است که الگو نبود اما حکومت آرمانی برای مردم، حکومت اسلامی بود. در ۱۵ خرداد که می‌گفتند «مرگ بر شاه»، اسم «میدان شاه» را می‌گذاشتند «میدان آیت‌الله خمینی» و هدفشان این بود که اگر شاه سرنگون شود حکومت اسلامی برپا شود و امام در رأس آن قرار بگیرد.

دکتر نامدار: ولی شما در بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها اینها را نمی‌بینید.

دکتر روحانی: در اعلامیه‌ها می‌بینیم! در اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۴۲ صادر شده، حکومت اسلامی درخواست شده.

دکتر حقانی: اما به این شکل که فراگیر شده باشد نیست!

دکتر نامدار: نظریه آرمانی هست ولی نظریه آرمانی وقتی می‌خواهد عملیاتی شود باید در یک الگویی قرار بگیرد؛ این الگو وجود نداشت.

دکتر روحانی: مردم فکر نمی‌کردند که وقتی می‌گویند «مرگ بر شاه» اگر شاه سرنگون شود بعد چه می‌شود؟ حکومت اسلامی از زمان‌های دور در ذهن مردم به‌عنوان یک حکومت ایده‌آل

بود.

دکتر نامدار: بله بود.

دکتر محمدی: یکی از شبهاتی که وارد می‌کنند همین مسئله است که حضرت امام در سال‌های ۴۲-۴۱ دنبال حکومت اسلامی نبود بلکه حتی در فرمایشاتشان می‌فرمودند که ما از شاه می‌خواهیم که تابع قانون اساسی باشد؛ یعنی در واقع خود حضرت امام هم تا زمانی از لحاظ تئوریک حکومت اسلامی و ولایت‌فقیه را مطرح نکرد و به زبان نیاورد. اگر واقعاً زمینه را در آن زمان مساعد می‌دید مطرح می‌کرد که ما دنبال حکومت اسلامی هستیم.

دکتر روحانی: اولاً امام در سال ۱۳۲۲ در کتاب *کشف‌السرار* بحث حکومت اسلامی را با دلایل قرآنی، روایی و عقلی ثابت می‌کند بعد هم در همان‌جا سخن از بسیج عمومی می‌کند، همین بسیجی که بعد از انقلاب مطرح شد. همان‌جا پیشنهاد مجلس خبرگان را می‌دهد و می‌گوید که نظام شاهنشاهی با اسلام مخالف است.

دکتر محمدی: قبول دارم!

دکتر روحانی: در سال ۱۳۴۱ که نهضت می‌خواهد آغاز شود روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱ امام به منزل آیت‌الله حائری، بنیانگذار حوزه علمیه قم می‌رود و مراجع را هم به آنجا دعوت می‌کند (نه به آنها می‌گوید که به خانه‌اش بروند و نه به خانه یکی از آنها می‌رود چون نمی‌خواست آنها بگویند چرا به خانه او رفتی و به خانه من نیامدی). آنجا می‌گوید اگر ما می‌خواهیم اسلام و ایران را از اضمحلال نجات دهیم باید این دودمان پهلوی را از بین ببریم. استعمار انگلیس اینها را آورده تا به دست اینها هم اسلام را از بین ببرد و هم ایران را به روز سیاه بنشانند؛ پس هدف داشته!

دکتر محمدی: در این تردیدی نداریم ولی نگفت که ما می‌خواهیم دولت اسلامی تشکیل دهیم.

دکتر روحانی: چون باید زمینه درست می‌شد.

دکتر محمدی: احسنت! توافق کردیم.

دکتر روحانی: حرف من این است که یک وقت است که این فکر وجود ندارد، یک وقت است

که فکر وجود دارد لیکن زمان مطرح کردن آن فرا نرسیده است. هدف مثل میوه است اگر میوه را کال بچینید قابل هضم نیست و اگر دیر بچینید از بین می‌رود. میوه وجود داشته ولی برای اینکه بتوان از آن استفاده کرد باید وقتش می‌رسید.

دکتر حقانی: من یک چیزی درخصوص مهندس بازرگان یادم افتاد. ایشان می‌گفت من معتقد به انقلاب اسلام هستم نه انقلاب اسلامی. او این را باصراحت عنوان می‌کند. انقلاب اسلام چیست؟ بالاخره ایشان مسلمان است. ایشان می‌گوید اسلام خود به خود در وجود آدم‌ها انقلاب به وجود می‌آورد و آدم‌ها دگرگون می‌شوند؛ این آدم‌های خوب درصدد تأسیس حکومت دینی نیستند. در واقع سوق دادن جامعه به سمت حکومت سکولار از این عبارت استنباط می‌شود.

دکتر محمدی: مثل همین زیست - مسلمانی آقای موسوی.

دکتر حقانی: بله؛ بدون اینکه درصدد حکومت دینی باشند خود به خود خوب‌اند، جامعه خوب است و یک آدم خوب هم آن بالا قرار دارد. اما اگر بخواهیم انقلاب اسلامی راه بیندازیم باصراحت می‌گوید نه.

دکتر نامدار: این زیست - مسلمانی هم متعلق به آقای موسوی نیست بلکه یک طرح امریکایی است برای منطقه خاورمیانه و جهان اسلام که جمعیت توحید و تعاون با شعار گفتمان جهانی اسلام بر اساس این طرح شکل گرفت و سایت کلمه نیز ارگان رسمی آن بود.

دکتر محمدی: جمعیت توحید و تعاون که میرحسین موسوی هم در رأس آن است؟ میرحسین موسوی و بهزادیان و علیرضا بهشتی؟

دکتر شفیعی‌فر: قبل از انتخابات آن را درست کردند.

دکتر نامدار: بله؛ سابقه تأسیس آن به حدود پنج، شش سال قبل بر می‌گردد ولی در انتخابات دهم ریاست جمهوری علنی شد.

دکتر شفیعی‌فر: نه؛ قبل از انتخابات درست شد.

دکتر نامدار: بیش از ۵ سال است که تأسیس شده است منتها آشکار نکرده بودند.

دکتر حقانی: بعضی از کسانی که بعد از انقلاب خیلی ادعا دارند که ما در انقلاب بودیم (من با منافقین و چریک‌های فدایی و نهضت آزادی و جبهه ملی کاری ندارم اینها تکلیفشان روشن است) اگر پرونده‌شان را بررسی کنید می‌بینید که اینها قبل از انقلاب به دنبال تز پروتستانتیسم اسلامی هستند حالا به عناوین مختلف. مثلاً آقای حجاریان یا این تیمی که بعداً تحت تأثیر اندیشه‌های دکتر شریعتی، به پروتستانتیسم اسلامی اعتقاد داشتند آمدند و با امام و انقلاب با این عظمت مواجه شدند و در ابتدا چیزی نگفتند. رفته‌رفته همان تفکر پروتستانی در آنها ظهور و بروز پیدا کرد؛ به سمت این رفتند که در انقلاب یک استحال‌ه‌ای را رقم بزنند. اینها هم که تا حدودی ادعای انقلابی‌گری می‌کنند اگر به پرونده‌شان نگاه کنید قبل از انقلاب مشغول کار دیگری بودند؛ مشغول همان طرح پروتستانتیسم اسلامی بودند که اساساً ریشه روحانیت، ریشه حوزه و... را بزنند.

دکتر روحانی: مسئله تقلید، اصالت مرجعیت...

دکتر نامدان: فقه مقارن، تجزی در اجتهاد، مرجعیت و اخیراً هم تجزی در ولایت و...
 دکتر حقانی: بله و بعد یک شاخه از آنها هم که کارهای عملیاتی می‌کرد مثل سیدمهدی هاشمی شروع می‌کند به کشتن آقای شمس‌آبادی و بعضی از روحانیان به جرم مخالفت با یک اندیشه. به نظر می‌رسد اینها خیلی درصدد ایجاد انقلاب اسلامی در کشور ما نبودند.
 دکتر روحانی: یک اشاره تاریخی هم داشته باشیم به نهضت آزادی. همچنان که اساتید فرمودند حزب توده این‌قدر در جامعه بدنام بود و اعتبارش را از دست داده بود که وقتی رژیم شاه می‌خواست امام را به نحوی زیر سؤال ببرد سعی می‌کرد که عکسی، چیزی پیدا کند که بگوید اینها با توده‌ای‌ها ارتباط دارند. در خانه‌ها یا چاپخانه‌ای که از حزب توده کشف می‌کردند و عکس امام آنجا بود، آن عکس را کنار عکس لنین می‌گذاشتند و در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان چاپ می‌کردند که بگویند خمینی با کسانی که خدا را انکار می‌کنند ارتباط دارد. یا حتی وقتی رادیو پیک ایران اعلامیه امام را خواند روزنامه اطلاعات سرمقاله‌ای نوشت زیر عنوان «روحانیت و فرستنده مخفی» و در آنجا گفت که چگونه می‌شود که یک روحانی که

ادعای آیت‌الله بودن دارد اعلامیه‌اش را در پیک ایران می‌خوانند؟ حزب توده این قدر بدنام بود که ساواک می‌خواست امام را از این طریق زیر سؤال ببرد. نیروهای مثل جبهه ملی هم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد از صحنه بیرون رفتند و هیچ نقشی نداشتند؛ اما سیاست نهضت آزادی و فاداری به نظام شاهنشاهی بود؛ در اساسنامه آنها که در سال ۱۳۴۰ منتشر شد صریحاً گفتند که ما قانون اساسی را در بست قبول داریم مخصوصاً اصل ۳۰، ۳۱ و ۳۲ متمم قانون اساسی که می‌گوید باید سلطنت در خاندان پهلوی نسل در نسل ادامه داشته باشد؛ این مسئله با صراحت در اساسنامه‌شان مطرح شده بود. دوم اینکه بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ که اینها زندانی شده بودند و به ۱۰ سال زندان محکوم شدند بعد به مناسبت تاجگذاری شاه در سال ۴۶ عفو خوردند و آزاد شدند و جز آقای طالقانی بقیه‌شان کنار رفتند، مهندس بازرگان رفت دنبال کارخانه‌داری و بقیه هم دنبال زندگی‌شان رفتند. شما اگر به اسنادشان که منتشر شده است نگاه کنید از سال ۱۳۵۶-۱۳۴۳ یک اعلامیه هم نداده‌اند. در ۶ شهریور ۵۶ اولین اعلامیه نهضت آزادی بعد از گذشت بیش از ده سال منتشر می‌شود و در شرایطی که فریاد «مرگ بر شاه» در سراسر ایران طنین‌انداز است آنها در این اعلامیه می‌گویند: آیا وقت آن نرسیده است که شاه از سلطنت کنار برود تا جانشین او از این قضیه عبرت بگیرد و به قانون اساسی احترام بگذارد؟ یعنی هنوز داشتند دست و پا می‌زدند که نظام شاهنشاهی حفظ شود و ولیعهد جای او بنشیند. سوم اینکه وقتی روزهای پایانی سلطنت فرا رسید و نزدیک بود که شاه سرنگون شود، او توبه کرد و گفت که پیام انقلاب را شنیده است. مهندس بازرگان به پاریس رفت و با امام ملاقات کرد و سعی کرد که امام را قانع کند که حالا که شاه توبه کرده شما اجازه دهید ایشان سلطنت کند و دست از حکومت بردارد. امام به شدت پرخاش می‌کند و می‌گوید کدام وجدان، کدام عقل، کدام انسان، اجازه می‌دهد که کسی که دستش تا مرفق به خون ملت آغشته است ما به او بگوییم آقا بنشین آن بالا الواطیات را بکن! وقتی امام این حرف را می‌زند مهندس بازرگان این قدر ناراحت می‌شود که بدون خداحافظی بیرون می‌آید و نهضت آزادی خارج کشور که همین آقای قطب‌زاده و ابراهیم یزدی بودند از این حرکت

مهندس بازرگان نگران می‌شوند که نکنند پرستیژشان در میان ملت ایران آسیب ببیند و این‌گونه وانمود شود که اینها با امام مخالفاند. می‌آیند علیه مهندس بازرگان اعلامیه صادر می‌کنند؛ من این اعلامیه را دارم. آنها علیه مهندس بازرگان اعلامیه می‌دهند و او و سیاست گام‌به‌گام را محکوم می‌کنند که این کارها اصلاً غلط است و ما پیرو آیت‌الله خمینی هستیم و سرنگونی شاه را می‌خواهیم. اینها حتی تا روزهای آخر سرنگونی شاه هم در جهت حفظ او کوشیدند و من واقعاً از این مسئله تعجب می‌کنم که چگونه می‌توان باور کرد که اینها در جهت سرنگونی شاه تلاش کردند و در پیروزی انقلاب نقش داشتند! حتی این را عرض کنم که بعد از پیروزی انقلاب وقتی که کابینه مهندس بازرگان تشکیل شده بود و دولت موقت حاکم بود وقتی به یکی از اعضای کابینه شکایت می‌کنند (روزنامه‌های آن زمان را ببینید) که گرانی کولاک می‌کند می‌گوید وقتی ما از اول گفتیم که در پیروزی انقلاب عجله نکنید، نتیجه این انقلاب زودرس این است که حالا چنین وضعی پیش بیاید! بنابراین نهضت آزادی که ادعا دارد در انقلاب اسلامی نقش داشته نه قبل از انقلاب به آن معنا در صحنه حضور داشته (جز چند صبحی در جریان ۱۵ خرداد) و نه اصولاً خواهان سرنگونی شاه بوده است. گروه‌هایی مثل فداییان خلق و مجاهدین خلق هم در سال ۵۵ دیگر کارشان به پایان رسید و خودشان هم گفتند که دیگر در ایران حرکت مسلحانه راه به جایی نمی‌برد و هیچ نقشی هم نداشتند و باور نمی‌کردند که به این زودی‌ها بتوان انقلاب اسلامی را به ثمر رساند.

این جمع‌بندی مباحث این قسمت بود. هنوز مباحث و شبهات دیگری وجود دارد و نیاز است که در جلسات متعددی پیرامون آنها صحبت شود. مباحث خوبی مطرح شد و اساتید بزرگوار هم کریمانه دیدگاه‌های تاریخی خود را که حاصل سال‌ها تحقیق بود در اختیار خوانندگان قرار دادند. امیدوارم در فرصت‌های دیگر این گفت‌وگو ادامه پیدا کند و خوانندگان با طرح دیدگاه‌ها و سؤالات خود به غنای این گفت‌وگوها بیفزایند. از دوستان بزرگوار به‌خاطر حضور در این گفت‌وگو سپاسگزاری می‌کنیم.

به شرف عرض ملو کانه برسد!!

◆ اشاره

اسنادی که در این بخش منتشر می‌شود بخشی از گزارش‌های اداره کل اطلاعات و مطبوعات دربار شاهنشاهی در سال ۱۳۵۷ است. این گزارش‌ها عموماً به صورت روزانه و هفتگی برای اطلاع محمدرضاشاه و الیگارش‌ی وابسته به سلطنت که در سرسپردگی آنها تردیدی وجود نداشت تهیه و در آن تلاش می‌شد ارکان اصلی و اساسی رژیم پهلوی در جریان مطالبی که در خارج از ایران درباره کشور و رژیم و مخالفان نوشته می‌شود قرار گیرند.

تهیه‌کنندگان این اخبار، بخش مطبوعات سفارت‌خانه‌ها، بخش‌های اطلاعات و امنیت و همچنین وابسته‌هایی بودند که به‌نوعی مأموریت گردآوری این مطالب را برعهده داشتند. بازخوانی این اخبار برای نسل آینده از این جهت اهمیت دارد که اولاً نشان‌دهنده اوضاع عمومی ایران در زمان مخابره خبر است؛ ثانیاً نگاه مردم به نظام پادشاهی را در این دوران نشان می‌دهد؛ ثالثاً دروغ‌پردازی کسانی که در فضای آزاد جمهوری اسلامی ننگ دفاع از یک رژیم دیکتاتور، ویرانگر و

اربابان آن را بر خود هموار می‌کنند تا به نوعی نشان دهند که از انقلاب ملت ایران دل خوشی ندارند را نیز برملا می‌سازد.

با وجود اینکه یکی از سیاست‌های رژیم پهلوی آن بود که با دادن پول کلان به بعضی از رسانه‌های خارجی آنها را وادار کند که در دفاع از رژیم مطالبی منتشر نمایند و یا اخبار داخل ایران را وارونه و به نفع رژیم جلوه دهند، اما عمق فاجعه سرسپردگی و خرابکاری و چپاول‌های رژیم مشروطه سلطنتی به قدری بود که حتی این رسانه‌ها هم نتوانستند از درج این اخبار خودداری ورزند. به عنوان نمونه در اولین خبر اسامی کسانی که سرمایه‌های ملی را به صورت دلار از مملکت خارج کرده‌اند مشاهده می‌کنیم. اینها بخش بسیار اندک و ناچیزی از افراد درجه چندم رژیم هستند که در این حجم، سرمایه‌های ملی را از کشور خارج کرده و اکنون بسیاری از آنها با همان پول علیه ملت ایران توطئه می‌کنند؛ ما در این اخبار حجم خروج سرمایه‌های ملی توسط وابستگان درجه اول، دوم و سوم رژیم پهلوی را مشاهده نمی‌کنیم.

یا در سند ۱۱ در اخبار خبرگزاری‌ها، خبری از خبرگزاری فرانسه منتشر شده است که نشان می‌دهد چگونه عده‌ای از غرب‌گرایان وابسته به امریکا برای نجات نظام شاهنشاهی در ایران نغمه نظریه انحرافی «شاه سلطنت کند نه حکومت» را در مقابل انقلاب بزرگ ملت ایران که هدف آن سرنگونی نظم پوسیده و کهنه و غیرعقلانی و غیرشرعی پادشاهی بود، سرمی‌دادند و چگونه امام خمینی با قاطعیت در مقابل این جریان‌های انحرافی که امروز خود را میراث‌خوار انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ می‌دانند و از ملت ایران سهم‌خواهی و باج‌خواهی می‌کنند، ایستاد و امکان اجرای این نظریه شوم را برای آن رژیم که به مدت پنجاه سال به تعبیر امام مرتکب جنایت‌ها و قتل‌های بی‌شماری شده بود، منتفی ساخت.

انتشار این اسناد و مطالعه دقیق آن برای ملت بزرگ ایران به‌ویژه نسل جوان که درک دقیقی از اوضاع ایران و خرابی‌های عصر پهلوی ندارند ضروری است و ما امیدواریم روزی تمامی این اسناد در کشور ما بدون هیچ شائبه‌ای منتشر شود تا ملت بزرگ ایران و جهانیان بدانند انقلاب اسلامی چه خدمت بزرگی به تاریخ ایران، اسلام و جهان کرده است.

دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

بررسی اخبار - دوشنبه ششم آذرماه ۱۳۵۷

روزنامه آتش در صفحه آخر خود لیست کسانی را که از مملکت ارز به (دلار) خارج کرده‌اند درج کرده است.

به لحاظ اهمیت مطلب عیناً به استحضار میرسد:

۴۵ میلیون دلار	صفی اصفیا
" " ۱۱۵	رضا فلاح
" " ۵۰	ضرغامی
" " ۲۷۱	احمد خیام
" " ۲۸	شمس‌الملوک مصاحب
" " ۳۷	جهانشاه صالح
" " ۴۴	دکتر دیبا
" " ۲۷۰	دکتر ایادی
" " ۸۰	نوری اسفندیاری
" " ۸۵	احمد کاشانی
" " ۲۲۱	علی نیکپور
" " ۱۶	احمد نبی‌پور
" " ۲۱	جعفر منصوریان
" " ۲۷	فاطمه خزیمه علم

" "	۳۷	دریا دارظلی
" "	۳۲	هوشنگ اربابی
" "	۳۵	حسین رمزی عطائی
" "	۲۲۳	مهرداد پهلبد
" "	۲۳	دکتر رام
۲۷	میلیون دلار	دکتر امینی
" "	۶۲	وهابزاده
" "	۱۷	هوشنگ ثابتی
" "	۲۱	سرتیپ اعتماد مقدم
" "	۱۸۶	منوچهر رضائی
" "	۷۹	رحیم علی خرم
" "	۷۸	یاسینی
" "	۴۷	فرمانفرمائیان
" "	۳۷	اسفندیاری
" "	۲۷	اخوان
" "	۲۱	سناتور حسین دها
" "	۲۱	دکتر سیدحسن امامی (امام جمعه تهران)
۹۵	میلیون دلار	سیروس ارجمند
" "	۸۲	رسول رحیمی



دربار شاهنشاهی

اداره کن اطلاعات و مطبوعات

شماره
تاریخ
پرست

بررسی اخبار - دوشنبه ششم آذرماه ۱۳۵۷

روزنامه آتش در صفحه آخر خود لیست کسانی را که از ملکیت ارز به (دلار) خارج کرده اند درج کرده است •

به لحاظ اهمیت مطلب عیناً " به استحضار میرساند :

۴۵	میلیون دلار	صفی اصغیا
" "	۱۱۵	رضا فلاح
" "	۵۰	ضربانی
" "	۲۷۱	احمد خیاپی
" "	۲۸	شمس الملوك مصاحب
" "	۳۷	جهانشاه صالح
" "	۴۴	دکتر دیبا
" "	۲۷۰	دکتر ایادی
" "	۸۰	نوری اسفندیاری
" "	۸۵	احمد کاشانی
" "	۲۲۱	علی نیک پور
" "	۱۶	احمد نبی پور
" "	۲۱	جعفر منصوریان
" "	۲۷	فاطمه خزیمه علم
" "	۳۷	دریا دارظلی
" "	۳۲	هوشنگ اربابی
" "	۳۵	حسین رمزی عطاشی
" "	۲۲۳	مهرداد پهلبد
" "	۲۳	دکتر رام



دربار شاهنشاهی

اداره نگارن اطلاعات و مطبوعات
(۲)

شماره
تاریخ
پست

۶۷ میلیون دلار	دکتر امینی
" " ۶۲	وهاب زاده
" " ۱۷	هوشنگ ثابتی
" " ۲۱	سرטיפ اعتماد مقدم
" " ۱۸.۶	منوچهر رضائی
" " ۷۹	رحیم علی خرم
" " ۷۸	یاسینی
" " ۴۷	فرمانفرمایان
" " ۳۷	اسفندپاری
" " ۲۷	اخوان
" " ۲۱	سناتور حسین دها
" " ۲۱	دکتر سید حسن امامی (امام جمعه تهران)
۹۵ میلیون دلار	سیروس ارجمند
" " ۸۲	رسول رحیمی

دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

(۳)

اوضاع ایران از دیدگاه‌های وسائل ارتباط جمعی فرانسه

روزنامه اورور در شماره روز شنبه خود ضمن اشاره بدرگیری مردم یک روستا در نزدیکی شیراز مینویسد آرامش در تهران همچنان ادامه دارد، با اینحال زندگی روزمره کشور بعلت اعتصاب در برخی از قسمت‌ها همچنان با بی‌نظمی و اشکال مواجه است.

روزنامه فیگارو مینویسد فرانسویان مقیم ایران احساس ناامنی میکنند و تمام طرح‌های اقتصادی فرانسه و ایران ممکن است مورد تجدید نظر قرار گیرد. وقایعی که طی دو روز اخیر در ایران رویداد نمودار واقعیات دوگانه این کشور است. از یک سو ژنرال ازهارای پس از آنکه اظهار داشت شاه برای کشور یک سمبل است از سنا رای اعتماد گرفت. از سوی دیگر حوادث گوناگون در کشور رویداد. در شیراز واحدهای ارتشی مجدداً بروی تظاهرکنندگان ضد رژیم پهلوی تیراندازی کردند و بگفته برخی از منابع ۱۵ نفر کشته شده‌اند.

این روزنامه سپس با اشاره به نزدیک شدن ماه محرم مینویسد: اوضاع کنونی نمیتواند مدت زیادی دوام یابد. از سوی دیگر از نظر سیاسی تمام راه‌حل‌ها یکی پس از دیگری با بن‌بست روبرو شده است راه حل سنجابی این بود که شاه کم و بیش از صحنه سیاسی دور شود و یک دولت لیبرال قدرت را در دست بگیرد ولی مورد مخالفت شاه قرار گرفت. شاه حتی سنجابی را که با خمینی متحد شده بود به زندان انداخت. سایر راه‌حل‌ها نیز به بوته فراموشی سپرده شد.

لئونوژورنال در شماره شنبه خود تحت عنوان «ایران در جستجوی یک نخست‌وزیر آینده» مینویسد: بعد از دعوت آیت‌الله خمینی از مردم غیرنظامی دائر بر ادامه اعتصاب، تظاهرات گوناگون برعلیه شاه در چندین شهر ایران برپا شد، با ادامه تظاهرات محافل دولتی از این بیم دارند که در ماه محرم و عزاداری برای شهادت امام حسین برخوردهای شدیدی بوجود آید. لوماتن ضمن درج گزارشی از فرستاده ویژه خود به ایران درباره اعتصاب روزنامه‌نگاران و کارمندان رادیو تلویزیون مینویسد: در ایران اکنون جنگ روزنامه‌نگاران برعلیه سانسور آغاز شده است.

لیبراسیون در شماره شنبه خود مینویسد، مجلس سنای ایران به نخست‌وزیر رای اعتماد داد. نخست‌وزیر گفت به مجرد اینکه امنیت کشور تأمین شود جای خود را بکس دیگری خواهم داد. شاه سمبل کشور ماست و تا به امروز هیچ‌کس نتوانسته است ارتش را تجزیه کند. ولی خبرگزاری فرانسه روز جمعه تردید یک سرباز وظیفه را گزارش میکند که گفته است بعنوان یک سرباز صددرصد طرفدار شاه هستم ولی بعنوان یک مسلمان نمیتوانم مخالف مذهبیون باشم.

مجله عربی‌زبان المستقبل چاپ پاریس در شماره اخیر خود با عنوان بسیار محرمانه مینویسد: یک کشور عرب همسایه ایران نگرانی خود را نسبت به پی‌آمدهای ناشی از امکان تشکیل جمهوری اسلامی شیعه در ایران و اثرات این پی‌آمدها در معادله‌ها [ی] سیاسی و مذهبی در منطقه ابراز داشته است. از سوی دیگر مسئولان سیاسی امریکا در پاسخ کاخ سفید در مورد عدم پیش‌بینی رویدادهای ایران گفتند:

چند سال پیش میان شاه و مسئولان عالی مقام امریکائی توافق شد که هیچ یک از مسئولان امریکائی به‌ویژه مسئولان اطلاعاتی با مخالفان تماس نگیرند و بهمین علت این توافق را محترم می‌شمارد و میکوشد آنرا اجرا کند و با توجه به همین نکته سیا در این مدت نتوانست قدرت مخالفان با شاه را پی‌گیری کند.



دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

(۳)

اوضاع ایران از دیدگاه‌های وسائل ارتباط جمعی فرانسه

شماره
تاریخ
پرست

روزنامه افروز

در شماره روز شنبه خود ضمن اشاره بدرگیری مردم يك روستا در نزدیکی شیراز مینویسد آرامش در تهران همچنان ادامه دارد و با اینحال زندگی روزمره کشور بحالت اعتصاب در برخی از قسمتها همچنان با بی نظمی و اشکال مواجه است.

روزنامه فیگارو

مینویسد فرانسویان مقیم ایران احساس ناامنی میکنند و تمام طرحهای اقتصادی فرانسه و ایران ممکن است مورد تجدید نظر قرار گیرد. وقایعی که طی دو روز اخیر در ایران رویداد نمودار واقعیات دوگانه این کشور است. از يك سو ژنرال ازهارى پس از آنکه اظهار داشت شاه برای کشور يك سبیل است از سنا رای اعتماد گرفت. از سوی دیگر حوادث گوناگون در کشور رویداد. در شیراز واحدهای ارتشی مجدداً "بروی تظاهرکنندگان ضد رژیم پهلوی تیراندازی کردند و بگفته برخی از منابع ۱۵ نفر کشته شده اند." این روزنامه سپس با اشاره به نزدیک شدن ماه محرم مینویسد؛ اوضاع کنونی نمیتواند مدت زیادی دوام یابد. از سوی دیگر از نظر سیاسی تمام راه حلها یکی پس از دیگری با بن بست روبرو شده است. راه حل سنجایی این بود که شاه کم و بیش از صحنه سیاسی دور شود و يك دولت لیبرال قدرت را در دست بگیرد ولی مورد مخالفت شاه قرار گرفت. شاه حتی سنجایی را که با خمینی متحد شده بود به زندان انداخت. سایر راه حلها نیز به بوته فراموشی سپرده شدند.

لئونوزورنال در شماره شنبه خود تحت عنوان "ایران در جستجوی يك نخست وزیر آینده"



دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

شماره
تاریخ
پرست

(۴)

مینویسد و بعد از دعوت آیت الله خمینی از مردم غیرنظامی دائر برادامه اعتصاب،
تظاهرات گوناگون برعلیه شاه در چندین شهر ایران برپا شد و با ادامه
تظاهرات محافل دولتی از این بیم دارند که در ماه محرم و عزاداری برای شهادت
امام حسین برخورد های شدیدی بوجود آید •

لوماتن

ضمن درج گزارشی از فرستاده ویژه خود به ایران درباره
اعتصاب روزنامه نگاران و کارمندان رادیو تلویزیون مینویسد: در ایران اکنون جنگ
روزنامه نگاران برعلیه سانسور آغاز شده است •

لیور آسیسون

در شماره شنبه خود مینویسد و مجلس سنای ایران به نخست وزیر
رای اعتماد داد • نخست وزیر گفت به مجرد اینکه امنیت کشور تامین شود جای خود
را بکس دیگری خواهم داد • شاه سبیل کشور ماست و و تا به امروز هیچ کس
نتوانسته است ارتش را تجزیه کند • ولی خبرگزاری فرانسه روز جمعه تردید
یک سرباز وظیفه را گزارش میکند که گفته است بعنوان یک سرباز مدد طرفدار
شاه هستم ولی بعنوان یک مسلمان نمیتوانم مخالف مذ هبیون باشم •

مجله عربی زبان المستقبل

چاپ پاریس در شماره اخیر خود با عنوان بسیار محرمانه
مینویسد: یک کشور عرب همسایه ایران نگرانی خود را نسبت به پی آمدهای ناشی
از امکان تشکیل جمهوری اسلامی شیعه در ایران و اثرات این پی آمدها در معادلهها
سیاسی و مذهبی در منطقه ابراز داشته است • از سوی دیگر مسئولان سیاسی آمریکا
در پاسخ کاخ سفید در مورد عدم پیش بینی رویدادهای ایران گفتند:
چند سال پیش میان شاه و مسئولان عالی مقام امریکائی توافق شد که هیچ یک از
مسئولان امریکائی به ویژه مسئولان اطلاعاتی با مخالفان تماس نگیرند و به همین علت



دربار شاهنشاهی

اداره کن اطلاعات و مطبوعات
(۵)

شماره
تاریخ
پرست

این توافق را محترم می‌شمارد و میکوشد آنرا اجرا کند و با توجه به همین نکته
سیا در این مدت نتوانست قدرت مخالفان با شاه را پی گیری کند •

دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

(۶)

گزارشهای خبرگزاریهای جهان پیرامون وقایع ایران

خبرگزاری پارس: امروز مغازه‌ها و بازار شهرهای اهواز، خرمشهر، بهبهان، ماه‌شهر، دزفول، خرم‌آباد، تبریز، رضائیه و زنجان بجز تعدادی نانوائی و قصابی تعطیل بودند. همچنین در اعلامیه‌ای که از طرف آیت‌الله خمینی در اهواز پخش شده خواسته شده بود بر تمام طبقات ملت ایران لازم است که بهر وسیله ممکن به سقوط این دستگاه قیام کنند.

بنابگزارش خبرگزاری پارس امروز در زهدان عده‌ای از دانش‌آموزان بعنوان همبستگی به عزای عمومی به کلاس درس نرفتند. و عده‌ای از دبیران نیز به پشتیبانی از دانش‌آموزان دست به اعتصاب زدند.

علمای کرمانشاه نیز امروز با انتشار اعلامیه‌ای در این شهر عزای عمومی اعلام کردند. در یزد بدنبال انتشار اعلامیه آیت‌الله قمی امروز اغلب ادارات دولتی و موسسات ملی، واحدهای صنعتی، آموزشی و مغازه‌های بازار یکپارچه تعطیل است و بعضی از ادارات دولتی با درب‌های بسته فعالیت میکنند.

وضع شهر گرگان غیرعادی و کلیه مغازه‌های این شهر تعطیل بود، در جریان تظاهرات مردم در گرگان و تیراندازی ماموران بیش از ۲۰ نفر زخمی و ۵ نفر کشته شده‌اند.

در شهرکرد بجز مغازه‌های نانوائی، قصابی و داروخانه‌ها سایر مغازه‌ها بسته‌اند. بنابگزارش خبرگزاری پارس در بهبهان دیشب یک نوع ماده منفجره در مهمانسرای این شهر

منفجر شد.

خبرگزاری آسوشیتدپرس: یک مقام عالی‌رتبه ارتشی اخطار کرد که ارتش شاهنشاهی به شدت در ماه آینده با تظاهرکنندگان رفتار خواهد کرد. این مطلب بدنبال تصمیم ارتشبد ازهاری مبنی بر ادامه سرکوبی تظاهرات مخالفان شاه اعلام شد. این خبرگزاری پیرامون اعتصاب عمومی دیروز اشاره بشهر گرگان دارد. بموجب اطلاعات رسمی ۹ کشته و حداقل سی‌تن زخمی شده‌اند. در تظاهرات عظیم مشهد نیز براساس گزارش‌های رسیده ده‌ها هزار نفر بعنوان اعتراض به حوادث چهارروز قبل شرکت کردند.

کارکنان بانک مرکزی نیز روز یکشنبه دست بااعتصاب زدند. اعتصاب کارگران نیروگاه شهریار و خاموشی‌های پراکنده تهران نیز از جمله اخباری است که در گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس آمده است.

خبرگزاری فرانسه فرمان اعتصاب عمومی که از سوی رهبران شیعه و جبهه ملی صادر شده بود صبح تا اندازه‌ای در تهران رعایت شد. بازار تهران با ۲۰۰ هزار مغازه بطور کامل تعطیل و سایر نقاط تهران ظاهراً آرام است.

در گزارش دیگر از این خبرگزاری آمده است ایران دوباره به صدور نفت پرداخته ولی اعتصاب یک‌ماهه صنعت نفت کشور، تصویری از ثبات مملکت را که قبلاً وجود داشت از بین برده است.



دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

(۶)

گزارشهای خبرگزاریهای جهان پیرامون وقایع ایران

 شماره
 تاریخ
 پست

خبرگزاری پاریس: امروز مغازه ها و بازار شهرهای اهواز ، خرمشهر ، بهبهان ، ماه شهر ، ذرفول ، خرم آباد ، تبریز ، رضائیه و زنجان بجز تعدادی نانوائی و قصابی تعطیل بودند . همچنین در اعلامیه ای که از طرف آیت الله خمینی در اهواز پخش شده خواسته شده بود بر تمام طبقات ملت ایران لازم است که بهر وسیله ممکن به سقوط این دستگاه قیام کنند .

بنابگزارش خبرگزاری پاریس امروز در زهدان عده ای دانش آموزان بعنوان همبستگی به عزای عمومی به کلاس درس نرفتند . وعده ای از دبیران نیز به پشتیبانی از دانش آموزان دست به اعتصاب زدند .

علمای کرمانشاه نیز امروز با انتشار اعلامیه ای در این شهر عزای عمومی اعلام کردند . دریزد بدنبال انتشار اعلامیه آیت الله قی امروز اغلب ادارات دولتی و موسسات ملی ، واحدهای صنعتی ، آموزشی و مغازه های بازار یکپارچه تعطیل است و بعضی از ادارات دولتی با درب های بسته فعالیت میکنند .

وضع شهر گرگان غیرعادی و کلیه مغازه های این شهر تعطیل بود ، در جریان تظاهرات مردم در گرگان و تیراندازی ماموران بیش از ۲ نفر زخمی و ۵ نفر کشته شده اند .

در شهر کرد بجز مغازه های نانوائی ، قصابی و داروخانه ها سایر مغازه ها بسته اند . بنابگزارش خبرگزاری پاریس در بهبهان دیشب یک نوع هاجم منفرجه در مهمانسرای این شهر منجر شد .

خبرگزاری آسوشیتد پریس: یک مقام عالی رتبه ارتشی اخطار کرد که ارتش شاهنشاهی به شدت در ماه آینده با تظاهر کنندگان رفتار خواهد کرد . این مطلب بدنبال تصمیم ارتشید از هاری مینی بر ادامه سرکوبی تظاهرات مخالفان شاه اعلام شد .



دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

شماره
تاریخ
پرست

(۷)

این خبرگزاری پیرامون اعتصاب عمومی دیروز اشاره بشهر گرگان دارد • بموجب اطلاعات رسمی ۹ کشته و حداقل سی تن زخمی شده اند • در تظاهرات عظیم مشهد نیز براساس گزارش های رسیده ده ها هزار نفر بعنوان اعتراض به حوادث چهار روز قبل شرکت کردند •

کارکنان بانک مرکزی نیز روز یکشنبه دست با اعتصاب زدند ، اعتصاب کارگران نیروگاه شهریار و خاموشی های پراکنده تهران نیز از جمله اخباری است که در گزارش خبرگزاری آسوشیتد پرسی آمده است •

خبرگزاری فرانسه

فرمان اعتصاب عمومی که از سوی رهبران شیعه وجبهه ملی صادر شده بود صبح تا اندازه ای در تهران رعایت شد. جازا در تهران با ۲۰۰ هزار مغازه بطور کامل تعطیل و سایر نقاط تهران ظاهراً " آرام است •

در گزارش دیگر از این خبرگزاری آمده است ایران دوباره به صدور نفت پرداخته ولی اعتصاب یک ماهه صنعت نفت کشور ، تصهیری از ثبات مملکت را که قبلاً وجود داشت از بین برده است •

دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

(۸)

رادیوها

رادیو مسکو با اشاره به اعتصاب دیروز گفت که بنا بر درخواست جبهه ملی مخالف با دولت، و رهبران مذهبی اعتصاب، اعتراض نسبت به گلوله‌باران تظاهرات در مشهد اعلام میشود. این رادیو به قطع برق بخشهایی از تهران نیز اشاره کرد.

رادیو لندن وزیر خزانه‌داری آمریکا سفرش را بچهار کشور نفت‌خیز مهم خلیج فارس پایان داد. هدف وی از سفر تشویق کشورهای صادرکننده نفت به پائین نگهداشتن بهای نفت بود. یکی از مفسران بی‌بی‌سی در تفسیری اثرات افزایش نفت را بر آمریکا و روابط سیاسی آن کشور با دول نفت‌خیز مورد بررسی قرار داد.

این رادیو درباره سفر ملکه انگلیس به خاورمیانه اظهار داشت: یکی از بحث‌انگیزترین مراحل سفر ملکه انگلیس دیدار از ایران خواهد بود. سفر بایران آخرین مرحله از سفر طولانی ملکه است و هنوز معلوم نیست که انجام شود، و بستگی زیاد باین خواهد داشت که از حالا تا ماه مارس آینده چه تحولاتی در ایران انجام پذیرد ولی نکته جالب توجه این است که ملکه انگلیس قرار است فقط از بندرعباس در کنار خلیج فارس دیدن کند و به تهران نخواهد رفت.

تلویزیون آلمان فیلمهایی از وسائل خردشده که در سراسر خیابان پراکنده شده بود و یک اتومبیل که توسط تظاهرکنندگان در خیابان واژگون شده و خیابان را بندآورده بود نشان داد، در گزارش تلویزیون گفته شد که این رویداد، بدترین بروز آشوبهای خیابانی در چند سال

اخیر در فرانکفورت بوده است.

بنابگزارشهای رسیده رادیوهای عدن، تاشکند، میهن پرستان، صدای امریکا، ریاض، آلمان فدرال، کلن، کویت، ابوظبی، فرانکفورت، صدای ملی و لیبی در سرویسهای خبری مطالبی درباره اوضاع ایران پخش کرده‌اند.



دربار شاهنشاهی

اداره گن: اطلاعات و مطبوعات

(۸)

رادپوهما

شماره
تاریخ
پرست

رادپوهسکو با اشاره به اعتصاب دیروز گفت که ینا بدخواست جبهه ملی مخالف با دولت و رهبران مذهبی اعتصاب اعتراض نسبت به گلوله باران تظاهرات در مشهد اعلام میشود. این راد یو به قطع برق بخشهایی از تهران نیز اشاره کرد .

رادپولندن وزیرخزانه داری امریکا سفرش را بچهارکشور نفت خیز مهم خلیج فارس پایان داد . هدف از سفر تشویق کشورهای صادرکننده نفت به پائین نگهداشتن بهای نفت بود . یکی از مفسران بی بی سی در تفسیری اثرات افزایش نفت را بر امریکا و روابط سیاسی آن کشور با دول نفت خیز مورد بررسی قرار داد . این رادپو درباره سفر انگلیس به خاورمیانه اظهار داشت یکی از بحث انگیزترین مراحل سفر ملکه انگلیس دیدار از ایران خواهد بود. سفر ایران آخرین مرحله از سفر طولانی ملکه است و هنوز معلوم نیست که انجام شود، و بستگی زیاد باین خواهد داشت که از حالا تا ماه مارس آینده چه تحولاتی در ایران انجام پذیرد ولی نکته جالب توجه این است که ملکه انگلیس قرار است فقط از بندرعباس در کنار خلیج فارس دیدن کند و به تهران نخواهد رفت .

تلویزیون آلمان فیلمهایی از وسائل خرد شده که در سراسر خیابان پراکنده شده بود و یک اتومبیل که توسط تظاهرکنندگان در خیابان واژگون شده و خیابان را بند آورده بود نشان داد ، در گزارش تلویزیون گفته شد که این رویداد ، بدترین بروز آشوبهای خیابانی در چند سال اخیر در فرانکفورت بوده است .

بنابگزارشهای رسیده رادپوهای عدن ، تاشکند ، میهن پرستان و صدای امریکا



دربار شاهنشاهی

اداره گن اطلاعات و مطبوعات

(۹)

شماره
تاریخ
پرست

ریاض، آلمان فدرال و کلن، کویت، ایوژیسی، فرانکفورت، صدای ملی و
لیبی در سرویسهای خبری مطالبی درباره اوضاع ایران پخش کرده اند *

دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات

(۱۱)

خبرگزاریها

خبرگزاری فرانسه: آیت‌الله خمینی در اجتماع گروهی از دانشجویان و مخالفان در پاریس گفتند: اگر جناح مخالف ایران از تقاضای کناره‌گیری شاهنشاه صرف‌نظر کند و حتی قبول کند که او بدون حکومت کردن سلطنت کند ایران بار دیگر بین مرگ و زندگی قرار خواهد گرفت. اگر ما قبول کنیم که شاه سلطنت کند ولی حکومت نکند این به آن معنی خواهد بود که ما از خانواده‌ای حمایت کرده‌ایم که بمدت پنجاهسال مرتکب جنایات‌ها و قتل‌ها شده است. آیت‌الله خمینی در پایان سخنان خود هرگونه امکان پاسخگوئی مثبت جناح مخالف را به اعطای آزادی‌های سیاسی شاهنشاه رد کرد.

خبرگزاری فرانسه: کریم سنجابی جمعه شب در پاریس شایعاتی [را] که براساس آن ممکن است او به عنوان معاون نخست‌وزیر در یک دولت ائتلافی شرکت کند شدیداً تکذیب کرد. وی در پاریس اظهار داشت هیچگونه مذاکره برای شرکت در هرگونه دولت ائتلافی با علی امینی نخواهد پذیرفت.

اطرافیان سنجابی در مورد ملاقات وی با شاهنشاه اظهار میدارند چنین ملاقاتی بستگی بموضوع پیشنهادی آن خواهد داشت.

خبرگزاری فرانسه: آیت‌الله خمینی در مصاحبه‌ای با رادیو ار-ت-ال فرانسه گفت: حاضر نیست با شاهنشاه سازش کند و تهدید کرد که برای واژگون کردن رژیم جنگ داخلی آغاز

خواهد کرد. تاکنون با جنگ داخلی موافقت نکرده‌ام ولی ممکن است تغییر روش دهم. شاهنشاه خواستار مذاکره و گفتگو با چند تن از نمایندگان مخالف شده ولی اکنون دیگر بسیار دیر شده است. هدف ما بعد از انجام رفراندوم استوار جمهوری اسلامی، آزادی و استقلال کامل کشور می‌باشد.

خبرگزاری فرانسه: امروز آشکار شد که تعدادی از موسسات امریکائی که دارای کارکنانی در ایران هستند در صدد برآمده‌اند در صورتیکه اوضاع در این کشور وخیم‌تر شود افراد خود را خارج نمایند. آقای مک دروری رئیس شرکت ساختمانی پارسون که دارای ۴۵۰ نفر کارمند در ایران است یادآور شد در حال حاضر در پی کسب اطلاعات و بعمل آوردن اقداماتی هستیم که در صورت لزوم برای خارج کردن فوری کارکنان خود آمادگی داشته باشیم.

خبرگزاری فرانسه: چندتن از اعضای دولت کارتر روز گذشته اظهار عقیده کردند که چنانچه رژیم شاهنشاه سرنگون شود ایالات متحده نگران آنست که اتحاد شوروی بر روی منابع عظیم نفتی ایران پنجه بیفکند.

براساس گزارش ویلیام رادلرز آخرین معاون وزارت اقتصاد دولت جرالدفورد و همچنین اعضای دولت کارتر در صورت دگرگونی وضع یک رژیم طرفدار شوروی احتمالاً جانشین رژیم شاهنشاه میشود و در نتیجه به آرزوهای دیرین مسکو که هدفش بدست‌گرفتن کنترل بنادر و منابع نفتی خلیج فارس می‌باشد جامعه [جامه] عمل می‌پوشانند. بنابراین توازن سیاسی در خاورمیانه بهم خواهد خورد.

خبرگزاری فرانسه: رئیس جمهوری اتیوپی امروز در اجتماعی از هزاران نظامی این کشور که در جبهه جنگ رشادت بخرج داده‌اند گفت ایران از جمله کشورهایی است که در آینده نزدیک سیستم اختناق و استعمار از آنکشور رخت برخواهد بست.

خبرگزاری فرانسه از آدیس آبابا می‌نویسد: ناظران، سقوط هیلاسلاسی و اغتشاشات کنونی ایران را مشابه میدانند. رئیس جمهوری اتیوپی به برجیده شدن رژیم اخیر افغانستان اشاره کرد و گفت سوموزا رئیس‌جمهوری نیکاراگوئه نیز سرنوشت مشابهی خواهد داشت.

خبرگزاری یونایتدپرس: در حدود ۳۰ هزار تن کارگران اعتصابی منابع نفت روز پنجشنبه هم‌پیمان شدند تا مادامیکه حکومت نظامی لغو نگردیده است اقدام به تولید نفت خام برای صادرات نخواهند کرد.



دربار شاهنشاهی

اداره کل اطاعات و مطبوعات

(۱۱)

شماره
تاریخ
پرست

خبرگزاریها

خبرگزاری فرانسه : آیت الله خمینی در اجتماع گروهی از دانشجویان و مخالفان در پاریس گفتند : اگر جناح مخالف ایران از تقاضای کناره گیری شاهنشاه صرفنظر کند و حتی قبول کند که او بدون حکومت کردن سلطنت کند ایران باردیگر بین مرگ و زندگی قرار خواهد گرفت .
اگر ما قبول کنیم که شاه سلطنت کند ولی حکومت نکند این به آن معنی خواهد بود که ما از خانواده حمایت کرده ایم که بمدت پنجاه سال مرتکب جنایات ها و قتل ها شده است . آیت الله خمینی در پایان سخنان خود هرگونه امکان پاسخگویی مثبت جناح مخالف را به اعطای آزادی های سیاسی شاهنشاه رد کرد .

خبرگزاری فرانسه : کریم سنجایی جمعه شب در پاریس شایعاتی که براساس آن ممکن است او به عنوان معاون نخست وزیر در یک دولت ائتلافی شرکت کند شدیدا تکذیب کرد ، وی در پاریس اظهار داشت هیچگونه مذاکره برای شرکت در هرگونه دولت ائتلافی با علی امینی نخواهد پذیرفت . اطرافیان سنجایی در مورد ملاقات وی با شاهنشاه اظهار میدارند چنین ملاقاتی بستگی بموضوع پیشنهادی آن خواهد داشت .

خبرگزاری فرانسه : آیت الله خمینی در مصاحبه ای با رادیو اروپا - تل - ال فرانسه گفت : حاضر نیست شاهنشاه سازش کند و تهدید کرد که برای واژگون کردن رژیم جنگ داخلی آغاز خواهد کرد . تاکنون با جنگ داخلی موافقت نکرده ام ولی ممکن است تغییر روش دهم . شاهنشاه خواستار مذاکره و گفتگو با چند تن از نمایندگان مخالف شده ولی اکنون دیگر بسیاری رد شده است . هدف ما بعد از انجام زفراندم استوار جمهوری اسلامی ، آزادی و استقلال کامل کشور می باشد .

خبرگزاری فرانسه : امروز آشکار شد که تعدادی از موسسات امریکائی که دارای کارکنانی در ایران هستند در صد برآمده اند در صورتیکه اوضاع در این کشور وخیم تر شود افراد خود را خارج نمایند . آقای مک دروری رئیس شرکت ساختمانی پارسون که دارای ۴۵۰ نفر کارمند در ایران است یادآور



دربار شاهنشاهی

اداره کل اطلاعات و مطبوعات
(۱۲)

شماره
تاریخ
پرست

شد در حال حاضر در پی کسب اطلاعات و بعمل آوردن اقداماتی هستیم که در صورت لزوم برای خارج کردن نوری کارکنان خود آمادگی داشته باشیم .

خبرگزاری فرانسه : چند تن از اعضای دولت کارتر روز گذشته اظهار عقیده کردند که چنانچه رژیم شاهنشاه سرنگون شود ایالات متحد و نگران آنست که اتحاد شوروی بر روی منابع عظیم نفتی ایران پنجه بیندند .

بر اساس گزارش ویلیام رادلرز آخرین معاون وزارت اقتصاد دولت جرالد فورد و همچنین اعضای دولت کارتر در صورت دگرگونی وضع یک رژیم طرفدار شوروی احتمالاً "جانشین رژیم شاهنشاه میشود و در نتیجه به آرزوهای دیرین مسکو که هدفش بدست گرفتن کنترل بنادر و منابع نفتی خلیج فارس می باشد جامعه عمل می پوشانند . بنا بر این توازن سیاسی در خاورمیانه بهم خواهد خورد .

خبرگزاری فرانسه : رئیس جمهوری اتیوپی امروز در اجتماع از هزاران نظامی این کشور که در جبهه جنگ رشادت بخرج داده اند گفت ایران از جمله کشورهایی است که در آینده نزدیک سیستم اختناتی و استعمار از آن کشور رخت برخواهد بست .

خبرگزاری فرانسه از آدیسی آبابا می نویسد : ناظران سقوط هیلاسلاسی و اغتشاشات کنونی ایران را مشابه میدانند . رئیس جمهوری اتیوپی پیوسته برجیده شدن رژیم اخیر افغانستان اشاره کرد و گفت سوموزا رئیس جمهوری نیکاراگوئه نیز سرنوشت مشابهی خواهد داشت .

خبرگزاری یونایتد پرس : در حدود ۳۰ هزار تن کارگران اعتصابی منابع نفت روز پنجشنبه هم پیمان شدند تا مادامیکه حکومت نظامی لغو نگردیده است اقدام به تولید نفت خام برای صادرات نخواهند کرد .

آیت‌الله شاه‌آبادی و مرجعیت امام

◆ اشاره

در شماره ۲۴ و ۲۵ فصلنامه ۱۵ خرداد در رد و نقد اشتباه یکی از اعضای محترم جامعه مدرسین مبنی بر اینکه امام در سال ۱۳۴۲ «عنوان مرجعیت نداشتند!» دلایل، شواهد و سندهایی ارایه شد که نشان می‌داد امام حتی در دوران زعامت آیت‌الله‌العظمی بروجردی (ره) و در دهه ۳۰ش نه تنها در زمره مراجع قرار داشتند، بلکه در برخی از مناطق ایران مقلدانی نیز داشتند.

در این خصوص برادر بزرگوار، عالم وارسته، حجت‌الاسلام والمسلمین جناب حاج سیدعلی شاهچراغی، نماینده ولی فقیه و امام‌جمعه محترم شهرری طی نامه‌ای، خاطره گرانبهایی را بازگو کردند که انتشار آن برای خوانندگان فرهیخته فصلنامه ۱۵ خرداد، نسل امروز، نسل‌های آینده و برای تاریخ، ارزشمند و درخور اهمیت است. از این رو، متن این نامه، همراه با سپاس و ستایش و تقدیر و تشکر از آن برادر بزرگوار در پی می‌آید.

محضر مبارک برادر گرامی جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سیدحمید روحانی(زیدعزه)

مورخ گرانمایه انقلاب اسلامی ایران

با سلام و آرزوی موفقیت. در رابطه با مرجعیت رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی(رحمت‌الله علیه) که اینجانب خود شنیده‌ام خدمتان معروض می‌دارم.

قبل از انقلاب اسلامی طبق یک مأموریت تبلیغی در ماه صفر دعوت شدم به شهرستان دماوند. در همان ایام عده‌ای از مؤمنین و انقلابیون آن شهرستان که بعضاً دار دنیا را وداع و بعضاً در قید حیاتند مرا از قم به دماوند همراهی نمودند. در میان این جمع شخصی بود به نام حاج محمدابراهیم نمازی که هم‌اکنون از دنیا رفته است؛ در مسیر سفر قصه‌ای را نقل کرد که من در بازار تهران مشغول فعالیت تجاری بودم و در نزدیکی ما مسجدی وجود داشت که مرحوم آیت‌الله شیخ محمدعلی شاه‌آبادی(ره) امام‌جماعت آن مسجد بودند و ما از مریدهای پروپاقرص آن مرحوم بودیم و بسیار هم به آن مرحوم نزدیک بودیم. روزی از مرحوم شاه‌آبادی پرسیدم که آقا مسئله‌ای در باب تقلید دارم. پرسیدم، اگر من قبل از شما از دنیا رفتم که هیچ مشکلی وجود ندارد و اگر عمر من طولانی شد و بعد از شما فوت کردم از چه کسی تقلید کنم. مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی فرمودند من شاگردی دارم به نام آقا روح‌الله یا حاج آقا روح‌الله (تردید از نگاره این سطور است) بعد از من از ایشان تقلید کنید که آینده‌ای درخشان دارد. ظاهراً مرحوم حاج محمدابراهیم نمازی در زمان حیات مرحوم شاه‌آبادی مقلد آن مرحوم بوده‌اند. در پایان از حضرت‌عالی که بر تاریخ و اسناد احاطه دارید و امکان دارد از فرزندان آیت‌الله شاه‌آبادی بپرسید که استاد حضرت امام رحمت‌الله که درباره آن مرحوم تعبیر

به روحی فداه دارد در چه زمانی و در چه مسجدی در طهران امامت جماعت داشته‌اند.^۱

موفق باشید

سیدعلی شاهچراغی

هفدهم ذوالحجه الحرام ۱۴۳۱

بسم الله و در روزی موفقی . در راه علم با مرجعیت رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی رقیب بر بسمه که بنیاد
 فردوسی به نام خدایتان مردوخ میرداماد
 قبل از انقلاب پس از ملیت یک مأموریت تعیینی در راه صفت دولت شدم به شهرها دعوت کردند در راه ایمان عفو ای از زمین و آسمان
 در آن شهرها که نفعی دارند با روح و معنای در قبه می‌سازیم به دعوت مردمی بودند در راه این جمع سخن پر پیام
 حاج محمد ابراهیم نازی که هم اکنون از دنیا رفته است در راه صفت خدای و انصاف کرد که من در راه بازگشتن منقول فعالیت
 تجاری بودم و در نزدیکی ما مسجدی در راه دولت که مردم آیت استخراجه می‌توانستند که کاری در راه امام علی آن مسجد بودند
 و ما از مردم‌های بیرون که در راه مردم بودیم و بسیار هم به آن مردم نزدیک بودیم . روزی از مردم شهادت‌های بسیار
 که در راه سندی در باب تعلیم داریم . نه رسیدیم . از من قبل از دنیا رفتیم که هیچ سخن در راه دیندار و اگر عمر من
 طولانی شده و بعد از شهادت مردم از چه کسی تعلیم کنیم . مردم آیت داشتند که کاری فرمودند من شکر دارم
 تمام که تاریخ الله حاج که تاریخ الله پیر بزرگوار این نظرات . بعد از من از این تعلیم کردند که آینه‌های
 در رفتن دارند . نظیر مردم حاج که مردم نازی در دهکده زمان هیچ مردم شهادت‌های تعلیم کردن مردم بوده اند
 در این روز خفته‌های که تاریخ دانسان در راه طایفه و اطلاع دادند از فرزندان آیت است که آینه‌های بسیار که آینه‌ها
 حضرت راه آینه‌ها . که در راه آن مردم بعینه مردمی فداه دارد در راه رجا در راه مسجدی در طهران امامت جماعت
 در دست دارند

روز شنبه
 سیدعلی شاهچراغی
 هفدهم ذوالحجه الحرام ۱۴۳۱

۱. عالم ربانی، آیت‌الله شاه‌آبادی (اعلی‌الله مقامه) پس از حدود هفت سال اقامت در قم، در سال ۱۳۵۴ قمری (۱۳۱۳ ش) به تهران بازگشتند و در شبستان مسجدجامع در بازار، نماز جماعت برپا می‌داشتند و در سال ۱۳۶۹ قمری (۱۳۲۸ ش) به ملکوت اعلی پیوستند.